



تاریخ مدارس ایران

از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون
حسین سلطان زاده

مرکز پخش:



انتشارات آسمان

تهران، خیابان انقلاب، روبروی دبیرخانه دانشگاه تهران
قیمت: ۸۰۰ ریال

تاریخ مدارس ایران

حسین سلطان زاده

۱	۰۱۰
۳۴	۱۸

۳۸

۶۵۰۹۸



تاریخ مدارس ایران
از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون

تاریخ مدارسی ایران

از عهد باستان تا تاسیس دارالفنون

تألیف

حسین سلطانزاده

تاریخ مدارس ایران
از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون
چاپ اول، بهار ۱۳۶۴، ۳۳۰۰ جلد، شرکت چاپ آذر

مرکز پخش:
انتشارات آگاه
خیابان انقلاب، روبروی دبیرخانه دانشگاه تهران
حق چاپ محفوظ است.

فهرست مطالب

۵	مقدمه
	فصل اول:
۹	الف: ایران از آغاز تا اسلام
۹	مادها
۱۳	هخامنشیان
۲۰	پارتیان
۲۳	ساسانیان
۳۰	ب: آموزش در ایران پیش از اسلام
۳۰	جندی شاپور
۳۳	نگاهی به منابع زرتشتی
۳۹	آموزش در ایران بر پایه شاهنامه فردوسی
	فصل دوم:
۴۴	ایران تحت نفوذ خلفا
۴۴	فرهنگ و آموزش در عربستان
۵۱	تحولات اجتماعی از آغاز اسلام تا قرن چهارم هجری

۵۴ امویان

۶۴ عباسیان

فصل سوم:

۷۴ الف: ایران از قرن سوم تا نیمه قرن پنجم هجری

۷۴ طاهریان

۷۵ صفاریان

۷۶ علویان

۷۷ زیاریان

۷۸ سامانیان

۸۱ آل بویه

۸۵ غزنویان

۹۰ پیدایش مدرسه ها

۹۸ ب: مدارس ایران از اواخر قرن سوم تا نیمه قرن پنجم هجری

فصل چهارم:

۱۰۸ الف: ایران از نیمه دوم قرن پنجم هجری تا یورش مغول

۱۰۸ سلجوقیان

۱۱۳ نهضت احداث مدارس و رقابتهای مذهبی — سیاسی

۱۲۴ اتابکان و خوارزمشاهیان

۱۲۷ ب: مدارس ایران از نیمه دوم قرن پنجم هجری تا یورش مغول

فصل پنجم:

۱۵۲ الف: ایران از حمله مغول تا استیلای صفویه

۱۵۲ چنگیزخان

۱۵۸ هلاکو

۱۵۹ ایلخانان

۱۶۵ ب: سلسله های حاکم بر ایران از دوره ایلخانان تا حمله تیمور

۱۶۵ آل کرت

۱۶۶ اتابکان فارس

۱۶۶	قراختائیان کرمان
۱۶۷	جلایریان
۱۶۷	آل مظفر -
۱۶۸	سربداران
۱۶۸	تیموریان
۱۷۳	اوضاع کلی کشور در این عهد
۱۷۷	ج: مدارس ایران از یورش مغول تا سلطه صفویان
	فصل ششم:
۲۲۷	الف: ایران از حکومت صفویان تا انقلاب مشروطیت
۲۲۷	صفویان
۲۳۲	شاه عباس
۲۳۷	جانشینان شاه عباس
۲۴۰	نادرشاه افشار
۲۴۴	قاجاریان
۲۵۲	ایران از صفویه تا مشروطیت
۲۶۴	ب: مدارس ایران از دوره صفویه تا تاسیس دارالفنون
	فصل هفتم: برخی از ویژگیهای اجتماعی، شهری و معماری مدارس
۳۷۹	الف: تشکیلات و نحوه اداره مدارس
۳۷۹	مجالس درس و مواد دروس
۲۸۴	مدرسان
۳۸۷	فرمان تدریس مدرسه ارزنجان از سوی خواجه رشیدالدین فضل الله
۳۸۹	فرمان تدریس مولانا رومی
۳۹۱	شاگردان
۳۹۴	اجازه نامه قطب الدین شیرازی به ابابکر محمد بن ابی بکر
۳۹۶	روش اداره مدارس
۴۰۲	ب: جایگاه مدرسه در شهر
۴۰۳	مسجد جامع و مدرسه

- ۴۰۶ بازار و مدرسه
- ۴۱۲ محلات مسکونی و مدرسه
- ۴۱۶ میدان و مدرسه
- ۴۲۰ پایگاه اجتماعی مدرسان و اهمیت مدارس
- ۴۲۸ ج: فضای معماری مدارس
- ۴۲۹ عوامل جغرافیایی و اقلیمی
- ۴۳۱ مصالح و فن ساختمان
- ۴۳۷ کارکردها و عناصر ویژه
- ۴۴۳ سنت ها و عوامل اجتماعی - فرهنگی

ضمیمه ها

- ۴۵۴ ضمیمه ۱: وقفنامه مدرسه ملا عبدالله اصفهانی
- ۴۵۵ ضمیمه ۲: وقفنامه مدرسه صالحیه استرآباد
- ۴۵۸ ضمیمه ۳: وقفنامه مدرسه شاهزاده یزد

فهرست ها:

- ۴۶۷ فهرست تصاویر
- ۴۷۰ فهرست منابع
- ۴۹۴ فهرست واژه ها
- ۴۹۶ فهرست مدارس
- ۵۰۷ فهرست اعلام

به نام دانای هستی آفرین

آموزش فعالیتی اجتماعی است که متناسب با سطح فرهنگ و تمدن هر جامعه شکل می گیرد و نهادها و سازمانهای ویژه ای پدید می آورد. در جوامع ابتدایی، آموزش و پرورش به صورت یک فعالیت تخصصی و نظام یافته متجلی نمی شود، بلکه توسط مشارکت تدریجی فرد در فعالیتهای، تحت سرپرستی افراد خانواده و یا گروه خویشاوندی، و همچنین از طریق برگزاری مراسم و شعائر اجتماعی تأمین می گردد.

در عرصه جوامع انسانی، نخستین نهادهای آموزشی در بطن نهادها و سازمانهای مذهبی تکوین یافته اند، اما به تدریج در پی افزایش و تنوع فعالیتهای تولیدی و خدماتی، و ازدیاد و پیچیدگی نهادها و مؤسسات اجتماعی، برخی از نهادها و سازمانهای مذهبی به شعبه ها و سازمانهای تخصصی تجزیه شده که بعضی از آنها طریق استقلال پیموده و روزه روز از نهادهای مزبور بیشتر فاصله گرفته اند و برخی نیز همانند مدارس دینی ایران پیش از اسلام، از نهادهای فوق فاصله چندانی نگرفتند و یا مانند مدارس دینی پس از اسلام، بعد از تعیین و انشعاب، ارتباط خود را با آن مراکز حفظ نمودند.

این مدارس که در پس تخصصی شدن آموزشهای دینی و افزایش حجم مطالب و تنوع رشته ها، و نیز ضرورت تکوین شکلها و نهادهایی نوین برای تبلیغ، نظارت، کنترل و مبارزه اجتماعی پدید آمدند، به علت ماهیت

وجودیشان، همواره ضمن حفظ پیوند خود با مراکز مذهبی، نقش و کارکردی تکمیلی نسبت به مراکز مزبور ایفا نموده‌اند و به همین جهت در بسیاری از موارد بین کارکردهای مدارس یا مراکز مذهبی تداخل و اشتراک وجود داشته است، چنان تداخل و اشتراکی که حتی قرن‌ها پس از تاسیس مدارس، مساجد بسیاری بوده‌اند که «آموزش»، کارکرد اصلی آنها بلافاصله پس از عبادت، بوده است. همچنین مدارس زیادی احداث گردیده‌اند که در کنار حجره‌های طلاب، از شبستان، ایوان و گنبدخانه‌ای عظیم برای برگزاری نمازهای جماعت برخوردار بوده‌اند. این اشتراک در روند تاریخی خود منجر به پیدایش تعدادی مسجد — مدرسه (یا مدرسه — مسجد) گردید. این مسجد — مدرسه‌ها از آغاز به منظور پاسخگویی به دو عملکرد عبادی و آموزشی احداث می‌شدند.

روند شکل‌گیری فضای کالبدی مدارس نیز که به تبعیت از مساجد — و چه بسا همراه با آن — به یکی از شکلهای نهایی خود در روندی ویژه، یعنی فضایی متقارن و چهار ایوانی رسید، خود گواهی دیگر بر پیوند مذکور می‌باشد. جایگاه مدارس در شهر نیز وضعی همانند مساجد داشت، چنانکه مدارس بزرگ در قلب شهر و حوالی مسجد جامع و در طول بدنه بازار، و مدارس کوچکتر در مرکز محله‌های شهر جای داشتند.

کارکرد آموزشی — مذهبی مدارس تنها کارکرد مهم آنها نبود، بلکه بسیاری اوقات کارکرد مزبور تحت تأثیر نقش سیاسی — اجتماعی آن قرار می‌گرفت. چنین وضعی بیش از همه در مواقعی که اختلافات مذهبی به کشاکشها و تخصیصات سیاسی و درگیریهای اجتماعی منجر می‌شد و یا مبارزات سیاسی، جنبه‌ای مذهبی به خود می‌گرفت، روی می‌داد. خواجه نظام‌الملک طوسی یکی از نخستین کسانی بود که بیشتر به علل سیاسی — اجتماعی، تعداد بسیاری مدرسه در شهرهای مختلف جهان اسلام تاسیس نمود و تشکیلات و سازمان‌داری نوینی در نحوه اداره آنها ایجاد کرد. وی که فردی اندیشمند و دانا، اما متعصب بود، بهترین تشکیلات را برای حداکثر بهره‌برداری از نقش و نیروی «سپاهیان شب» برای مقاصد سیاسی — اجتماعی دستگاه حاکم بوجود آورد. نقش و عملکرد سیاسی — اجتماعی

مدارس گاه چنان بود که در مبارزات و درگیریهای خشونت آمیزی که بین پیروان فرقه های مختلف مذهبی ایجاد می شد؛ مدارس از نخستین مراکزی بودند که مورد هجوم واقع می شدند و ویران می گردیدند، چنانکه برای مثال فقط در نزاعی که در سال پانصد و پنجاه و شش هجری قمری بین حنفیان و شافعیان در شهر نیشابور روی داد، هشت مدرسه از حنفیان و هفده مدرسه از شافعیان ویران شد.

علت وجودی، و انگیزه و هدف بنیانگذاران همه مدارس همانند نبود. بیشتر مدرسی که توسط علما و مدرسان احداث می شد، با وجود تعداد اندک و نیز با آنکه هیچگاه از نظر وسعت و عظمت به پایه مدرسی که توسط ثروتمندان، قدرتمندان و سلاطین ساخته می شد، نمی رسید، اما به طور عمده در پیروی از انگیزه های علمی و مذهبی احداث می گردید و بیشتر محلی برای درس و بحث بود؛ اما عموم مدرسی که در اثر انگیزه ها و اغراض سیاسی - اجتماعی تاسیس می شد، به پایگاهی برای خشک اندیشی و جمود در برابر آزاداندیشی، و محلی برای مقابله و مبارزه اصحاب نقل بر علیه اصحاب عقل مبدل می گردید.

آگاهی از روند و نحوه شکل گیری مدارس و ویژگیهای کالبدی - کارکردی مدارس و جایگاه آن در شهر، و تأثیرات اجتماعی - فرهنگی آنها در هریک از ادوار تاریخ ایران، پیش از هر موضوع، به مجموعه ای مدون شامل تعداد مدارس، وضع بنیانگذاران، وسعت، شکل کالبدی، جایگاه آنها در شهر، ویژگیهای کارکردی و دیگر مشخصات لازم آنها در هر عهد، نیازمند است تا زمینه برای تحلیلی جامع در باب وضع مدارس در تاریخ مهیا گردد.

هدف از تدوین این اثر مجمل، همانا گام نهادن در راه تهیه چنین مجموعه ای می باشد. در این اثر، نخست به ویژگیهای سیاسی و اجتماعی هر عهد اشاره ای مختصر شده و سپس مدارس آن عصر معرفی گردیده است. اطلاعات موجود در باره بسیاری از مدارس به ویژه مدارس پیش از عهد صفویه بسیار اندک است و گاه تنها به نام مدرسه ای منحصر می شود. این موضوع تا اندازه ای شامل مدارس دوره صفویه نیز می گردد، چنانکه برای مثال سیاحی

به نام اولیا چلبی که در عهد مزبور به تبریز رفته بود، اظهار داشته که در آن شهر چهل و هفت مدرسه دایر بوده است؛ در حالیکه امروزه تنها نام تعداد معدودی از آنها در دست است. به همین سبب اطلاعات ارائه شده در باب هر مدرسه وابسته به منابع موجود بوده و در مجموع از هماهنگی و یکنواختی لازم برخوردار نیست.

منابع مورد استفاده شامل کتابهای تاریخی، ادبی، سفرنامه ها و کتابهای مربوط به جغرافیای تاریخی و آثار باستانی شهرها می باشد. برای معرفی فضای معماری مدارس، عکسهایی از تعدادی مدرسه توسط مؤلف تهیه گردیده که بخشی از آن همراه با تعدادی نقشه ارائه شده است. در انتها لازم است از یاری آقای دکتر محسن حبیبی تشکر نمایم و امیدوارم با برخورداری از تذکرات صاحب نظران، در مورد نواقص و اشتباهات این اثر، به تکمیل و ادامه آن در آینده اقدام نمایم.

حسین سلطانزاده

دی ۱۳۶۳

فصل اول

الف: ایران از آغاز تا اسلام

مادها

مادها از آریائی‌ان مهاجری بودند که پیش از هزاره اول قبل از میلاد به فلات ایران آمدند. آنها مدتی بدون آنکه حکومت متمرکزی داشته باشند، گاه مستقل و گاه وابسته به آشور بودند. نام آنها برای نخستین مرتبه در سال ۸۳۸ ق.م در کتیبه ای آشوری آمده است و آن هنگامی بود که «شلم نصر» آشوری در آن کتیبه شرح پیروزی‌های خود را در جنگ بر علیه اقوام دیگر ثبت می‌کند. در این کتیبه از سرزمین مادها با عنوان مملکت (آمادای) یاد می‌شود. در زمانهای بعد نیز در کتیبه‌های خود، ایشان را با همین عنوان می‌خواندند.

علاوه بر کتیبه‌های آشوری، در آثار مورخان یونانی هم مطالب مختصری در باره مادها یافت می‌شود، در بین این منابع اختلافات عظیمی در باره تعداد شاهان و مدت حکومت آنها وجود دارد، چنانکه برای مثال هرودت، چهار پادشاه ماد که در مدت یک قرن و نیم حکومت کردند، را نام می‌برد، در حالی که کتزیاس تعداد حکام و مدت حکومت آنها را بیش از دو برابر رقمهای مذکور دانسته است. گزارش هرودت با توجه به سایر منابع بیشتر مورد اعتماد است، هرچند که نباید آن را خالی از اشتباه و غلو دانست. بر پایه

نوشته‌های او، دولت ماد به وسیله شخصی به نام (دیوکس دیاکوم) که دهقانی سرشناس بود، بنیان گذارده شد. وی به علت کاردانی و هوشیاری در ضمن پرداختن به امور شخصی خویش، به حل و فصل مشکلات مردم و قضاوت بین آنان می پرداخت و به سبب آنکه مورد اعتماد واقع گردید، روزبه روز بر تعداد مراجعات افزوده شد تا اینکه او را از اشتغال به امور شخصی بازداشت، و او به این بهانه از کار خویش کناره گیری کرد. پس از وی شخص با کفایتی که از عهده وظایف او برآید، پیدا نشد و کارها به سختی گرایید و اغتشاش و بی نظمی مردم را به ستوه آورد، آنگاه در پی چاره جویی و مشورت های بسیار، تصمیم گرفتند دیوکس را به شاهی برگزینند تا به اداره امور بپردازد و برای این مقصود حقوق و اختیاراتی برای او در نظر گرفتند.

دیوکس پس از کسب اختیارات لازم، نخست عده ای را برای محافظت خود برمی گریند و شهری می سازد که در آن برای خود و دستیارانش قصر و قلعه ای ترتیب می دهد و قوانین و مقرراتی برای اداره جامعه وضع می نماید و به گفته هرودت: «در سراسر منطقه ای که حکومت می کرد جاسوسانی از طرف او مامور بودند و کار آنها نظارت و شنیدن گفته های مردم بود»^{۱۰}.

دولت ماد در زمان هوخشتر به اوج قدرت خود می رسد. او اصلاحاتی در ارتش انجام می دهد و لشکری دائمی متشکل از پیاده و سواره نظام با سلاحهای متنوع و آموزش لازم پدید می آورد. هرودت درباره وی می گوید: «نخستین کسی بود که سپاهیان آسیایی خود را به دسته های منظم تقسیم کرد و سربازانی که حامل اسلحه های مختلف بودند از قبیل نیزه داران، تیراندازان و سواره نظام را از هم مجزا کرد، در گذشته اینها همه با هم مخلوط بودند»^{۲۰}. وی پس از درگیری های چندی با آشوریان سرانجام موفق شد در سال ۶۰۵ پیش از

۱. هرودت. تاریخ هرودت، ترجمه و توضیح دکتر هادی هدایتی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ ه.ش.

ج اول، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۹۰.

میلاد دولت آنان را منقرض سازد. شهرت ایران از این هنگام آغاز می گردد زیرا غلبه بر آشور اهمیت بسیار داشت.

مدارک موجود درباره تمدن و فرهنگ آنان آنقدر اندک است که امکان اظهار نظر قطعی را در مورد اوضاع فرهنگی آن عهد غیر ممکن می سازد. بر پایه همین اطلاعات اظهار شده که در هزاره اول قبل از میلاد در قلمرو مادها خط و کتابت وجود داشته است. خط آنان احتمالاً نوعی خط میخی بوده است. ساکنان ماد مرکزی و شرقی نیز در قرن هفتم ق.م دارای خطی که امروزه معروف به «خط باستانی پارسی» است، بودند.^۳

دیاکونوف معتقد است که پارسیان خط میخی را از مادیها اقتباس کردند و زبان ادبی کتیبه های هخامنشی متأثر از زبان و ادبیات مادها است. وی اظهار می دارد که زبان کتیبه های هخامنشیان دارای تعداد زیادی از واژه های مادی است. او در این باب چنین می نویسد: «بر اثر تجزیه و تحلیل زبانشناسی معلوم شده است که اصطلاحات اداری و دولتی از قبیل «شاه» (خشایه) و «ساتراپ» و همچنین اصطلاحات زراعی مثل (اسا-ارو) و کلمات مربوط به معتقدات چون «فرنه» به معنی «نیروی سرآمیز و افتخار شاهی» و «خوشبختی» و نام خداوند «میره» و اصطلاح «انی یاهه بگاهه» که معنی دینی دارد مادی می باشد... و جالب تر از همه این است که خود نام فارس (پارس) مادی است».^۴

سایر محققین هم به طور عموم معتقدند که زبان هخامنشیان قرابت بسیار زیادی با زبان مادها دارد، چنانکه «نلدکه» درباره زبان مادی ها گفته است که: «اگر کتیبه هایی بدست آید گمان می کنم از حیث زبان و خط عین کتیبه های شاهان هخامنشی باشد».^۵

علاوه بر دلایل زبان شناسی، براساس نوشته های مورخین، تمدن و

۳. دیاکونوف. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام، ۲۵۳۷. ص ۳۳۹.

۴. همان، صص ۶۷ و ۶۸.

۵. حسن پرنیا و عباس اقبال آشتیانی. دوره تاریخ ایران. تهران: خیام، بی تا. ص ۵۷.

فرهنگ مادها و پارس ها بسیار به هم نزدیک بود، چنانکه گزارش شده است که پارسها در آغاز تمدنی پست تر از مادها داشتند و بعدها در موارد فراوانی از آنان تقلید و اقتباس کردند، آنها حتی شکل لباس سپاهیان خویش را از مادها تقلید نمودند. تمدن و فرهنگ آن دو چنان به هم شبیه بود که در منابع تاریخی در اکثر موارد لفظ مادها را با پارسها، و گاه یکی از آن دو را به جای دیگری ذکر کرده اند و تا یک قرن پس از سقوط مادها، نام آنها را برای نامیدن پارسها بکار می بردند و جنگهای ایران با یونان را جنگهای مادی می خواندند و از نظر آنان غلبه پارس ها بر مادها یک مسئله داخلی ایران محسوب می شد.

در تورات، داریوش پادشاه مادی خوانده شده است، در کتاب دانیال آمده است: «و داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت... پس ای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسین که منسوخ نمی شود تبدیل نگردد. بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود».^۶ در جای دیگر به کتاب «تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس» اشاره شده است: «واخشورش پادشاه بر زمین ها و جزایر دریا جزیه گذارد و جمیع اعمال قوت و توانایی او و تفصیل عظمت مردخای که چگونه پادشاه او را معظم ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب نیست».^۷

با توجه به مطالب پیش، می توان از این فقره ها استنباط نمود که مادها هم برای امور اداری و لشکری، دفاتری همچون پارسها داشته اند، اما روشن است که تشکیلات آنها تا آن اندازه پیشرفته و پیچیده نبود که نیاز به گروه انبوهی از دبیران احساس شود و به احتمال زیاد، آموزش در انحصار مغان بود و محل آن در مراکز دینی و گاه محل های در حوالی مراکز اداری و حکومتی جای داشت. اشاره برخی منابع به این نکته که مردم دهکده ها عریض و شکایات خود را به طور کتبی به نزد شاه می فرستادند، نمی تواند دلیلی بر این موضوع باشد که مردم عادی هم خواندن و نوشتن می دانستند، بلکه طبیعی

۶. تورات. کتاب دانیال نبی، باب ششم. فقره های ۱ و ۱۰ و ۱۱.

۷. تورات. کتاب استر، باب دهم. فقره های ۲ و ۱.

است که در موارد ضروری نامه‌ها به وسیله کاتب محل نوشته و فرستاده می‌شد.

هخامنشیان

هخامنشیان نخستین دولت مقتدر و نیرومند را در ایران تشکیل دادند. در سال ۵۵۹ پیش از میلاد کورش به پادشاهی پارس رسید و در کنیه‌ای در بازارگاد، خود را پادشاه بزرگ هخامنشی نامید. او در آغاز شیوه‌ای مسالمت‌آمیز در برابر همسایگان در پیش گرفت و در پی این سیاست با نبویند پادشاه بابل متحد شد. وی پس از استقرار حکومت و تحکیم آن به فکر توسعه قلمرو خویش افتاد و مقدمات آن را مهیا نمود. در سال ۵۵۰ پیش از میلاد نبردی بین او و مادها به وقوع پیوست. در این نبرد بسیاری از لشکریان ماد که از ایختوویگو ناراضی بودند، به سپاه کورش پیوستند و ایختوویگو اسیر شد و شهر اکباتان، پایتخت ماد، به تصرف پارسیان درآمد و همه اموال و اشیا گرانبها و با ارزش آن به شهر «آشان» منتقل شد. او در طی سه سال، کلیه ایالات وابسته به ماد را مطیع خویش کرد. در سال ۵۴۷ در نبردی با لیدی پیروز شد و کرزوس شاه لیدی را اسیر نمود، اما نه تنها او را نکشت، بلکه چنان رفتار کرد که وی را در شمار مشاوران خویش درآورد. پس از آن مقدمات لازم برای فتح بابل را آماده نمود و ابتدا آنجا را محاصره و پس از چندی تصرف کرد. پس از ورود به شهر با ساکنان بابل چنان خوش رفتاری کرد که همه را حیرت زده نمود. عقاید و آداب آنان را محترم شمرد و خود در کنار آنها به اقامه مراسم دینی همت گماشت و چنان نمود که گویی او از آنان است و نبویند حاکمی بیگانه و دشمن مردم بوده است که به غضب خدایان بابل دچار گردیده بود. وی به چهل و نه هزار نفر از اسیران بنی اسرائیل اجازه بازگشت به وطنشان را داد و در راه بر پا کردن معابد، آنان را یاری نمود.

او در باب این وقایع بیانیه‌ای از خویش به جای گذاشت که توجه به بخشی از آن، سیاست وی را در برابر ممالک زبردست روشن می‌نماید. در این بیانیه چنین آمده است: «... هنگامی که با صلح و آشتی وارد بابل شدم و در میان عیش و سرور کاخ شاهان مسکن شاهی را اشغال کردم، مردوک، سلطان کبیر، [خدای بابل] قلب نجیب ساکنان بابل را به من متمایل ساخت زیرا من هر روز در اندیشه بزرگداشت وی بودم. لشکریان فراوان من وارد بابل شدند. من در سراسر شومرواکد دشمن را راه ندادم. اندیشه امور داخلی بابل و معابد متبرکه آن مرا متأثر ساخت و ساکنان بابل انجام امیال خویش را دریافتند و یوغ ناشرافتمدانه از دوش ایشان برداشته شد. من از ویرانی مساکن ایشان مانع شدم و از سقوط آنها جلوگیری کردم. مردوک پادشاه کبیر از این کردار نیک من خرسند شد و مرا تقدیس کرد، مرا که پادشاه کوروش هستم و او را محترم می‌دارم و کمبوجیه، پسر مرا، و تمام لشکریان مرا مورد مرحمت و عنایت قرار داد، هنگامی که ما از ته‌دل وبا سرور و خوشی مقام بلند خداوندی او را بزرگ داشتیم...»^۸.

او به عقاید ملل مغلوب احترام می‌گذاشت و این سیاست در جهان آن روز کاملاً بی‌نظیر بود. خط‌مشی کوروش پس از وی تداوم نیافت و بتدریج دگرگون گشت تا آنکه در زمان خشایارشا مشاهده می‌شود که او تحت تأثیر نفوذ موبدان وابسته به دربار، روش مسالمت‌جویی، تسامح و احترام به عقاید دیگران را کنار می‌گذارد و با عنف و خشونت به ویرانی پرستشگاه‌های دیگران اقدام می‌نماید. خشایارشا در باره اعمال خود در کتیبه‌ای معروف به کتیبه دیوان، چنین می‌گوید: «... خشایارشا گوید: هنگامی که من شاه شدم در میان این کشورهایی که در بالا نام برده شد، نافرمانی بود، پس اهورمزدا مرا یاری کرد، به خواست او من آن کشورها را درنور دیدم، و به جای خود نشاندم. درین این کشورها پیش از من جاهایی بود که دیوان را می‌پرستیدند. پس به فرمان اهورمزدا من آن پرستش‌خانه دیوان را برافکندم، و فرمان دادم پرستش دیوان

۸. پطروشفسکی و دیگران. تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام، ۱۳۵۴ ه. ش. ص ۱۹.

نکنند...»^۹

پس از کوروش باید از داریوش به عنوان لایق‌ترین پادشاه در بین هخامنشیان یاد کرد. ایران در زمان او به بزرگترین حد خود می‌رسد و گویا چهل و شش قوم با فرهنگهای گوناگون در آن دوره در زیر لوای هخامنشیان می‌زیستند. او پس از فرو نشانیدن شورشهای محلی و قیامهای مردم، کشور را به سی ایالت تقسیم نمود و برای هر کدام یک حاکم موسوم به خشترپوان (شهربان) و دستیارانی برای امور لشکری و دیوانی تعیین کرد. یکی از کارهای مهم او، تعیین مالیات معین برای هر ایالت بر پایه ویژگیهای هر کدام بود، در حالی که پیش از وی، مالیاتها به صورت هدایای جنسی و یا نقدی بدون ضابطه معین و حساب‌شده‌ای اخذ می‌شد و تابع قاعده‌ای روشن نبود. برای رونق تجارت و تسهیل معاملات، برای نخستین مرتبه سکه‌ای از طلا به نام «دریک» ساخته شد و به جریان افتاد.

برای کارگران و متخصصان و روحانیون حقوق معینی وضع گردید. در الواحی که در تخت جمشید کشف گردید، مزد کارگران کاملاً مشخص شده و دستمزد متخصصین و هنرمندان با توجه به نوع حرفه‌شان تعیین شده است و برای اینکه هنگام پرداخت حقوق به صورت جنسی، اشکال و خلافی پیش نیاید، معادل مبلغ و ارزش محصولاتی که داده می‌شد را نوشته بودند، چنانکه برای مثال یک خمره شراب یک «شکل» ارزش داشت. حتی مزد موبدانی که از دولت حقوق می‌گرفتند، تعیین شده بود، به این ترتیب مستمری یک مغ مامور تهیه هوم و مشروبات، بالغ بر دوازده خمره شراب در سال بود.^{۱۰}

اقدامات داریوش در زمینه‌های لشکری و کشوری سبب پیدایش تشکیلاتی نوین گردید که نیاز به دبیرخانه‌های متعدد در مرکز و ایالات را در پی داشت. ضرورت وجود دبیرانی که خواندن و نوشتن بدانند و از عهده اداره

۹. علی سامی. سنگ نبشته خشایارشا. هنر و مردم، ش ۱۷۶. تهران: وزارت فرهنگ و هنر، خرداد

۲۵۳۶. ص ۱۸.

۱۰. ارمان گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

۲۵۳۵. ص ۲۱۰.

امور برآیند، موضوع آموزش را برای تربیت متخصصان مورد لزوم مورد توجه قرار داد. بر پایه شواهد موجود روشن گردیده که دبیرخانه‌های بزرگی در آن زمان با خطوط و عملکردهای ویژه وجود داشته است.^{۱۱} ریچارد ن. فرای می گوید که هخامنشیان دارای دو دیوان یکی با دبیران خط میخی و دیگری با دبیران خط الفبایی آرامی بودند.^{۱۲} فرمانهای مهم و عمومی بر روی چرم و لوح‌های پخته و سنگ در دبیرخانه‌های مرکزی نوشته و به ایالات فرستاده می شد. داریوش این موضوع را در کتیبه‌ای توضیح می دهد: «داریوش شاه گوید: به خواست اهورمزدا سنگهای یادبود به گونه‌های دیگر ساختم که پیش از من نکرده بودند، بر لوح‌های پخته و بر چرم‌های آماده، نام و مهر خود را فرمان دادم بر آنها گذاشتند، نوشته و فرمان در پیش من خوانده شد، آنگاه این نوشته‌ها را به همه سرزمینهای دور برای زبردستانم فرستادم».^{۱۳}

در باره خطی که روی کتیبه‌ها مورد استفاده قرار می گرفت، در بین محققین اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای خط برخی از کتیبه‌ها را پارسی باستان دانسته‌اند، بعضی خط آن را آرامی، و برخی دیگر، آریایی می نامند. دکتر رکن‌الدین همایونفرخ این مسئله را در کتاب خویش مورد بررسی قرار داده است. گویا بنابه ملاحظات داریوش حکم کرد خطی مذهبی برای بهتر خواندن متون مذهبی پدید آوردند و اوستا را با این خط که دین دبیری نامیده شد، بنویسند.^{۱۴}

در باره نحوه آموزش و پرورش در این دوره در منابع یونانی مطالبی آمده است. افلاطون در باره تعلیم شاهزادگان شرح می دهد که به محض آنکه

۱۱. ریچارد ن. فرای. میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ه. ش. ص ۲۲۶.

۱۲. ریچارد ن. فرای. عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش، ۱۳۵۸ ه. ش. ص ۲۱.

۱۳. ا.ت. امستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمدمقدم. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۰ ه. ش. ص ۱۷۳.

۱۴. دکتر رکن‌الدین همایونفرخ. سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان. تهران: بی‌نا، بی‌تا، ص ۵۷۶.

کودک متولد می شد، او را به فردی لایق می سپردند که علاوه بر تربیت وی، بر چگونگی رشد جسم او نیز توجه و نظارت داشته باشد. پس از آنکه کودک هفت ساله می شد، او را به سوارکاران می سپردند تا سواری و شکار بیاموزد و در سن چهارده سالگی، چهارتن موسوم به مربیان شاهانه برای تربیت او انتخاب می شدند. یکی از آنان که در دانایی برتر از دیگران بود، مسئول آموزش حکمت زرتشت و آئین کشورداری می شد. دومی که در عدالت شهره بود، آئین راستگویی و درستکاری به او یاد می داد، سومی، خویشنداری، پرهیزکاری و آزادگی، و چهارمی دلاوری و بی باکی را به او یاد می داد.^{۱۵}

گزنفون در کتاب سیروس نامه (کوروش نامه) می گوید اطفال پارس را برای آموختن عدالت و انصاف به مکتب می فرستند همانگونه که ما فرزندانمان را برای تعلیم ادبیات به مکتب می فرستیم.^{۱۶} او می گوید محل مدارس در فضاها و میادین باز در نزدیکی کاخهای سلطنتی و بناهای دولتی و دور از بازار و مراکز تجمع و پرسروصدا قرار داشت و هر کدام دارای چهاربخش بود و هر بخش زیر نظر دوازده افسر اداره می شد. بخش اول مخصوص کودکان و نوجوانان هفت تا شانزده ساله بود. یکی از کارهای مربیان اطفال در طول روز، رسیدگی به اختلافات و دعاوی آنان بود. دوره دوم ده سال طول می کشید و کسانی که دوره اول را گذرانده بودند، به آن وارد می شدند. اینان علاوه بر تعلیماتی که در محل می آموختند، شبها پیرامون دیوانخانه ها به مراقبت و پاسداری می پرداختند. افرادی که دوره های اول و دوم را سپری می کردند وارد دوره سوم می شدند. این دوره بیست و پنج سال طول می کشید و سپس آخرین دوره و ویژه افراد مورد اعتماد و سالمندانی بود که به کارهای اداری از جمله به دادرسیهای مهم اشتغال داشتند، آموزگارهای دوره های پیش نیز از بین اینان انتخاب می شدند.

۱۵. افلاطون. دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی. (الکلیب دس). تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷.

ه. ش. سوم، صص ۶۵۷ و ۶۵۸.

۱۶. گزنفون. داستان تربیت کورس (سیروس نامه)، ترجمه ضیاءالدین. تهران: مطبعه برادران باقرزاده،

۱۳۳۳ ه. ق. ص ۹.

بر پایه گزارش استرابون، جوانان در گروه‌های پنجاه نفری تقسیم می‌شدند و سرپرستی هر گروه به پسران شاه و یا یک والی واگذار می‌شد. او گروه خود را به مسافت سی یا چهل استاد (یک تا یک و نیم فرسنگ) می‌دوانید و سپس دروس و مطالب پیش از آنها پرسش می‌شد. در کلیه مواقع آنها را با سخت‌ترین شرایط آشنا می‌کردند تا ورزیده شوند. شاگردان علاوه بر تعالیم نظامی و فرهنگی، در شکار و سایر کارها از جمله درختکاری شرکت می‌کردند. گاهی برای آنان مسابقاتی ترتیب داده می‌شد و به برندگان جایزه می‌دادند. اینان اجازه نداشتند در کارهای تجاری و بازاری وارد شوند.

گفته‌اند که با توجه به قوانینی که در زمان داریوش وضع شد، و بر پایه بعضی از منابع، در رشته حقوق، تعلیماتی در سطح عالی وجود داشته است و قضات از بین افراد تعلیم دیده در این رشته، انتخاب می‌شدند.^{۱۸} در مجموع توجه هخامنشیان در تعلیم جوانان بیشتر معطوف به نطق و بیان بود، و به غیر از دبیران و کسانی که سروکارشان با نوشتن بود، سایرین چندان اعتنایی به خواندن و نوشتن نمی‌کردند و به همین سبب در منابع یونانی مطلبی در باب اهمیت خواندن و نوشتن در بین ایرانیان یافت نمی‌شود.^{۱۹}

محدوده کشور در زمان هخامنشیان بسیار وسعت یافت و اقوام و مللی همانند یونانیان آسیای صغیر، مصریها، بابلیها و هندیها، همه از اتباع ایران به شمار می‌رفتند. در زمان داریوش زمینه گسترش علوم فراهم گردید و تعداد زیادی از علمای مناطق وابسته، به دربار فرا خوانده می‌شدند و حتی گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی از آنها که مورد نیاز بودند اما به سادگی حاضر به اقامت طولانی در ایران نمی‌شدند، را برخلاف میلشان در کشور نگاه

۱۷. حسن پیرنیا. ایران باستان، کتاب ششم. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۴ ه. ش. ص ۱۵۴۵.

۱۸. دکتر عیسی صدیق. تربیت و تعلیم در ایران هخامنشی، کنگره تاریخ و فرهنگ ایران. تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳ ه. ش. ص ۸۷.

۱۹. نگاه کنید به: دکتر اسدالله بیژن. سیر تمدن و تربیت در ایران باستان. تهران: ابن سینا، ۱۳۵۰

می‌داشتند.^{۲۰} در آن هنگام ایران مرکز تبادل اطلاعات علمی و فرهنگی شده بود و بر پایه شواهد عینی ثابت شده است که معلوماتی از طب هندی راجع به امراض زنانه به وسیله ایرانیان به نویسندگان کتب بقراطی رسیده بود، همچنین تعدادی از پزشکان یونان مانند «دموسدس» و یا «کتزیاس»، اطلاعاتی را که در باب پزشکی در ایران کسب کرده بودند، در یونان مورد بهره‌برداری قرار دادند.^{۲۱}

در باره اقدامات داریوش در مصر، اسنادی در آن کشور کشف شده است که بر پایه یکی از آنها در سائیس، در جوار معبد نیست، مدرسه‌ای عالی در طب وجود داشته است که مدت‌ها پیش از زمان داریوش دچار رکود و ویرانی گردیده بود، بنابر سند مذکور، داریوش شخصی به نام «اوجاگزر سنت» را مامور رسیدگی به وضع مدرسه و احیای آن می‌کند و به او اختیارات و امکاناتی برای اجرای این منظور عطا می‌کند. متن سند چنین است: «اعلیحضرت پادشاه مصر علیا و سفلی (داریوش) امر کرد که من به مصر بروم. در این موقع اعلیحضرت به سمت پادشاه بزرگ تمام ممالک خارجه و شاه بزرگ مصر در عیلام توقف داشت. ماموریت من این بود که بناهای «پران‌خا» را پس از آنکه آن را خراب کرده بودند، بسازم. آسیایی‌ها مرا از مملکتی به مملکتی بردند، تا به مصر رسانیدند، چنانکه امر آقای برین بود. من موافق اراده اعلیحضرت رفتار کرده به آنها (یعنی موسسات) کتاب دادم و پسران اشخاصی را در آن‌ها داخل کردم. در میان اینها پسران مردم فقیر نبودند. من آنها را به نظارت اشخاص مجرب سپردم... برای هریک از کارهای آنها اعلیحضرت فرمود که چیزهای خوب به آنها بدهم تا به کارهای خودشان مشغول شوند. من برای آنها چیزهای مفید و آلات و ادوات موافق کتابهای آنها آماده کردم، چنانکه سابقاً معمول بود. چنین بود اقدام اعلیحضرت، چه اوفایده صنایع را می‌داند و نیز از این جهت که هر مریض را شفا داده اسامی

۲۰. آ. دیون سمر. تمدن ایرانی، ترجمه دکتر عیسی بهنام. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.

۵. ش. ص ۹۷.

۲۱. همان، ص ۹۹.

خداها، معابد و مراسم قربانی را برقرار کند و اعیاد آنها را الی الابد بگیرند».^{۲۲}

پارتیان

پارتیان از قبیله ای موسوم به پرنیان و وابسته به قبایل داهه بودند که در سرزمینی واقع بین رود جیحون و دریای خزر می زیستند. مارکوارت اظهار داشته است که در یکی از زبانهای ایران قدیم لفظ پارنی — آپارنی را اپرناک می خوانده اند و نام اپر شهر یا نیشابور کنونی از نام آنها گرفته شده است.^{۲۳} از پایان قرن چهارم ق.م پرنیان از دیگر قبیله های واهه جدا شدند و به سوی مغرب مهاجرت کردند. در این مهاجرت، شهرهای اسکندریه، مرغیان و هراکلیه را ویران نمودند. در سال ۲۸۲ ق.م سلوکیان سپاهی برای دفع تهاجم آنان فرستادند و در نتیجه پرنیان از سپاهیان سلوکی شکست خوردند. پس از چند دهه، چند قبیله و تیره پارتی به رهبری شخصی موسوم به ارشک با هم متحد شدند و حملات دیگری را بر علیه سلوکیان آغاز کردند و در طی نبردهای سختی بر اندر وگورس فرمانده سلوکیان در آن ناحیه غلبه کردند، سپس برادر او به نام تیرداد، هیرکانیه (گرگان) و پارت را فتح کرد و پس از مدتی شهر صد دروازه را به پایتختی برگزید.

اردوان پس از تیرداد به متصرفات پیشین افزود و پس از مدت اندکی عقب نشینی در اثر حمله آنتیوخوس، متصرفات خود را توسعه داد. در زمان مهرداد، سیستان و نواحی هرات کنونی به تصرف پارتیان درآمد و در سال ۱۴۲

۲۲. حسن پرنیا. ایران باستان، کتاب سوم، داریوش بزرگ و خشایارشا، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۴

ه. ش. ص ۵۶۸.

۲۳. محمدجواد مشکور. پارتیها. تهران: دانشرای عالی، ۱۳۵۰ ه. ش. ص ۱۰۱.

ق.م بابل و در سال ۱۴۱ ق.م سلوکیه به قلمرو آنها پیوست. در سال ۱۴۰ ق.م در کتیبه ای میخی در بابل لقب شاهنشاه برای مهرداد آورده می شود.^{۲۴} اسناد کتبی و رسمی موجود از پارتیان بسیار کم است و این موضوع دو دلیل دارد که یکی مربوط به خصوصیات تشکیلاتی و شیوه زندگی آنها است و دلیل دیگر مربوط به دشمنی ساسانیان با پارتیان می باشد، چنانکه آنها بسیاری از مدارک مکتوب پارتیان را از بین بردند و گاه شماری پارتی را دگرگون کردند و تاریخ پانصدساله آنها را به نصف کاهش دادند.

پارتیان مردمی صحراگرد بودند و کمتر اتفاق می افتاد در محلی به طور دائم سکوت کنند. تشکیلات و شیوه حکومت آنان، مانع از پیدایش یک دستگاه متمرکز و قوی در کشور بود و بین مراکز اداری و کشوری موجود هم هماهنگی لازم وجود نداشت. در منابع رومی و یونانی به سادگی امکان شناخت عنوان ها و لقب های آنها وجود ندارد، زیرا عنوان ها در سراسر کشور یکسان و هماهنگ نبود و در اثر مرور زمان هم دچار تغییرات زیادی می شد.

در یک پیمان یونانی که بر پوست آهوئی در سال ۱۲۱ م ثبت شده، از یک شخص دیوانی نام برده شده است. در این سند تعداد عنوان های ذکر شده برای شخص نامبرده قابل توجه است. در این سند از منته زس پسر فرهاد به صورت «یکی از پادشاهان و از آزادان و تحصیلداران مالیات و استراتگوس بین النهرین و مشرق دجله و اربابان» یاد شده است.^{۲۵}

نوشتن اسناد بر روی پوست آهوبه و سیله عده ای از سیاحان چینی که در آن وقت از ایران دیدن کرده بودند، تایید شده و طبیعی است که بسیاری از این اسناد به علت دوام کم، از بین رفته اند، و تنها چند عدد از آنها پیدا شده است، چنانکه در اورامان کردستان، در سال ۱۹۰۹ سه نوشته متعلق به اشکانیان کشف کردند که هر سه روی پوست آهوبه بود. دو برگ آن به خط یونانی و سومی به زبان پهلوی و خط آرامی، تاریخ آنها به سال سیصد اشکانی

۲۴. الساندرو باوزانی. ایرانیان، ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: روزبهان، ۱۳۵۹. ش. ص ۵۱.

۲۵. مالکوم کالج. پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: سحر، ۲۵۳۷. ص ۵۶.

برابر با پنجاه و سه میلادی است. بر پایه روایات موجود، آنها از کتان و پایپروس هم برای نوشتن استفاده می کردند.^{۲۶}

آثار هنری و اشیاء بجای مانده از یونانی گرای پارتیان در آغاز حکایت می کند، روی سکه ها به زبان یونانی نوشته می شد و بعضی از اشراف و زمامداران به زبان یونانی آشنا بودند. پلوتارک می گوید که هنگامی که ارد، پادشاه پارت در دربار آرتاوازد، شاه ارمنستان، مهمان بود، در آنجا نمایش «باگانتها» اثر اورپید یونانی را با شرکت هنر پیشه معروف یونانی تماشا کرد، ارد، و آرتاوازد خود نمایشنامه هایی به زبان یونانی می نوشتند. در عملیات حفاری بابل نیز، محل تئاتری به سبک تئاترهای باستانی یونانی کشف گردیده است.^{۲۷}

بتدریج از اواخر قرن اول میلادی استفاده از زبان یونانی در نوشتن کتیبه ها و روی سکه ها کنار گذاشته شد و زبان پارتی جای آن را گرفت و موقعیت زبان محلی در همه زمینه ها تقویت شد. در دوره سلطنت بلاش اول که احتمالاً تا ۸۰ میلادی به درازا کشید، برای نخستین مرتبه خط آرامی به جای خط یونانی برای نوشتن روی سکه ها به کار رفت و نقش آتشگاه بر آنها زده شد. برخی از مورخین اشاره کرده اند^{۲۸} که به رسمیت شناختن پرستش آتش، می تواند برخلاف نظر گیرشمن^{۲۹}، دلیل مثبت بر نظریه گردآوری و نوشتن اوستا توسط ولخش شاه (بلاش) باشد. در کتاب چهارم دینکرت روایتی موجود است که بر مبنای آن، گردآوری و تدوین اوستا در زمان بلاش اشکانی انجام پذیرفت.

علاوه بر اقدامات فوق، بلاش در بابل و در نزدیکی سلوکیه، شهری موسوم به بلاش گرد، برای تضعیف نفوذ و قدرت شهریونانی سلوکیه ساخت. در این زمان شهرهایی مانند شوش و مرو که با نام یونانی سلوکی خوانده

۲۶. حسن پیرنیا. اشکانیان. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۴ ه. ش. ص ۲۶۶.

۲۷. دیاکونوف. اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام، ۱۳۵۱ ه. ش. ص ۱۱۶.

۲۸. مالکوم کالج. پارتیان. ص ۴۶.

۲۹. نگاه کنید به: رمان گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. ص ۳۲۲.

می شدند، دوباره با نام پیشین معروف گشتند. در این دوره در معماری و شهرسازی پیشرفت های قابل ملاحظه ای حاصل شد که تاثیر سودمندی بر حیات اجتماعی برجای گذاشت.^{۳۰}

از آثار ادبی اشکانیان چند اثر مشهور مانند یاتکار زریران، گشتاسب نامه، منظومه نخل و بز و داستان ویس و رامین در دست است.^{۳۱} نکته قابل ملاحظه، تاثیر و نفوذ فرهنگ و تاریخ این عهد در داستانهای حماسی و ملی ایران است، چنانکه بسیاری از پهلوانان داستانی، مانند قارون، گودرز، گیو، بیژن، رستم، زراسب و فرهاد، در اصل از پادشاهان و امیران محلی اشکانی بودند. در منابع موجود اطلاعاتی در باره نحوه آموزش های علمی و محل آن به درستی یافت نمی شود و مطالب مختصر فوق تنها گویای تصویر کلی و مبهم از فرهنگ پارتیان می باشد.

ساسانیان

در اواخر قرن سوم میلادی، اشکانیان توانایی حفظ یکپارچگی و وحدت کشور را از دست دادند، و در هر یک از ایالات، حکام و فرمانروایان مستقل و نیمه مستقل به راه خود می رفتند. در شهر استخر مرکز ایالت پارس مغی به نام ساسان، ریاست معبد آناهیتا را به عهده داشت. فرزند او به نام بابک حاکم استخر شد و عنوان شاه را کسب نمود. اردشیر پسر دوم بابک که در شهر داراب گرد سمت ارگ پتی (ارگبدی) داشت، سمت جانشینی برادرش شاپور را به جای پدر نپذیرفت و با او به مبارزه پرداخت و پس از آنکه

۳۰. نگاه کنید به: حسین سلطانزاده. روند شکل گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران تهران: آگاه،

۱۳۶۲ ه. ش.

۳۱. رکن الدین همایونفرخ. تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران. هنر و مردم، شماره ۸۶، ص ۲۰.

شاپور در حادثه‌ای کشته شد، خود را شاه پارس خواند. او به توسعه قلمرو خویش پرداخت و حکام ایالات و شهرهای مجاور را یکی پس از دیگری مغلوب و سرزمین آنها را تصرف کرد. توسعه طلبی او باعث نگرانی اردوان پنجم شد و او شاه اهواز را مامور جنگ با اردشیر کرد. در نبردی که به وقوع پیوست، اردشیر پیروز شد. سپس او در طی سه نبرد متوالی با اردوان موفق شد سپاه او را شکست دهد و اردوان را بقتل برساند. وی در سال ۲۲۶ م رسماً لقب شاهنشاه بر خود نهاد و بر سراسر کشور تسلط یافت. به این مناسبت فرمان داد این پیروزی را در نقش رجب در قالب تصویری برجسته بر روی سنگ مبنی بردریافت حلقه پیمان از اهورامزدا به وسیله اردشیر، ثبت کنند. او به فتوحات خود ادامه داد و تا هنگام مرگ (۲۴۱ م) تمام سرزمینهایی که هخامنشیان زیر سلطه داشتند، به غیر از مصر، سوریه و آسیای صغیر را به قلمرو خود افزود. حکومت ساسانیان از دو ویژگی مهم برخوردار بود، نخست جنبه مذهبی آن، که سبب حمایت موبدان از آن می شد. آنان در اندرزنامه‌ها و کتابها و رساله‌های مذهبی، وضع موجود را به نفع حکومت توجیه می کردند. خصوصیت دوم حکومت آنان، ایجاد حاکمیت مطلق حکومت مرکزی در سراسر کشور بود. وجود یک دستگاه اداری متمرکز و قوی که در همه امور لشکری و کشوری پاسخگو باشد، سبب اهمیت یافتن و ارتقا مقام دبیران گردید و اینان خود طبقه جداگانه‌ای را در طبقات چهارگانه تشکیل دادند.

در اوستا، جامعه ایران باستان به سه طبقه، روحانیون، سپاهیان و کشاورزان تقسیم شده و تنها در یک جا از گروه چهارمی به نام «هویتی» یعنی صنعتگران نام برده شده است، اما آن را نمی توان در آن هنگام طبقه جداگانه‌ای به حساب آورد. تا پیش از ساسانیان هیچ گاه تشکیلات دیوانی کشور آن چنان وسیع و گسترده نبود که به دبیران زیادی احتیاج باشد، تنها در زمان ساسانیان اهمیت و کثرت آنان باعث نضج طبقه دبیران گردید و جامعه ایران به چهار طبقه روحانیون (آثروان)، سپاهیان (ارتیشاران)، کارکنان دیوانی (دبیران)، کشاورزان و صنعتگران (واستریوشان و هوتخشان) تقسیم گردید.

«نامه تنسر» مجموعه‌ای است از دوره ساسانی که در زمان خسرو اول بین سالهای ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی نوشته شده است و آن را از روی اشتباه و یا غرض به «تنسر»، موبد معروف زمان اردشیر اول (نیمه اول قرن سوم میلادی) نسبت داده‌اند. این نامه که حاوی اطلاعات و مطالبی درباره جامعه ساسانی و اندرزهای اخلاقی و توصیه‌هایی برای اداره کشوری باشد، درباره چگونگی تقسیم طبقات اجتماعی و اصناف مطالبی دارد که بخشی از آن نقل می‌شود: «... بدانند که مردم در دین چهار اعضا دارند، و در بسیاری جای در کتب دین، بی جدال و تاویل، و خلاف و اقبال، مکتوب و مبین است، که آن را اعضاء اربعه می‌گویند، سر آن اعضا پادشاه است، عضواول اصحاب دین، و این عضو دیگر باره بر اصناف است: حکام و عباد و زهاد و سدنه و معلمان، عضو دوم مقاتل، یعنی مردان کارزار، و ایشان بر دو قسمند: سواره و پیاده، بعد از آن به مراتب و اعمال متفاوت، عضو سوم کتاب، [دبیران] و ایشان نیز بر طبقات و انواع: کتاب رسایل، کتاب محاسبات، کتاب اقصیه و سجلات و شروط، و کتاب سیر، و اطبا و شعرا و منجمان داخل طبقات ایشان، و عضو چهارم را مهنه خوانند، و ایشان برزبگران و راعیان و تجار و سایر محترفه‌اند، و آدمی زاده بر این چهار عضو در روزگار صلاح باشد».^{۳۲}

اعضای هیچ کدام از این طبقات حق دخول به طبقه دیگر را نداشت و چنانکه داستان انوشیروان و کفش دوز معروف است، در حفظ حدود طبقات بسیار دقت می‌کردند. برای حفظ نظام طبقاتی فوق، بسیاری از مردم جان خود را از دست می‌دادند و خونهای بسیار ریخته می‌شد. موبدان در باری هم توجیه گرا اعمال شاهان بودند. در نامه تنسر، در توجیه اعمال وحشیانه پادشاهان چنین آمده است: «تا بدانی که آنچه شهنشاه فرمود، از مشغول گردانیدن مردمان به کارهای خویش، و بازداشتن از کارهای دیگران، قوام عالم و نظام کار عالمیان است، به منزلت باران که زمین را زنده کند، و آفتاب که یاری دهد، و باد که روح افزاید، اگر در عذاب و سفک دماء چنین قوم، افراط به جایی

رساند که منتهای آن پدید نبود، ما آن را زندگانی می دانیم و صلاح، که در روزگار مستقبل اوتاد ملک و دین هرآینه بدین محکتر خواهد شد، و هرچه عقوبت بیشتر کند، تا این اعضا هریک با مرکز خود روند، محمدمت بیشتر یابد».^{۳۳}

تنها در برخی از موارد استثنایی امکان داشت که فردی از طبقه ای به طبقه بالا تر صعود کند، فرد مذکور در این حالت باید شایستگی خود را به نظام وقت با پشت سر نهادن مراحل متعددی نشان دهد، تا سزاوار ارتقا تشخیص داده شود: «البته یکی با یکی نقل نکنند، الا آنکه در جبلت یکی از ما اهلیتی شایع یابند، آن را بر شهنشاه عرض کنند، بعد تجربت موبدان و هرابده و طول مشاهدات، تا اگر مستحق دانند، به غیر طایفه الحاق فرمایند».^{۳۴} اجرای دقیق اصول نظام طبقاتی در همه وقت به اقتدار حکومت مرکزی وابسته بود و در مواقعى که دستگاه حاکم دچار ضعف می شد، نظم طبقاتی درهم فرو می ریخت.

کثرت موبدان و دبیران، ضرورت وجود دستگاه های آموزشی را الزامی ساخت. بر اساس نامه تنبیر و دیگر منابع، معلمان از بین روحانیون انتخاب می شدند. تقسیمات داخلی روحانیون در آن هنگام، چندان روشن نیست که بتوان نظری قطعی در این باب ارائه داد. روحانیونی که بیشتر به امور مذهبی می پرداختند، شامل اصناف مغان، هیربذان و موبدان می شدند. قضات (دادور) و معلمان هم از بین اینان بودند. آذربذان، نگاهبانان آتش بودند. هرچند که به نظر می رسد که آذربذان در مرتبه پایین سلسله مراتب روحانیون جای داشتند، اما از بین آنان کسانی هم بودند که به بالاترین درجات راه می یافتند، چنانکه مارسپندان (مهراسپندان) در زمان شاپور دوم به مقام موبدان موبد (رئیس و مهتر موبدان) رسید و با وجود آنکه به عالی ترین درجه روحانی نایل شده بود، با این حال هنوز او را «آذر پاژ مارسپندان» می خواندند. گویند که وی خط زند را برای زبان اوستا اختراع کرد.^{۳۵}

۳۳. همان، ص ۶۱.

۳۴. همان، ص ۵۷.

۳۵. سعید نفیسی. تاریخ تمدن ایران ساسانی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۱ ه. ش. ج ۳، ص ۲۷۰.

طبیعی است که تعلیمات حرفه‌ای و تخصصی و نظامی برعهده روحانیون نبود. درنامه تنسریه وضع معلمان چنین اشاره شده است: «و معلمی دیگر تا از کودکی باز هر یک را به حرفت و عمل او تعلیم دهد، و به تصرف معیشت خود فرو آرازند، و معلمان و قضات و سدنه را، که به تذکیر و تدریس مشغولند، مرتب گردانیده، و همچنین معلم اساوره را فرمود تا به شهرها و رستاقها ابناء قتال به سلاحشوری و انواع آداب آن مشغول دارد، تا جملگی [اهل] ممالک به کار خود شروع کنند».^{۳۶}

طبقه دبیران شامل اصنافی مانند محاسبان، نویسندگان محاکم و قراردادهای، مورخان، پزشکان، شعرا و منجمان می‌شد. خوارزمی در مفاتیح العلوم،^{۳۷} هفت نوع خط فارسی برشمرده است که هر کدام را کمینه باید معرف یک دیوان دانست.

- داددفیره: خطی که احکام دادگستری را با آن می‌نوشتند.
- شهرهماردفیره: خطی که برای نوشتن حسابهای شهری بوده است.
- کده هماردفیره: خطی که برای نوشتن حسابهای کشوری بوده است.
- گنج هماردفیره: خطی که برای نوشتن حسابهای خزانه بوده است.
- آهر (آخور) هماردفیره: خطی که برای نوشتن حسابهای اصطبل بوده است.

- آتش هماردفیره: خطی که برای نوشتن حسابهای آتش بوده است.
 - روانکان دفیره: خطی که برای نوشتن حسابهای اوقاف بوده است.
- واژه دبیر به معنی خط را از واژه‌های عاریه دانسته‌اند که در اصل متعلق به قوم سومر بوده است. این واژه در کتیبه‌های هخامنشی به صورت دیپی به کار رفته است. استاد پورداود گفته است که بهترین کلمه‌ای که مفهوم این واژه را می‌رساند، کلمه مرکب دبستان است که در شاهنامه نیز آمده است و آن

۳۶. نامه تنسر. ص ۶۱.

۳۷. ابوعلی‌الله محمد بن خوارزمی. مفاتیح العلوم، ترجمه حسن خدیوچم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۴۷ ه. ش. ص ۱۱۳.

را کاملاً معادل مکتب در زبان عربی دانسته، یعنی محلی که جای آموختن خط و کتابت است.^{۳۸}

در هنگام انتخاب دبیران، دقت می کردند و همواره افراد ادیب و کارآزموده را برمی گزیدند. آنان از احترام زیادی برخوردار بودند. در نامه ای که در مروج الذهب به اردشیرنسبت داده شده، نام دبیران پیش از فقیهان آمده است، متن آن چنین است: «از اردشیر پسر بهمن شاهنشاه به دبیران که عهده دار تدبیر ملکند و فقیهان که ستونهای دینند و کشاورزان که آبادکنان زمینند...».^{۳۹}

در حکایاتی در تاریخ بلعی آمده است که هنگامیکه شاپور به اهواز رفت، محلی را برای بنای شهر جندی شاپور مناسب دید سپس در آن حوالی شبانی را دید و از او سؤال کرد که آیا می توان شهری در اینجا بنا کرد، چوپان از روی تعجبی حاکی از غیرممکن بودن این کار، پاسخ داد: «اگر ایدر شهر آید از من دبیری آید!».^{۴۰}

در برخی منابع قرون اول اسلامی نام دبیران را در کنار اسم وزیران آورده اند. گاهی هم اتفاق می افتاد دبیر یا معلمی به علت دانایی و فراست به وزارت منصوب می شد، چنانکه بزرگمهر را گویند نخست مرپی هرمزد، پسر انوشیروان بود، آنگاه به سبب شایستگی به وزارت برگزیده شد. البته در مورد عنوان مذکور، اعتقاد بر این است که بزرگمهر نام شخص خاصی نبوده، بلکه در دوره ساسانی عنوانی به معنی وزیر اعظم (وزرگ فرمذار) بوده است. پسر سوخرا را در زمان انوشیروان، بزرگ فرمذار دانسته اند و از آنجا که سوخرا ملقب به بختگان بود، بزرگمهر را پسر بختگان معرفی کرده اند.^{۴۱}

۳۸. پورداد. فرهنگ ایران باستان. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۵. ص ۱۱۱.

۳۹. ابوالحسن مسعودی. مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶ هـ. ش. ج اول. ص ۲۴۳.

۴۰. بلعی. گزیده تاریخ بلعی، به کوشش بدیع الله دبیری نژاد. اصفهان: ثقی، ۱۳۴۹ هـ. ش. ص ۵۱.

۴۱. دکتر محمد جواد مشکور. ایران در عهد باستان. تهران: اشرفی، ۲۵۳۷. ص ۴۵۳.

نظامی عروضی در «چهارمقاله» موقعیت و وضع دبیری را چنین توصیف می‌کند: «دبیری صناعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم و حیل و استعطاف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعماء و فرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذرو عتاب و احکام و ثأته و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بروجه اولی و آخری ادا کرده آید، پس دبیر باید که کریم الاصل، شریف العرض، دقیق النظر، عمیق الفکر، ثاقب رای باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ او فر نصیب آورسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و به حطام دنیوی و مزخرفات آن مشغول نباشد».^{۴۲}

این گونه دبیران همواره جانشان، از طرف مخالفان داخلی و دشمنان خارجی، در خطر بود، زیرا اینان بودند که از جانب پادشاهان، نامه‌های اهانت آمیز و احکام سخت را می‌نوشتند. چنانکه معروف است، شاهپور پسر اردشیر اول، داذبنداد، دبیر آخرین پادشاه اشکانی را به علت آنکه از سوی پادشاه خود نامه اهانت آمیزی به اردشیر نوشته بود، به دست خود به هلاکت رساند.

به غیر از دبیران، بعضی از خدمتگزاران در بار نیز آموزش‌های نظری و علمی را پست سר می‌گذاشتند، بر پایه روایتی، تعلیمات یکی از خدمتگزاران در بار خسرو اول چنین شرح داده می‌شود: «در سن مقرر او را به مدرسه گذاشته‌اند و قسمت‌های مهم اوستا و زند را مانند یک هیربذ در آنجا از بر کرده، سپس در تعلیمات متوسطه ادبیات و تاریخ و فن بیان و هنراسب سواری، تیراندازی، نیزه‌بازی و بکار بردن تبر زین را آموخته، موسیقی و سرود و ستاره‌شناسی را فرا گرفته، در شطرنج و سایر بازیها به حد کمال رسیده‌است».^{۴۳}

۴۲. نظامی عروضی سمرقندی. چهارمقاله، به سعی و اهتمام محمد قزوینی و به کوشش دکتر محمد معین. تهران: زوار، ۱۳۳۳ ه. ش. نقل از مقاله اول.

۴۳. پروفیسور آرتور کریستنسن. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۵ ه. ش. ص ۴۳۹.

آموزشگاه‌ها در این عصر در آتشکده‌ها و گاه محل‌هایی در نزدیکی مراکز حکومتی قرار داشتند و دبیران، موبدان و فرزندان خانواده سلطنتی در محله‌های فوق تعلیمات لازم را فرا می‌گرفتند. برای رشته‌های پزشکی، ریاضی و نجوم و علوم عقلی و دینی مراکز متعددی همانند جندی شاپور و مدرسه‌های ایرانی ادس و نصیبین وجود داشته است.

ب: آموزش در ایران پیش از اسلام

جندی شاپور

جندی شاپور در شمال غربی خوزستان بین شوشتر و شوش، قرن‌ها به صورت مرکز علمی و فرهنگی ایران فعالیت داشت. این شهر که بیش از هرچیز، به علت بیمارستان و مرکز پزشکی خود مشهور بود، از زمان شاپور مورد توجه قرار گرفت. معروف است که شاپور در جنگی با رومیان موفق می‌شود و والریانوس وعده بسیاری از رومیان را اسیر کند، او از آنها برای بنای سد بزرگی بر رود دجیل واقع در زیر شوشتر استفاده می‌کند، سپس آنها را در سه شهر اسکان می‌دهد و به آنها در زمینه شیوه معیشت، زبان، دین و آداب و سنن آزادی می‌دهد.^{۴۴} در آن هنگام در ایران مرسوم بود که برای آنکه از اسیران به بهترین و شایسته‌ترین وجه استفاده کنند، آنها را در مناطق و نواحی مساعد اسکان می‌دادند و از نیروهای متخصص و ماهر آنها در زمینه‌های کشاورزی و فنی برای آبادانی کشور استفاده می‌کردند.

یکی از شهرهایی که شاپور، اسیران را در آن جای داد، در نزدیکی شوش قرار داشت، این شهر «به ازاندیوشاپور» یا «وه اندیوشاپور» یعنی بهتر از انطاکیه شاپور و در قرن‌های بعدی جندی شاپور خوانده شد. در وجه تسمیه این

۴۴. دلیسی اولیری. انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام. تهران: جاویدان، ۲۵۳۵.

شهر گفته‌اند که هنگامی که شاپور در جنگ با رومیان انطاکیه را تصرف نمود، از آن شهر خوشش آمد و پس از بازگشت به ایران، فرمان داد شهری همانند آن و حتی بهتر از انطاکیه بنا کنند. گویا انطاکیه را در زبان فارسی «اندیو» می‌خواندند. در حدود نیم قرن بعد، در زمان شاپور دوم، جندی شاپور به عنوان پایتخت برگزیده شد و در پی آن براهمیت و مقام آن افزوده گشت. در پی اعتبار روزافزون آن، یونانیان کتابهای علمی و فلسفی یونانی را به آنجا می‌آوردند و به فارسی ترجمه می‌شد. به این ترتیب در این شهر پیش از تاسیس مدرسه جندی شاپور، علومی همچون طب و فلسفه رواج یافت. در زمان خسرو اول (انوشیروان) مرکز پزشکی و بیمارستان این شهر از اهمیت و اعتبار قابل ملاحظه‌ای برخوردار شد. سریانیها که در آن دوره از فرهنگ پیشرفته‌ای برخوردار بودند، در پیدایش و غنای علمی جندی شاپور، خسرو اول را یاری کردند. آنها اکثر کتابهای معتبر علمی و ادبی یونانی مانند کتابهای ارسطو، افلاطون، بقراط، فیثاغورث و همرا به زبان خود ترجمه کرده و در مدارس بین النهرین و شام به تدریس آن مشغول شدند.^{۴۵}

در نیمه اول قرن پنجم میلادی در روم بین مسیحیان پیرو مدرسه انطاکیه و مسیحیان پیرو مدرسه اسکندریه در باب طبیعت ملکوتی و انسانی مسیح اختلاف پیدا شد و این اختلاف پس از مدتها در انجمنی که در سال ۴۳۱ میلادی به همین منظور منعقد گردید، مطرح شد. در آنجا حق را به اسکندرانیه‌ها دادند؛ نستوریان (پیروان مدرسه انطاکیه) از قبول عقیده اسکندرانیه‌ها خودداری کردند. آنها در نتیجه فشار دستگاه امپراطوری مجبور به مهاجرت به ایران شدند و اجازه یافتند در نصیبین مدرسه خود را تاسیس نمایند. عده‌ای از آنها هم به جندی شاپور رفتند و با حمایت خسرو اول اقدام به ترجمه و تالیف کتب منطق و طب به فارسی کردند و در جهت تبادل اطلاعات علمی، انجمنهایی برای بحث و گفتگو ترتیب دادند.^{۴۶}

۴۵. عباس اقبال آشتیانی. مجموعه مقالات، با مقدمه و تصحیح دکتر محمد معین. تهران: خیابان، ۱۳۵۰.

۵. ش. ص ۱۳۳.

۴۶. جرجی زیدان. تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام. هران: امیرکبیر، ۲۵۳۶، ص ۵۴۶.

در جندی شاپور طب بقراط به وسیله پزشکان یونانی تدریس می شد و گویا مدتی آنجا به «شهر بقراط» معروف شده بود.^{۴۷} علاوه بر اینان، عده‌یی از پزشکان هندی هم در آنجا به تعلیم اشتغال داشتند و چند کتاب طبی از زبان هندی به پهلوی ترجمه گردید که پس از اسلام به عربی برگردانده شد. پزشکان هندی همراه برزویه طبیب که به فرمان خسرو اول برای آوردن کتب علمی و ادبی به هندوستان رفته بود، به ایران آمده بودند.^{۴۸}

جامعه پزشکان دارای تشکیلات منظمی بود. رئیس این صنف ملقب به «درست‌بد» بود و به علت آنکه عالم‌ترین و با تجربه‌ترین پزشکان به این سمت برگزیده می شد، پزشک مخصوص پادشاه هم بود و ریاست بیمارستان جندی شاپور را برعهده می گرفت. بر پایه بعضی از منابع تاریخی، گاهی مجالس امتحان و آزمایش برای پزشکان برگزار می شد و پزشکان پس از گذراندن امتحانات لازم، موفق به اخذ اجازه‌نامه پزشکی می شدند.^{۴۹}

مدرسه و بیمارستان جندی شاپور کتابخانه بزرگی با هزاران کتاب به چند زبان برای استفاده دانشجویان و محققین داشت.^{۵۰}

به غیر از جندی شاپور مراکز علمی دیگری در آن دوره در مناطق تابع ایران وجود داشت، چنانکه در حدود قرن چهارم در رها مدرسه‌ای مشهور به مدرسه ایرانیان تشکیل شد. در وجه تسمیه این مرکز به «مدرسه ایرانیان» گفته‌اند که یا به آن علت بوده که اکثر شاگردان آن ایرانی بوده‌اند، یا به آن سبب که بیشتر فارغ التحصیلان آن، خدمت در کلیساهای ایرانی را می پذیرفتند. تاسیس این مدرسه را به قدیس ابراهیم رهاوی که بعد از سال ۳۶۳ میلادی به دلیل تصرف نصیبین به وسیله ایرانیان پس از ترک مدرسه اش، به آن شهر رفته بود، نسبت می دهند. مدرسه نصیبین برای مرتبه دوم به وسیله

۴۷. دکتر محمود نجم آبادی. تاریخ طب در ایران. تهران: بی تا، ۱۳۴۱ ه. ش. ج اول، ص ۴۵۳.

۴۸. حسینعلی ممتحن. سرگذشت جندی شاپور. اهواز: دانشگاه جندی شاپور، ۱۳۴۸ ه. ش. ص ۳۸.

۴۹. محمد محمدی. فرهنگ ایرانی. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶. ص ۲۷۵.

۵۰. دکتر علیرضا حکمت. آموزش و پرورش در ایران باستان. تهران: موسسه تحقیقات و برنامه ریزی

علمی و آموزشی، ۱۳۵۰ ه. ش. ص ۳۸۶.

یکی از اسقفان ایرانی، نژاد به نام «برسوما» در اواسط قرن پنجم تأسیس می‌شود. تشکیل این مدرسه باعث تقویت مذهب نسطوری و ترویج آن در ایران و نشر ادبیات سریانی در کلیساهای ایران می‌گردد. تعداد شاگردان این مدرسه را تا هشتصد تن نوشته‌اند.^{۵۱}

مدت تحصیل در مدرسه نصیبین سه سال بود و در هر حال، در طی دو دوره تابستانی و زمستانی مجالس درس برگزار می‌شد. در هنگام تحصیل شاگردان باید مقررات آنجا را رعایت می‌کردند. برای اقامت شاگردان، مجموعه‌ای متشکل از خانه‌های کوچک اختصاص یافته بود که در هر کدام هشت تا ده نفر زندگی می‌کردند. آنان بدون اجازه مسئولین مدرسه حق بیرون رفتن از محوطه را نداشتند و تنها در هنگام تعطیل شدن مجالس درس می‌توانستند برای کار و یا اشتغالات دیگر بیرون روند. مجالس درس از صبح تا شام برقرار بود.^{۵۲}

منابع زرتشتی

آریائی‌ان از همان آغاز ورود به ایران به کشاورزی و یکجانشینی روی آوردند. برخی از محققین ریشه سانسکریت واژه آریا را به معنی نجیب نمی‌دانند، بلکه آن را مشتق از کلمه‌ای می‌دانند که به معنی شخم زدن است، بنابراین مفهوم آریا، دهقان و برزگر بوده است.^{۵۳} آئین زرتشت کشاورزی و

۵۱. دکتر ذبیح‌الله صفا، دانش‌های یونانی در شاهنشاهی ساسانی. تهران: بی‌نا، ۱۳۳۰ ه. ش. ص ۹.

۵۲. برای اطلاع بیشتر به مقاله «دانشگاه‌های ایرانی ادس و نصیبین» اثر محمدتقی دانش‌پژوه مراجعه شود.

۵۳. نگاه کنید به: هاشم رضی. دین قدیم ایرانی. تهران: آسیا، ۱۳۴۳ ه. ش. ص ۹۴.

سکونت دائم در یک محل را تشویق نمود و کوچ نشینان و آداب و سنن آنان را تقبیح کرد. اهداف این دین را در سه موضوع می توان خلاصه کرد. نخست: تشویق به کار و کوشش برای زندگی بهتر در این جهان، دوم: تاکید بر اصول اخلاقی و شعار معروف پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک و سوم: اهمیت دادن به خرد و دانش.

در دعاهای دینی، زندگی بهتر، ترقی و رشد و فرزندان که برای جامعه مفید و در خدمت آن باشند، تقاضا شده است: «بده مرا ای آذرپسر اهورامزدا به زودی گشایش، به زودی پناه، به زودی زندگی، گشایش فراوان، پناه فراوان، زندگی فراوان، فرزاندگی، تقدس، یک زبان چست، هوش از برای روان و پس از آن فرد بزرگ فراگیرنده فنا ناپذیر، پس از آن دلیری مردانه، همیشه به سرا پا ایستاده، بی خواب، درگاه (تخت) آرمیده بیدار فرزندان رسا (و) کاردان قانون گذار مملکت (و) انجمن آرا با هم رشد کرده، نیک کنش، از تنگنا رهاانده، خوب هوش که از برای من ترقی دهند خان و مان را، ده را، ناحیه را، مملکت را و شهرت (نام و آوازه) مملکت را».^{۵۴}

در زمینه تبلیغ و نشر اخلاق نیک، شعار «هومت، هوش، هورشت» (پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک) برگزیده شده و در رابطه با آن، در اوستا، درجات بهشت و دوزخ هم به سه طبقه تقسیم شده است.

علم و دانش محترم شمرده شده است. در دین یشت از قول زرتشت آمده است که: «ای راست ترین علم مقدس آفریده مزدا، اگر تودر پیش باشی منتظر من بمان، اگر در دنبال باشی به من برس».^{۵۵} در گائاهای پذیرش آیین پاک دعوت می کنند که نخست سخنان گوناگون شنیده شود، سپس بهترین گفتار به وسیله منش و اندیشه روشن برگزیده شود. «بشنوید با گوش ها آنچه بهتر است (و) ببینید با منش روشن جدایی میان دو کیش هریک، هریک از برای خویشتن پیش از (فرارسیدن) انجام بزرگ. دریافتن که آن بسود ما پابان خواهد

۵۴. خرده اوستا. تفسیر و تالیف پورداود. انجمن زرتشتیان ایرانی. بمبئی بی تا، ص ۱۳۴.

۵۵. دینشاه ایرانی. اخلاق ایران باستان. تهران: فروهر، ۱۳۶۱ ه. ش ص ۷۷.

پذیرفت».^{۵۶}

در فروردین یشت، زرتشت نخستین آموزگار خوانده شده است.^{۵۷} وی با کمک انجمن مغان به ترویج آیین خود پرداخت. در گائاه‌ها به مغان اشاره شده و حتی آیین فوق را آیین مغی نامیده است، چنانکه گوید: «کی گشتاسب با شهریاری این آیین مغی پذیرفت».^{۵۸} به مغان تنها در گائاه‌ها اشاره شده و گویا اشوزرتشت انجمنی از مغان ترتیب داده بود و آنها را آموزش می داد.^{۵۹}

در بخش‌های دیگر اوستا که به قدمت گائاه‌ها نیست و بعدها نوشته شده، از زرتشت با عنوان آثروان (آذربان = آتش بان) یاد گردیده، در حالی که در گائاه‌ها به آثروانان اشاره‌ای نشده است. موبدان و مغان در دوره‌های بعد به ویژه در زمان ساسانیان که در قدرت، شریک در بار بودند، اصول پاک و ساده آیین زرتشت را زیر پا می‌نهند و تشریفات و آداب پیچیده‌ای ابداع، و به نام دین ترویج می‌نمایند. این روند به چند دلیل به وجود آمد. مهمترین علت آن به خاطر ماهیت درونی موبدان بود. علت دیگر، عدم اطلاع موبدان عصر ساسانی از زبان اوستا و اصل آیین زرتشت بود، چنانکه موبد رستم شهرزادی گفته است، اطلاعاتی که امروزه با کمک علم فیلولوژی از زبان اوستا وجود دارد، از دانش موبدان ساسانی از آن بیشتر است. برای مثال آنها گائاه‌ها را به جای آنکه در آغاز اوستا قرار دهند، در میان یسنا قرار دادند.^{۶۰} و همچنین قربانی را که اشوزرتشت سخت مخالف با آن بود، تجویز می‌کردند، در گائاه‌ها آمده است: «از برای رستم بوی گره‌م و گویها دیرباز است که خرد و ورج خویش فرو نهاده‌اند چه آنان بر آن شدند که دروغ پرست را یاری کنند و گفته شده که چارپا از برای کشتن است تا اینکه مرگ زدای را به یاری کردن برانگیزاند».^{۶۱}

۵۶. گائاه‌ها. گزارش پورداد. یسنا، هات ۳۰، بند ۲۰. تهران: دانشگاه تهران ۱۳۵۴ ه. ش.

۵۷. یشت‌ها. گزارش پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶. فروردین یشت، کرده ۳۱، بند ۱۵۲.

۵۸. گائاه‌ها. گزارش پورداد. یسنا، هات ۵۱، بند ۱۶.

۵۹. علی اکبر جعفری. پیام زرتشت. تهران: فروهر، ۱۳۵۳ ه. ش. ص ۱۳۲.

۶۰. موبد رستم شهرزادی. مقدمه کتاب پیام زرتشت اثر علی اکبر جعفری، همان.

۶۱. گائاه‌ها. هات ۳۲، بند ۱۴.

با وجود این، موبدان به خاطر شادی روح اموات و رضای خاطر ایزدان قربانی چار پایان را فرمان می دادند.

استرابو (در اوایل قرن اول میلادی می زیست) برگزاری مراسمی را که در کاپادوسیه به چشم خود دیده بود چنین شرح می دهد: «...مغ که سرپرستی آیین را به عهده دارد، قربانی را پاره پاره می کند، شرکت کنندگان هریک بهره خود را گرفته مراسم را ترک می کنند و هیچ بخشی به ایزدان تخصیص داده نمی شود. آنان برآنند که خدا تنها به روان قربانی نیاز دارد، با وجود این، بنا به گفته برخی ها، گاه بخش کوچکی از اندرونه قربانی را برآش می نهند... در کاپادوسیه، سرزمینی که طایفه مغان، که آنها را آذر- موبدان می خوانند، و نیز معابد ایزدان ایرانی بشماراست، حیوان قربانی را با کارد سرنمی برند بلکه آن را با ضربه کنده درختی که به دسته هاون مانده است، بی جان می کنند».^{۶۲}

موبدان علاوه بر برگزاری نیایشها و مراسم مذهبی مسئول تعلیم و تربیت جوانان هم بودند. دروندیداد آمده است که اگر کسی برای تحصیل دین به عالمی مراجعه کرد، آن عالم باید عهده دار آموزش او شود.^{۶۳} در همان جا اوقات تحصیل شاگردان را معین کرده است. بر مبنای آن، پاس اول و پاس آخر روز و پاس اول و آخر شب برای تحصیل و دو پاس وسط روز و دو پاس وسط شب برای استراحت تعیین شده است.^{۶۴} همچنین سفارش شده است که شاگردان در کار تعلیم علم باید پایدار و کوشا همچون «آب داغ» باشند و به مسائل رفاهی در دوره تحصیل نباید چندان اعتنایی داشته باشند.

راجع به پزشکی هم در باب هفتم مقرراتی آورده شده است. از جمله آنکه افرادی که برای تحصیل علم پزشکی می روند، پس از گذراندن دوره

۶۲. امیل بنونیست. دین ایرانی بر پایه منتهای کهن یونانی، ترجمه بهمن سرکارانی. تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰ ه. ش. صص ۴۳ و ۴۵.

۶۳. وندیداد. ترجمه سید محمدعلی حسینی. باب چهارم، فقره ۴۴.

۶۴. همان. باب چهارم، فقره ۴۵: در آن زمان، شبانه روز را به هشت پاس تقسیم می کردند که هر پاس سه ساعت می شده است. بنابراین دوازده ساعت در روز برای تحصیل و دوازده ساعت برای استراحت و کارهای متفرقه در نظر گرفته می شد.

نظری و آموزشی نخست باید برای شروع کار بر روی «دو پرستان» (بیگانگان، دشمنان و مجرمان) آزمایش می کردند. هر جراح باید ابتدا سه مرتبه به جراحی «دو پرستان» می پرداخت، اگر در هر سه مرتبه در کار خود موفق می شد، آنگاه اجازه می یافت که به پزشکی بپردازد و اگر در کار خود موفق نمی شد، برای همیشه می بایست این حرفه را ترک می کرد و اگر کسی پس از عدم موفقیت در آزمایشات، به طور غیر مجاز به یک مزدپرست دارویی می داد، یا او را جراحی می کرد و یا آن عمل منجر به آسیب دیدن بیمار می شد، پزشک مذکور باید مجازات کسی را تحمل می کرد که در حال عمد همان صدمه را وارد می نمود.

مزد پزشکان بر پایه درآمد و موقعیت اجتماعی مردم تعیین شده بود: «(مزد درمان پزشک این است) که ملا را برای دعای بدون آفرینگان او درمان کند. بزرگ خانه را برای ارزش کوچکترین ستور درمان کند (یعنی مزدش باید کوچکترین ستور یا معادل قیمت آن باشد) رئیس محله را برای (مزدیکه معادل قیمت) ستور معتدل است درمان کند. رئیس شهر را برای (مزدیکه معادل قیمت) بزرگترین ستور است درمان کند. حاکم ولایت را...».^{۶۵}

پزشکان به چند گروه تقسیم می شدند و پزشک دعای مقدس، پزشک پزشکان محسوب می شد. «ای سپستان زردشت چون پزشکان بسیار جمع باشند (مثل) پزشک کار (یعنی جراح) و پزشک افاغیر (دوا) و پزشک دعا، آنجا پزشک دعای مقدس (ملاهم) هست، پس آن پزشک، دعای مقدس (یعنی ملای دعاخوان) پزشک پزشکان است...».^{۶۶}

مراکز آموزشی در جوار آتشکده ها جای داشت و آتشکده ها همانند مراکز مذهبی سایر ادیان در آن روزگار چند عملکردی بود و به غیر از جنبه دینی و مذهبی، محل آموزشهای دینی و تخصصی و محل قضاوت و حل اختلاف و رسیدگی به اوقاف و حتی رپایه گزینش مورثین محل اعتکاف.

۶۵. همان، باب هفتم، فقره ۴۱.

۶۶. همان، باب هفتم، فقره ۴۴.

کسانی بود که می خواستند برای مدتی طولانی به دور از مردم به عبادت بپردازند.^{۶۷}

بخش های کوتاهی از اندرزنامه های منسوب به یکی از موبدان موبدزمان شاپور دوم (قرن چهارم میلادی) به نام آذرباد ماراسپند، اهمیت نظری تعلیم و تربیت از دیدگان موبدان را روشن می سازد.

«این اندرز از انوشه روان آذرباد مهراسپندان است، آذرباد را فرزندی نبود، پس خداوند را ستایش نموده اولادی خواست، دیری نگذشت که پسر ی یافت و او را زرتشت نام نهاد و او را چنین نصیحت داد: ای پسر من نیکوکار باش نه بدکار، زیرا زندگانی انسان جاویدان نیست و هیچ چیز از کردار نیک لازمتر نمی باشد. آنچه را گذشته است فراموش کن و برای آنکه نرسیده رنج و اندوه مبر... زن و فرزند خود را از تحصیل علم بازمدار تا غم و اندوه به تو نرسد و پشیمان نشوی... اگر تو را فرزندی باشد به مدرسه بفرست و به تحصیل علم بگمار، زیرا علم و دانش چشم روشن است. سخن به موقع به گوزیرا بسا خاموشی بهتر از تکلم و بسا تکلم بهتر از خاموشی است... ای پسر من بشنو تو را می گویم که بهترین بخشش ها تعلیم و تربیت مردم است، زیرا مال و مکنّت زوال پذیرد و چهارپایان بمیرند ولی دانش و تربیت باقی بماند... مردم دوستی از نیک اندیشی و خوش خویی از خوش آوازی است. ای پسر من تو را می گویم بهترین چیزها برای سخاوت تعلیم و تربیت مردم است».^{۶۸}

۶۷. رشید شهمردان. پرستشگاه زرتشتیان. بمبئی: سازمان جوانان زرتشتی، ۱۳۳۶ یزدگردی. ص ۱۸.

۶۸. دینشاه ایرانی. اخلاق ایران باستان. برگزیده ای از اندرز آذرباد ماراسپند، صص ۹۸ تا ۱۰۲.

آموزش در ایران پیش از اسلام، برپایه شاهنامه

در باره پیدایش خط در شاهنامه آمده است که در جنگی بین ایرانیان و بیگانگان، تهمورس پیروز می شود و در ازای امان دادن به اسیران می پذیرد که آنها به ایرانیان نوشتن یاد دهند و آنان نزدیک به سی نوع خط تعلیم دادند. فردوسی در شاهنامه به شش نوع خط اشاره می نماید و هر چند که تعداد خط و نیز عددی نزدیک به سی اغراق آمیز است، اما این مطلب در مجموع گویای تبدلات فرهنگی بین ایران و همسایگانش در آن هنگام می باشد.

جهاندار تهمورس پاک دین	بیامد کمر بسته رزم و کین
زیکسو غو آتش و دود دیو	ز دیگر دلیران کیهان خدیو
یکایک بیاراست با دیو جنگ	نبد جنگ شانرا فراوان درنگ
از ایشان دو بهره با فسون بیست	دگرشان بگزرز گران کرد پست
کشیدندشان خسته و بسته خوار	بجان خواستند آن زمان زینهار
که مارا مکش تایکی نوهنر	بیاموزی از ما کت آید ببر
کی نامور دادشان زینهار	بدان تا نهانی کند آشکار
چو آزادشان شد سر از بند او	بجستند ناچار پیوند او
نبشتن مر او را بیاموختند	دلش را بدانش برافروختند
نبشتن یکی نه که نزدیک سی	چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه سغدی چه چینی و چه پهلوی	نگاریدن آن کجا بشنوی

فرانک مادر فریدون از بیم ضحاک، فرزندش را پس از چند سال پرورش در مرغزاری، به یک مرد دینی که در کوه زندگی می کرد می سپارد تا وی را تربیت و بزرگ کند.

دوان مادر آمد سوی مرغزار	چنین گفت با مرد زنهاردار
که اندیشه ای در دلم ایزدی	فراز آمدست از ره بخردی
همی کرد باید کزان چاره نیست	که فرزند و شیرین روانم یکیست

شوم با پسر سوی هندوستان مرا اینرا برم تا به البرز کوه چو غم ژیان سوی کوه بلند که از کار گیتی بی اندوه بود منم سوگواری از ایران زمین همی بود خواهد سر انجمن سپارد کمر بند او خاک را پدروار لـرزنده بر جان او نیاورد هرگز بدو باد سرد	ببرم پی از خاک جا دوستان شوم ناپدید از میان گروه بیاورد فرزند را چون نوند یکی مرد دینی بران کوه بود فرانک بدو گفت کای پاک دین بدان کاین گرنامه‌ی فرزند من ببرد سر و تاج ضحاک را ترا بود باید نگهبان او بپذیرفت فرزند او نیک مرد

هنگامی که سیاوش به دنیا می‌آید، رستم تربیت وی را برعهده می‌گیرد و در فضایی مثل گلستان او را آموزش می‌دهد و تربیت می‌کند. آموزش مزبور شامل جنبه‌های نظامی (سواری و تیر و کمان و کماند)، علمی و فرهنگی (چه و چون و چند)، آداب معاشرت و شکار، حقوق (داد و بیداد) و فرماندهی (راندن سپاه) می‌شد.

تـهـمـن بـیـامـد بـر شـهـریـار مـرا پـرورانیـد بـایـد بـکـش مـرا و را بـگـیتی چـو مـن دایـه نیـست نـیـامـد هـمـی بـر دـلش بـر گـران جـهـانـجـوی پـور پـسـنـدیده را نـشـتـنـگـهی سـاخـت در گـلـسـتـان عـنـان و رـکـیب و چـه و چـون و چـند هـمـان بـاز و شـاهـین و یـوز و شـکار سـخـن گـفـتن و رـزم و رانـدن سـپـاه بـسی رنج بـردا شـت کـامـد بـبر بـمانـند او کـس نـبـود از مـهـان	چنین تا برآمد برین روزگار چنین گفت کاین کودک شیرفش چو دارندگان ترا مایه نیست بسی مهتر اندیشه کرد اندران برستم سپردش دل و دیده را تـهـمـن بـبردش بـزابلـسـتـان سـواری و تـیر و کـمان و کـمـند نـشـتـنـگـه و مـجـلـس و مـیگـسار ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه هنرها بیاموختش سر بسر سیاوش چنان شد که اندر جهان

ساسانیان اکثر مدارک و اسناد ادبی و تاریخی مربوط به اشکانیان را از میان بردند، به همین جهت به غیر از چند مکتوب که در حفاری‌ها بدست آمده است، منابع و اسناد مدون و ادبی قابل ملاحظه‌ای که بتوان وضع فرهنگ ایران در آن عهد را ترسیم نمود، بجای نمانده است و تاریخ آموزش در این عصر چندان معلوم نیست.

چوبنشست بهرام از اشکانیان	ببخشید گنجی بارزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ	که از میش بگست چنگال گرگ
ورا بود شیراز تا اصفهان	که داننده خواندیش مرزمهان
باستخر بد بابک از دست اوی	که تنین خروشان بد ازشت اوی
چو کوتاه بد شاخ و هم بیخشان	نگوید جهان‌دیده تاریخشان
از ایشان جز از نام نشنیده‌ام	نه در نامه خسروان دیده‌ام

اردشیر برای تربیت فرزندش شاپور، فرهنگیان که در شهر ساکن بودند را فرا خواند و آنها نوشتن و آداب و رسوم بزم و رزم را به وی یاد دادند.

بیاورد فرهنگیان را ز شهر	کسی کش زفرزانیگی بود بهر
نوشتن بیاموختش پهلوی	نشست سرافرازی و خسروی
همه جنگ را گرد کردن عنان	زبالا بدشمن نمودن سنان
زمی خوردن و بخشش و کار بزم	سپه راندن و کوشش و کار بزم

احداث دبستان در هر برزن به اردشیر که بانی شهرهای متعددی بوده است - نسبت داده شده است. جای این دبستانها در محل آتشکده‌ها و بخشی از فضای آنها بوده است.

همان کودکش را بفهرنگیان	سپردی چو بودی ز آهنگیان
بهر برزنی بر دبستان بدی	همان جای آتش پرستان بدی

یزدگرد برای تربیت فرزندش بهرام، با مؤبدان به مشورت می‌پردازد و پس از جستجوی بسیار برای یافتن مربیان شایسته، سرانجام او را به منذر

می سپارد و او سه مؤبد را برای آموزش دبیری، شکار، نبرد و آداب معاشرت برمیگزیند.

ننگه کرد منذر بدو خیره ماند	بزیزیر دولب نام یزدان بخواند
برو آفرین کرد و گفتا که بخت	بیاراید از تو سرتاج و تخت
فرستاد هم در زمان رهنمون	سوی شارسان سرکشی برهیون
سه موبد ننگه کرد فرهنگجوی	که در شورسان شان بدی آبروی
یکی تا دبیری بیاموزدش	دل از تیرگیها بر افروزدش
دگر آنکه نخجیر بازان و یوز	بیاموزدش کان بود دلفروز
سه دیگر که چوگان و تیرو کمان	همان گردش تیغ با بد گمان
چپ و راست پیچان عنان داشتن	میان یلان گردن افراشتن
دگر آنکه از کار شاهنشهان	زگفتار و کردار کار آگهان
بگویند به بهرام خسرو نژاد	سخن هرچه دارد زگیتی بیاد
چو آن موبدان پیش منذر شدند	زهر گونه ای داستانها زدند
تن شاهزاده بدیشان سپرد	فزاینده خود دانشی بود و گرد

در دوره ساسانیان تشکیلات دیوانی در سطح گسترده ای رشد می کند و سبب اهمیت یافتن مقام و منزلت دبیران می شود و در پی آن دبیران به عنوان طبقه ای جداگانه در کنار سه طبقه دیگر به رسمیت شناخته می شوند و چند جای در شاهنامه بر اهمیت آنان اشاره شده است، از جمله در باب اصلاحات اردشیر، به وضع دبیران اشاره می نماید.

بدیوانش کار آگهان داشتی	به بی دانشان کار نگذاشتی
بلاغت نگهداشتی و خط	کسی کوبدی چیره بریک نقط
چو برداشتی آن سخن رهنمون	شهنشاه کردیش روزی فزون
کسی را که کمتر بدی خط و ویر	نرفتی بدرگاه شاه اردشیر
سوی کار داران شدن دی بکار	قلم زن بماندی بر شهریار
ستاینده بد شهریار اردشیر	چو دیدی بدرگاه مردی دبیر
نویسنده گفتی که گنج آکند	هم از رای او رنج بپراکند

بدو باشد آباد شهر و سپاه همان زیردستان فریادخواه
دبیران چو پیوند جان منند همه پادشا بر نهان منند

بوذرمهر در نصایح خود مقام دبیران را بزرگ می شمارد و وظایف و
ویژگیهای آنان را چنین توضیح می دهد:

دبیری بیاموز فرزند را چوهستی بود خویش و پیوند را
چو خواهی که رنج تن آید ببر از آموزگاران مپرتاب سر
دبیری رساند جوان را بتخت شود ناسزا زو سزاوار بخت
دبیرست از پیشها ارجمند وزو مرد افکنده گردد بلند
چو با آلت و رای باشد دبیر نشیند بر پادشا ناگزیر
تن خویش را گربدارد برنج بیابد بی اندازه از شاه گنج
بلاغت چو با خط فراز آیدش باندیشه معنی بیفزایدش
زلفظ آن گزیند که کوتاه تر بخط آن نویسد که دلخواه تر
خردمند باید که باشد دبیر همان بردبار و سخن یادگیر
هشیوار و سازنده با پادشاه زبان خامش از بد بتن پارسا
شکیبا و با دانش و راستگوی وفادار و پاکیزه و تازه روی
چو با این هنرها شود پیش شاه بیاید نشستن ورا پیشگاه

فصل دوم

ایران تحت نفوذ خلفا

فرهنگ و آموزش در عربستان

در جنوب شبه جزیره عربستان از حدود هزار سال پیش از میلاد مسیح، تشکیلات حکومتی وضع گرفته بود. دولتهای سبئی و معینی، از نخستین دولتهایی بودند که در منطقه تکوین یافتند. در باره تاریخ پیدایش این دولت ها اتفاق نظر وجود ندارد و زمان آن را، پیش از سده ده تا سده هشتم پیش از میلاد دانسته اند. در حدود سده هشتم ق. م دولت های مذکور دارای تمدن درخشانی بودند. بر پایه کتیبه های کشف شده، این دولت ها در آغاز جنبه ای مذهبی داشتند، اما به تدریج این خصوصیت خود را از دست دادند. اشتغال اصلی این دولت ها، تجارت و حمل کالا از هندوستان و سواحل شرقی آفریقا و یمن به مصر، سوریه، فنیقیه و بابل بود. حمل کالا از راه خشکی سبب پیدایش مراکزی در طول راه شد و دولت های سبئی و معین که تجارت عمده بخورات را در دست داشتند، مستعمرات و مراکز مهاجرنشینی در مسیر کاروانها پدید آوردند. این طریق به سواحل فنیقیه، دمشق، مصر و بندر غزه منتهی می شد.

اهمیت تجاری این بندر در آن هنگام، از وجود چهل و چهار نوع سکه^۱ در آن که برای مبادله کالا صرب می شد، به خوبی مشخص می شود. رونق اقتصادی در مراکز تجاری شبیه جزیره عربستان و مراکز واقع در مسیر کاروانها که ناشی از تجارت کالا بود تا قرن اول میلادی کمابیش منجر به تکوین تمدن و فرهنگ نوینی در این نواحی شد.

سبئیان را به دلیل آشنایی با دریای جنوب و راه ها و بنادر آن و بادهای موسمی ملقب به فنیقیان دریای جنوب کرده اند و آنان را نخستین کسانی دانسته اند که در جنوب عربستان به دلیل حاصلخیزی سرزمین های ناحیه جنوب نجران و نزدیکی آن به دریا و به ویژه قرارگیری بر سر راه هند، به تمدن پیشرفته ای در جهان آن روز دست یافتند. لقب کاهن بزرگ که سلطنت را در اختیار داشت، «مکرب» بود نام دوتن از مکربان سبئی در سالنامه های آشوری آمده است. پایتخت آنها، سرواح، واقع در مغرب مارب بود و معبد المقاه (خدای ماه) مهمترین بنای آن محسوب می شد. بر پایه یکی از سنگ نوشته های کشف شده، یکی از نخستین مکربان به نام «یادایل»، دیواری دور شهر بنا می کند که حاکی از تکوین تمدن شهرنشینی می باشد. ادویه، بخور و دیگر مواد خوشبو که محصول همین نواحی بود و کالاهای کمیابی مانند مروارید استخراجی از خلیج فارس و منسوجات و ادویه و شمشیر هندی، حریر چینی و برده و عاج و طلا و پرشتر مرغ حبشی از جمله کالاهایی بود که به غرب صادر می شد. بنابر توصیفی که نویسنده کتاب «گردش به دور عربستان» (۵۰-۶۰ میلادی) از کالاهای صادراتی کرده بود، اجناسی همانند زعفران، نیشکر، روغنهای معطر، شراب و لباسهای ارغوانی نازک و لباسهای آستین دار طلادوزی شده، از کالاهای صادراتی محسوب می شد.^۲

الواحی از سبئیان به دست آمده که کهن ترین آنها متعلق به قرن ششم

۱. سید حسن نقی زاده، از پرویز ناچنگیز، تهران: فروغی، ۱۳۴۹، ص ۶۱.

۲. فیلیپ حبیب، تاریخ غرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز: کتابفروشی حاج محمد باقر کتابچی، بی تا، ج اول، ص ۶۴.

تا هفتم پیش از میلاد است. براساس این الواح که در مجموعه‌های مذهبی، تاریخی و لشکری طبقه‌بندی شده‌اند، زبان عربی جنوب یا زبان معینی و سبئی (حمیری) الفبایی شامل ۲۹ حرف داشت. این الفبا را نمونه ابتدایی الفبای سنیایی دانسته‌اند که واسطه میان الفبای فنیقی و الفبای مصری قدیم است.

دولت معینی که در ناحیه جوف یمن واقع بود، هنگامی که به اعلا درجه قدرت خود رسید، نه تنها بخش عظیمی از جنوب عربستان را تحت سلطه خود درآورد، بلکه طبق سنگ نوشته‌های معینی که در مجاورت العلا و تبوک بدست آمده است، در همین نواحی چند مستعمره داشته که کالاهای تجاری در صورت لزوم در آنجا انبار می شده است و اسبهای نازنه نفس را در آن نگه می داشته‌اند.

الواح منقوشی که در معبدی در الحظم (مرکز ایالتی جوف) کشف گردید، مردمی را نشان می دهد که به دار آویخته شده‌اند. نقوشی هم از مراسم قربانی کردن گوسفند و آهو و تقدیم شراب به خدایان و مار که به احتمال زیاد جنبه الوهیت داشته است، به چشم می خورد. در تصاویر دیگری، دختران خدمتگزار معبد در حال رقص و نمایش مذهبی دیده می شوند.^۳

الواح و کتیبه‌های سنیایی و معینی نمایانگر وجود نهادهای مذهبی و آموزشی در جنوب عربستان می باشد. طبیعی است که فعالیتهای تجاری به افرادی با سواد و حسابگر نیاز داشت و این اشخاص در مراکزی آموزشی که می توان احتمال داد پیش از زوال حکومت‌های مذهبی، در کنار معابد قرار داشت، تعلیم می دیدند.

پس از آنکه در قرن اول میلادی رومیها موفق شدند بهره‌برداری از راه دریایی مصر و هندوستان از طریق دریای سرخ را شروع نمایند، انحطاط اقتصادی و در پی آن زوال و انقراض تمدن و فرهنگ جوامع یمنی آغاز گردید و به تدریج زبان عربی جنوبی و حروف آن که حاصل تکاملی دراز مدت بود،

از میان رفت و زبان عربی شمال جای آن را گرفت. شرایط اقلیمی در شمال عربستان و ناحیه حجاز اجازه رشد دامداری، کشاورزی و باغداری را نمی داد، وضعف اقتصادی ناشی از رکود فعالیتهای تجاری، مانع پیشرفت تمدن و فرهنگ این ناحیه بود و عربهای ساکن این نواحی در عقب ماندگی، نادانی و پراکندگی بسر می بردند، به همین جهت سده پیش از اسلام به دوره جاهلیت معروف شده است.

اعراب شمالی در این دوره خط نداشتند و تا زمان رسول اکرم (ص) هم خواندن و نوشتن در میان آنها رایج نبود و تنها چندتن از عهده این کار برمی آمدند، بنابراین مدارک و اسناد مدونی از این دوره در دست نیست و تاریخ آنها فقط شامل برخی وقایع و به ویژه گزارش هایی از جنگهایی غارتگرانه و انتقام جویانه، معروف به «ایام عرب» می باشد. قبیله، مهمترین واحد اجتماعی و محور تجمع افراد خویشاوند محسوب می شد. در چنین نظامی، شخصیت فرد در برابر قبیله مطرح نبود و اگر کسی مرتکب خطایی می شد و یا مورد تجاوز واقع می گردید، در هر حال، مسئولیت حمایت از او برعهده قبیله بود. اغلب اتفاق می افتاد که حادثه ای کوچک منجر به درگیری بین دو یا چند قبیله برای مدت زمانی طولانی می شد، چنانکه برای آنکه یک پیشوای تغلبی، زخمی برشتریک پیرزن از قبیله بکر وارد آورده بود، چهل سال حالت جنگ و خصومت بین دو قبیله مذکور برقرار بود.

شیوه معیشت در نظام قبیله ای، اهمیت جنگاوری، و فقر منجر به آن شد که دختران از ارزش اجتماعی کمی برخوردار باشند و اغلب اتفاق می افتاد که فرزندان دختر خود را زنده به گور می کردند. جدفزدق— شاعر معروف عرب— پس از آنکه در پی حادثه ای که در اثر گم شدن یکی از شترانش رخ داد، موفق شد جان تعداد زیادی از نوزادان دختر را با بهای هریک به سه شتر، از مرگ نجات دهد. برخی از اشراف عرب به دخترکشی معروف و مفتخر بودند؛ قیس بن عاصم پس از جنگی که به اسیر شدن دخترانش ختم شد، تصمیم گرفت تمام دختران کوچک و بزرگ خود را زنده به گور کند و در پی آن سیزده دختر خود را به همان ترتیب به قتل رساند و دیگران را هم به این

کار تشویق می کرد.^۴

اهمیت فرزند پسر به علت جنگاوری و کارزار بسیار زیاد بود. عبدالمطلب که در هنگام حفر چاه زمزم از مزاحمت و آزار قریش رنجیده خاطر شده بود، با خود نذر کرد که اگر صاحب ده پسر شود، یکی از آنان را در کنار خانه کعبه قربانی کند.^۵

در چنین جامعه ای آموزش و تربیت و تعلیم نمی توانست از ارزش بسزایی برخوردار باشد، زیرا برتری افراد براساس جنس و نژاد و نسب استوار بود. ارزش نژاد و نسب چنان زیاد بود که اگر مردی آرزوی داشتن فرزندی اصیل و محترم می کرد، از همسر خود می خواست که نزد بزرگ قبیله برود و با او آمیزش کند و در طی این مدت تا هنگام حاملگی شوهرش جدا از او می زیست و سپس به او رجوع می کرد. این سنت در حد قابل توجهی شایع بود.^۶

در بین قبایل عرب کسانی موسوم به نسابه بودند که نسب اشخاص و اقوام را می دانستند. آنها انساب را به شش طبقه تقسیم کرده بودند (شعب، قبیله، عماره، بطن، فخذ، فصیله) و اگر کسی از نسابه می خواست که نسبش را معین کند و می گفت: من از بنی تمیم هستم، وی همه افراد شاخه ها و تیره های قبیله بنی تمیم را ذکر می کرد تا به نام پدر شخص مذکور می رسید. آنان در نسب سازی و توجه به آن به قدری مبالغه می کردند که حتی نام شهرها را هم به افراد نسبت می دادند، چنانکه برای مثال اگر کسی سؤال می کرد که چرا شهر اندلس به این نام موسوم شده است؟ پاسخ می دادند که علت آن چنین بوده که آن شهر را اندلس بن یافث بن نوح ساخته است.^۷

شعر از اهمیت فراوان برخوردار بود و شاعر را بر جنگجوی چیره دست

۴. نگاه کنید به: علامه یحیی نوری، جاهلیت و اسلام، تهران: مجمع مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۵۷ هـ. ش. ص ۶۳۲.

۵. ابن هشام، سيرة النبوة، ترجمه هاشم رسولی، تهران: اسلامیه، بی تا، ص ۹۹.

۶. دکتر ابوالفضل عزتی، پیدایش و گسترش و ادوار حقوق اسلامی، تهران: اسلامی، ۲۵۳۶، ص ۱۴.

۷. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۴۳۱.

ترجیح می دادند. هرگاه قبیله ای صاحب شاعری مشهور می گشت، قبایل دیگر به دیدار آن می رفتند و وجود شاعر را تبریک می گفتند و به این مناسبت جشن می گرفتند.^۸ اهمیت نقش اجتماعی شاعر از آن جهت بود که وی را نگاهبان شرف و حیثیت قبیله می دانستند و او بود که وقایع بزرگ و مفاخر قبیله را برمی شمرد و در صحنه پیکار تبلیغاتی از قبیله خویش حمایت می کرد و محاسن و افتخارات آن را برمی شمرد و از معایب دیگر قبایل یاد می کرد. آنها برای تجلیل شعرا و قصاید آنها، هفت قصیده از بهترین قصاید را با آب طلا روی پارچه ای نوشتند و آن را در کعبه آویختند.

ریشه لغوی نام شاعر گویای ارزش و مقام اجتماعی و معنوی وی می باشد. اگر شاعری از شخصی تعریف نیکومی کرد، بلافاصله فرد مورد نظر از قدر و منزلت بالایی برخوردار می شد و اگر به کسی انتقاد می کرد و او را مورد سرزنش قرار می داد، روزگار آن شخص سیاه می شد. به این جهت، از هجوشاعر بیم داشتند و اگر خصومتی پدید می آمد، سعی می کردند با پرداخت مبلغ مناسبی، شاعر را خشنود سازند و «زبان بریدن» اصطلاحی شایع بود. عمر خلیفه دوم با سه هزار درهم خطیه شاعر را از هجوم مسلمانان بازداشت. گاهی اوقات با شاعران برای عدم تعرض عهد و پیمان می بستند و اگر نمی توانستند شاعری را ارضی کنند و حلوی حملات وی را بگیرند، دهان او را با تسمه می بستند و یا او را به نقطه ای تبعید می کردند. یکی از شاعران عرب ملقب به متلمس در قصیده ای که در هجای «عمرو» پسر «ننذر» سروده بود، می گوید: «مرا از بیم هجای من بیرون راندی، نه، سوگند به لات و دیگر بتان که نجات نمی یابی».^۹

محتفل هایی ادبی به نام «نادی» داشتند که در اوقات فراغت به آنجا می رفتند و به شعرخوانی و سخن سرایی می پرداختند. قریش محلی موسوم به

۸. شاعری عرب برای برتری قبیله خود گفته است: «چه کسی می تواند به سوار و شاعر و شمار با قبیله ما هم‌اوردی کند؟» (تاریخ عرب، ج اول، ص ۱۲۰)

۹. هشام کسبی، الامتنام، ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران: بی تا، ۱۳۴۸ ه. ش، ص ۱۸.

دارالندوه در کنار کعبه داشت که در حکم مجمع قبیله بود. در بازارهای فصلی و سالیانه نیز مجالس ادبی تشکیل می شد و شعرا به رقابت می پرداختند. مشهورترین بازار عرب در زمان جاهلیت، بازار عکاظ در حد فاصل طایف و نخله بود. این بازار از اول تا بیستم ذی القعدة قبل از مراسم حج تشکیل می شد. در آنجا شعرا به ذکر مفاخر قوم خویش می پرداختند و به هربهانه ای در پی برتری جویی و تحصیل شهرت برای خود و قبیله خویش بودند. تفاخر طلبی تا آن حد شایع بود که حتی گاهی اوقات شاعری برای آنکه مصیبت وارد بر او بیش از دیگران و بی سابقه بود، خود را مقدم بر دیگران می دانست و با سرودن شعر این تقدم را به رخ دیگران می کشید. شاعر و سخن سرای هر قوم لغات مناسب سایر اقوام را فرا می گرفت و زبان و ادبیات خود را غنی می ساخت.

در این عهد هیچ نهاد مستقل آموزشی وجود نداشت و پایه آموزش تنها بر شعر و مثل استوار بود و شاعران و خطیبان، آموزگاران جامعه بشمار می رفتند. پس از اسلام هم نقش شعرا و خطبا همچنان تا مدتهای مدید استوار ماند. در سال نهم هجرت (سنة الوفود) گروه ها و اقوام متعدد عرب برای پذیرش اسلام به خدمت پیامبر (ص) می رفتند. یکی از این گروه ها، قوم بنی تمیم بود که در آغاز تقاضای مفاخرت با ایشان را کردند، آنگاه عطار دین حاجب و ز برقان که به ترتیب خطیب و شاعر آنها بودند، خطبه و شعری خواندند؛ از سوی پیامبر اکرم هم ثابت بن قیس و حسان بن ثابت خطبه و شعری در مقابل خواندند. آنگاه در پایان این مفاخرت یکی از بزرگان قوم بنی تمیم روی به قوم خود کرد و گفت: «ای قوم حق تعالی هیچ از این مرد، یعنی پیغمبر، علیه السلام، دریغ نداشته است، که خطیب وی بلیغ تر است از خطیب ما و شاعر وی فصیح تر است از شاعر ما، و مفاخرتی که ایشان گفتند بهتر است از مفاخرت ما و مناقبی که ایشان برشمردند، نیکوتر است از مناقب و مائرا ما، اکنون شما را بهانه ای نماند، برخیزید و مسلمان شوید، پس برخاستند و مسلمان شدند».^{۱۰}

۱۰. محمد بن اسحاق، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تصحیح دکتر معین مهدوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰ هـ. ش ج دوم، ص ۱۰۱۹.

تحولات اجتماعی از آغاز اسلام تا قرن چهارم هجری

تعلیم و تربیت در عربستان بر پایه آموزش شفاهی استوار بود. در چنین نظامی حافظه دارای مهمترین نقش ممکن می باشد. شعرا سروده های خود را به خاطر می سپردند و برخی از آنها برای حفظ اشعارشان از اشخاصی موسوم به راوی استفاده می کردند. گاهی اوقات حتی چند شاعریک راوی داشتند که اشعار آنها را حفظ می نمود. تعداد با سوادان در عربستان در زمان ظهور اسلام بین ده تا هفده نفر بود و الفبای ناقص عربی در آن هنگام تنها برای رفع نیاز تجار و واسطه ها و برای ثبت حساب ها، قراردادهای و قروض و نوشتن متنهاى کوتاه کارآیی داشت.

آموزش قرآن کریم در آغاز شفاهی بود و مومنان همانند پیامبر اکرم بخشهای مختلف آن را حفظ می کردند و برای دیگران نقل می نمودند و همراه با تزکیه نفس، به تلاوت و حکمت می پرداختند. (لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفى ضلال مبين ٦٤ آل عمران).

حکمت و معارفی که در آن هنگام باید یک مومن فرا می گرفت از پیچیدگی، ابهام و بیهودگی، خالی بود و هر شخصی با اظهار شهادتین (اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمد رسول الله) از مسلمین محسوب می شد و با اعتقاد به وجود پنج اصل: الله، ملائکه، کتب، رسل، و یوم الآخر (یا ایها الذین امنوا، امنوا بالله ورسوله والکتاب الذی نزل علی رسوله والکتاب الذی انزل من قبل ومن یکفر بالله وملائکته وکتابه ورسوله والیوم الآخر فقد ضلّ ضلالاً بعيداً ١٣٦ نساء) مومن بشمار می رفت. سادگی اسلام در آغاز، یکی از دلایل مهم گسترش سریع و از امتیازات عالی آن بود و بسیاری از علمای علم ادیان و

مستشرقین به این نکته اشاره کرده‌اند.^{۱۱} بنابراین در ابتدا نقش عمده تبلیغ برعهده حافظان قرآن بود، اما به تدریج به دلیل وسعت قلمرو تحت نفوذ مسلمانان و اهمیت ثبت و نشر قرآن، عده‌ای از سوی پیامبر مامور نوشتن قرآن شدند. اینان که موسوم به کاتبان وحی بودند، آیات را بر روی قطعات چرم، سفال، پوسته درخت خرما و استخوان‌های شتر می نوشتند.^{۱۲} تعداد این کاتبان نخست هفت نفر بود و کم کم به حدود چهل نفر رسید.

عبدالله ابن سعید ابن امیه را نخستین کسی دانسته‌اند که از طرف پیامبر اکرم در مدینه مامور تعلیم خواندن و نوشتن به دیگران شد.^{۱۳} در جنگ بدر حدود هفتاد نفر به وسیله مسلمانان اسیر شدند. بسیاری از آنها با توجه به وسعت مالی هریک، در ازای مبلغی آزاد شدند و برخی هم که استطاعت پرداخت مبلغ نقد را نداشتند در برابر مقداری شمشیر و دیگر اجناس رها گردیدند و در مورد تعدادی از اسیران که سواد خواندن و نوشتن را داشتند، تصمیم گرفته شد که هریک در ازای با سواد کردن ده کودک مسلمان آزاد شود.^{۱۴} تا هنگام حیات پیامبر، قرآن تنها متن آموزشی و دینی بود که آن را بر روی قطعات مختلف تدوین کردند و از نوشتن اخبار و احادیث به دلیل آنکه از اختلاط با قرآن، دوری شده باشد، خودداری می کردند. در این دوره، مسجد تنها جایگاه آموزش و سایر فعالیتهای اجتماعی و دینی بود.

در عهد خلفای راشدین، قلمرو سرزمینهای اسلامی وسعت یافت و تشکیلات نوینی پدید آمد. در زمان خلیفه دوم بیت المال تاسیس شد و ابتدای تاریخ اسلام را از آغاز هجرت قرار دادند و دیوانی ایجاد شد که نام قبایل و

۱۱. نگاه کنید به: جان ناس. تاریخ ادیان، ترجمه عسی صفر حکمت. تهران: پیروز، ۱۳۵۵ ه. ش. ص ۴۷۵؛ گوستاو لوبون. تمدن اسلام و غرب، ترجمه سید هاشم حسینی. تهران: اسلامیه، ۱۳۵۴ ه. ش.

۱۲. رژی بلاشر. در آستانه قرآن، ترجمه دکتر محمود رامیار. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹ ه. ش. ص ۲۸.

۱۳. دکتر ابوالفضل عزتی. آموزش و پرورش اسلامی. تهران: نعب، ۱۳۵۷ ه. ش. ص ۱۶۳.

۱۴. کونستان و یروژیل گیورگیو. محمد پیغمبری که باید از نوشتن اخت. ترجمه ذبیح منصوری. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶. ص ۲۴۷.

افراد آنها و حقوق مجاهدان در آن ثبت می گردید.^{۱۵} خلیفه دوم در سال ۱۷ هجری گروهی از قاریان را برای تعلیم مردم در روزهای جمعه به مناطق گوناگون اعزام کرد. تمیم الداری نخستین کسی بود که قصه سرایی را در مسجد آغاز نمود. گفته اند که او از عمر اجازه خواست که به وسیله نقل داستان و حکایت اقدام به ارشاد مردم کند؛ خلیفه ابتدا به او اجازه این کار را نداد، اما در اواخر دوره خلافت خویش به او اجازه داد که روزهای جمعه پیش از شروع نماز به بیان داستانهای آموزنده و وعظ مردم مشغول شود. تمیم در دوره عثمان اجازه یافت که هفته ای دو روز به این کار بپردازد. به تدریج قصه پردازی اهمیت یافت و متصدی آن همچون کارگزاری یک شغل رسمی از حقوق ماهیانه برخوردار شد. بسیاری از قضات دارای دو منصب قضاوت و داستان سرایی بودند. سلیمان عتر را نخستین کسی دانسته اند که در سال ۳۷ هجری دو منصب فوق را در مصر برعهده داشت.^{۱۶}

در زمان خلیفه سوم در قرائت و کتابت قرآن در جاهای گوناگون و دور از هم، اختلاف نظرهایی پدید آمد. عثمان برای احتراز از اختلاف و نابسامانی، فرمان تهیه یک نسخه کامل از قرآن را صادر کرد و سپس آن را در شش نسخه تکثیر کردند و به شهرهای مدینه، مکه، کوفه، بصره، و دمشق فرستادند. در مجموع در این دوره سه غیر از زمان خلیفه سوم — سادگی و صداقت کمابیش همانند دوره پیش ادامه یافت. برای مثال هنگامی که خلیفه دوم مطلع شد که سعد در کوفه برای عمارت خود در بی از در بهای قصری متعلق به پیش از اسلام را قرار داده و عمارت او بین مردم مشهور به قصر سعد شده است، محمد بن سلمه را نزد او رساند و به او دستور داد که به محض ورود، درب عمارت را بسوزاند و به سعد پیام فرستاد که برای دارالحکومه درب قرار ندهد تا زمینه برای مردم گریزی پدید نیاید.^{۱۷} در باره خود خلیفه نیز نقل

۱۵. ابن اثیر، کامل، ترجمه عباس خلیلی، تهران: علمی، بی تا، ج سوم، صص ۹۷ و ۹۸.

۱۶. احمد امین، پرتو اسلام، ترجمه حبیب خلیلی، ج اول، ص ۲۰۱.

۱۷. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

شده که لباسهای وصله دار می پوشید و بسیار ساده زندگی می کرد.

امویان

هنگامی که امویان قدرت را با حيله و نیرنگ به دست گرفتند، اصول اخلاقی و روش دینی را کنار نهادند و حکومتی اشرافی و موروثنی پدید آوردند و حتی در ظاهر امر توجه چندانی به مراعات اصول اسلامی نداشتند. معاویه را باید اولین کسی دانست که حکومت خود را سلطنت نامید.^{۱۸} تعصب نژادی و اعتقاد به برتری عرب در این عهد نضج گرفت، زیرا پیش از آنها عربها با هم متحد نبودند و تنها تعصبات قبیله ای بر آنها حاکم بود و کمابیش هم قبایل با هم اختلافاتی داشتند و هیچ گاه عربیت به عنوان یک محور متحد کننده به وجود نیامده بود. در دوره پیامبر و خلفای راشدین هم عصبه ترین عامل وحدت بخش، ایمان و اعتقادات دینی بود. در اثر این سیاست امویان نومسلمانان غیر عرب — معروف به موالی — در بسیاری از قیامهایی که برضد حکومت روی می داد، به طور فعال شرکت می کردند و بالاخره ایرانیان به حمایت عباسیان برخاستند و حکومت امویان را سرنگون ساختند.

در بین خلفا و امرای اموی دو تن به علت علاقه و پایبندی به علم و دین استثنا شده اند. نخست، خالد بن یزید بن معاویه است که مدتی حاکم مصر بود. او به علم نجوم علاقمند بود و برخی از کتب و وسایل نجومی را گرد آورده بود. ترجمه اولین کتابها در زمینه نجوم و طب به عربی، به فرمان او و به وسیله علمای اسکندرانی صورت پذیرفت. خالد بن یزید به سبب توجه به علوم، به حکیم آل مروان ملقب شد.^{۱۹}

۱۸. نگاه کنید به: محمود شهابی، ادوار فقه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ ه. ش. ج سوم، ص ۹۷.

۱۹. محمد بن اسحاق التمیم، الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، تهران: بی نا، ۱۳۴۶ ه. ش. ص ۴۴۱.

شخص دوم عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی است که خیلی عادل و دیندار بود و همیشه لباسهای وصله دار می پوشید و در میان مردم بسر می برد. او لعن حضرت علی (ع) که از زمان معاویه معمول شده بود، را ممنوع کرد و به جای آن مقرر کرد آیه «ان الله يامر بالعدل والاحسان»^{۲۰} را بخواند. هنگامی که یکی از کارگزارانش اطلاع داد که در اثر اصلاحات مالی او که به نفع نومسلمانان صورت گرفته است، دارایی خزانه بسیار کم خواهد شد، او پاسخ داد که: «به خدا خوشحال می شوم که بینم همه مردم مسلمان شده اند و چنان شده است که من و تو باید بناچار زمین را به دست خود به کاریم و روزی خویش به دست آوریم».^{۲۱} محبوبیت او چنان بود که در زمان عباسیان که همه گورهای امویان را می شکافتند، از ویران کردن گور او خودداری نمودند. فرمان ترجمه کتابی در طب به عربی را به وی نسبت داده اند.

به استثنای دو شخص فوق، از طرف خلفای اموی توجهی به علوم و عدالت اجتماعی نمی شد، و بیش از هر چیز، از ادب و قصه گوئی حمایت می کردند و در بار آنها جایگاه شعرا و خوانندگان و مطربان بود و گویند شعر غزلی در زبان عرب به صورت واضح و کامل در این عهد تجلی نمود. اشعار عاشقانه رونق یافت و در کنار آن یک نوع شعر سیاسی به حمایت از سلطنت امویان رایج شد و از «مسکین دارمی» خواسته شد که قصیده ای برای جاوید ساختن خلافت یزید بسازد و آن را در همه جا منتشر نماید. حماد که در کوفه از پدری ایرانی زاده شده بود و عربی را با لهجه خاصی تکلم می کرد، به فرمان ولید دوم خواندن و گردآوری قصاید جاهلیت را آغاز نمود و دو هزار و نهصد قصیده را خواند و یک صد هزار درهم از ولید جایزه دریافت کرد.^{۲۲}

در این عهد سازمان منظم و مستقلی برای تعلیم و تربیت پدید نیامد. مردم فرزندان خود را برای تعلیم قرآن و نوشتن خط به مساجد می فرستادند. در

۲۰. بن تیر، کمال، ج هفتم، ص ۲۵۳.

۲۱. فیلیپ حنی، تاریخ عرب، ج اول، ص ۲۸۶.

۲۲. همان، ص ۳۲۵.

معدودی از شهرها مکاتبی در جوار مساجد و خارج از آنها تاسیس شده بود. از چگونگی کیفیت این مکاتب و تعداد آنها اطلاعات کافی در دست نیست. در کوفه شخصی به نام ضحاک بن مزاحم (متوفی ۱۱۳ هـ) مکتبی داشت و بابت تعلیم شاگردان مبلغی دریافت نمی کرد.^{۲۳} چنانکه از ریشه لغت مکتب برمی آید، مکتب محل خواندن و نوشتن بود و به همین جهت از آن زمان تا دهه های اخیر، این نام برای چنین محل هایی که همیشه ویژه کودکان بود، به کار می رفته است.

خلفا و اشراف فرزندان خود را به صحرای شام می فرستادند تا ضمن فراگیری عربی خالص و اصیل و شعر و ادب، با نیراندازی و شکار آشنا شوند. اگر کسی هنرهای مذکور را به علاوه خواندن و نوشتن، فرا می گرفت، ملقب به «کامل» می شد. از دوره عبدالملک رسم شد که خلفا برای تربیت فرزندان خود معلم و ویژه ای که اغلب از موالی یا مسیحیان بود، استخدام کنند تا در دربار به تربیت آنان بپردازند.

مدرسه به معنی محل فضای مستقلی که جای تعلیمات متوسطه باشد، هنوز به وجود نیامده بود و حلقه ها و مجالس درس و بحث در مساجد برقرار می شد. البته به علت نضج مذاهب و فرقه های گوناگون، مجالس و حلقه های بحث و مناظره با غیر از مساجد هم تشکیل می گردید. ماهیت و روش کار این مجالس با توجه به وضع هر مذهب و سرچشمه پیدایش آن، متفاوت بود. صاحب اغانی می گوید که واصل و عمرو در خانه مردی از قبیله ازد که شمنی (بودایی) بود، آمد و شد می کردند و در این مجالس بود که از ثنویت دفاع می شد.^{۲۴}

چهار موضوع را می توان پایه و اساس اختلافات و ایجاد مذاهب و فرقه های گوناگون در قرون اولیه هجری دانست. مسأله جانشینی پیامبر اکرم

۲۳. همان، ص ۳۲۷.

۲۴. حنا الفاخوری و خلیل الجر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: زمان.

۱۳۵۸ هـ ش. ج اول، ص ۱۱۶.

نخستین موضوع مورد اختلاف بود. پس از رحلت ایشان مردم به دو گروه عمده تقسیم شدند. گروهی معتقد بود که خلافت امری انتخابی است و پیامبر جانشین تعیین نفرموده است. عده‌ای دیگر اعتقاد داشتند که پیامبر جانشینی خویش را تعیین نموده است. گروه اول در باره اینکه خلیفه از مهاجرین باشد یا از انصار، اختلاف پیدا کردند اما سرانجام ابوبکر صدیق را به عنوان خلیفه انتخاب نمودند و به تدریج موضوع اختلاف بین آنها از میان رفت و همه به خلافت او رضایت دادند. طرفداران امامت تا زمان خلیفه سوم فعالیت آشکاری نداشتند، اما پس از اوفعال شدند و در روند تاریخ به فرقه‌ها و گروه‌های متعددی تقسیم شدند و هر گروه برای تبیین عقاید خود اقدام به تشکیل مجالس درس و بحث و مناظره نمود.

یکی از این فرقه‌ها که بعدها در شمال ایران موفق به تشکیل حکومت گردید، زیدیان بودند. آنها مانند خوارج معتقد به تقیه نبودند و قیام امام و مسلمانان را بر علیه حاکم ستمکار واجب می دانستند. رهبر این فرقه موسوم به زید بن علی نزد واصل بن عطار ییس فرقه معتزله درس خوانده بود و اعتقادات وی در اصول به معتزله نزدیک بود. او معتقد به آزادی اراده بود. زیدیان به رجعت امام و امام غایب معتقد نبودند.^{۲۵}

موضوع دوم، حکمیت بود. گروهی از یاران حضرت علی (ع) پس از آگاهی از نتیجه حکمیت به مخالفت با آن پرداختند و اولین فرقه سیاسی — مذهبی را پدید آوردند. ابوالحسن اشعری در باره افکار آنها می گوید: «همه کسانی که علی (ع) و عثمان را و اصحاب جمل و حکمین و کسانی را که به حکمیت راضی شدند، و یکی از دو حکم را یا هر دو آنها را تصویب کردند، کافر شمارند و خروج بر سلطان ستمکار را واجب دانند، از خوارج محسوبند».^{۲۶} آنها عمل به احکام دین را مکمل ایمان می دانند و مرتکب گناه کبیر را کافر و

۲۵. همان، ص ۱۱۲.

۲۶. همان، ص ۱۱۱.

مرتد می خوانند.^{۲۷}

خوارج مردمی معتقد، اما ساده اندیش و بی تدبیر بودند و از همان ابتدای کار که در جنگ صفین با حیلۀ عمرو بن عاص و معاویه، قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها بالا رفت، فریب خوردند و گفتند که: «وقتی ما را به کتاب خدا دعوت می کنند، نمی توانیم نپذیریم».^{۱۸} سپس نافرمانی کردند و برخلاف نظر حضرت امیر از جنگ باز ایستادند. آنگاه مدتی بعد پشیمان شدند و از این اعتقاد برگشتند و راه عصیان پیش گرفتند.

خوارج در مورد خلافت معتقد بودند که انتخاب خلیفه باید به وسیله مردم صورت پذیرد و خلیفه بایستی مسلمان و مبارز در راه حق باشد و شرط نژادی و خانوادگی برای خلیفه قائل نبودند و خلیفه و امام می توانست از بین غیر عرب هم انتخاب شود. برخی از فرقه‌های آنها مثل شیبیه، در خلافت بین جنس زن و مرد فرقی نمی گذاشتند و امامت زنان را نیز روا می شمردند. پیروان شیبیه بن یزید شیبانی، پس از او با غزاله مادر او برای امامت بیعت کردند. آنها خود را «شراة» به معنی فروشندگان، می خواندند و منظورشان این بود که حاضرند جان خود را در راه فرامین و احکام الهی فدا نمایند.^{۲۹} آنان در دوره بنی امیه اقدام به شورشهای پراکنده ای نمودند و برای دستگاه خلافت ایجاد زحمت می کردند.

موضوع سوم که سبب پیدایش مکاتب گوناگون گردید، چگونگی استنباط احکام دین از منابع اولیه بود. آگاهی به احکام شرعی را فقه می گویند و ابن خلدون در تعریف آن گفته است: «فقه شناسایی احکام خدای تعالی درباره افعال کسانی است که مکلف می باشند، به این سان که دانسته شود کدام فعل آنان واجب یا حرام و کدام مستحب یا مکروه یا مباح است و این احکام

۲۷. شهرستانی، ملل و نحل، حواشی از سید محمد رضا جلالی تائینی، تهران: بی تا، ۱۳۵۸ ه. ش. ج اول، ص ۱۴۴.

۲۸. طبری، تاریخ طبری، ج ششم، ص ۲۵۶۳.

۲۹. دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم، تهران: اشراقی، ۲۵۳۵. ص ۳۹.

را از کتاب (قرآن) و سنت و ادله‌ای که شارع برای شناختن احکام مقرر دانسته فرا می‌گیرند و بنابراین هرگاه احکام از ادله سبب استنباط شود، چنین احکامی را فقه می‌گویند».^{۳۰}

در هنگام حیات پیامبر اکرم هر مشکلی را در صورت لزوم از ایشان می‌پرسیدند و از این لحاظ اختلافی پیش نمی‌آمد. پس از رحلت ایشان با توجه به قرآن و احکامی که قبلاً پیامبر صادر فرموده بود، به حل مسایل می‌پرداختند. کم‌کم با توسعه حوزه و قلمرو اسلام مشکلاتی پیش می‌آمد که بی سابقه بود و حکمی صریح و مطابق با آن را در احکام گذشته نمی‌یافتند، بنابراین توسل به «رای» و «اجتهاد» در استنباط احکام با توجه به نص قرآن و اخبار ضرورت یافت. گفته‌اند که خلیفه اول اگر نصی در رابطه با موضوعی در قرآن و اخبار نمی‌دید، صحابه را جمع می‌کرد و پس از مشورت با آنان به آن «رای» که اتفاق آرا در باره آن حاصل می‌شد، حکم می‌داد. همچنین خلیفه دوم هنگام اعزام شریح قاضی به کوفه به او سفارش کرد که ابتدا به کتاب خدا بنگرد و اگر مطلب روشنی در آن دید، از هیچ کس پرسش ننماید و اگر بیانی روشن نیافت، از سنت پیامبر اکرم پیروی کند و اگر در آنهم بیانی نیافت، به اجتهاد و رای خود عمل نماید.^{۳۱}

در دوره صحابه به علت آنکه آنها زمان پیامبر اکرم را درک کرده بودند و از اخبار و اطلاعات آن ایام از نزدیک و گاه بدون واسطه اطلاع داشتند، مشکل اساسی و مهمی پیش نمی‌آمد، چون در صورت لزوم از آنان پرسش می‌کردند. آخرین اصحاب پیامبر تا اواخر قرن اول هجری می‌زیستند^{۳۲} و به این مناسبت، برخی عصر صحابه را تا این تاریخ دانسته‌اند. استاد محمود

۳۰. ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گلابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ه. ش. ج دوم، ص ۹۰۶.

۳۱. محمود شهبازی، تقریرات اصول، تهران: حجام، ۱۳۵۸ ه. ش. ص ۷.

۳۲. آخرین اصحاب پیامبر تا اواخر قرن اول هجری می‌زیسته‌اند؛ نه همین جهت برخی عصر صحابه را تا اواخر قرن اول هجری دانسته‌اند.

شهابی، عهد صحابه را از نظر تاریخ فقه تا سال چهلیم هجری دانسته است.^{۳۳} بعد از عهد صحابه، مکتهای فقهی متعددی پدید آمد که بسیاری از آنها دیری نپاییدند و متروک شدند. مذاهب فقهی معروف اهل سنت عبارت از مذاهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی است. مؤسس مذهب حنفی، ابوحنیفه متولد کوفه و ایرانی الاصل (۸۰-۱۵۰ هـ) بود. از خصوصیات مذهب او، اهمیت دادن به «رای» و استفاده از «قیاس» و «استحسان» و دوری از اهل حدیث را می توان نام برد. این مذهب نسبت به سایر مذاهب، از وسعت نظر بیشتری برخوردار بوده و در آن توجه بیشتری به روشهای استدلال عقلی مبذول شده است. او تعداد اندکی از احادیث نبوی را قبول داشت و بیشتر متکی به رای و قیاس بود. مالک بن انس (۹۳-۱۷۹ هـ) بنیان گذار مذهب مالکی در مدینه به دنیا آمد و در آنجا هم وفات یافت. در حدیث بیشتر به متن اهمیت می داد به اسناد چندان توجهی نداشت. وی پس از قرآن و احادیث نبوی، به «اجماع» علما و «رای» و «استصلاح» متوسل می شد و در استصلاح، نفع عامه را در نظر داشت.^{۳۴}

امام شافعی در سال ۱۵۰ هـ در غزه به دنیا آمد و در سال ۲۰۴ هـ در مصر رحلت کرد. او معتقد به اجماع همه فقههای اسلام در یک عصر بود. شافعی رای و استصلاح و استحسان را قبول نداشت و تنها به قیاس عمل می کرد. ارزش فراوان نهادن به حدیث، از ویژگیهای مهم این مذهب است. شیوه فقهی او بین دو مکتب رای و حدیث بود و مذهب وی را طریقی بین حنفی و مالکی می دانند.

احمد بن حنبل که در سال ۱۶۴ هـ در بغداد متولد شد و در سال ۲۴۱ هـ در همان شهر وفات یافت، مؤسس مذهب حنبلی بود. او مدتی شاگرد شافعی بود. وی قیاس، استحسان و استصلاح را قبول نداشت و تنها به کتاب و حدیث استدلال می نمود. اهمیت زیادی که برای حدیث قائل بود، منجر به

۳۳. نگاه کنید به: محمود شهابی، ادوار فقه، ج اول، ص ۳۹۴.

۳۴. لویی گارده، اسلام، دین و امت، ترجمه مهندس رضا مشایخی، تهران: انتشار، ۱۳۵۲ هـ. ش ص ۱۹۶.

آن شد که عده‌ای از مورخین او را به جای آنکه از مجتهدان بشمار آورند، از ائمه حدیث بدانند. وی مجموعه‌ای شامل چهل هزار حدیث گرد آورد. مذهب او در بین مذاهب چهارگانه، کمترین پیرو را داشته است.

گسترش و تدوین فقه مذهب شیعه جعفری در زمان امام جعفر صادق (ع) انجام شد و ایشان در طول مدت امامت خویش شاگردان بسیاری را تربیت و فقه شیعه را تالیف و منظم فرمودند، از این جهت فقه شیعه منسوب به ایشان گردید. مهمترین اختلاف شیعه با اهل سنت در مورد موضوع جانشینی پیامبر اکرم بروز کرد. مبانی فقه شیعه عبارت از کتاب، احادیث نبوی، اخبار (احادیث امامها) و اجماع علمای شیعه می باشد. گویا امام جعفر صادق (ع) با قیاس در احکام مخالف بود^{۳۵} و از این رو به ابوحنیفه انتقاد می کرد.

زیدیان نیز برای خود مذهب فقهی خاصی داشتند و از مجتهدان معروف آنان، حسن بن صالح بن حی (متوفی ۱۶۱) و حسن بن زید بن محمد ملقب به امام الداعی الی الحق را نام برده اند. اینان نسبت به دیگر فرقه‌های شیعه به اهل سنت و جماعت، نزدیکتر بودند.^{۳۴}

چهارمین موضوعی که باعث پیدایش فرقه‌های متعدد گردید، پیدایش جریاناتی فکری بود که از یک سو در پی نحوه خاص نگرش و تبیین حوادث و وقایع، و از سوی دیگر در رابطه با افکار و عقاید ادیان دیگر پدید آمد. پس از قتل خلیفه سوم و مسأله حکمیت، در میان مسلمانان در مورد قضاوت در باره هریک از طرفهای درگیر اختلاف شدیدی بوجود آمد و هریک، دیگری را کافر و خارج از دین می خواند. در این میان عده‌ای اندیشه تازه‌ای ارائه دادند و اظهار کردند که چون ما از قلب و درون مردم خبر نداریم، نمی توانیم حکم به کفر کسی بدهیم و حتی اگر مسلمانی مرتکب گناه کبیره شود، باز او را باید مسلمان شمرد، چون معصیت و گناه به ایمان ضرر نمی رساند و گفتند که چون همگی در ظاهر مسلمان هستند، بنابراین قضاوت در باره آنها را تا روز قیامت

۳۵. محمد رضا حکیمی. دانش مسلمین. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷ ه. ش. ص ۲۹۹.

۳۶. محمد جواد مشکور. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام. ص ۱۰۷.

به تاخیر می اندازیم تا خداوند خود در باره عقاب و ثواب ایشان داوری کند. بنابراین نتیجه گرفتند که اگر حتی خلیفه مرتکب گناه کبیره شود، باز باید از او اطاعت کرد. اینها نسبت به گروه های مختلف در ظاهر روش بیطرفی اختیار کردند، ولی در عمل، این اندیشه به نفع خلفای اموی تمام شد و دستگاه خلافت از این اندیشه حمایت می کرد و به خصوص اندیشه ای را ترویج می نمود که براساس آن همه امور به طور جبری و به خواست خدا اتفاق می افتد و هر حادثه ای از ازل مشخص شده است و نمی توان از پیشامدها جلوگیری کرد، و به این ترتیب جنایات خود را توجیه می کردند.

در این عصر دو اندیشه در باره اعمال انسان پدید آمد. گروهی موسوم به جبریه معتقد بودند که اعمال انسان اختیاری نیست و همه اعمال را خداوند خلق می کند و انتساب آنها به انسان از روی مجاز است و همان گونه که درخت در بهار سبز می شود و سپس رشد می کند و در انتها برگهای آن می ریزد، اعمال ما نیز چنین است و هیچ کاری خارج از تقدیر و سرنوشت محتمل خود نمی توانیم انجام دهیم و خداوند هر فرد را همراه با استعداد و افعال او می آفریند. در مقابل، گروه دیگری موسوم به قدریه، از آزادی اراده انسان طرفداری می نمودند و چنین استدلال می کردند که خداوند عادل است و در این صورت نمی توان پنداشت که خداوند عادل، خالق افعال و اعمال بد انسان در زمین باشد، چون در این حالت نمی توان او را عادل دانست. از سوی دیگر اگر خداوند خالق همه اعمال انسان باشد و آنگاه افراد را در جهان دیگر مسئول اعمال بد و خوب بداند و بخواهد به آنها پاداش دهد و یا مجازات کند، محال و دور از عدالت خواهد بود، بنابراین اعتقاد به بهشت و دوزخ بدون پذیرفتن اراده ای آزاد برای انسان، درست نخواهد بود. در نتیجه انسان ها در اعمال خود مختار و آزاد هستند.

موضوع آزادی اراده و تقدیر، ایمان و کفر، به همراه مباحثی در مورد صفات و ذات پروردگار منجر به پیدایش مکتبهای متعددی شد که از آن جمله معتزله را می توان نام برد که نهضتی فلسفی پدید آوردند. در باب وجه تسمیه این مکتب، چند نظریه ابراز شده است. نخست آنکه گویند، یک روزی که

حسن بصری (۲۱-۱۱۰هـ) در مسجد بصره در حلقه درس و مناظره شرکت داشت، شخصی نزد وی آمد و به او گفت که ای امام دین، در این زمان طایفه‌ای هستند که صاحبان گناهان کبیره را کافر می‌خوانند (وعیدیه خارجیان) و گروهی اصحاب گناهان کبیره را امیدوار به آمرزش می‌دانند و گناه کبیره را مخرب ایمان نمی‌دانند و سپس نظر حسن بصری را طلب کرد.^{۳۷} حسن بصری مرتکب کبیره را منافق خواند، اما واصل بن عطا پاسخ داد که صاحب گناه کبیره نه مومن است و نه کافر، بلکه فاسق است و در منزلی بین کفر و ایمان جای دارد و از حلقه درس حسن بصری کناره گرفت و در پای ستونی از ستونهای مسجد بصره عزلت گزید. در این حال، حسن بصری به یاران خویش گفت که واصل ازما عزلت گزید و از این پس او و پیروانش را معتزله نامیدند.

نظریه دیگر این است که ریشه معتزله در آغاز دارای جنبه‌ای سیاسی بوده است، و آن را ناشی از جوی که در هنگام اختلاف بر سر مسئله خلافت، پس از قتل خلیفه سوم به وجود آمد، می‌داند. چنانکه نوبختی در کتاب فرق الشیعه در باره سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه و اسامة بن زید می‌گوید که آنها از حضرت علی (ع) اعتزال جستند و به دشمن او هم ملحق نشدند و اینان سرمنشاء دیگر معتزله هستند.^{۳۸}

معتزلیان برای عقل انسان اهمیت و ارزش فراوان قایل بودند و اعتقاد داشتند که انسان به یاری عقل خویش توانایی شناخت خداوند را دارد و می‌تواند تمایز بین اعمال نیک و بد را تشخیص دهد و برهان عقلی را به جای برهان نقلی در اثبات صحت دین اسلام به کار می‌بردند و قاعده معروفی داشتند به این صورت که «الفکر قبل ورود السمع». اعمال انسان را به دو گروه اضطرابی همانند نفس کشیدن و اختیاری مثل راه رفتن تقسیم می‌نمودند. قرآن را مخلوق و حادث می‌دانستند و صفات خداوند را عین ذات

۳۷. شهرستانی. ملل و نحل. ج اول. ص ۷۲.

۳۸. حنّ الفخاوری و خلیل الجبر. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. ج اول. ص ۱۱۴.

او می دانستند و در تنزیه او اصرار داشتند. آنها به بیش از بیست فرقه منشعب شدند که همگی در پنج اصل توحید، عدل، وعدو وعید، منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر اشتراک عقیده داشتند.

در اواخر دوره بنی امیه مجالس بحث و مناظره به علت تعدد وجود مکاتب فکری رونق داشت و کم کم روحیه و فرهنگی غنی و حاکی از تسامح منطقی و معقول نضج گرفت. مسعودی می گوید: «عبدالله بن یزید اباضی در کوفه اقامت داشت و یارانش برای استفاده پیش او می آمدند، وی دکان خرازی داشت و شریک هشام بن حکم بود. هشام قائل به تجسم بود و طرفدار امامت و پیرو مذهب قطعی بود و یارانش از فرقه رافضیه به استفاضه پیش او می آمدند و هر دو در یک دکان بودند و با وجود اختلاف مذهب خارجی و رافضی هرگز به یکدیگر ناسزا نگفتند و از حدود مقتضیات علم و عقل و شرع و حکم نظر بیرون نرفتند».^{۳۹}

عباسیان

امویان از ابتدای حکومتشان با قیام گروه هایی که خواهان حکومتی دینی و داد گستر بودند، مواجه شدند. برخی از این گروه ها خواهان سقوط خلافت امویان و برقراری حکومتی به رهبری یکی از افراد خاندان پیامبر (از جمله امامان شیعه) بودند. اینان به چند گروه تقسیم می شدند و هر کدام به طرفداری از یکی از افراد این خاندان به مبارزه می پرداختند. عباسیان که از نواده های عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، عموی پیامبر بودند نیز دعوی خلافت داشتند. اینها با بهره برداری از محبوبیت علویان و نارضایتی اقوام غیر عرب به ویژه ایرانیان که از سیاستهای نژاد گرایانه و ستمکارانه امویان ناراضی بودند، در زمان مروان دوم اقدام به فعالیتهای گسترده ای برای کسب قدرت کردند.

رهبر این گروه موسوم به ابراهیم امام، ابومسلم را برای دعوت مردم به قیام علیه امویان به خراسان فرستاد. او با استفاده از اختلاف حاکم بین قبایل عرب ساکن در خراسان در سال ۱۲۹ هـ پس از فراهم آوردن مقدمات لازم، قیام نمود و هزاران نفر از روستاییان و بردگان، که اکثر آنها ایرانی بودند، به او پیوستند. او پس از تسخیر مرو به جنگ ادامه داد و در طی پیروزیهای متواتر تا سال ۱۳۳ موفق شد به مقاومت سپاهیان و هواداران بنی امیه خاتمه دهد.

ابوالعباس که پس از کشته شدن ابراهیم امام به جانشینی او منصوب شده بود، در طی خطبه‌ای که در مسجد جامع کوفه ایراد نمود، آغاز خلافت عباسیان را اعلام کرد. وی در خطبه مذکور به قرابت خاندان خود با پیامبر اکرم تاکید کرد و حتی خودشان را از اهل بیت به حساب آورد و به آیه (انما یرید الله لیذهب علیکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) اشاره نمود و اظهار داشت: «خداوند... حق ما را به خود ما پس داده است ما را هم به واسطه ما نجات داد. خداوند یاری ما را میسر کرد و خود ما را حمایت فرمود و قیام ما را تأیید نمود تا بر مردم مستضعف و خوار که در این سرزمین زیست می کنند، به سبب ما منت به گذارد. نجات مردم با وجود ما آغاز و با بودن ما انجام شده...».^{۴۰} او در این خطبه خود را سفاح (خونریز) خواند و در عمل با تعقیب بی رحمانه بازماندگان بنی امیه و کشتن آنها و حتی قتل پیرمردان و پیرزنان و کودکان شیرخوار، این امر را به اثبات رساند. وی در مدت خلافت چندساله اش در شهر انبار اقامت داشت.

وزیر او در ابتدا یکی از یاران این خاندان به نام ابوسلمه خلیل، مشهور به وزیر آل محمد (ص) بود^{۴۱} که به علت بدگمانی، او را با موافقت و یاری ابومسلم با دسیسه و پنهانی به قتل رساند و سرداری ایرانی به نام خالد بن برمک را به این سمت منصوب کرد. در اثر تبلیغات بنی عباس چنین پنداشته می شد که حکومت آنها تا آخر الزمان باقی خواهد ماند،^{۴۲} اما بزودی مردم دریافتند

۴۰. ابن اثیر. کامل. ج نهم. ص ۴۵.

۴۱. همان. ص ۶۹.

۴۲. همان. ص ۴۵.

که وعده‌های آنها نادرست بوده و تفاوت قابل ملاحظه‌ای نسبت به قبل در وضع زندگی و جامعه خود مشاهده نکردند و آرمانهای خود را تحقق نیافته و دور از وقوع دیدند.

منصور پس از سفاح به خلافت رسید و به استحکام مبانی حکومت پرداخت. او را بنیان‌گذار واقعی خلافت بنی عباس می‌دانند. وی برای تثبیت قدرت، نخست شورش عمویش عبدالله را به وسیله ابومسلم سرکوب نمود و پس از چندی به علت خطری که از جانب قدرت یافتن ابومسلم احساس کرده بود، او را با خدعه بدون محافظ به دربار خواند و سپس فرمان قتلش را صادر کرد و کسانی که از قبل در گوشه‌ای پنهان شده بودند، بر او فرود آمدند و او را کشتند.

پایتخت او ابتدا شهری به نام هاشمیه بود که میان کوفه و حیره بنا کرده بود،^{۴۳} اما در اثر شورش‌هایی که راوندی‌ها در آنجا بر پا کردند و نیز به علت نزدیکی هاشمیه به کوفه که به مردمش اعتماد نداشت،^{۴۴} و از شورش آنها که طرفدار علویان بودند، می‌ترسید، تصمیم می‌گیرد شهر جدیدی بنا کند. پس از مدتی تفحص، محلی را در نزدیکی یک دهکده ایرانی به نام بغداد (بغ + داد = خداداد) برای این کار مناسب می‌بیند و در سال ۱۴۱ فرمان بنای شهر را صادر می‌کند، و در حدود صد هزار کارگر در ساعتی که نوبخت (نوبخت عالمی ایرانی بود که با پسرش، ابوسهل از منجمان خاصه منصور بودند)^{۴۵} اختیار می‌کند، بنای شهر را آغاز می‌کنند. وی شهر جدید را دارالسلام می‌نامد، اما آنجا با نام بغداد مشهور می‌شود.

از این زمان ترجمه کتابهای علمی و توجه به علوم همچون نجوم و ریاضیات آغاز می‌شود. قفطی در کتاب خود مطلبی را نقل می‌کند که بر پایه آن در سال ۱۵۶ شخصی از اهالی هند که در حساب مهارت داشت، به

۴۳. احمد بن ابی یعقوب. البلدان، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶. ص ۸.

۴۴. ابن اثیر. کامل. ج نهم. ص ۱۹۹.

۴۵. نگاه کنید به: عباس اقبال آشتیانی. خاندان نوبختی. تهران: طهوری، ۱۳۵۷ ه. ش. ص ۸.

خدمت منصور عباسی می‌رسد و کتابی حاوی نکاتی درباره مسایل نجومی و ریاضی را که با خود آورده بود به منصور نشان می‌دهد، سپس منصور فرمان ترجمه کتاب به عربی را صادر می‌کند.^{۴۶}

هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) یکی از مشهورترین خلفای این خاندان بود. او شخصی متعصب و ظاهرآدیندارمی نمود و گفته‌اند که گاهی اوقات در روز صد رکعت نماز می‌خواند و به علما احترام بسیاری گذاشت و در مقابل آنان تظاهر به فروتنی می‌کرد. وی در سفرهای حج صدتن از فقها را همراه می‌برد.^{۴۷} ابن طقطقی در این خصوص می‌گوید: «چندانکه گروه علما و شعرا و فقها و قرا و قضات و نویسندگان و ندما و رامشگران بر در خانه رشید گرد آمدند، بر در خانه هیچ خلیفه‌ای جمع نشدند، و رشید به هریک از ایشان صله‌های زیاد می‌داد».^{۴۸}

تشریفات دربار او بسیار عظیم و خوشگذرانی‌ها، عیاشی‌ها و ولخرجی‌های وی مشهور بود. با علویان دشمن بود و به آنها آزار می‌رساند. یکی از کارهای بد او برانداختن خاندان برمکی بود. درباره علت این حادثه مطالب متنوعی گفته شده است، اما به هر حال قدرت و مکتب و عظمت برمکیان در این زمان چنان شده بود که به قول مسعودی هارون محتاج کمی پول می‌شد و نمی‌توانست آن را بدون برامکه به دست آورد.^{۴۹}

مورخان درباره بذل و بخشش برامکه و ثروت و یایی آنان مطالب و داستانهای فراوانی نگاشته‌اند و آنچه که جملگی برآن اتفاق نظر داشتند، اثر منفی کار هارون در افکار عمومی بود و حتی می‌گویند که هارون بعد از قتل جعفر برمکی به دست یاسر، که به فرمان خود او صورت گرفته بود، دستور داد

۴۶. ابن قفطی. تاریخ الحکما، ترجمه قرن یازده هجری، به کوشش بهمن دارایی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ه. ش. ص. ۳۷۱.

۴۷. ابن اثیر. کامل. ج. دهم. ص. ۱۵۵.

۴۸. ابن طقطقی. تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ه. ش. ص. ۲۶۸.

۴۹. مسعودی. مروج الذهب. ج. دوم. ص. ۳۷۰.

گردن یاسرا بزنند، زیرا می گفت که نمی تواند قاتل جعفر را تحمل کند.^{۵۰} صاحب تاریخ فخری در مورد برمکیان چنین گفته است: «دولت برمکیان نقطه ای سپید در پیشانی روزگار و تاجی گرانها بر تارک زمان بود و چه بسا کاروان ها که به سوی آن رهسپار شدند، و چه صاحبان آرزو که بدان دل بسته بودند... دنیا در روزگار ایشان آباد، و ابهت کشور آشکار بود، پناه ستمدیدگان بودند و پشتمیان بی پناهان».^{۵۱} شاعر گوید: «روزگار را باید به درود گفت، اگر شما فرزندان برمک روزی از میان بروید».^{۵۲}

در دوره هارون، طب بیش از سایر علوم اهمیت داشت و از آنجا که اکثر اطبا با منطق و فلسفه آشنا بودند، زمینه برای گسترش این علوم مهیا شد، چنانکه پس از آنکه هارون الرشید در جنگ با رومیان بر شهرهایی چون انقره و عموریه تسلط یافت، دستور حمل برخی از کتابهای موجود در آن شهرها را به بغداد صادر کرد و طبیب خود، یوحنا بن ماسویه را مأمور ترجمه آنها کرد.^{۵۳}

در عصر مامون (۱۹۸-۲۱۸) نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی به اوج خود رسید. مامون که از مادری ایرانی، و تربیت شده برامکه، و مدتی ساکن خراسان بود، به ایرانیان و به ویژه خراسانیان پشت گرم بود و به آنها نظر مساعد داشت. شیوه او چنان بود که باعث اعتراض عربها شد، چنانکه ابن اثیر نقل می کند که عربی چند مرتبه در راه مامون ایستاد و به او درباره علاقه به خراسانیان و عدم توجه کافی به عربها اعتراض نمود.^{۵۴}

وی در آغاز علویان را به خود نزدیک ساخت، اما همینکه احساس کرد قدرت او از جانب مخالفان در خطر است، به آنها ستم روا داشت و دست به خون آنها آلوده ساخت.

در این زمان مجالس بحث و مناظره و ادب رونق فراوان یافت و مامون

۵۰. همان، ص ۳۸۱.

۵۱. ابن طغفلی. تاریخ فخری. ص ۲۶۹.

۵۲. همان، ص ۲۷۰.

۵۳. دکتر ذبیح الله صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶. ص ۴۱.

۵۴. ابن اثیر. کامل. ج یازده. ص ۶۳.

خود در روزهای سه‌شنبه در مجلسی با حضور فقها و اهل علم شرکت می‌کرد.^{۵۵} تسامح و آزادی اندیشه به چنان حدی رسیده بود که در مناظراتی که بین مسلمانان و مزدیسنان ترتیب می‌یافت، زرتشتیان نظر خودشان را درباره مطالب قرآن اظهار می‌کردند و نکاتی که در آن به نظرشان اشتباه یا متناقض می‌آمد را اظهار می‌داشتند. نمونه اشکالاتی را که وارد می‌کردند در کتابی به نام «شکند گمانیک و چار» یافت می‌شود.^{۵۶} این اثر به وسیله یکی از علمای نیمه اول قرن سوم هجری به نام «مردان فرخ اورمزد داتان» در مورد دفاع از رسالت اشوزرتشت نوشته شده است.^{۵۷}

مامون طرفدار فلسفه و عقاید معتزله بود و از آنها به طور همه جانبه حمایت می‌کرد. در سال ۲۱۲ دستور داد تا برتری حضرت علی بن ابیطالب (ع) را بر تمام اصحاب پیامبر اکرم و عقیده خلق قرآن (نظر معتزلیان را اعلان کنند).^{۵۸} علمای حدیث اهل سنت در پی نشر عقاید معتزله و گسترش استفاده از استدلالات عقلی در توجیه مسایل دینی به وسیله مامون او را ملقب به «امیر الکافرین» کردند و با او به مخالفت برخاستند. مامون در سال ۲۱۷ هـ به اسحاق بن ابراهیم امیر بغداد دستور داد^{۵۹} که نظر کلیه فقها و علما و محدثین را درباره قرآن سؤال کند و هر کس قرآن را مخلوق و حادث دانست، آزاد شود و هر کس که این عقیده را قبول نکند نزد او فرستاده شود. این تفتیش عقاید برخلاف رویه آزاد منشانه معمول انجام شد. و تنی چند از محدثین از جمله امام احمد بن حنبل مقاومت کردند و عده‌ای از آنها هم از روی ترس پذیرفتند. عکس العمل منفی اقدام ناپسند مامون به صورت دفاع از اصحاب حدیث و آزار و طرد معتزله، چندی بعد از مامون ظاهر گشت.

نخستین مرکز علمی و فرهنگی در این عصر به نام بیت الحکمه در

۵۵. مسعودی. مروج الذهب. ج دوم. ص ۴۳۳.

۵۶. دکتر عبدالحسین زرین کوب. دو قرن سکوت. تهران: دنیا، ۱۳۵۲ هـ. ش. ص ۳۳۴.

۵۷. دکتر دبیری نژاد. کتب پهلوی در سه قرن اول هجری. هنر و مردم. سال شانزده، ش ۱۸۳. ص ۸۱.

۵۸. نگاه کنید به: مسعودی. مروج الذهب. ج دوم. ص ۴۵۳.

۵۹. ابن اثیر. کامل. ج یازده. ص ۵۳.

بغداد تاسیس شد. این مرکز محل تجمع مترجمان و علما و دارای کتابخانه و احتمالاً رصدخانه‌ای بود و با هزینه دولت اداره می‌شد. زمان تاسیس این مرکز به درستی مشخص نیست و عده‌ای بنیان آن را در سال ۲۱۰ یا ۲۱۱ هجری می‌دانند.^{۶۰} عده‌ای هم ایجاد آن را در عهد هارون دانسته‌اند.

به هر صورت این مرکز در زمان مامون به علت رواج روحیه علمی و عقلی از رونق فراوان برخوردار بود و گویی در آن هنگام سهل بن هارون خازن آنجا بود.^{۶۱} ایجاد رصدخانه‌ای در شماسه، صحرای تدمر را هم به مامون نسبت داده‌اند.^{۶۲}

در این عهد بغداد بزرگترین مرکز علم و دانش در جهان اسلام محسوب می‌شد و در بازاری در آن شهر، در حدود صد دکان کاغذفروشی و صحافی بود و کتاب نویس‌ها هم در آنجا اقامت داشتند.^{۶۳} لازم به یادآوری است که تا اوایل قرن سوم هجری برای نوشتن از پوست و بردی (نوعی گیاه) استفاده می‌کردند. در جنگی که بین امین و مامون در گرفت، تعدادی از اسناد پوستی را ربوندند و شستند و به فروش رساندند. علاوه براین، به علت کثرت تالیفات و نامه‌های دیوانی، کاغذهای پوستی کمیاب شد و کار استنساخ مشکل گردید. آنگاه فضل بن یحیی برمکی نخستین کارگاه کاغذسازی در بغداد را تاسیس نمود^{۶۴} و از آن پس این کاغذها را برای مراسلات دیوانی و تالیفات بکار می‌بردند.

معتصم پس از مامون به خلافت رسید و از زمان او نفوذ ایرانیان رو به کاهش رفت. او که نه به ایرانیان اعتماد داشت و نه به عربها، سپاهی مرکب از چهار هزار غلام ترک^{۶۵} برای محافظت از خود فراهم آورد و خود او به علت

۶۰. فیلیپ حتی. تاریخ عرب. ج اول. ص ۳۹۳.

۶۱. دکتر ذبیح الله صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. ص ۴۸.

۶۲. سید امیرعلی. تاریخ عرب و اسلام، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی. تهران: کمیسیون

معارف، ۱۳۲۰ ه. ش. ص ۲۸۳.

۶۳. احمد بن ابی یعقوب. البلدان. ص ۱۷.

۶۴. ابن خلدون. مقدمه. ج دوم. ص ۸۴۲.

۶۵. مسعودی. مروج الذهب. ج دوم. ص ۴۶۶.

آزار و اذیت سپاهیان ترک و شکایت و شورش مردم بغداد سرانجام مجبور به ترک بغداد و اقامت در سامرا گردید. از زمان این خلیفه سیر انحطاط و ضعف خلافت بنی عباس آغاز می شود.

متوکل (۲۳۲-۲۴۷) یکی از خلفای متعصب و نادان بنی عباس بود که در ابتدای به قدرت رسیدن دستور ممنوعیت بحث، جدل و مناظره که از زمان مامون رایج بود را صادر کرد.^{۶۶} و خون کسانی که درباره مخلوق بودن یا نبودن قرآن سخن گویند را حلال نمود.^{۶۷} او ضمن تقویت شیوه تقلید و اطاعت کورکورانه، به حمایت از اهل حدیث و نقل پرداخت. بدرفتاری شدید او نسبت به علویان سبب مهاجرت عده ای از آنها از عراق به سوی ری، قزوین، زنجان، گیلان و طبرستان شد. گروهی از این مهاجرین که از شیعیان زیدی مذهب بودند، سه سال پس از قتل متوکل موفق به تشکیل سلسله علویان طبرستان شدند.^{۶۸} گویا تنها اصلاح سودمندی که به او نسبت داده اند، اخذ مالیات از کشاورزان براساس سال خورشیدی بود که در پی ناراحتی و سختی کار کشاورزان برای عدم تطابق و هماهنگی زمان وصول مالیات برپایه سال قمری باهنگام برداشت محصول، صورت پذیرفت.^{۶۹}

تا زمان متوکل برای ورود اطفال به مکتب هیچ شرطی وجود نداشت و از تمام گروه های عرب، عجم و اهل ذمه می توانستند در این مکاتب خواندن و نوشتن بیاموزند. در این هنگام متوکل در طی فرمانی در سال ۲۳۵ و ورود کودکان اهل ذمه را به مکتبهای مسلمانان ممنوع اعلام می کند و دستور می دهد که هیچ مسلمانی نباید اهل ذمه را تعلیم دهد.^{۷۰} در ادامه خط مشی

۶۶. همان. ص ۴۹۶.

۶۷. مطهر بن طاهر مقدسی. آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیع کدکنی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ه. ش. ج ششم. ص ۱۲۲.

۶۸. عباس اقبال آشتیانی. تاریخ مفصل ایران. ص ۱۰۲.

۶۹. مارگولیوئ. مقدم ایران در تاریخ اسلام، ترجمه رشد یاسمی. تهران: مجمع ناشر کتاب، ۱۳۲۱ ه. ش. ص ۴۴.

۷۰. بدیع الزمان. مدارس اسلامی. مجله تعلیم و تربیت. سال چهارم. ص ۳۴۷.

خلفای بعد از مامون، در سال ۲۷۹ هجری به فرمان معتضد (۲۷۹-۲۸۱) در بغداد وراقون (کتابفروشان و استنساخ کنندگان) سوگند خوردند که از فروش کتابها و تالیفات علم کلام و جدل و فلاسفه خودداری کنند.^{۷۱}

خراسان در این عصر، مرکز فقها و دانشمندان بود. ابن فقیه می گوید: «و خراسانیان خود، خداوندان تجارت و حکمت و فقه و دانشند».^{۷۲} شهرهای بخارا و نیشابور از اعتبار زیادی برخوردار بود و دو محدث بزرگ شافعی محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی در حدود ۲۵۷) از بخارا و مسلم بن الحجاج القشیری (متوفی ۲۶۲) از نیشابور بوده اند.

هرچند که به ظاهر واژه مدرسه را دعبل خزاعی در اواسط قرن دوم هجری در اشعار خود بکار برده است.^{۷۳} اما فضایی که محل تعلیمات عالی با تشکیلات و نظامات مخصوصی که مدارس قرن چهارم به بعد دارای آن بودند، معروف و مضبوط به نظر نیامد.

حلقه های درس در مساجد تشکیل می شد و گاه در یک مسجد چند فقیه و عالم، هر کدام در گوشه ای از مسجد همزمان به تدریس و وعظ اشتغال می ورزیدند و در برخی از این حلقه ها چند صد نفر حضور می یافتند. بعضی از این گونه مساجد را در دوره های بعد، گاه مدرسه هم می خواندند و برعکس، مدارس نیز بوده اند که مسجد هم نامیده می شدند.

مجالس و حلقه های مناظره و درس در خانه های خصوصی به خصوص منزل علما و دانشمندان هم برگزار می شد، احتمال دارد تعدادی از این محل ها را مدرسه می خوانده اند. در خانه ابومحمد حسن بن موسی، پسر خواهر ابوسهل بن نوبخت - متکلم و فیلسوف - گروهی از مترجمان مثل ابوعثمان دمشقی، اسحاق، ثابت و دیگران برای ترجمه کتب فلسفی جمع می شدند.^{۷۴} با گسترش مجالس درس، در باب تعلیم و تعلم و آداب آن آثاری به

۷۱. ابن اثیر. کامل. ج دوازده. ص ۲۸۲.

۷۲. ابن فقیه. مختصر البلدان، ترجمه مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ه. ش. ص ۱۶۳.

۷۳. دکتر ابوالفضل عزتی، آموزش و پرورش اسلامی. ص ۷۶.

۷۴. ابن ندیم. الفهرست. ص ۳۳۱.

رشته تحریر درآمد. ابن سحنون (متوفی ۲۶۵) کتابی درباره آداب معلمان موسوم به آداب المعلمین نوشت.^{۷۵}

دختران بیشتر به وسیله یکی از اقوام خود درس می آموختند. گفته اند که ابن مسکین (متوفی ۲۷۸ هـ) دختران برادر و نوه هایش را در خانه درس می داد.^{۷۶}

خلفا و اشراف برای فرزندان خود مربی (مؤدب) و آموزگار (معلم) خصوصی استخدام می کردند که در کاخ و منزل آموزش ببینند. هارون الرشید برای تربیت فرزندش امین به مربی او احمدنحری چنین سفارش می کند: «ای احمد امیرمومنان پاره جان و میوه دل خویش را به تومی سپارد، دست خویش را به او گشاده دار و اطاعت خویش را براو واجب شمار و تسلط خویش را براو حفظ کن، قرائت قرآن و آثار سلف و روایت اشعار و علم سنن به او بیاموز. وقت مناسب کلام و آغاز آن را به او بفهمان. مگذار جز در موقع مناسب بخندد، وادارش کن وقتی بزرگان بنی هاشم پیش او می روند احترام ایشان بدارد و چون سران سپاه به مجلس او حاضر می شوند، مقامشان را رعایت کند، می باید هر ساعتی را که می گذرد غنیمت شماری و فایده ای نصیب او کنی، اما خسته اش نکنی که ذهنش بمیرد، و با او مسامحه به افراط نکنی که بیکاری را خوش شمارد و بدان خو کند، ناتوانی او را به ملایمت به استقامت آری و اگر نپذیرفت از شدت و خشونت دریغ مدار».^{۷۷}

۷۵. دکتر ابوالفضل عزتی. آموزش و پرورش اسلامی. ص ۲۹۵.

۷۶. دکتر احمد شلی. تاریخ آموزش اسلامی، ترجمه محمد حسین ساکت. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۱ ه. ش. ص ۲۶.

۷۷. مسعودی. مروج الذهب. ج دوم. ص ۳۵۵.

فصل سوم

الف: ایران از قرن سوم تا نیمه قرن پنجم هجری

سلسله‌های حاکم بر ایران از قرن سوم تا نیمه قرن پنجم براساس وابستگی و نحوه رابطه آنها با خلفای عباسی به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروهی همانند علویان طبرستان، صفاریان، آل بویه و زیاریان به علت داشتن اعتقادات و آرمانهایی غیر از اندیشه و اهداف خلفا، رهبری و مشروعیت آنان را در عمل قبول نداشتند و حتی در صورت امکان به مقابله با آنان هم برمی‌خاستند. گروه دیگر مثل سامانیان، غزنویان و سلجوقیان، فرمانبردار دستگاه خلافت بودند و به نام خلفا خطبه می‌خواندند و خود را وابسته به آنها می‌دانستند.

طاهریان

مقدمات تشکیل نخستین سلسله ایرانی در سال ۲۰۶ هـ. هنگامیکه

طاهر از جانب مامون به حکومت خراسان منصوب شد، مهیا گردید. طاهر یک سال پس از حکومت، در سال ۲۰۷ در پی اندیشه ایجاد حکومتی مستقل، فرمان داد که در وقت نماز جماعت در مسجد جامع مرو، نام خلیفه از خطبه حذف شود. پس از اندکی او را در بسترش مرده یافتند و شایع شد که به دستور خلیفه مسموم گردید. بعد از او، حکومت خراسان به فرزندش تقویض گشت. به این ترتیب حق وراثت در کسب قدرت سیاسی به رسمیت شناخته شد.

طاهریان با آنکه مقدار معینی از خراج و دیگر مالیاتهای مقرر را برای خزانه خلافت می فرستادند و نام خلیفه را در خطبه ها ذکر می کردند، اما در امور داخلی استقلال خویش را حفظ نمودند. عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰) حاکمی شاعر، ادیب، فاضل و از چهره های درخشان این خاندان بود. او نیشابور را به پایتختی برگزید و اقداماتی در جهت اصلاح میزان خراج، خفرت قنات، بهبود وضع آبیاری و تقسیم آب انجام داد.

صفاریان

آخرین امیر طاهری در مقابله با یعقوب لیث (۲۴۷-۲۶۵) شکست خورد و یعقوب در سال ۲۵۹ نیشابور را تسخیر کرد. او قصد فتح بغداد را داشت و از راه فارس و اهواز به آنجا حمله کرد. سپاه او در اثر تغییر مسیر دجله به وسیله خلیفه معتمد و برادرش معتز، دچار سبیل شد و عقب نشینی کرد. یعقوب لیث شاعران و نویسندگان دربار به سرودن اشعار پارسی به جای اشعار عربی تشویق نمود و زمینه ای مساعد برای رشد زبان پارسی فراهم آورد. امرای صفاری تا سال شکست عمر بن لیث (۲۸۷) از اسمعیل بن احمد سامانی، بخش وسیعی از کشور را تحت فرمان داشتند و پس از آن، حکومت آنها به سیستان محدود شد سرانجام خلف بن احمد، آخرین امیر این سلسله در نبردی با سلطان محمود غزنوی شکست خورد و خود را تسلیم کرد.

علویان

نواحی مجاور دریای خزر به ویژه گیلان و دیلم به علت دوری و صعوبت راه، هیچ گاه تحت نفوذ کامل دستگاه خلافت قرار نگرفت و فرهنگ و مظاهر اجتماعی آن مدت مدیدی پس از اسلام پایدار ماند. وجود کتیبه‌هایی با خط پهلوی ساسانی بر برج‌های رسکت و لاجیم^۱ که در اوایل قرن پنجم هجری بنا شده‌اند، گواه تداوم و استمرار فرهنگ قدیم در نواحی فوق می‌باشد. در قرن سوم پس از آنکه عبدالله بن طاهر مازیار را مغلوب و دستگیر نمود، معتصم حکومت طبرستان را به حسن بن حسین واگذار کرد و او تا هنگام فوت (۲۲۸) به اداره امور آنجا مشغول بود.

حاکم طبرستان در زمان امارت محمد طاهری، آخرین امیر این سلسله، موسوم به سلیمان، روستاییان را به صورت شدیدی زیر فشار قرار داده بود و در سال سه مرتبه از آنها مالیات اخذ می‌کرد و مراتع و زمینهای آنها را به ناحق ضبط می‌نمود. سرانجام مردم از کارهای او به ستوه آمدند و مقدمات مبارزه را تدارک دیدند و از یکی از علویان نیکوکار «رویان» خواستند تا رهبری جماعت را برعهده گیرد، او خود را شایسته این کار ندانست و شوهر خواهر خود به نام حسن بن زید را که در ری مقیم بود، معرفی نمود. اهالی او را به ری و یان دعوت کردند. حسن بن زید ملقب به داعی کبیر در سال ۲۵۰ وارد منطقه شد و رهبری نهضت را برعهده گرفت و در مدت سه سال، تمام نواحی طبرستان و بخش مهمی از دیلم و ری را به تصرف درآورد. وی مدتی قریب به بیست سال حکومت کرد و در سال ۲۷۰ پس از یک سال بیماری درگذشت. بعد از او به ترتیب محمد بن زید داعی، حسن بن علی (ناصر کبیر یا اطروش) و حسن بن قاسم (داعی صغیر) تا سال ۳۱۶ (هنگام قتل داعی صغیر) در آنجا حکومت می‌کردند. دولت علویان از ویژگیهای بسیار مثبتی برخوردار بود و عدالت آنان معروف بود و در برخی منابع اشاره شده که جهان تا آن هنگام

۱. نگاه کنید به: نصرت‌الله مشکوتی. فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران. تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی. ۱۳۴۹ ه. ش. ص ۱۸۶.

حاکم عادل‌ی چون حسن اطروش ندیده بود. ابوریحان در انتقاد از حسن اطروش و دفاع از نظام طبقاتی می نویسد: «دهقانان را شاه ایران باستان فریدون (اساطیری) مستقر ساخت و اکنون حسن اطروش می خواهد آنان را برکنار کند تا هر عاصی نیز مانند «مردم محترم» صاحب زمین شود».^۲ ابودلف نیز در سفرنامه خویش (حدود سال ۳۴۱) می نویسد: «این خاندان مردمی دادگستر و سیاست مملکت داری شان دقیق و منظم و کار رعایا با ایشان سراسر درست است».^۳ علویان به امور شرعی بی توجه نبودند و برای تعلیم و تبلیغ مدارس در آمل تاسیس کردند.

زیاریان

مردآویج (مردآویز) بنیان گذار دودمان زیاری در آغاز از اتباع اسفار بن شیرویه و مدتی در خدمت او بود، سپس براو شورید و در سال ۳۱۶ وی را به قتل رساند و بر متصرفات او مسلط شد و در پی چند نبرد، سرزمینهای طبرستان، گرگان، دامغان و بخش عمده عراق عجم را تسخیر نمود و در سال ۳۱۹ پس از آنکه خواهرزاده اش از عهده تصرف همدان برنیامد، خود او از وی به جانب آنجا حرکت کرد و بعد از فتح آنجا به مدت سه روز به قتل عام مردم پرداخت و حتی فرمان قتل امان داده شدگان را در مصلی شهر صادر کرد.^۴ او در آرزوی ایجاد حکومتی همچون حکومت ساسانیان و در اندیشه احیای مراسم و آداب سنتی ایران بود. گفته اند که تختی از طلا آراست و درباره تاج

۲. پطروشفسکی و دیگران. تاریخ ایران. ص ۲۰۷.

۳. ابودلف. سفرنامه. تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: بی نا، ۱۳۴۲

ه. ش. ص ۷۹.

۴. مسعودی. مروج الذهب. ج دوم. ص ۷۴۹.

پادشاهان ایران تحقیق کرد و شکل تاج انوشیروان پسر قباد را برای خویش برگزیده و قصد داشت در مداین بر تخت نشیند و به فرماندهان خود دستور داد که مداین را آباد نمایند و تصمیم گرفت پس از اجرای مراسم جشن سده در سال ۳۲۳ از اصفهان به سوی بغداد برود و خلافت عباسیان را از میان ببرد، اما پیش از آنکه به مقصود برسد، در گرمابه به دست چندتن از غلامان ترک کشته شد. سرداران و سپاهیان گیلان و دیلمان با برادرش و شمشگیر که از سوی او حاکم ری بود، بیعت کردند و با او به ری رفتند. و شمشگیر از عهده مقابله با آل بویه و سامانیان برنیامد و نواحی ری، گرگان و اصفهان را از دست داد و تنها طبرستان برای او باقی ماند. پس از او چند تن از زیاریان تا سال ۴۳۳ حکومت کردند تا آنکه در آن سال طغرل بر گرگان و طبرستان دست یافت و حاکمی از طرف خود بر آنجا گماشت و بساط اقتدار و حکومت آنان را برچید. برخی از امرای زیاری همچون شمس المعالی قابوس بن و شمشگیر (۳۶۶-۴۰۳) اهل فضل و ادب بودند.

سامانیان

سامانیان به قریه سامان واقع در حوالی سمرقند منسوب و در اصل زرتشتی و از امرای محلی و موسوم به سامان خدا یعنی بزرگ سامان بودند. برپایه منابع تاریخی، آنان نسب خود را به بهرام چوبینه سردار هرمز چهارم و خسرو پرویز می رسانند. یکی از سامانیان در زمان حکومت اسد بن عبدالله قسری بر خراسان (در عهد هشام بن عبدالملک)، مسلمان می شود و فرزند خود را اسد می نامد. اسد با چهار پسر خود در زمانی که مامون در خراسان اقامت

داشت، به خدمت او در می‌آید. سامانیان از آن هنگام به تدریج به کسب قدرت می‌پردازند. یکی از فرزندان اسد به نام احمد که امارت سمرقند و فرغانه را در زمان امارت طلحه (۲۰۷-۲۱۳) برعهده داشت، در ایام آخر عمر امارت نواحی مذکور را به فرزند بزرگتر خود، نصر می‌دهد. در سال ۲۶۱ معتمد خلیفه عباسی به طور رسمی امارت همه نواحی ماوراءالنهر را به نصر بن احمد واگذار می‌نماید و وی سمرقند را برای اقامت برمی‌گزیند و هریک از برادران را برای امارت ناحیه یا شهری روانه می‌کند. چند مرتبه بین نصر و یکی از برادرانش به نام اسماعیل درگیری به وجود می‌آید، اما با وجود این، او تا آخر عمر (۲۷۹) سیادت خود را حفظ می‌نماید.

امیر اسماعیل بن احمد بعد از او به قدرت می‌رسد و دامنه امارت و سلطه خود را علاوه بر سراسر ماوراءالنهر بر خراسان، گرگان، طبرستان، سیستان، ری و قزوین می‌گستراند. به همین مناسبت او را بنیان‌گذار حکومت سامانی می‌دانند. وی تا سال ۲۹۵ با عدالت و انصاف حکومت کرد و معروف است که در بخارا برای رسیدگی به امور قضایی دیوانخانه‌ای داشت و در سفرها هم گروهی از قضات را همراه می‌برد که در صورت لزوم به حل و فصل مشکلات بپردازند. آنگاه احمد بن اسماعیل (۲۹۵-۳۰۱) و نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱) و نوح بن نصر (۳۳۱-۳۴۳) و... به حکومت رسیدند. شروع امارت نوح بن نصر را آغاز دوره انحطاط دولت سامانی دانسته‌اند.

خراسان و ماوراءالنهر از مراکز مهم علمی و ادبی کشور در این دوره بود و سامانیان با نیکو سیرتی محبوب مردم و علما بودند. مقدسی درباره سامانیان می‌گوید: «خدا ایشان را پیروزی بخشید که خوش‌رفتارترین شاهان و فرهنگ‌پرورترین ایشانند، از امثال زبانزد مردم است که هرگاه درختی بر خاندان سامانیان یاغی شود، خشک خواهد شد».^۶ وی رسوم دربار و شرکت شاه در مجلس مناظره را چنین توصیف کرده است: «در فرهنگ این خاندان چنان

۶. مقدسی، احسن التقاسیم، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱

است که دانشمندان را در برابر شاه مجبور به زمین بوسی نمی کنند. در شبهای آدینه در ماه رمضان مجلس مناظره می سازند. شاه این جلسه ها را با پرسشی می گشاید، سپس دیگران به سخن می آیند. گرایش ایشان به مذهب وار بوحنیفه است».^۷

بخارا از رونق زیادی برخوردار بود. ابوعلی سینا بازار کتابفروشان بخارا را بی نظیر دانسته و اظهار می نماید که در یکی از کتابفروشی های آنجا موفق به یافتن نسخه ای از آثار فارابی می شود که او را در درک بهتر افکار ارسطویاری نمود. دکانهای کتابفروشی تنها اختصاص به فروش کتاب نداشت، بلکه محل تجمع شعرا، حکما و اطبا و سایر گروه های علمی و ادبی بود زیرا در اکثر موارد خود کتابفروشان از افراد با سواد و صاحب فضل بودند. تعداد زیاد علما و ادبای ساکن بخارا از امتیازات آن شهر بشمار می رفت. در یتیمه الدهر ثعالبی در باره بخارا چنین آمده است: «بخارا در دولت آل سامان مثابه مجد و کعبه ملک و مجمع افراد زمان و مطلع نجوم ادبا ارض و موسم فضلاء دهر بود. و روایت کرد مرا ابو جعفر محمد بن موسی الموسوی و گفت: «پدرم ابوالحسن در ایام امیر سعید (نصر) دعوتی به بخارا دریافت کرد، و آنجا افاضل غریب ادب مانند... جمع آمده بودند... پس پدرم مرا گفت: «ای پسر این روز، روز مشهود مشهوری است، آن را تاریخی برای اجتماع اعلام فضل و افراد وقت قرار ده و بعد از من در زمره ایام دهر و اعیان عمر از آن باد کن و گمان نکنم با انقضای ایام، اجتماعی متشکل از افرادی نظیر آنان توانی دید». و چنین نیز شده زیرا پس از آن چشم من هرگز به جمال چنان جمعی روشن نگردید».^۸

ادب و زبان فارسی از رونق بسزایی برخوردار شد و شاعران و مترجمان مورد تشویق قرار گرفتند و کتب بسیاری مانند تاریخ طبری، تفسیر کبیر طبری، سندباد نامه، بختیار نامه و کلیله و دمنه به فارسی ترجمه و آثار منظومی مانند آفرین نامه ابوشکور، شاهنامه مسعودی مروزی، گشتاسب نامه دقیقی و شاهنامه فردوسی سروده شد. این عهد را یکی از بهترین دوره های

۷. همان، صص ۴۹۵ و ۴۹۶.

۸. ریچارد. ن. فرای. بخارا، ترجمه محمود محمودی. تهران: ۱۳۴۸.

ادبی زبان فارسی در شعر و نثر دانسته‌اند.^۹ رونق ادبی و علمی کشور را نباید تنها ناشی از وجود امرای سامانی دانست، زیرا علاوه بر نهضت علمی جهان اسلام در آن هنگام، از یک سو حضور وزرایی مثل جیهانی و بلعمی در دستگاه سامانیان، و از سوی دیگر امرای و حکام ادب‌پرور ولایات تابع سامانیان نقش مهمی در فضای فرهنگی کشور داشتند، چنانکه «مدرسه مأمون» در خوارزم در هنگام امارت مامونیان مرکز فعالیتهای علمی و ادبی خوارزم بود.^{۱۰} از ابتدای تاسیس سلسله مامونیان اطلاعات کافی در دست نیست، همین اندازه روشن است که یکی از فرمانروایان این خاندان به نام ابوالعباس مأمون بن محمد که در گرگانج (جرجانیه) امارت داشت، در سال ۳۸۵ برابر عبدالله خوارزمشاه امیر شهر کاث غلبه کرد و خوارزم شرقی را تصرف نمود و ملقب به خوارزمشاه شد.

آل بویه

بنیانگذاران سلسله ایرانی آل بویه سه برادر به نام علی، حسن و احمد از فرزندان شخصی گیلانی موسوم به بویه بودند. علی و حسن ابتدا مدتی در خدمت ماکان بن کاکی دیلمی بودند، اما پس از شکست او از مردآویج و فرار وی به سوی خراسان، با جمعی دیگر از سران سپاه به خدمت مردآویج درآمدند. علی از سوی مردآویج به حکومت کرج رسید و سپس اصفهان را به تصرف درآورد و پس از چندی از بیم مردآویج آنجا را رها کرد و به شیراز رفت و پس از راندن عامل خلیفه در آنجا (۳۲۲) موفق به اخذ منشور ولایت از خلیفه

۹. نگاه کنید به: دکتر ذبیح‌الله صفا. خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران. تهران:

امیرکبیر، ۲۵۳۶. ص ۱۵۱.

۱۰. ریچارد فرای. بخارا. ص ۱۴۷.

شد. برادران بویه پس از کشته شدن مردآویج (۳۲۳) به توسعه قلمرو خود پرداختند و در پی این سیاست، علی بن بویه برادر خویش احمد را به قصد فتح بغداد به آن سوریانه نمود، وی مدتی پس از فتح خوزستان، در سال ۳۲۴ بغداد را تصرف کرد و با خلیفه وقت — مستکفی — به احترام رفتار نمود و خلیفه او را به معزالدوله، علی را به عمادالدوله و حسن را به رکن الدوله ملقب کرد.

از این هنگام خلفای عباسی تابع امرای دیلمی شدند، چنانکه هنوز دو ماه از فتح بغداد نگذشته بود که دو نفر از سرداران دیلمی، مستکفی خلیفه را عمامه به گردن از قصرش تا خانه معزالدوله کشیدند و پس از خلع او از خلافت، المطیع لله را جانشین او ساختند. معزالدوله به وی اجازه اختیار نمودن وزیر را نداد و تنها مقداری مال و ملک اندک به اندازه گذران زندگی در اختیار او گذاشت.^{۱۱} معروف است که وی قصد از میان بردن خلافت عباسیان را داشت، اما به علت مصلحت اندیشی، از این کار منصرف شد.^{۱۲} وی در دهم محرم سال ۳۵۲ دستور داد که دکانها و اماکن کسب را برای نخستین مرتبه تعطیل کنند و با پوشیدن قباهای سیاه سوگواری نمایند و زنان هم موی خود را پریشان و گونه‌ها را سیاه کنند و جامه‌ها را چاک زنند^{۱۳} و در شهر بگردند و به عادت دیلمیان بگریند.^{۱۴}

او رفتار شایسته‌ای با مردم نداشت و تندخو بود. املاک دولتی را به سرداران و ترکان به اقطاع می‌داد و آنان نیز با بدترین وجه ممکن به اخذ انواع مالیاتها می‌پرداختند و بسیاری از آبادیها را به ویرانی کشاندند. او کاخی در

۱۱. ابن طقطقی. تاریخ فخری. ص ۳۸۲.

۱۲. ابن اثیر. کامل. ج چهارده. ص ۱۷۰.

۱۳. همان، ص ۲۶۱.

۱۴. نگاه کنید به: آدام متز. تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه. ش. ج اول. ص ۳۷؛ در مورد معزالدوله گفته‌اند که در یکی از نبردها، هنگامی که احساس کرد که شکست سپاهیاناش نزدیک است، در برابر آنها به گریه افتاد و تقاضا کرد که گرد او آیند و اقدام به حمله‌ای قاطع بنمایند. همچنین مدتی پیش از مرگ، در ایامی که بیماریش شدت یافت برای خود نوحه می‌خواند.

شمال بغداد از طریق مصادره اموال بزرگان در بار و یاران خود و با هزینه سیزده میلیون درهم بنا کرد.^{۱۵} در این زمان برای نخستین مرتبه شخصی به نام ابوالعباس بن عبدالله بن حسن بن الشوارب که در مسند قضا نشست، تعهد کرد که سالی دو یست هزار درهم به معزالدوله بپردازد. بعد از مدتی، احتساب و شرطه هم از مشاغل قابل خریداری به حساب آمد.^{۱۶}

عضدالدوله از امرای معروف آل بویه است. او فرزند رکن الدوله (امیر ری و اصفهان و سایر نواحی جبال) بود که براساس وصیت عموی خویش (عمادالدوله) پس از مرگ وی در سن سیزده سالگی به امارت فارس منصوب شد. عضدالدوله پس از مرگ پدر به جانشینی او برگزیده شد و بعد از یک سال به بغداد حمله کرد و پس از شکست پسرعمویش — عزالدوله — در آنجا به نام خود خطبه خواند. وی برای اولین دفعه پس از اسلام، شاهنشاه نامیده شد. او پس از استقرار، به آبادانی بغداد که در نتیجه آشوبهای پیاپی روبه ویرانی رفته بود، پرداخت و مساجد و بازارها را رونق بخشید و صاحبان املاک مخروبه را وادار به آبادانی املاک خود کرد و جویبارها را اصلاح و لای روبی نمود و «مستمری برای فقها، محدثین، متکلمین، مفسرین، استادان نحو و شعرا و نسب دانها و پزشکان و حسابداران و مهندسان برقرار داشت و به وزیر خود، نصرین هارون که مسیحی بود اجازه تعمیر و آبادانی معابد و دیرها را داد و اموالی میان فقرای مسیحی بخش کرد.»^{۱۷} در سال ۳۷۱ بیمارستان عضدی در بغداد افتتاح شد و داروهای مورد نیاز را به آنجا انتقال دادند.^{۱۸} (هر بیمارستان داروخانه ای داشت که گویا شرابخانه نامیده می شد و از لغت فارسی شرابخانه اقتباس شده بود).^{۱۹} عضدالدوله بیست و چهار طبیب از بهترین

۱۵. ابن اثیر، کامل، ج چهارده، ص ۲۴۹.

۱۶. همان، صص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۱۷. همان، ج پانزده، ص ۱۲۰.

۱۸. همان، ص ۱۳۷؛ پیش از عضدالدوله بیمارستانی در بغداد موجود بوده است و احتمال دارد در آن هنگام بیمارستان مذکور متروک شده بود و عضدالدوله در همان محل یا جای دیگری

بیمارستان مشهور به عضدی را بنا می کند.

۱۹. حمید نیرنوری، سهم ایران در تمدن جهان، تهران: شرکت ملی نفت، بی تا، ص ۳۷۰.

اطبای نواحی و شهرها را برای تعلیم و طبابت در بیمارستان مذکور به بغداد فرا خواند.^{۲۰}

وی در شیراز کتابخانه‌ای عظیم احداث کرد که دارای کتابهای زیادی بود و به قول مقدسی نسخه‌ای از هر کتابی که تا زمان عضدالدوله در باره هر علمی و هر موضوعی تالیف شده بود، در آنجا موجود بود. کتابها در آنجا برحسب موضوع طبقه‌بندی شده و در مخازن و حجره‌های جداگانه قرار داده شده بود و فهرست‌هایی هم برای مراجعین ترتیب داده بودند.^{۲۱} در آنجا نقشه‌های جغرافیایی کشیده شده بر روی کرباس، وجود داشت.^{۲۲} در بار آل بویه در شیراز وی را در این دوره از مهمترین مراکز فرهنگی عصر به حساب آورده‌اند.^{۲۳}

عضدالدوله به وضع دانشمندان توجه داشت و در مناظرات و مباحثات علمی و ادبی شرکت می‌کرد و بسیاری از علما را از نواحی گوناگون به دربار خود جذب می‌نمود. در یادداشتی که از وی یافته بودند، آورده بود که پس از پایان رساندن مسایل اقلیدس بیست هزار درهم و بعد از تمام کردن کتاب ابوعلی نحوی پنجاه هزار درهم صدقه دادیم، با شاعران رابطه نزدیکی داشت و گفته‌اند که شعر هم می‌سرود.

کتابهای متعددی مانند «ایضاح» در نحو، «الحجه» در قرأت، «المللی» در طب، «التاجی» در تاریخ به نام و برای او تالیف شد. البته همه نگارندگان از روی میل و یا به امید پاداش اقدام به نوشتن نمی‌کردند، بلکه گاه کسانی به فرمان او مبادرت به تالیف کتاب می‌ورزیدند، چنانکه برای مثال، عضدالدوله، ابن اسحاق ابراهیم بن هلال صابی را از زندان آزاد نمود و به او امر کرد که اخبار و محاسن دیالمه را بنویسد و او کتاب «تاجی» را

۲۰. قفطی. تاریخ الحکما. ص ۵۸۷.

۲۱. مقدسی. احسن التقاسیم. جزء دوم. ص ۶۶۹.

۲۲. علی اصغر قتیبی. شاهنشاهی عضدالدوله. تهران: اسماعیلیان، ۱۳۴۷ ه. ش. ص ۱۵۶.

۲۳. مینورسکی و دیگران. وحدت و تنوع در تمدن اسلامی، ترجمه عباس آریان‌پور. تبریز: معرفت،

۱۳۴۲ ه. ش. ص ۲۸۵

تالیف کرد.^{۲۴} در اواخر عمر رسم غیر عادلانه‌ای در اخذ مالیات و گردآوری مال پیش گرفت و موجب نارضایتی مردم شد. در مجموع رفتار پدران‌ه‌ای نسبت به عامه مردم نداشت. قضاوت ابن مسکویه که از نزدیک او را می‌شناخت، چنین است: «اگر معدودی خصلت خوب نداشت، نامش به نیکی نمی‌بردم».^{۲۵} اعقاب عضدالدوله تا سال ۴۴۷ حکومت کردند و در آن سال طغرل سلجوقی اقتدار آنها را از میان برد. درری، همدان و اصفهان مویدالدوله (برادر عضدالدوله، ۳۶۶-۳۷۳) و سپس فخرالدوله (برادر مؤیدالدوله) و فرزندان آنها تا حدود سال ۴۲۰ حکومت کردند. گفته‌اند که علاءالدوله کاکویه (پسردایی سیده خاتون، همسر فخرالدوله) در مدتی که در اصفهان از سوی سیده خاتون امارت داشت، از ابوعلی سینا برای رفتن به آنجا دعوت به عمل آورد و وی مدت چهارده سال در آنجا اقامت داشت. گنبد واقع در محله در دشت اصفهان را مدرس ابوعلی سینا و بخشی از مدرسه‌ای در آن زمان دانسته‌اند. شیخ الرئیس ابوعلی سینا از سال ۴۰۵ تا اواخر دوره حکومت شمس‌الدوله (۳۸۷-حدود ۴۱۲) پسر فخرالدوله و برادر مجددالدوله، در همدان وزارت وی را بر عهده داشت.

غزنویان

غلامی ترک به نام البتکین که در خدمت احمد بن اسماعیل سامانی بود، سلسله غزنوی (منسوب به غزنه یا غزنین) را تشکیل داد. وی در دستگاه سامانیان مدارج عالی را طی کرد تا آنکه در سال ۳۴۹ به مقام سپهسالاری سامانیان و امارت خراسان رسید و تا اواخر ۳۵ در آنجا صاحب تقریباً پانصد

۲۴. ابن اثیر. کامل. ج پانزده. ص ۱۳۶.

۲۵. آدام منز. تاریخ تمدن اسلامی. ج اول. ص ۴۲.

ده به رسم اقطاع و یک میلیون راس گوسفند و نزدیک به یک صد هزار راس اسب و استر و شتر شد. در این هنگام بین او و منصور بن نوح اختلاف و نزاعی پدید می‌آید و با آنکه البتکین در نزدیکی بلخ سپاهیان منصور را شکست می‌دهد، به سوی غزنه می‌رود و پس از فتح آن شهر، در آنجا مستقر می‌شود. پس از درگذشت او، فرزندش اسحاق تا سال ۳۵۵ و سپس دو تن از سردارانش جانشین او می‌شوند. پس از آنها، سبکتکین (۳۶۶—۳۸۷) داماد البتکین به قدرت می‌رسد و با استفاده از ضعف سامانیان به توسعه و تحکیم قلمرو می‌پردازد. پس از فوت سبکتکین، بر پایه وصیت او، فرزند کوچک‌ترش اسماعیل به امارت می‌رسد. محمود (برادر او) با یاری برادر دیگرش، نصر، به جنگ اسماعیل می‌رود و در حوالی غزنه او را شکست می‌دهد و خود زمام امور را به دست می‌گیرد.

سلطان محمود (۳۸۷—۴۲۱) بیشتر ایام حکومت سی و چند ساله خود را صرف جنگ و لشکرکشی کرد. در ایران از یک سو تا ماوراءالنهر و خوارزم و از سوی دیگر تا ری و اصفهان، و در هند تا ولایت گجرات و سواحل عمان را بتصرف خود درآورد. وی نزدیک به هفده مرتبه به بهانه جهاد به هند حمله کرد و در هر مرتبه پس از کشتار عده کثیری، غنایم و اسیران بسیاری با خود همراه آورد. او با ثروت حاصل از این جنگها و مصادره اموال و اخذ باج و خراج از امیران وابسته، در شهر غزنه و برخی نواحی دیگر به عمارت و آبادانی پرداخت. در وصف یکی از لشکرکشی‌های او چنین آورده‌اند که: «چون سلطان ازدیار هند مظفر و منصور با اموال موفور و نفایس نامحصور بازگشت، چندان برده بیاورد که نزدیک بود که مسارب و مشارع غزنه برایشان تنگ آید و مآکل و مطاعم آن نواحی بدیشان وفا نکنند، و از افاصلی اقطار اصناف تجار روی به غزنه آوردند و چندان برده به اطراف خراسان و ماوراءالنهر و عراق بردند که عدد ایشان بر عدد حرا بر و احراز زیادت شد و مردم سپید چهره در میان ایشان گم گشت... و بوقت نهضت فرموده بود تا از بهر مسجد جامع به غزنه عرصه‌ای اختیار کنند، چه جامع قدیم بر وفق روزگار سابق و قدر خفت مردم بنیاد کرده بودند... و چون سلطان از این غزو بازگشت تقطیع و توسیع مسجد تعیین رفته بود و تاسیس و تربیع آن تمام گشته و

دیوارهای آن مهّده شده، تا در وجه اتمام آن مال فراوان بریختند و استادان حاذق و عمله چابک ترتیب دادند و از ثقات حضرت قهرمانی کافی و معماری جلد برایشان گماشتند... و از نواحی و اقطار سند و هند درختی چند بیاورند در زر زانت و رصانت متقارب، و در ثخانت و منانت متناسب، و در کمال اعتدال بغایت، و در استقامت قامت بنهایت،... و از جایهای دوردست سنگهای مرمر فرادست آوردند مربع و مسدس، همه روشن و املس،... و در تزیین و تمویه آن بزخارف زرناب اختصار نکردند بلکه شفشه‌های زر از قدود بدود و اجسام اصنام و ابدان اوئان فرو می ریختند و بر درها و دیوارها می بستند و سلطان یک خانه از برای متعبد خویش ترتیب فرمود و در تربیع بنا و توسیع فنا و تشکیل اعطاف و ارجاء آن ابواب تائق تقدیم رفت و ازار و فرش آن از سنگ رخام فراهم آوردند و پیرامن هر مربعی از مربعات آن خطی از زر در کشیدند و...»^{۲۶}

هزینه تدارک جنگ‌ها به وسیله مالیاتهای گزافی که از مردم گرفته می شد، تامین می گردید و غنائیم حاصله به جای آنکه به طور عمدیه صرف بهبود وضع توده مردم شود، بیشتر صرف ولخرجیهای محمود و درباریان او می شد و بخشی از آن هم در خزانه روی هم انباشته می شد و چنانکه گفته اند وی اندکی پیش از مرگ دستور داد تا جواهرات و دینارها را از خزانه بیرون آوردند تا آنها را ببینند؛ در اثر تماشای آنها از عاقبت کار خود به گریه افتاد.^{۲۷} وی شخص مال پرستی بود و برای مصادره اموال دولتمندان حاضر به انجام هر اقدامی بود. برای مثال، پس از آنکه شنید شخص بسیار توانگری در نیشابور زندگی می کند، او را به غزنه احضار کرد و به او گفت: «ما شنیده ایم تو قرمطی هستی»، و این تهمت بود که منتهای اعدام درسی داشت، آن مرد پاسخ می دهد که من قرمطی نیستم و هر چه در سر من است به سر راه این تهمت از من بگیری، محمود اموال او را می گیرد و نامه ای در صحت اعتقاد او

۲۶. جرفادقانی. ترجمه تاریخ یمنی (از: عتبی متوفی ۴۲۷)، به اهتمام دکتر جعفر شعار. تهران:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۲۵۳۷. صص ۳۸۶ تا ۳۸۸.

۲۷. خواجه رشیدالدین فضل الله. جامع التواریخ. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: فروغی، ۱۳۳۸

ه. ش. ص ۱۵۹

می نویسد.^{۲۸}

سلطان محمود به علمای مذاهب رسمی احترام می گذاشت^{۲۹} و از وجود آنها برای شوکت دربار و مبارزه با اسماعیلیان و دیگر فرق مخالف استفاده می کرد و به همین منظور در بنای مدارس و تعلیم و ترویج عقاید مذهب رسمی کوشا بود و علمای مشهور را از نقاط مختلف به غزنین فرا می خواند. وی هنگامیکه خواجه علی میکایل (سال ۴۰۲) می خواست به نیشابور رود، به او گفت: «مذهب راست از آن امام بوحنیفه رحمه الله، تبانیان دارند و شاگردان ایشان چنانکه در ایشان هیچ طعن نتوانند کرد. بوصالح فرمان یافته است، چون نیشابور رسی، پیرس تا چندتن از تبانیان مانده اند و کیست از ایشان که غزنین و مجلس ما را شاید، همگان را بنواز و از ما امید نواخت و اصطناع و نیکویی ده».^{۳۰}

سلطان محمود در مذهب حنفی بسیار متعصب بود و با پیروان دیگر مذاهب و فلاسفه و اندیشمندان با شدت و سختی عمل می کرد و جمع کثیری را به اتهام بد دینی به قتل رساند، از جمله بعد از آنکه مجدالدوله بن فخرالدوله پس از شکست از سپاهیان محمود، دستگیر و اسیر شد، جمعی از یاران او را به اتهام باطنی بودن و دشمنی با عباسیان به دار آویخت و عده ای را تبعید کرد و کلسه کتب فلسفی، نجومی و آثار مربوط به مذاهب اعتزالی کتابخانه مجدالدوله را سوزاند و بقیه آن را که صدفبار کتاب بود، تصاحب نمود.^{۳۱} وی به علل سیاسی و تبلیغاتی و در سایه وزرایی همچون ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی، ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی و ابوعلی حسن محمد بن میکال معروف به حسنک وزیر، تعدادی از شعرا و دانشمندان را در دربار گرد

۲۸. ابن اثیر. کامل. ج شانزده. ص ۱۱۴.

۲۹. نگاه کنید به: ابوالفضل بیهقی. تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی، ۲۵۳۶ ص ۲۵۰: حمدالله مستوفی. تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹ ه. ش. ص ۳۹۷.

۳۰. ابوالفضل بیهقی. تاریخ بیهقی. ص ۲۶۴.

۳۱. ابن اثیر. کامل. ج شانزده. ص ۸۶.

آورده بود، چنانکه مشهور است در دربار او چهارصد شاعر به مدح سلطان و دستگاه او اشتغال داشته‌اند که عنصری بلخی، عسجدی مروزی، فرخی سیستانی، کسایی مروزی، زینبی علوی، منشوری سمرقندی، غضایری رازی، از آن جمله بوده‌اند. وی ضمن تطمیع علما و ادبا برای جلب آنها به روش ارزانتری هم به قول گیب^{۳۲} متوسل می‌شد، به این ترتیب که دانشمندی را که در دربار امرای محلی وابسته اقامت داشتند مانند باج و خراج از امرای مذکور مطالبه می‌کرد. او اعزام ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ابوسهل مسیحی و ابوالخیر بن خمار و ابونصر که در خدمت دربار جرجانیه بودند را از خوارزمشاه طلب نمود و از آنها ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی این فرمان را نپذیرفتند و به دربار آل زیار و آل بویه گریختند.

سلطان محمود پسرش محمد را به جانشینی خویش برگزید، اما او به سبب عدم کفایت، پیش از سرکوبی برادرش مسعود که مدعی حکومت بود، به دست دو تن از سردارانش کور و محبوس شد و سلطان مسعود پس از ورود به غزنین جای پدر را گرفت. او نیز شایستگی احراز این امر خطیر را نداشت و از همان ابتدای کار به کینه‌توزی و انتقام‌جویی پرداخت و بسیاری از افراد لایق و صاحب منصبان خردمند را از کار برکنار کرد و یا مثل حسنک وزیر به اتهام قمرطی بودن و یا اتهامات دیگر به قتل رساند و در مدت کوتاهی به قول شبانکاره‌ای، صاحب مجمع الانساب «گروهی جوان بی‌خبر از اداره واقعی امور و جمعی اهل لجاج به قدرت رسیدند».^{۳۳} در زمان او حکام حریص ولایات با خودسری و استبداد به مردم ستم روا می‌داشتند و مسعود بدون توجه به مصالح مردم و کشور در اندیشه گردآوری ثروت برای خوشگذرانی و باده‌گساری و ولخرجیهای دربار بود. وقتی که ابوالفضل سوری حاکم خراسان مقدار چشمگیری «جامه و طرایف و زرینه و سیدینه و غلام و کنیزک و مشک و کافور و

۳۲. پروفیسور هامیلتون الکساندر گیب. درآمدی بر ادبیات عرب، ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر،

۱۳۶۲ ه. ش. ص ۱۰۶.

۳۳. کلبفورد ادموند باسورث. تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶. ص ۲۳۷.

عنان و مروارید و محفوری و قالی و...».^{۳۴} به رسم هدیه برای مسعود فرستاد، همه حاضران متعجب شدند و «امیر فرمود تا در نهان هدیه‌ها را قیمت کردند، چهار بار هزار هزار درآمد. امیر مرا که بومنصورم گفت: «نیک چاکری است این سوری، اگر ما را چنین دوسه چاکر دیگر بودی بسیار فایده حاصل شدی». گفتم: «همچنان است»، و زهره نداشتم که گفتمی: «از رعایای خراسان باید پرسید که بدیشان چند رنج رسانیده باشد بشریف و وضع تا چنین هدیه ساخته آمده است، فردا روز پیدا آید که عاقبت این کار چگونه شود». و راست همچنان بود که بومنصور گفت، که سوری مردی متهور و ظالم بود».^{۳۵}

سیاستهای نابخردانه و ستمکاری حکام باعث دلسردی شدید مردم و عدم پشتیبانی آنها از حکومت در برابر تهاجم بیگانگان گردید و حکومت غزنویان که پس از محمود رو به زوال رفته بود، پس از شکست مسعود در سال ۴۳۱ از سلجوقیان در نزدیک حصار دندانقان به سرعت اعتبار خود را از دست داد و بخش عظیمی از قلمرو آنان به تصرف سلاجقه درآمد. تنها غزنین، سیستان، سند و بخشی از ولایات هند برای آنها باقی ماند تا آنکه غوریان در سال ۵۸۲ با شکست و دستگیری خسرو ملک، (۵۵۵-۵۸۲) به حکومت غزنویان خاتمه دادند.

پیدایش مدرسه‌ها

در قرن سوم با گسترش قلمرو اسلام و آشنایی مسلمانان با اصول ادیان، مذاهب و مکاتب دیگر و انتقاد پیروان آنها از برخی عقاید و آداب و لزوم پاسخ‌گویی و حل معضلات و تفسیر اعتقادات و آشنایی و نیاز به علمی

۳۴. ابوالفضل بیهقی. تاریخ بیهقی، ص ۵۳۰.

۳۵. همان، ص ۵۳۱.

همانند طب و نجوم، زمینه اجتماعی و فرهنگی لازم برای تبادل اندیشه‌ها از طریق تدوین و ترجمه کتب و بحث و مناظره فراهم شد و دربارتنی چند از خلفای عباسی محل تردد مترجمین، فلاسفه و اطبا گردید. این وضع تا هنگام نفوذ اصحاب نقل و ترکان در دستگاه خلافت کمابیش ادامه داشت.

منع بحث و مناظره در مسایل دینی و فلسفی و سختگیری نسبت به پیروان ادیان دیگر از زمان متوکل آغاز می‌شود و از آن پس دربار خلفای عباسی مرکزیت خود را به عنوان پایگاه تجمع اندیشمندان از دست می‌دهد و مراکز حکومت‌ها و سلسله‌های حاکم بر ایران با آن به رقابت برمی‌خیزند.

پایتخت‌های سلسله‌های ایرانی تا پیش از به قدرت رسیدن ترکان غزنوی نه تنها محلی برای خشک اندیشی و اصحاب نقل و پایگاهی برای سرکوبی اندیشمندان و آزار غیرمسلمانان نبود، بلکه مرکز تجمع فضلا و ادبا محسوب می‌شد. برخی از امرای آل زیار و آل بویه همانند قابوس بن وشمگیر ملقب به شمس المعالی و عضدالدوله، اهل ادب بودند و دربار سامانیان در زمان احمد بن اسماعیل و نصر بن احمد و نوح بن نصر پشیمان و مشوق علما و ادبا بود و ابوعلی سینا و ابوریحان مسلمان با ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار یهودی، بدون تبعیض در افکار دینی در کنار هم در دربار خوارزمشاهیان آل مامون اقامت داشتند.

پس از تشکیل حکومت ترکان غزنوی و به ویژه در زمان سلطان محمود این وضع دگرگون شد و تعقیب و قتل افراد به اتهام داشتن عقاید مذهبی و فلسفی ممنوع آغاز گردید و چنانکه اشاره شد، سلطان محمود بسیاری افراد را با این اتهام به قتل رساند و کتب زیادی را در زمینه‌های فلسفه، نجوم و مذهب به آتش کشید و از میان برد. البته وی با وجود چنین اقداماتی، تحت تأثیر فضای فرهنگی عصر طلایی اسلام^{۳۶} و وزاری با کفایت ایرانی، همچون سایر سلاطین و حکام سعی داشت تا آنجا که می‌تواند ضمن تدارک کتابخانه‌ای

۳۶. از اواخر قرن سوم تا اواخر قرن پنجم را عصر طلایی فرهنگ و تمدن جهان اسلام دانسته‌اند. (نگاه

کنید به: میراث اسلام نوشته سیزده نفر، ترجمه مصطفی غنم، ص ۱۰۴)

عظیم، شعرا و ادبا و فقهای مورد قبول دستگاه خلافت را در غزنین گرد آورد و به قول بیهقی، سلطان محمود «دل در غزنین بسته و هرکجا مردی یا زنی در صنعتی استاد یافتی، اینجا می فرستاد».^{۳۷} علاوه بر سلاطین و حکام، برخی از امرای محلی و والیان شهرها هم کتابخانه های بزرگی فراهم آورده بودند؛ هنگامی که در سال سیصد و پنجاه و هفت، حبشی فرزند معزالدوله، والی بصره، پس از شورش بر علیه برادرش بختیار دستگیر می شود، کتابخانه او شامل پانزده هزار مجلد کتاب غیر از کتب شیرازه شده و بدون جلد، مورد دستبرد قرار می گیرد.^{۳۸}

مساجد، یعنی نخستین فضاهاى تدریس در این دوره نیز از مهمترین مراکز درس و بحث بودند و ساعات تدریس صبحها و اوقاتی بود که تدریس مزاحم فعالیت های عبادی نشود. ابو عبدالله ابراهیم بن محمد نفطویه (۲۴۴-۳۲۳) صبحها در مسجد انباریان به مذهب داود فقه را تدریس می نمود.^{۳۹} در مجلس درس ابوحامد احمد بن محمد اسفراینی (متوفی ۴۰۶) در مسجد عبدالله مبارک در قطیعه فقها در بغداد، چهارصد متفقه حضور پیدا می کرد.^{۴۰} شیخ الاسلام ابو عبدالله محمد بن الحسین از علمای قرن پنجم و ششم مدت پنجاه سال در مسجد تدریس و قرائت قرآن را برعهده داشت و امالی می گفت و «هیچ کس او را به جای دیگر ندیدی، الا در مسجد».^{۴۱} شاگردان در مسجد به دور استاد حلقه می زدند و هر حلقه به نام مدرس همان حلقه نامیده می شد. در مساجد بزرگ گاه چند حلقه همزمان تشکیل می شد که در هر کدام موضوع خاصی تدریس می شد.

مجالس درس علاوه بر مساجد در خانه علما هم تشکیل می شد و بیشتر

۳۷. ابوالفضل بیهقی. تاریخ بیهقی. ص ۲۶۳.

۳۸. ابن اثیر. ج چهارده. ص ۲۹۶.

۳۹. ابن ندیم. الفهرست. ص ۱۳۸.

۴۰. ابن اثیر. کامل. ج پانزده. ص ۳۶۶.

۴۱. ابوبکر عبدالله بن عمر. فضائل بلخ، ترجمه عبدالله محمد بن محمد، تصحیح عبدالحی حبیبی.

تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ه. ش. ص ۳۵۴.

اوقات، هنگامی تدریس و تعلیم در خانه انجام می شد که درس در باره علوم ادبی، فلسفی و دنیوی بود. ناصر خسرو در باره ابوالعلاء معری (سال ۴۳۸) می گوید که در خانه خود همواره بیش از دو یست کس را برای تعلیم ادب و شعر می پذیرفت.^{۴۲} پیش از آن نیز خانه علما، مرکز علمی و ادبی برای بحث و مناظره مسایل علمی و ادبی بود، از جمله خانه فتح بن خاقان، مرکز فصحا اعراب و علما کوفه و بصره بود.^{۴۳} برخی از ائمه در منزل خود مجالس علمی تشکیل می دادند و به تعلیم دانش پژوهان می پرداختند.

پیش از آنکه کتابخانه های بزرگ و عمومی به تعداد کافی در شهرها احداث شود، بعضی از دکانهای کتابفروشی، تقریباً همان عملکرد را داشت؛ در سرگذشت جاحظ آمده است که گاهی اوقات دکان وراقان و کتابفروشان را کرایه می کرد و شبها را به خواندن کتاب در آنجا می گذراند.^{۴۴}

به تدریج در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم «دارالعلوم» هایی به وسیله علما و امرا تاسیس شد که تفاوتشان با کتابخانه ها (دارکتب یا خزانه الحکمة) در این بود که در این دارالعلوم ها به طلاب در صورت نیاز کمک هزینه ای هم داده می شد، و یا در برخی از آنها برای طلابی که از راه دور می آمدند، مسکنی برای اقامت در نظر گرفته می شد. گفته اند که ابوالقاسم جعفر بن محمد بن حمدان، فقیه شافعی (متوفی ۳۲۳) در موصل دارالعلمی احداث کرد که در آن کمک هزینه ای برای طلاب نیازمند در نظر گرفته شده بود.^{۴۵} یکی از اطرافیان عضدالدوله به نام ابوعلی بن سوار کاتب در رامهرمز کتابخانه ای تاسیس نمود که در آن همیشه استادی علم کلام را به روش معتزلی تدریس می کرد.^{۴۶}

۴۲. ناصر خسرو. سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر نادر وزین پور. تهران: جیبی، ۱۳۵۸ ه. ش.

ص ۱۵.

۴۳. ابن ندیم. الفهرست. ص ۱۹۲.

۴۴. همان، ص ۱۹۲.

۴۵. آدام متز. تاریخ تمدن اسلامی. ج اول. ص ۲۰۶.

۴۶. مقدسی. احسن التقاسیم. ج دوم. ص ۶۱۷.

تعدد مکتبه‌های فلسفی و مذهبی و ضرورت تعلیمات کلاسیک و بلند مدت منجر به گسترش تعلیم و تربیت و ازدیاد طلاب گردید و ضرورت ایجاد فضاهای خاصی برای این منظور که هم بحث و جدل و غوغای طلاب مزاحم عابدین نشود و هم آمد و شد عوام باعث ایجاد اخلال در تدریس نگردد، سبب احداث مدرسه شد. رقابت و مبارزه خلفا و امرا در تبلیغات مذهبی — سیاسی نه تنها در این روند شدت بخشید، بلکه به عنوان عامل اصلی و اساسی در پیدایش تعداد بسیاری از مدارس مؤثر بود.

عموم منابع تاریخی، شهر نیشابور که در قرن چهارم بزرگترین شهر خراسان بود^{۴۷} را مهد نخستین مدارس دانسته‌اند. شهرهای دیگری مثل بلخ، بخارا و هرات نیز از مراکز علمی این دوره محسوب می‌شوند.^{۴۸} آورده‌اند که ربع جمعیت شهر بلخ را روحانیون و فقها و اعضای خانواده آنها و طلاب تشکیل می‌دادند.^{۴۹}

وجود مهمترین مراکز علمی این دوره در ایران به ویژه بخش شرقی کشور، نشانه توجه مردم این مرز و بوم به علوم و احترام آنان به علما و پیشینه غنی فرهنگ و تمدن آنان است. ابن خلدون، شهرت ایرانیان را در این زمینه، چنین شرح می‌دهد:

«ایرانیان به علت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشته‌اند، براین امور استوارتر و تواناتر بودند، چنانکه صاحب صناعت نحو سیویه و پس از او فارسی و بدنبال آنان زجاج بود و همه آنان از لحاظ نژاد ایرانی بشمار می‌رفتند، لیکن تربیت آنان در محیط زبان عربی بود... همچنین بیشتر داندگان حدیث که آنها را برای اهل اسلام حفظ کرده بودند، ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهد تربیت ایرانی بشمار می‌رفتند و همه عالمان اصول فقه چنانکه می‌دانی و هم کلیه

۴۷. حدود العالم، مجهول المؤلف، به کوشش دکتر منوچهر ستوده. تهران: طهوری، ۱۳۶۲، ص ۸۹.

۴۸. نگاه کنید به: ابن حوقل. صورة الارض. ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۴۹. ۱۳۴۵ ه ش؛ ابن فقیه. مختصر البلدان.

۴۹. بطروشفسکی و دیگران. تاریخ ایران. ص ۲۵۲.

علمای علم کلام و همچنین بیشتر مفسران ایرانی بودند و به جز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود: «اگر دانش برگردن آسمان درآویزد، قومی از مردم فارس بدان نایل می آیند و آن را بدست می آورند».^{۵۰}

مدرسه ها، فضای تعلیمات عالی بود و کسانی می توانستند به آنها وارد شوند که پیش از آن از طریق مکاتب یا دبستانها دوره آموزش مقدماتی را طی کرده و آمادگی لازم را برای رفتن به مدرسه کسب نموده باشند. در مدارس ابتدایی که در ایران موسوم به ادبستان (دبستان) و دبیرستان بود، کودکان و نوجوانان نخست خواندن و نوشتن را یاد می گرفتند و سپس به فراگیری قرآن و حدیث و اشعاری از یک دیوان می پرداختند. در تاریخ بیهقی در شرح ولایت عهدی سلطان مسعود آمده است که: «امیر ماضی [محمود] انارالله برهانه ما را چون کودک بودیم چگونه عزیز و گرامی داشت و بر همه فرزندان اختیار کرد. و پس از دبیرستان برخاستیم و مدتی برآمد، در سینه ست و اربع مائه ما را ولی عهد خویش کرد».^{۵۱}

آموزش پزشکی از ابتدا خارج از فضای مساجد و در محلهای خاص و بیمارستانها صورت می پذیرفت و بین دانشجویان سلسله مراتبی در رابطه با دوره تحصیل و معلوماتشان وجود داشت. ابن ندیم در شرح حال ابوبکر محمد بن زکریای رازی می گوید که در مجلس درس رازی نخست گروهی از شاگردانش نزد او قرار می گرفتند و سپس شاگردان شاگردانش پائین تر از آنها و در آخر سایر شاگردان می نشستند.^{۵۲} هزینه بیمارستانها یا به طور مستقیم به وسیله امرا و بزرگان و یا از طریق اوقاف بیمارستان تامین می شد.

ابن حوقل از بازاری به نام عمرو در زرنج یاد می کند که عمرو بن لیث صفاری آن را ساخت و به مسجد جامع و بیمارستان و مسجد حرام وقف

۵۰. ابن خلدون. مقدمه. ج دوم. ص ۱۱۵۰.

۵۱. ابوالفضل بیهقی. تاریخ بیهقی. ص ۲۷۵.

۵۲. ابن ندیم. الفهرست. ص ۵۳۱.

کرد. ۵۳.

در مدارس برخلاف عموم دبیرستان‌ها، تعلیمات نه تنها رایگان بود، بلکه به طلاب نیازمند کمک هزینه هم می‌دادند. وجود تعداد زیادی از طلابی که برای کسب علم از شهر و دیار خود به سوی شهرهای معروف سفر می‌کردند، منجر به آن شد که در فضای مدارس حجراتی برای اقامت آنان در نظر گرفته شود. در هر حجره یک یا سه و گاه دو نفر ساکن می‌شدند. ۵۴ همه مدارس اوقافی داشتند که مخارج و هزینه‌های مربوطه از آن طریق تأمین می‌شد. علما و فقهای رسمی هم یا به طور مستقیم از خلفا و امرا حقوق می‌گرفتند و یا طبق شرایط وقفنامه از درآمد اوقاف مستمری خود را دریافت می‌کردند. برخی از آنان هم ترجیح دادند با دسترنج خود زندگی کنند؛ از جمله ابوبکر صبغی (متوفی ۳۴۴) به رنگ‌فروشی و رنگرزی اشتغال داشت و ابوالعباس احمد بن محمد دیلی (متوفی ۳۷۳) از فقهای شافعی به کار خیاطی اشتغال داشت و هر جمعه پیراهنی می‌دوخت و می‌فروخت. آن عده از علما که به سفارش و تشویق امرا و بزرگان کتاب تالیف یا ترجمه می‌کردند، بابت کار خود دستمزد و جوهی دریافت می‌کردند. در شرح حال امیر خلف بن احمد امیر سیستان آمده است که او علما و فضلا را گرد آورد و از آنها خواست تا در تفسیر قرآن مجید، کتابی جامع تالیف کنند و در ازای آن به نگارندگان و مصنفان آن کتاب، بیست هزار دینار زر پرداخت کرد و نسخه‌ای از آن را در مدرسه صابونی نیشابور گذاشتند. ۵۵

فضا و فعالیت مدرسه‌ها از زندگی اجتماعی و مذهبی جدا و منفک نبود، بلکه در روزهای خاص مذهبی مثل اعیاد و ایام سوگواری، برای انجام مراسم عمومی به روی همگان باز می‌شد و در برخی از مدارس اوقات خاصی برای وعظ همگان اختصاص می‌یافت. برای مثال در مدرسه کوی سیار

۵۳. ابن حوقل. صورة الارض. ص ۱۵۲.

۵۴. نگاه کنید به: محمد بن منور ابی اسعد. اسرار التوحید، به اهتمام دکتر ذبیح الله صفاء. تهران:

امیرکبیر، ۱۳۴۸ ه. ش. ص ۱۲۸.

۵۵. جرفادقانی. ترجمه تاریخ یمنی. ص ۲۱۴.

نیشابور، اوقات ساکنان مدرسه به سه قسمت یکی برای تدریس، یکی املائی حدیث و یکی برای تذکیر و وعظ مسلمانان تقسیم شده بود.^{۵۶} به همین مناسبت رابطه ای نزدیک بین علما و مردم وجود داشت و هرگاه عالمی معروف فوت می کرد، بازارها برای مدتی تعطیل می شد و مردم به عزاداری می پرداختند و اگر عالمی به شهری وارد می شد، در هنگام ورود، مردم با جشن و شادی از وی استقبال می کردند.^{۵۷}

البته نباید پنداشت که رابطه عمه علما با امرا و مردم همواره مودت آمیز بوده، بلکه امرا تا آنجا از یک عالم حمایت می کردند که منافع و عقایدشان به خطر نمی افتاد و در غیر اینصورت، از اذیت و آزار و گاه قتل آنان خودداری نمی کردند. ابن ندیم در شرح حال ابوزید بلخی، از او حکایت می کند که گفته بود حسین بن علی مروی برای او همیشه مقدار معینی صله می فرستاد تا آنکه کتاب بحث در کیفیت تاویلات را تالیف کرد، آنگاه همه آنها را قطع کرد. همچنین ابوعلی جیهانی وزیر نصر بن احمد برای وی مبالغی می فرستاد و همین که کتاب القرائین والذبايح را تالیف نمود، او را از آن مبلغ محروم کرد و در پایان متهم به الحاد شد.^{۵۸} بسیاری از اندیشمندان همانند او بودند و مورد اتهامات واهی قرار می گرفتند و از سوی سلاطین و گاه عوام مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند.

۵۶. ابوالحسن بیهقی. تاریخ بیهقی، به سعی احمد بهمنیار. تهران: فروغی، بی تا. ص ۱۷۲.

۵۷. برتولد اشپولر. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه دکتر جواد فلاطوری تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ ه. ش. ص ۲۷۴.

۵۸. ابن ندیم. الفهرست. ص ۲۲۸.

ب: مدارس ایران از اواخر قرن سوم تا نیمه قرن پنجم هجری

آمل

مدرسه ناصر کبیر

ابومحمد حسن بن علی ملقب به ناصر کبیر در سال ۲۸۷ بر خلیفه بغداد خروج می کند و اهل گیلان و دیلمان با او بیعت می نمایند. وی در آمل مدتی به عدالت حکومت می کند تا آنکه در سال ۳۰۴ فوت می نماید. او که عالمی مجتهد و ادیب بود، در آمل مدرسه ای احداث می کند و در آن به تدریس فقه و حدیث و شعر و ادب می پردازد.^۱

مدرسه داعی صغیر

حسن بن قاسم معروف به داعی صغیر پس از ناصر کبیر زمام امور را به دست می گیرد. بنای تعدادی مدرسه را در آمل به او نسبت داده اند. وی در کنار امور دیوانی به مسایل فقهی و علمی بی توجه نبود. آملی در باب برنامه کار و سیرت او چنین می گوید: «یک روز به مناظره فقه و نظر بنشستی و یک روز به احکام مظالم و یک روز به تدبیر ملک و اقطاعات و روز آدینه به عرض محبوسان و قضایای اهل جرایم،... و اهل علم و بیوتات را احترام نمودی و از هیچ اهل هنر و فضل خراج نستدی و در عهد او علمای وقت آسوده بودند».^۲

۱. مولانا اولیاء الله آملی. تاریخ روایان، تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۴۸ ه. ش. ص ۱۱۰.

۲. همان، ص ۱۱۳.

اصفهان

مدرسه علایی

در مدتی که ابوعلی سینا در زمان امارت علاءالدوله کاکویه دیلمی در اصفهان، در خدمت او بود، با وجود مشاغل وزارت، به تدریس هم می پرداخت.^۳ گنبدی موسوم به ابوعلی (یا علایی) در محله دردشت و در نزدیکی مدرسه شفیعیه اصفهان موجود است که گفته اند مدرس ابوعلی سینا و متعلق به مدرسه ای در آن هنگام بوده است.^۴

بخارا

مدرسه فارجک

در قرن چهارم هجری مدارس چندی در بخارا احداث شده بود. از جمله نرشخی در ضمن بیان حادثه آتش سوزی بازار شهر در سال ۳۲۵ در زمان امیرسعید نصر بن احمد بن اسماعیل، به مدرسه فارجک که در آتش سوخت، اشاره می کند.^۵

مدرسه کولارتکین

قدرخان جبریل بن عمر بن طغرل خان ملقب به کولارتکین در هنگامی که به امارت بخارا رسید، مدرسه ای بنا کرد که موسوم به کولارتکین گردید و جسد وی را پس از مرگ در همان مدرسه به خاک سپردند.^۶

مدرسه ارسلان خان

ارسلان خان سرایی بنا می کند که مدتی دارالملک بخارا بود، سپس دستور می دهد که آن سرای را مدرسه فقها کنند و گرمابه متصل به سرای و چند

۳. شبلی نعمان، آموزش قدیم در کشورهای اسلامی، ترجمه فخرداعی، آموزش و پرورش، سال نهم، شماره ۳، ص ۳۰.

۴. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ ه. ش. ص ۴۳۱.

۵. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه القسوی، تلخیص محمد بن زفر، تصحیح مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ه. ش. ص ۱۳۱.

۶. همان، ص ۲۰.

دیه را وقف آن مدرسه می‌نماید و سرای خاص خود را به درب سعدآباد بنا می‌نماید.^۷

مدرسه دیگری در زمان امیر رشید عبدالملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل در همین شهر موجود بوده است.^۸

بست

مدرسه ابن حبان

در شهر بست (میان سیستان و غزنه و هرات) دارالعلمی به وسیله ابن حبان بستی ساخته می‌شود. ابوحاتم محمد بن حبان تمیمی (متوفی ۳۵۴) کتابهای خود را در سرایی برای اهل علم گرد می‌آورد. سرای او بعدها به مدرسه تبدیل می‌شود و به دانشجویان آن برای گذران زندگی هزینه‌ای پرداخت می‌شد.^۹

ختلان

در عهد غزنویان در پی فعالیت‌های مذهبی — سیاسی دستگاه حکومت و اقدامات علما و بزرگان، مدارس بسیاری در گوشه و کنار کشور ساخته می‌شود، گزارشات موجود حاکی از وجود مدرسی حتی در نواحی دور افتاده است، چنانکه تا حدود سال ۴۲۰ هجری در ختلان بیست و نه مدرسه با اوقاف کافی موجود بوده است.^{۱۱}

ری

مقدسی به وجود مدرسی در ری در قرن چهارم هجری اشاره می‌کند و می‌گوید: «مجلسها، مدرسه‌ها، ذوق و هنر، جایگاه‌ها، بارگاه‌ها و ویژگیهای

۷. همان، ص ۴۲.

۸. همان، ص ۳۷.

۹. دکتر مصطفی جواد. ضمیمه تاریخ آموزش در اسلام. ص ۳۳۹.

۱۰. دکتر ذبیح‌الله صفا. تاریخ ادبیات ایران. تهران: ابن‌سینا، ۱۳۵۱ ه. ش. ج اول. ص ۲۶۷.

۱۱. ابوالفضل بیهقی. تاریخ بیهقی. ص ۲۶۶.

دیگر دارد».^{۱۲}

سبزوار

در سبزوار مدرسه‌ای منسوب به خواجه امیرک نزلابادی بود که امام احمدبن علی بیهقی خسروچردی معروف به ابن فطمیه به فرمان خواجه نظام الملک از خسروچرد به سبزوار رفت و در آنجا ساکن شد.^{۱۳}

مدرسه میان بازار

ابن فندق در شرح حال امام زاهد ابن ابی طیب (متوفی ۴۵۸) از «مدرسه میان بازار قصبه» [سبزوار] نام می برد.^{۱۴}

مدرسه فخریه

در سبزوار مدرسه‌ای به نام فخریه هست که مرحوم عبدالحمید مولوی معتقد است که به وسیله معزالدوله دیلمی برای فخرالدوله بنا شده است.^{۱۵} صنیع الدوله در مطلع الشمس این مدرسه را توصیف می نماید و به کتیبه‌ای که در زمان وی باقی بوده، اشاره می کند که بر پایه آن مدرسه فخریه به وسیله معزالدوله بنا شده است.^{۱۶} و مولوی هم به همین مدرک استناد کرده است. در این کتیبه برای معزالدوله لقب خاقان بکار رفته که قابل تأمل است، به ویژه در منابع تاریخی از مدرسه‌ای به این نام در سبزوار اسمی مشاهده نشد.^{۱۷} استاد

۱۲. مقدس. احسن التقاسیم، ج دوم، ص ۵۸۲.

۱۳. ابن فندق. تاریخ بیهق، ص ۲۰۷.

۱۴. همان، ص ۱۸۶.

۱۵. عبدالحمید مولوی. آثار باستانی خراسانی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ هـ. ش. ج اول.

ص ۴۶۱.

۱۶. محمدحسن خان صنیع الدوله. مطلع الشمس، مقدمه و فهرست محمد پیمان، تهران: پیشگام،

۱۳۶۲ هـ. ش. ج سوم، ص ۲۱۰.

۱۷. مدرسه‌ای به نام فخریه منسوب به فخرالملک بن نظام الملک طوسی در شهر اصفهان وجود داشته است. همچنین ابوالقاسم کاشانی در شرح خلافت الحاکم بامرالله (متولد ۳۷۵ در قاهره) به مدرسه‌ای به نام فخرالدوله در سال ۳۹۴ در مصر، چنین اشاره می کند: «هم در این سال فرمود که خانه‌ای به رسم درس و تعلیم بسازند و خزانه آن به دفاتر علوم و جوامع کلام و حدیث مشحون گردانیدند و جمعی بویان و علما و فقها فتیا و تعلیم و تعلم در آنجا منصوب شوند و آن

ارجمند، آقای مهندس کریم پیرنیا با توجه به سبک معماری بخش‌های قدیمی بنا، بعید نمی‌دانند که این مدرسه متعلق به فخرالدوله دیلمی و زمان وی باشد.

طاببران

در طاببران از اعمال طوس برای یکی از علمای قرن چهارم به نام الحاتمی (متوفی ۳۹۶) مدرسه‌یی ساخته می‌شود.^{۱۸}

غزنین

مدرسه دربستیان

در قرن چهارم مدرسی در غزنین برپا بود. از جمله هنگامی که سلطان محمود (متوفی ۴۲۱) سپهسالار سامانیان در خراسان بود، فقیه و عالم معروف حنفی موسوم به بوصالح را در سال ۳۸۵ برای امامت اصحاب ابوحنیفه به غزنین می‌فرستد و او در مدرسه‌ای بدربستیان تدریس را آغاز می‌کند.^{۱۹}

مدرسه کنارمسجد جامع

سلطان محمود پس از فتح قنوج، در غزنین مسجد جامع عظیمی بنا نمود و در جوار آن فرمان احداث مدرسه‌ای را صادر کرد و «آن را به نفایس کتب ز غرر رایج، تصانیف ایه مشحون کرد. مکتوب بخطوط پاکیزه و مقصد به تصحیح علما و ایامه و فقها و طلبه علم روی بدان نهادند و به تحصیل و ترتیل علم مشغول شدند و از اوقاف مدرسه و وجوه رواتب و مواجب ایشان موظف می‌گشت و مشاهرات و مسانحات ایشان رایج می‌رسید».^{۲۰}

را «مدرسه» نام نهاد و بر آنها اوقاف فراوان کرد و بعد از آن نظامیه باغرا و اهدا حسن صباح مشهور به «سیدنا» و مدرسه فخرالدوله که به دارالذهب مشهور است». زبدة التواریخ، ص ۸۳)

۱۸. دکتر صفا، ایرانشهر، ص ۷۱۸.

۱۹. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۵۰.

۲۰. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یعینی، ص ۳۸۸.

مدرسه خواجه امیرک

در تاریخ بیهق در شرح احوال خواجه امیرک (متوفی ۴۴۸) آمده است که: «با غزنی رفت و آنجا مدرسه ساخت».^{۲۱}

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده در ضمن نقل حکایتی در مورد توجه سلطان محمود به علما و طلاب به وجود مدرسه‌ای در شهر غزنین اشاره می‌کند.^{۲۲}

گرگانج

مدرسه مامون

این مدرسه با نام نخستین امیر از امرای گرگانج (جرجانیه) که در سال ۳۸۴ لقب خوارزمشاه برای خود برگزید، مدتی مرکز فعالیت‌های علمی خوارزم محسوب می‌شد.^{۲۳}

مرو

مقدسی از مدارس مرو و وضع طلاب آن به اختصار چنین می‌گوید: «دانشجویان هر مدرسه مواجب دارند».^{۲۴}

نیشابور

دارالسنه

دارالسنه از قدیمی‌ترین موسسات آموزشی نیشابور به وسیله ابوالعباس

۲۱. ابن فندق. تاریخ بیهق. ص ۱۲۰.

۲۲. حمدالله مستوفی. تاریخ گزیده. ص ۳۹۷.

۲۳. ریچارد فرای. تاریخ بخارا. ص ۱۰۰.

۲۴. مقدسی. احسن التقاسیم. ج دوم. ۵۸۲.

محمد بن اسحاق بن ایوب صبغی متوفی به سال ۳۴۴ در باب جامع قدیم تاسیس شد. وی تولیت اوقاف و اداره آنجا را پس از مرگ به یکی از شاگردان خود موسوم به ابوعبدالله حاکم سپرد. این مدرسه را یکی از نخستین مدارس جهان اسلام دانسته‌اند.^{۲۵}

مدرسه کوی سیار

امام ابوالحسن محمد بن شعیب البیهقی (متوفی ۳۲۴)، از مفتیان شافعی، این مدرسه را بنا کرد.^{۲۶} امام ابوالحسن علی بن الحسین بن علی البیهقی مدتی در این مدرسه به تدریس اشتغال داشت و اوقات ساکنان مدرسه را به سه قسمت تدریس، املائی حدیث، تذکیر و وعظ مسلمانان تقسیم نمود.^{۲۷}

مدرسه سعیدیه

امیر نصر بن ناصرالدین سبکتکین، برادر سلطان محمود، در سال ۳۸۹ در هنگام حکمرانی خراسان مدرسه سعیدیه را در جوار قاضی ابوالعلاء صاعد با تحمل مخارج بسیار و وقف ضیاع و عقار فراوان برآن، بنا کرد. او پیرو مذهب امام ابوحنیفه بود.^{۲۸} قاضی ابوالعلاء صاعد بن محمد استوایی (متوفی ۴۳۱) در حدود چهل سال از پیشوایان حنفیان نیشابور بود، او در ایام سلطنت محمود به عنوان مدافع اعتقادات دینی مورد توجه و در علم و دانش مشهور نام و شهرت بود. سلطان او را برای تعلیم مسعود و محمد برگزیده بود.

مدرسه ابوعلی حسینی

ابوعلی حسینی، متوفی ۳۹۳، از عالمان علم حدیث بود که برای تدریس، مدرسه‌ای بنا کرد و گفته‌اند که هزار شاگرد برای تعلیم در مجلس او

۲۵. بدیع الزمان فروزانفر. ترجمه رساله قشیریه. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ه. ش.

ص ۱۸؛ منتخب من السیاق. صص ۴۲۸ و ۱۱۲.

۲۶. ابن فندق. تاریخ بیهق. ص ۱۵۸.

۲۷. همان. ص ۱۷۲.

۲۸. جرفادقانی. ترجمه تاریخ یمینی. ص ۴۰۳.

حاضر می شدند.^{۲۹}

مدرسه نیشابوری

مدرسه ای برای النیسابوری، فقیه شافعی (متوفی ۳۹۶) احداث کردند.^{۳۰}

مدرسه ابن فورک

مدرسه ای برای تدریس ابن فورک الاصفهانی (متوفی ۴۰۶) بنا گردید.^{۳۱}

مدرسه اسفراینی

مدرسه ای هم برای ابواسحاق اسفراینی (متوفی ۴۱۸)، عالم اشعری ساخته شد.^{۳۲}

مدرسه بستی

ابوبکر بستی (متوفی ۴۲۹) مدرسه ای برای اهل علم نزدیک خانه اش تاسیس کرد و اموالی بر آن وقف نمود.^{۳۳}

مدرسه کوی زنبیل بافان

حسنک وزیر پس از سفر حج (۴۱۴) برای عالمی معروف به نام بصادق مدرسه ای در کوی زنبیل بافان نیشابور تاسیس می نماید.^{۳۴}

مدارس خواجه ابوالقاسم

خواجه ابوالقاسم علی بن محمد بن الحسین بن عمرو از بزرگان و متمولین ناحیه بیهق در نیشابور چهار مدرسه برای چهار طایفه، نخست یک

۲۹. دکتر ذبیح الله صفا، آموزشگاه های ایران اسلامی، آموزش و پرورش، سال یازده، شماره ۵ و ۶، ص ۳۹.

۳۰. دکتر صفا، مدرسه ایران شهر، ص ۷۱۸.

۳۱. آدام منز، تاریخ تمدن اسلامی، ج اول، ص ۲۱۰.

۳۲. همان ص ۲۱۰.

۳۳. حافظ ابوالحسن عبدالغافر، منتخب من السیاق، ص ۱۱۲.

۳۴. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۵.

مدرسه برای حنفیان به نام امام ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف، دوم، مدرسه ای برای شافعیان در محله نوکوی از جهت امام ابوالحسن حنانی واعظ، سومین مدرسه برای عدلیان و زیدیان در محله اسفیریس به نام امام سعید علی بن ابی الطیب و چهارمی را برای کرامیان در محله شادراه بنا می کند. سه مدرسه نخستین تا قرن ششم برپا بود، اما از چهارمین مدرسه اثری در زمان مولف تاریخ بیهق نمانده بود.^{۳۵}

صاحب برید اقدامات خواجه را به اطلاع سلطان محمود غزنوی می رساند و سلطان غلامی گسیل می دارد تا خواجه را به حضرت غزنی بیاورد. هنگامی که او در سال چهار صد و چهارده نزد سلطان محمود می رود، مورد عتاب و سرزنش قرار می گیرد و سلطان محمود می گوید که چرا تنها مذهبی را که خود به آن معتقد هستی، یاری نمی کنی و برای ائمه آن مدرسه بنا نمی نمایی و اگر شخصی برای چند طایفه مدرسه سازد، برخلاف معتقد خود عمل نموده و کسی که مرتکب این کار شود، اقدامات او را نه برای تقرب به حق تعالی، بلکه از روی ریا و خدعه باید دانست، سرانجام با شفاعت عده ای از بزرگان از خشم سلطان رهایی یافت.

مدرسه استرآبادی

ابوسعید اسماعیل بن علی مثنای استرآبادی (۳۷۵—۴۴۸)، واعظ صوفی در نیشابور مدرسه ای ساخت.^{۳۶}

مدرسه قشیری

در سال ۴۳۷ مدرسه ای برای امام ابوالقاسم قشیری بنا شد.^{۳۷}

مدرسه بازار سراجان

ناصر خسرو در سفرنامه خود از بنای مدرسه ای در سال ۴۳۷ در نیشابور به نزدیکی بازار سراجان به وسیله طغرل بیک سلجوقی خبر می دهد.^{۳۸}

۳۵. ابن فندق. تاریخ بیهق. ص ۱۹۴.

۳۶. دکتر مصطفی جواد، ضمیمه تاریخ آموزش در اسلام. ص ۳۳۹.

۳۷. دکتر صفا. تاریخ ادبیات ایران. ج اول. ص ۲۶۸ و منتخب من السیاق. ص ۶۲۸.

۳۸. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۴.

اسرار التوحید هم به مدرسه ای موسوم به مدرسه سراجان در نیشابور اشاره شده است.^{۳۹}

مدرسه صابونی

در تاریخ یمینی از مدرسه ای به نام مدرسه صابونی یاد می شود که تا پیش از حمله غز (۵۴۵) بر پا بود^{۴۰} و مجلس املای ابوالحسن شلی بوشنجی در سال ۴۰۵ در آن تشکیل می شد.^{۴۱}

مدرسه صاعدی

این مدرسه تا قرن ششم دایر بود و ابوسلیمان فندق بن ایوب (متوفی ۵۶۵) — جد ابوالحسن بیهقی مولف تاریخ بیهقی — در آن فقه تدریس می کرد.^{۴۲}

مدرسه ابی سعد زاهد

مجلس املای ابن فنجویه (۳۴۷—۴۲۸) مدتی در این مدرسه تشکیل می شد.^{۴۳}

مدرسه زین الاسلام

این مدرسه پیش از سال ۴۵۰ هـ در نیشابور وجود داشته است.^{۴۴}

۳۹. محمد بن منور بن ابی سعید. اسرار التوحید. ص ۱۲۸.

۴۰. جرفادقانی. ترجمه تاریخ یمینی. ص ۲۱۴.

۴۱. حافظ ابوالحسن. منتخب من السیاق. ص ۴۳۲.

۴۲. دکتر صفا. ایران شهر. ص ۷۱۸.

۴۳. حافظ ابوالحسن. منتخب من السیاق. ص ۱۰۵.

۴۴. همان. ص ۱۲۰.

فصل چهارم

الف: ایران از نیمه دوم قرن پنجم هجری تا یورش مغول

سلجوقیان

سلجوقیان از قبایل چادرنشین ترکمان موسوم به اوغوز بودند که در سطح وسیعی از صحراهای بخش سفلی سیحون مابین دریای آرال (خوارزم) و دریای خزر زندگی می کردند. افراد یکی از قبایل که به نام ریس خود سلجوق، به سلجوقیان معروف شدند، پس از مدتی اقامت در اطراف شهر جند، در زمان سامانیان به یکی از نواحی مجاور بخارا به نام نور عزیمت نمودند. سران سلجوقی در زمان سلطان محمود غزنوی به او مراجعه کردند و اجازه خواستند که در ازای خدمات لشکری، در نواحی خراسان اقامت گیرند. وی به آنها اجازه داد که در ناحیه ای میان سرخس و ابیورد ساکن شوند. در پی سکونت این گروه، قبایل دیگری نیز به این نواحی وارد شدند و به تدریج عده آنان زیاد شد و برخی از آنها تجاوز به سرزمینهای مجاور را شروع کردند. در این هنگام سلطان محمود در پی چاره جویی برای مهار ترکمانان موفق شد که سران یکی از گروه های یاغی موسوم به ارسلان بن سلجوق برادر میکایل و عموی جغری و طغرل را دستگیر کند و گروهی از آنان را به قتل برساند و آنان را تحت کنترل درآورد.

قدرت و نفوذ سلجوقیان روز به روز افزایش می یافت تا آنکه در دوره سلطنت سلطان مسعود پس از چند تهاجم، در سال ۴۲۹ نیشابور را به تصرف

خود درآوردند و در آنجا خطبه سلطنت به نام طغرل بن میکایل خواندند. سلطان مسعود برای مقابله با آنها سپاه عظیمی بسیج کرد و روانه نبرد با آنان شد. پس از نبردی که در سال ۴۳۱ به مدت یک روز در محل دندانقان بین دو سپاه روی داد، شکست سختی بر قوای مسعود وارد آمد و او به سختی توانست جان سالم از معرکه بدربرد. سلجوقیان پس از این پیروزی به پیشروی خود ادامه دادند و پس از اشغال کامل خراسان، نواحی دیگری مانند گرگان، طبرستان، خوارزم، ری، همدان، اصفهان، کرمان و بخشهای دیگری را تا بین النهرین به تصرف خود درآوردند و طغرل بیک ری را برای مدتی به پایتختی برگزید.

در سال ۴۴۷ طغرل بیک وارد بغداد شد و دولت آل بویه را که در این زمان بر آن شهر تسلط داشت، برانداخت و خلیفه عباسی، القائم بامرالله خطبه به نام وی خواند و لقب سلطان به او اعطا کرد. وزارت طغرل از سال ۴۴۸ تا آخر ایام حکومت وی با ابونصر منصور بن محمد کندی (عمیدالملک)، از منشیان بزرگ مسلط به دوزبان عربی و فارسی و از مردان کاردان و نامی آن عصر بود. عمیدالملک کندی از مذهب ابوحنیفه پیروی می کرد و تحت تاثیر فضای اجتماعی آن عهد، بسیار متعصب بود و بر شافعیان، شیعیان و دیگران سخت می گرفت و طعن و لعن بر آنان را شایع کرد و به همین سبب بسیاری از علمای اشعری همچون امام الحرمین و ابوالقاسم قشیری مجبور به ترک بلاد خود شدند.^۱

الب ارسلان پس از فوت طغرل (۴۵۵) با یاری خواجه نظام الملک بر برادرش سلیمان که جانشین رسمی طغرل بود، غلبه کرد و زمام امور را به دست گرفت. وی در مدت نه سال و نیم با تدبیر وزیر با کفایت ایرانی خویش، حدود کشور را در طی نبردهای متعددی به ساحل دریای مدیترانه و رود سیحون رسانده در طی یکی از این نبردها الب ارسلان با سپاه پانزده هزار نفری خود توانست بر لشکر دو یست هزار نفری رومانوس دیوجانس (امپراطور روم شرقی) که برای فتح ارمنستان آمده بود، غلبه نماید و پس از کشتار تعداد زیادی از

رومیان، عده کثیری را به اسارت گرفت و در پی این فتح «قیمت بنده و چهار پا به نازلترین قیمت‌ها رسید».^۲

پس از قتل البارسلان (۴۶۵) به وسیله شخصی محکوم به مرگ، ملک‌شاه به سلطنت رسید و نظام‌الملک را در جای خویش نگاهداشت و در طی فرمانی او را چنین مخاطب قرار داد: «چون حضرت تبارک و تعالی و تقدس از آدمیان به پادشاهی مرا گزید و در جهان‌داری خلیفه گردانید و همچنین او را که بهترین تاجیکان است و در روزگار به مثل او خواجه کس ندیده و نشنیده و ما او را به جایگاه پدر دانستیم و مملکت را و خود را و لشکر را به او سپردیم، اکنون خواستیم که جهانیان را معلوم گردد که ما با او چگونه ایم و از بهر مردم این تشریفات فرمودیم و حکم ترا بر همه روان کردیم که آنچه تو کنی و گویی، گفته و کرده ما باشد و عهده هر دو جهان بر تو افکنیم تا در این جهان خلق را آسوده داری و نگذاری که ظلمی رود یا رنجی رسد و لشکر را وظیفه و جامگی به وقت رسانی و جهان را سربه سرآبادان سازی چنانچه از پادشاهی ما و وزارت تو تا قیام قیامت باقی خواهد ماند که از ما بزرگتر پادشاهی و از تو شایسته‌تر وزیری و دستوری نبوده است...».^۳

اوج قدرت سیاسی سلجوقیان در دوره بیست ساله حکومت ملک‌شاه با وزارت خواجه نظام‌الملک بود. قلمرو سلجوقیان در این عهد (۴۶۵-۴۸۵) به وسیع‌ترین حد خود یعنی از مرز چین تا مدیترانه و از دریای خوارزم، کوه‌های قفقاز و دریای سیاه تا خلیج فارس و بیابان سوریه رسید. اوضاع داخلی کشور نسبت به سابق بهتر گردید و کارهای عمرانی در بسیاری از شهرها به ویژه اصفهان و همدان انجام شد.^۴

دولت سلجوقیان به غیر از نظام‌الملک از وجود وزرا و دیوانیان با

۲. بنداری اصفهانی. زبدة النصرة ونخبة العصرة، ترجمه محمد حسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگی ایران، ۲۵۳۶. ص ۵۰.

۳. سیدعلی مویذ ثابتی. اسناد و نامه‌های تاریخی. تهران: طهوری، ۱۳۴۶ ه. ش. ص ۲۳.

۴. ابن اثیر. کامل. ج هفده. ص ۱۹۰؛ راوندی. راحة الصدور. ص ۶۷.

کفایتی مثل کمال الدوله فضل الله بن محمد زوزنی (رئیس دیوان انشاء و اشراف) و شرف الملک ابوسعید محمد بن منصور خوارزمی (رئیس دیوان استیفاء) برخوردار بود.

نظام الملک در اثنای دوره سی ساله وزارت خود در جهت از بین بردن قدرت امرای محلی و حکام ایالات و ایجاد حکومتی متمرکز تلاش نمود. او در باره قدرت مقطعان چنین می گوید: «... وایشان را نباید دانستن که ملک و رعیت همه سلطان راست، مقطعان بر سرایشان و والیان همچون شهنه اند با رعیت هم چنانکه پادشاه با دیگران تا رعایا خشنود باشد، تا از عقوبت و عذاب آخرت ایمن باشد».^۵

وی برای کنترل حکام محلی معتقد به وجود دستگاهی اطلاعاتی بود که حکومت مرکزی به محض اطلاع از نافرمانی و خطای هریک از والیان و مقطعان بتواند در صدد خنثی کردن فعالیت آنها برآید. او در این باب می گوید: «باید که به همه اطراف همیشه جاسوسان روند بر سیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و دارو فروشان و درویشان و از هر چه می شنوند خبر آورند تا هیچ گونه از احوال چیزی پوشیده نماند و اگر چیزی حادث شود تازه گردد به وقت خویش تدارک آن کرده آید، چه بسیار وقت بودست که والیان و مقطعان و گماشتگان و امرا سرعصیان و مخالفت داشته اند و بر پادشاه بد سگالیدند و...».^۶

رسم اقطاع دادن مدتی پیش از نظام الملک به درستی اجرا نمی شد و چنان بود که مالیات ولایات را به مصرف سپاهیان و حکام می رساندند و چون مالیات بگیران تا آنجا که می توانستند به عناوین گوناگون از مردم مالیات اخذ می کردند و ولایات را به ویرانی می کشاندند، وی تصمیم گرفت که شهرها و آبادی ها را به عنوان تیول، میان سپاهیان تقسیم نماید تا آنان برای درآمدهای آتی خویش به فکر آبادانی مناطق خود باشند و گویا این کار او به

۵. خواجه نظام الملک، سیاستنامه، تصحیح محمد قزوینی و مرتضی مدرسی. تهران: زوار، ۲۵۳۷.

ص ۳۵.

۶. همان. ص ۸۷.

ثمر رسید و بر اثر این سیاست «در کمترین مدت به بهترین صورت شهرها آبادان شدند».^۷

سیاست های نظام الملک در جهت تثبیت امور، ایجاد امنیت عمومی و به نظم درآوردن قواعد اخذ خراج، او را به عنوان «یکی از بزرگترین وزرایی که شرق تا کنون دیده است».^۸ مورد ستایش مورخین درآورده است. وی به نقش خویش در آن هنگام به خوبی آگاه بود، چنانکه می گوید: «عمال شغل ایشان به وزیر تعلق دارد و وزیر نیک پادشاه را نیکونام و نیکوسیرت گرداند و هر پادشاهی که او بزرگ شده است و تا قیامت نام او به نیکی می برند، همه آن بوده اند که وزیران نیک داشته اند».^۹

دراواخر دوره حکومت ملکشاه بین او و نظام الملک کدورت و خصومت پیش آمد؛ در سبب آن چند دلیل آورده اند، نخست آنکه گفته اند که نظام الملک به هریک از فرزندان و خویشان خود پست و مقامی اعطا کرده بود و برخی از آنان از قدرت خود سوء استفاده می کردند و در پی درگیری یکی از این افراد با فرستاده ملکشاه اختلاف آنها بالا می گیرد.^{۱۰} البته در اصل ملکشاه از قدرت بسیار زیاد نظام الملک ناراضی بود و منتظر فرصتی برای محدود کردن خواجه بود و این حادثه بهانه ای بیش نبود. دیگر آنکه ترکان خاتون همسر ملکشاه و مادر محمود، می خواست فرزند خردسال خود را با کمک تاج الملک ابوالغنائیم پارسی ولیعهد کند، در حالیکه نظام الملک تمایل به ولیعهدی برکیارق فرزند زبیده خاتون داشت و همین موضوع موجب خصومت ترکان خاتون با وی و بدگویی او از خواجه نزد ملکشاه گردید.^{۱۱} ملکشاه به وجود تیرگی روابط خود با خواجه از عزل او تا آخرین ایام خودداری نمود، تا

۷. بنداری اصفهانی. زبدة النصرة و نخبة العصرة. ص ۵۰.

۸. اشیولر. جهان اسلام، ترجمه دکتر قمر آریان پور. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴. ص ۱۳۲.

۹. خواجه نظام الملک. سیاستنامه. ص ۱۹۳.

۱۰. ابن اثیر. کامل. ج هفده. ص ۱۸۱.

۱۱. محمد بن علی بن سلیمان راوندی. راحة الصدور و آية السرور. به سعی محمد اقبال. تهران: علمی.

بی تا. ص ۱۳۴.

آنکه نظام الملک در سال ۴۸۵ به وسیله یکی از فداییان اسماعیلی کشته شد و شایع گردید که این واقعه با رضایت ملکشاه به وقوع پیوست. ملکشاه نیز پس از مدتی قریب یک ماه، در اثر مسمومیت فوت کرد^{۱۲} و گروهی از یاران نظام الملک را مسئول مرگ او دانستند.

پس از ملکشاه به ترتیب برکیارق (۴۸۵-۴۹۸)، ابوشجاع محمد (۴۹۸-۵۱۱) و سپس سنجر (۵۱۱-۵۵۲)، ریاست سلجوقیان را برعهده داشتند و تا این هنگام با وجود ضعف کلی و نفاقی که برپیکر سلجوقیان، پس از ملکشاه و نظام الملک وارد شده بود، هنوز حکومت مرکزی در ظاهر امر بر اوضاع مسلط بود، تا آنکه ضربه وارد به دولت سلجوقیان در اثر حمله ترکمانان غز به نواحی خراسان و ماوراءالنهر (۵۴۸)، منجر به آن شد که پس از فوت سنجر، قلمرو سلجوقیان تجزیه شود و حکومت های محلی استقلال یابند.

نهضت احداث مدارس

و

رقابت های مذهبی - سیاسی

یکی از خصوصیات بد این دوره، وجود تعصبات، کشمکش ها و جدال های مذهبی بود. برخی از سلاطین سلجوقی مثل البارسلان با پیروان مذاهب دیگر مانند علویان به سختی رفتار می کردند و به هیچ وجه اجازه نمی دادند که مشاغل دولتی به وسیله این افراد اشغال شود. حکایت کرده اند که هنگامی که البارسلان شنید یکی از امرا به نام ازدم، دهخدایی علوی - مذهب را به عنوان دبیر خویش انتخاب کرده است، سخت برنجید و آن امیر را

۱۲. ابن فندق، تاریخ بیهق، ص ۷۶.

مخاطب قرار داد و به او گفت که تودشمن من هستی، آن امیرانکار دشمنی و اظهار وفاداری نمود و چگونگی موضوع را پرسش کرد، البارسلان گفت که اگر تودشمن من نیستی، پس چرا دشمن مرا به خدمت خود درآورده ای؟^{۱۳}

خواجه نظام الملک هم که پیرو مذهب شافعی و طریقه اشعری بود، بسیار متعصب بود و تنها مذهب شافعی و حنفی را پاک و درست می پنداشت، چنانکه گفته بود: «وزیر باید که نیکو اعتقاد و حنفی مذهب باشد یا شافعی مذهب پاکیزه دین و کافی و...».^{۱۴}

تعصب وی به مذهب شافعی به حدی بود که نظامیه ها را به علما و پیروان این مذهب اختصاص داد و هنگامیکه سلطان ملکشاه (پیرو مذهب حنفی) در محله کران اصفهان مدرسه ای برپا نمود و آن را به حنفیان و شافعیان اختصاص داد، گفت که پیروان هر دو مذهب به طور مساوی در مدرسه باشند؛ در هنگام نوشتن کتیه ای برای مدرسه خواستند که اسم امام ابوحنیفه را به علت آنکه سلطان مذهب او را داشت، مقدم بر نام امام شافعی بنویسند، خواجه نگذاشت و سلطان هم گفت که هرطور خواجه راضی باشد، همانگونه عمل شود، پس از مدتی که نوشتن کتیه به تعویق افتاد، سرانجام قرار بر این شد که بنویسند: «وقف علی اصحاب الامامین».^{۱۵}

آزادی عقاید و مذاهب در چنین فضایی از میان رفت و گروههای اقلیت مانند اسماعیلیان پنهانی به تبلیغات می پرداختند. اینان معتقد به امامت اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) بودند و به علت اعتقاد به تعبیر باطنی و درون گرایانه متون مذهبی به «باطنی» و به سبب هواداری از خلفای فاطمی مصر به «فاطمی» و به اعتبار نسبت و علاقه با خاندان علی (ع) به «علوی» هم

۱۳. سدید الدین محمد عوفی. جوامع الحکایات و لواعع الروایات. جزء اول از قسم دوم. مقابله و تصحیح دکتر امیر بانومصفا. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ ه. ش. ص ۴۰۲.

۱۴. خواجه نظام الملک. سیاستنامه. ص ۱۹۳.

۱۵. هندو شاه بن سنجر نخجوانی. تجارب السلف. تصحیح عباس اقبال. تهران: طهوری. ۱۳۴۴ ه. ش.

مشهور بودند. فاطمیان مصر از اواخر قرن چهارم اقدام به تعلیم و اعزام مبلغان مذهبی نمودند و اسماعیلیان ایران نیز تحت تشکیلاتی پولادین و منضبط و با اعتقادی راسخ به تبلیغ و ترویج آیین خود می پرداختند^{۱۶} و بزرگترین دشمن سلجوقیان و خلفای عباسی محسوب می شدند. آنان گروه قابل توجهی از مردم را از اصناف مختلف به خود جذب کردند و گاه چنان در دستگاه حکومت نفوذ می کردند که «هیچ سلطانی به نزدیکان خود اطمینان نداشت»^{۱۷} به همین جهت سلجوقیان نیروی زیادی صرف مبارزه با آنها می کردند و هر کس را که متهم به اسماعیلی بودن می شد، به قتل می رساندند و عده ای از امرا و دیوانیان هم برای نابودی دشمنان و حریفان خود، آنان را متهم به باطنی گری می کردند و کثیری از دیوانیان و مردم با این اتهام به قتل رسیدند. گفته اند عوام فریب و ریاکاری به نام خطیبی در زمان ابوشجاع محمد بن ملک شاه در اصفهان خلق بیشماری را با همین تهمت به کشتن داد و وقتی که پس از مدتی روشن شد که تهمتهای وارد بر اکثر افراد بی اساس بوده است، «سلطان فرمان داد که محبوسان را آزاد کنند و پس از این گفتاری در عقیده و مذهب کسی نمی شنید و نسبت مسلمانی را به باطنیگری و اسماعیلی تصدیق نمی کرد»^{۱۸}.

اسماعیلیان نیز برای از بین بردن دشمنان و مخالفان خود از هیچ کوششی روی گردان نبدند، آنها علاوه بر مبارزات مسلحانه، به تطمیع، تهدید^{۱۹} و ترور افراد و شخصیتها می پرداختند و هیچ کس از فداییان اسماعیلی در امان نبود. در جامع التواریخ فهرست اسامی بیش از هفتاد نفر از افراد مهم از بین خلفای عباسی، سلاطین، وزرا، امرا و علما و دیگر مخالفان که به وسیله

۱۶. برای آگاهی بیشتر به فصل یازدهم کتاب اسلام در ایران نوشته پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز مراجعه شود.

۱۷. بنداری اصفهانی. زبدة النصرة، ص ۷۷.

۱۸. همان، ص ۱۱۴.

۱۹. خواجه رشیدالدین فضل الله. بخشی از جامع التواریخ، به اهتمام دانش پژوه و مدرسی زنجان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶. ص ۱۷۰.

فداییان ترور شده بودند، آمده است.^{۲۰}

علاوه بر مبارزات و درگیری‌های مسلحانه و نظامی به وسیله سپاهیان و فداییان، این عصر شاهد مبارزات فرهنگی و سیاسی — مذهبی بین ارباب و پیروان مذاهب به وسیله علما و «سپاهیان شب»^{۲۱} بود. فاطمیان مصر در نیمه دوم قرن چهارم هجری جامع ازهر را بنا کردند و پس از مدت کوتاهی به فرمان عزیز خلیفه فاطمی (۳۶۵—۳۸۵) تبدیل به یک مؤسسه آموزشی شد.^{۲۲} و در آنجا هر گروه از طلاب موسوم به مجاور، رواق خاصی داشت، مثل رواق شامیان، رواق ایرانیان، رواق مغربیان و... آنها پس از تعلیمات لازم به شهرهای خود برای تبلیغ روانه می شدند. چنانکه در قبل اشاره شد، در ایران از قرن چهارم هجری بزرگان و علما برای ترویج مذاهب و مقابله با مخالفان خود، اقدام به تاسیس مدارس نمودند، این گونه اقدامات در این دوره به شدت رواج یافت و به قول راوندی: «چندان خیرات که در دولت سلاطین آل سلجوق و ایام همایون ایشان ظاهر شد از احیای معالم دین و تشیید قواعد مسلمانی و بنای مساجد و انشای مدارس و رباطات و قناطر و ادرار و انظار و اوقاف بر علما و سادات و زهاد و ابرار در هیچ روزگار نبود، و آثار آن در ممالک اسلام ظاهر است».^{۲۳}

خواجه نظام الملک طوسی از یک سوبه منظور تقویت مذهب شافعی در برابر دیگر مذاهب اهل تسنن به خصوص مذهب ابوحنیفه که در زمان عمیدالملک کندی مورد توجه وی و از رونق کافی برخوردار بود، و از سوی دیگر به جهت مقابله با تبلیغات و فعالیت‌های فرهنگی — اجتماعی اسماعیلیان تصمیم گرفت مدرسه‌هایی در شهرهای مهم احداث نماید. سیاست زیرکانه وی چنین بود که: «اگر در شهری کسی را می یافت که در دانش سرآمد شده برای او مدرسه بنا می کرد و موقوفاتی برای مدرسه قرار می داد. در مدرسه کتابخانه

۲۰. نگاه کنید به: همان منبع.

۲۱. گویا این لقب را نظام الملک به طلبه علوم دینی و علما داده بود. (تاریخ تمدن اسلام، ص ۶۲۷)

۲۲. فیلیپ حتی. تاریخ عرب. ج دوم. ص ۷۸۸.

۲۳. راوندی. راحة الصدور. ص ۶۶.

تاسیس می کرد... اگر استعداد تدریس و تعلیم در دانشمندی می دید او را در کار معاش بی نیاز می کرد... گاهی چنین دانشمندی را به شهری که از زیور فضل برهنه بود روانه می کرد تا حق را پایدار و باطل را نابود کند».^{۲۴}

نظامیه بغداد از مشهورترین نظامیه ها بود و همواره معروفترین علمای عصر را برای تدریس در آن برمی گزیدند. بنای مدرسه مذکور در سال ۴۵۷ آغاز و در سال ۴۵۹ تمام گردید. ناظر بنای مدرسه، ابوسعید احمد بن محمد نیشابوری صوفی بود که در کار خود خیانت ورزید و پس از آگاهی از اطلاع خواجه، به بصره گریخت و اندکی بعد پشیمان شد و برای عذرخواهی نزد خواجه بازگشت. خواجه به او گفت: «اندوه من از آن مال نیست که تو خیانت کردی یا دیگری، بلکه اندوه من بر زمانی است که فوت شده و تدارک آن ممکن نه، من می خواستم که این مدرسه بناء محکم باشد مانند بناء جامع منصور و بیمارستان عضدالدوله، چه شنیدم که ایشان از برای یک آجر، یک زنبیل گچ می ریختند و با من گفتند که توجه عمارت را در آجر منقوش صرف کردی و از آن ترسم که زود خراب شود و با آن خائن بیش از این خطاب نکرد».^{۲۵}

ابواسحق شیرازی به عنوان نخستین مدرس مدرسه برگزیده شد و قرار براین بود که در هنگام افتتاح مدرسه حاضر شود. در روز موعود مردم مدت زیادی منتظر آمدن او شدند، اما خبری از وی بدست نیامد و در انتظار ظاهر نشد و هرچه در پی او به جستجو پرداختند، او را نیافتند، در علت غیبت وی آمده است که در بین راه جوانی او را بدید و به او گفت که چگونه می خواهی در مکانی غصبی تدریس نمایی؟، وی تحت تاثیر این سخن از تدریس در آنجا منصرف می شود. در آن روز پس از آنکه از یافتن وی ناامید می شوند، ابی نصر صباغ، صاحب کتاب شامل را مسئول تدریس می نمایند. در روز افتتاح همه بزرگان علمی و سیاسی بغداد به استثنای خواجه نظام الملک که در بغداد نبود، حاضر شدند.^{۲۶} پس از آنکه نظام الملک از ماجرا مطلع می شود،

۲۴. بنداری اصفهانی. زیادة النصرة. ص ۶۶.

۲۵. هندوشاه نجفوانی. تجارب السلف. ص ۲۷۱.

۲۶. ابن اثیر. کامل. ج هفده ص ۲۹.

تلاش بسیاری در دلجوئی و جلب رضایت ابواسحاق به عمل می آورد تا سرانجام پس از بیست روز، وی مشغول تدریس می شود.

نظام الملک اقبالی تمام به نظامیه بغداد داشت و توجه وی را بی تاثیر از مشروع دانستن خلافت عباسی و رقابت با جامع از هر قاهره و خلفای فاطمی مصر و داعیان اسماعیلی، نمی توان تصور نمود و با وجود آنکه نظامیه نیشابور پیش از نظامیه بغداد بنا گردیده بود و نیشابور در این عهد هنوز اعتبار علمی خود را همچون سابق و با وجود اهمیت سیاسی — اداری ری و اصفهان در دوره سلجوقیان، حفظ نموده بود و نیز نظامیه بصره که از نظامیه بغداد «نیکوتر و بزرگتر بوده است»^{۲۷}، اما هیچ گاه اعتبار هیچ کدام از نظامیه ها به پایه منزلت آن نرسید. در این باب گفته اند که حتی برخی از علمای غیر شافعی برای احراز مقام تدریس د. آنجا، تغییر مذهب می دادند، زیرا نظامیه ها تنها اختصاص به شافعیان داشت. احمد بن علی بن برهان (متوفی ۵۱۸)، یکی از این علما، نخست حنبلی مذهب بود که برای کسب امتیاز تدریس نظامیه، مذهب شافعی را پذیرفت و ابوبکر ضریر نحوی (متوفی ۶۱۲) هم که پیش از اشتغال مقام تدریس در نظامیه، مذهب حنبلی داشت و مدتها هم در فقه حنفی تحصیل کرده بود، برای ورود به نظامیه به مذهب شافعی گروید.^{۲۸}

نظامیه بغداد موقعیت خود را همچنان تا سال ۶۳۰ حفظ نمود. در آن سال مدرسه مستنصریه که از پنج سال پیش از آن بنایش آغاز گردیده بود، افتتاح شد و از آن هنگام به تدریج از رونق نظامیه کاسته شد. مهمترین خصیصه مثبت مستنصریه نسبت به نظامیه این بود که مدرسه مذکور تنها مخصوص یک مذهب نبود، بلکه پیروان چهار مذهب اهل سنت هر کدام ایوان ویژه ای مشتمل بر مسجد و مدرس داشتند. در مدرسه علاوه بر آشپزخانه، وضوخانه، داروخانه و دیگر تاسیسات لازم، گرمابه ای هم برای طلاب ساخته

۲۷. هندوشاه نجوانی. تجارب السلف. ص ۲۷۱.

۲۸. برای آگاهی بیشتر در مورد مدارس نظامیه به کتاب «مدارس نظامیه» تألیف دکتر نورالله کسائی مراجعه شود.

بودند و به غیر از تامین کلیه نیازهای طلاب، به آنها شهریه‌ای نیز پرداخت می‌شد.

ابن بطوطه که در سال ۷۲۷ به بغداد سفر می‌کند، درباره نحوه تدریس در آنجا^{۲۹} اشاره می‌نماید که استاد با وقار بر روی کرسی در قبه چوبی کوچکی می‌نشست و دو نفر معید برای تکرار درس و املاهای او در طرفین وی قرار می‌گرفتند.^{۲۹} این نوع ترتیب یافتن محفل و مجلس درس برخلاف گذشته که به صورت حلقه تشکیل می‌شد، می‌تواند به علت ازدیاد تعداد شاگردان و تشریفات مرسوم در تدریس باشد و می‌توان تصور نمود که در نظامیه‌ها هم به همین گونه عمل می‌شده است.

به غیر از نیشابور و بغداد، شهرهای اصفهان، بصره، بلخ، هرات، مرو، آمل، طبرستان و موصل دارای نظامیه بودند. در برخی منابع به تعداد بیشتری از این گونه مدارس اشاره شده است. البته نظامیه‌ها را نباید تنها مدارس دانست که به وسیله نظام الملک بنا شدند، بلکه چنانکه اشاره شد، او در بسیاری از شهرها اقدام به بنای مدرسه نمود، برخی از این مدرسه‌ها به نام مدرسین یا محل بنای آنها خوانده می‌شد، چنانکه نظامیه اصفهان به خاطر عنوان مدرسین آن — صدرالدین — به صدریه هم مشهور بوده است.^{۳۰} ابوشامه در این باب چنین گفته است: «مدرسه‌هایی که نظام الملک ساخت در سراسر جهان زبانزداند. هیچ شهر و روستایی از این مدرسه‌ها تهی نیست. حتی جزیره «ابن عمر» که در گوشه‌ی دوردستی از جهان قرار گرفته است و چندان سرنشینی ندارد، مدرسه‌ای بزرگ ساخته شده است که اکنون [در روزگار ابوشامه] آنرا مدرسه «رضی الدین» می‌خوانند».^{۳۱}

مدرسین این مدارس را نظیر امیران و بزرگان می‌نامیدند و شافعی برمی‌گزید و پس از وی انتخاب مدرسان به عهده سلاطین و فرزندان وی بود.

۲۹. ابن بطوطه. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موجد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ ه. ش. ج اول. ص ۲۴۲.

۳۰. سعید نفیسی. مدرسه نظامیه بغداد. مجله مهر، ش ۲، سال ۲، ص ۱۸.

۳۱. به نقل از: دکتر احمد تلمیذ. تاریخ آموزش در اسلام. ص ۱۰۱.

برای دعوت از علما برای تدریس در نظامیه‌های بزرگ، فرمانی از طرف خلیفه یا سلطان صادر می‌شد. در این حالت علاوه بر تدریس، نظارت بر اداره امور آموزشی و اداری مدرسه و اجرای شرایط وقف هم در اکثر موارد از وظایف علما محسوب می‌شد. خواجه نظام الملک علاوه بر مدارس علمیه، در برخی از شهرها مسجد و خانقاه هم بنا می‌کرد، چنانکه در اصفهان خانقاهی بر پا نمود و بر پایه حکایتی که در تذکرة الاولیا آمده، به درویش کمک مالی هم می‌کرده است.^{۳۲}

بسیاری از وزیران و امیران و حکام از نظام الملک تقلید کردند. یکی از مستوفیان به نام شرف الملک ابوسعید محمد بن منصور بن محمد هنگامی که در سال ۴۵۹ وارد بغداد شد و نایبان نظام الملک را در ساختمان مدرسه نظامیه دید، دستور داد که نخست برآرامگاه ابوحنیفه در محله باب الطاق مزاری بسازند و سپس برای پیروان وی مدرسه‌ای بنا کرد.^{۳۳} تاج الملک (مقتول ۴۸۵) که از رقیبان نظام الملک بود، مدرسه‌ای در بغداد به نام تاجیه ساخت و شیخ ابابکر شاشی را برای تدریس در آن دعوت کرد.^{۳۴}

در مدرسی که در این عصر به وسیله سلاطین، وزرا و امرا ساخته می‌شد، تدریس علوم عقلی و فلسفی ممنوع بود و تعلیم اختصاص به علوم شرعی و کلامی داشت. آن مدارس، که برای پیروان مذاهبی خاص ساخته می‌شدند، در اکثر مواقع عاملی در جهت تشدید اختلافات مذهبی و فرقه‌ای بشمار می‌رفتند و به همین علت در هنگام درگیری و اغتشاش، این گونه از مدارس جزء اولین مراکزی بودند که به دست مخالفان تخریب می‌شدند. در سال ۴۷۵ شریف ابوالقاسم بکری مغربی در نظامیه بغداد ضمن دفاع از طریق اشعری به عیب جوئی از حنبلیان پرداخت و در پی آن بین حنبلیان و شافعیان فتنه‌ای

۳۲. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری. تذکرة الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی. تهران: زوار. ۲۵۳۵. ص ۸۱۵.

۳۳. بنداری. زبدة النضر. ص ۳۹.

۳۴. ابن اثیر. کامل. ج هفده. ص ۱۹۳.

بروز کرد. ۳۵

در سال ۴۶۹ شیخ امام ابونصر قشیری در مدرسه نظامیه بغداد به وعظ پرداخت و در ضمن آن به اثبات عقاید اشعریان و رد افکار حنبلیان پرداخت، آنگاه حنبلیان به بازار مدرسه حمله کردند و جماعتی را کشتند. ۳۶ در سال ۴۸۸ نیز در نیشابور فتنه‌ای بین حنفیان و شافعیان از یک طرف و کرامیه از طرف دیگر پدید آمد، پس از زد و خورد و تلفات بسیار، عاقبت شافعیان و حنفیان بر کرامیه پیروز شدند و مدارس آنها را ویران کردند. ۳۷ در فتنه دیگری در همین شهر که در سال ۵۵۶ بین حنفیان و شافعیان روی داد، هشت مدرسه از مدارس حنفیان و هفده مدرسه از مدارس شافعیان ویران شد و پنج کتابخانه آتش گرفت و هفت کتابخانه هم غارت شد. ۳۸

علمای وارسته همواره مورد احترام مردم بودند. هنگامی که شیخ ابی اسحاق شیرازی، عالم شافعی از طرف خلیفه مقتدی به سفارت نزد ملک‌شاه و نظام‌الملک می‌رفت، در شهرها مورد استقبال مردم قرار می‌گرفت، همین که او به ساوه رسید، همه اهالی آنجا به پیشوازش شتافتند و ارباب صناعات در هنگام عبور از صناعات خودشان بر او نثار می‌کردند، نانوایان نان، میوه‌فروشان میوه و کفش‌دوزان کفش کودکان را نثار وی می‌کردند و بر روی سر مردم می‌ریختند و هر چه او منع می‌کرد، مردم ادامه می‌دادند. ۳۹

آورده‌اند که خواجه نظام‌الملک تصمیم گرفت که سندی در کیفیت زندگانی خویش نویسد و علمای دین و بزرگان آن را گواهی کنند و پس از فوت با او در خاک گذراند، این سند آهاده شد و بزرگان دین شهادت خود را در آن ثبت کردند وقتی سند را نزد امام ابواسحق مدرس نظامیه بغداد بردند، او در آن نوشت: «حسن خیر الظلمه»^{۴۰} و چون محضر را نزد خواجه بردند و خط

۳۵. همان، ص ۱۰۲.

۳۶. بنداری اصفهانی، زبدة النصرة، ص ۶۰.

۳۷. ابن اثیر، کامل، ج هفده، ص ۲۲۹.

۳۸. همان، ج بیست و یک، ص ۹۹.

۳۹. همان، ج هفده، ص ۱۰۳.

۴۰. هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، ص ۲۷۷.

ابواسحق را دید، گریست و گفت هیچ کدام از بزرگان همچون او راست ننوشت.

مدرسان مدارس رسمی و وابسته به سلاطین همواره موظف بودند که ملاحظات سیاسی را رعایت نمایند. امام ابوحامد محمد غزالی پس از کناره گیری از تدریس در نظامیه بغداد، عرفان و تصوف را برگزید و شیوه جدل و مناظره و راه و رسم پیشین را کنار نهاد و پس از مدتی تدریس در نظامیه نیشابور، به وطنش طوس مراجعت کرد و در آنجا مدرسه و خانقاهی در کنار خانه اش بنا نمود و اوقاتی از روز را صرف تعلیم طلاب مدرسه و اوقاتی را صرف تربیت و هدایت صوفیان می کرد تا آنکه در سال ۵۰۴، خلیفه المستظهر بالله و محمد بن ملکشاه و سنجر بن ملکشاه متفق شدند که از او برای تدریس در نظامیه بغداد دعوت به عمل آورند، وی این دعوت را با آوردن چند عذر رد نمود. از جمله یکی از بهانه های خویش را چنین بیان کرد: «سیوم آنکه چون به سرتربت خلیل علیه السلام رسیدم در سه تاع و ثمانین و اربع مائه، امروز قریب پانزده سال است که سه نذر کردم. یکی آنکه از هیچ سلطان و سلطانی هیچ مالی قبول نکنم، دیگر آنکه به سلام هیچ سلطان و سلطانی نروم. سیوم آنکه مناظره نکنم. اگر در این نذر نقض آورم، دل و وقت شوریده گردد و هیچ کار دین و دنیا میسر نشود و در بغداد از مناظره کردن چاره نباشد و از سلام دارالخلافه امتناع نتوان کرد».^{۴۱}

در همه مدارس به مدرسین، معیدان، واعظ و طلاب مستمری و کمک هزینه پرداخت می شد. مقدار کمک هزینه و مستمری بستگی به اهمیت و مقام بنانی مدرسه و مدرسین داشت. در اکثر مدارس حجراتی برای اقامت طلاب و مدرسین وجود داشت که اثاثیه لازم از درآمد اوقاف مدرسه تهیه می شد. در برخی از مدارس کمک هزینه طلاب و فقها برحسب میزان معلومات و رتبه علمی آنها پرداخت می شد، چنانکه در بدایع الزمان در شرح سلطنت سلطان محمد بن ارسلانشاه هفتمین شاه قاوردیان (۵۳۷-۵۵۱) در

۴۱. استاد جلال الدین همایی. غزالی نامه. تهران: فروغی، ۲۵۳۶. ص ۲۱۱.

کرمان آمده است: «در اول سلطنت تربیت علما و فقها و اهل هنر کردی، چون مدارس ساخت و اوقاف گران بفرمود و مقرری طلبه برآن قرارداد و فرمود که در چهار شهر کرمان [بردسیر، سیرجان، جیرفت و بم] فرمود که منادی کردند که هرکس از فقها که قدوری یاد گیرد، صد دینار آقچه در دست همت خود واجب کردم که هر سال به وجه ادرار رسانیم و اگر جامع الصغیر یاد گیرد، پانصد دینار بدهیم و اگر جامع الکبیر یاد گیرد هزار دینار به وی رسانیم [تا] بدین امید [جایزه پادشاه] هزار مرد فقیه و مفتی شدند».^{۴۲}

در این عهد همراه با بنای مدارس، تعداد کثیری خانقاه و رباط برای صوفیان ساخته شد. رباط‌ها در قرون اولیه هجری فضاهایی اردوگاه مانند در سرحدات سرزمینهای اسلامی و کنار راه‌های مهم بودند که جنگجویان و سپاهیان برای حفظ قلمرو از نفوذ قبایل بیابان گرد و مهاجم در آنها اقامت می کردند، به تدریج با افزایش اقتدار حکومتها، این رباط‌ها کاربرد سابق خود را از دست دادند و مفهوم رباط تغییر یافت و مترادف لفظ مسجد و مدرسه دینی شد. در ایران رباط‌ها بیشتر مخصوص صوفیان و اهل عرفان و ریاضت بوده است. در دوره سلجوقیان، رباطهای زیادی در کنار سایر بناهای شهری و برون شهری ساخته شد. چنانکه عمادالدوله تورانشاه بن قرا ارسلان (۴۷۷-۴۹۰) در حومه کرمان برای خویش «سرای و کوشک و خانه‌فاه و رباط جهت صوفیه همه متصل یکدیگر» ساخت.^{۴۳}

واژه رباط در میان بلغارهای ولگا رایج شد و در تواریخ قدیم روس به صورت «رپاط» به معنی مسجد مسلمانان آمده است.^{۴۴}

موقعیت مکانی برخی از این رباط‌ها به گونه‌ای بود که مسافران هم جهت اقامت از آنها استفاده می کردند و گاه رباط‌هایی به همین منظور در مسیر جاده‌ها ساخته می شد. این رباط‌ها علاوه بر حجرات متعدد و آب انبار،

۴۲. افضل‌الدین ابوحامد کرمانی. تاریخ افضل. به کوشش دکتر مهدی بیانی. تهران: دانشگاه تهران،

۱۳۲۶ ه. ش. صص ۲۸ و ۲۹.

۴۳. همان، صص ۱۹ و ۲۳.

۴۴. نگاه کنید به: ریچارد فرای. بخارا. ص ۱۸۵.

محلی هم برای نگهداری حیوانات [متعلق به غازیان یا مسافران و بریدان] داشتند.^{۴۵}

ابنیه دیگری موسوم به «دو یره» مورد استفاده صوفیان قرار می گرفت. دو یره ها در بیشتر موارد در کنار خانقاه های بزرگ ساخته می شد و گویا به معنی اقامتگاه موقت و مهمانخانه واقع در مدخل رباط و خانقاه بوده است.^{۴۶} در قرن پنجم، در نیشابور تعدادی دو یره برای صوفیان وجود داشت. برای مثال ابوالفضل الطریثی یکی از مشایخ صوفیه در دو یره ابی عبدالرحمن السلمی ساکن بود.^{۴۷}

مجالس درس و املا، علاوه بر مدارس و خانقاه ها و رباط ها، در گنبدخانه و یا بخش دیگری از آرامگاه های محصور و مستقف شخصی موسوم به حظیره هم تشکیل می شد. چنانکه مجلس املاء ابوبکر تفسیسی و ابوالحسن شحامی در حظیره شحامیه تشکیل می گردید.^{۴۸}

اتابکان و خوارزمشاهیان

سیاست سلجوقیان در اداره امور کشور چنین بود که امور نظامی و فرماندهی سپاه و امارت نواحی و شهرها را به ترکان و غلامان مملوک، و امور دیوانی و اداری کشور را به منشیان و وزرای ایرانی واگذار می کردند. آنها به هریک از امرای لشکری و شاهزادگان، بخشی از اراضی محل خدمت آنها را به رسم اقطاع می دادند. گروهی از این امرا که بر پایه سنت و عادت

۴۵. برای اطلاع بیشتر، به کتاب «راه و رباط» تألیف مهندس کریم پیرنیا و کرامت الله افسر رجوع شود.

۴۶. بدیع الزمان فروزانفر، ترجمه رساله قشیریّه، ص ۲۰.

۴۷. حافظ ابوالحسن، منتخب من السیاق، ص ۳۹۴.

۴۸. همان، صص ۶۰ و ۱۴۱.

سلجوقیان سرپرستی شاهزادگان را در قلمرو آنان برعهده داشتند، اتابک خوانده می شدند. برخی از این اتابکان در اواخر دوره سلجوقی که قدرت حکومت مرکزی تضعیف شده بود، در حوزه تحت نفوذ خود حکومت های نیمه مستقل و موروثی تشکیل دادند. مهمترین اتابکان عبارت از: اتابکان ایلدگزیان (۵۳۱-۶۲۲) در آذربایجان، اتابکان سلغری (۵۴۳-۶۸۶) هزار اسپی (۵۴۳-۷۴۰) در لرستان بودند.

خوارزمشاهیان فرزندان غلامی ترک موسوم به انوشتکین بودند که وی را یکی از امرای سلجوقی در غرجستان خریده بود و به همین مناسبت او را انوشتکین غرجه می خواندند. وی در اثر کاردانی در دستگاه سلجوقیان ترقی نمود. قطب الدین محمد، فرزند وی در سال ۴۹۰ از سوی حکمران خراسان برای حکومت خوارزم برگزیده شد و لقب خوارزمشاه را کسب نمود. قطب الدین محمد در مدت سی و دو سال فرمانروایی خود مطیع سلطان سنجر بود. پس از وی فرزندش علاءالدوله اتسز (۵۲۲-۵۵۱) به قدرت رسید. او تا سال ۵۳۰ مطیع سنجر بود، ولی از این تاریخ به بعد علم عصیان برافراشت و چند مرتبه علیه سنجر قیام کرد. جرجانیه (گرگانج) در دوره اتسز از مراکز مهم علمی- ادبی ایران محسوب می شد و وی عده ای از علمای خراسان را به خوارزم جلب نمود.

پس از ایل ارسلان بن اتسز (۵۵۱-۵۶۷) و سلطان شاه، قدرت به علاءالدین تکش بن ایل ارسلان (۵۶۸-۵۹۶) منتقل شد. او در سال ۵۸۵ در طوس خود را سلطان نامید و به توسعه متصرفاتش پرداخت و تا همدان پیش رفت و در آنجا سپاهیان ناصر خلیفه عباسی را شکست داد و پس از فتح اصفهان به خوارزم بازگشت. ناصر عباسی از بیم ازدیاد قدرت او، وی را به طور رسمی سلطان عراق و خراسان و ترکستان دانست.

پس از وی فرزندش علاءالدین محمد (۵۹۶-۶۱۸) زمام امور را در دست گرفت و در طی چند سال دامنه قلمرو خوارزمشاهیان را به وسیعترین حد خود رساند. ناصر عباسی در این مدت برای تضعیف و نابودی او به تحریک امرای محلی می پرداخت، از جمله یک چند امرای غور که از سال ۵۴۳ بر

ناحیه کوهستانی غور سلطنت می کردند را به نبرد با محمد خوارزمشاه تشویق نمود، اما آنان نه تنها کاری از پیش نبردند، بلکه در سال ۶۱۲ آخرین سلطان غوری به دست سپاهیان خوارزمشاه دستگیر شد و دوره فرمانروایی آنان به پایان رسید.

سرانجام محمد خوارزمشاه نام ناصر را از خطبه حذف کرد و به قصد تسخیر بغداد، روانه آن ناحیه شد. در حوالی اسدآباد در اثر سرمای سخت زمستان به سپاهیان وی تلفات سختی وارد آمد و وی به ناچار در اواخر سال ۶۱۴ به خراسان بازگشت. در سال ۶۱۵ فرستادگان چنگیز به حضور او رفتند و معاهده‌ای دوستانه با او به امضا رساندند و پس از آن عده کثیری از بازرگانان مغولی به ایران روانه شدند. غایرخان از خویشان ترکان خاتون مادر خوارزمشاه، در اثر طمع، آنان را کشت. سلطان محمد نه تنها حاضر به مجازات و تسلیم غایرخان نشد، بلکه سفیر اعزامی چنگیز برای رسیدگی به این امر را هم کشت و به این ترتیب زمینه حمله مغول به کشور را مهیا کرد.

محمد خوارزمشاه که در این هنگام در اثر بی تدبیری و بی رحمی نه مورد اعتماد مردم بود و نه سران نظامی و مذهبی از او حمایت می کردند، در برابر حمله مغول، قدرت دفاع را از دست داد و به نواحی داخلی عقب نشینی کرد و پس از سرگردانی بسیار، در سال ۶۱۷ در جزیره آبسکون جان سپرد. فرزند وی، جلال الدین خوارزمشاه هم در دوره ده ساله مقاومت خویش کاری از پیش نبرد و در سال ۶۲۸ کشته شد و به این ترتیب دوره اقتدار و حکومت خوارزمشاهیان به پایان رسید.

ب: مدارس ایران از نیمه دوم قرن پنجم هجری تا یورش مغول

آبه

مدرسه عزالملکی و عرب شاهی از مدارس شیعه در آبه بودند.^۱

آذربایجان

مدرسه الفرج خویی

الفرج بن عبیدالله بن خلف خویی (متوفی ۵۲۱) مدرسه‌ای در

آذربایجان [؟] بنا می‌کند.

آمل طبرستان

مدرسه رویانی

فخرالاسلام عبدالواحد بن اسماعیل قاضی القضاة (۴۱۵-۵۰۲) این

مدرسه را احداث کرد. وی به دست باطنیه کشته شد.^۳

۱. عبدالجلیل رازی. النقص، تصحیح و مقدمه سید جلال الدین حسن ارموی. تهران: بی‌نا، ۱۳۷۱ ه. ش. ص. ۱۷۰.

۲. ناجی معروف. علما النظامیات و مدارس المشرق اسلامی. بغداد: با همکاری دانشگاه بغداد، ۱۹۷۳ میلادی.

۳. همان، ص. ۹۰.

اصفهان

مدرسه ملکشاه

سلطان ملکشاه مدرسه‌ای در محله کران اصفهان برای پیروان مذهب حنفی و شافعی بنا نهاد.^۴ در دوره ملکشاه (۴۶۵—۴۸۵) مدارس متعددی برای فقها در این شهر موجود بوده است. در همین عهد در مسجد عتیق بزرگ حلقه‌های درس و مناظره تشکیل می‌شد، مافروخی در وصف آن چنین می‌گوید: «در هر نمازی از نمازهای پنج‌گانه کمتر از پنج هزار مرد صف‌بستی و هرستونی از او مستند شیخی بودی، مزین و آراسته و محلی و پیراسته به نظارت مناظره فقها و حلیه مطارحه علما و جلادت مجادله متکلمان و صحت نصیحت واعظان و جریان مجارات صوفیان و بشارت اشارت عارفان و زینت ملازمت معتکفان».^۵

مدرسه سلطان محمد سلجوقی

بنابر پایه نزهة القلوب این مدرسه در محله جلباره قرار داشت،^۶ اما انصاری مؤلف تاریخ اصفهان وری آن را در محله دارالبطیخ دانسته است.^۷

مدرسه فخریه

این مدرسه به فخرالملک بن خواجه نظام‌الملک طوسی منسوب است و گویا تا سال ۱۰۹۸ طلبه‌نشین بوده است.^۸

مدرسه ملکه خاتون

مدرسه ملکه خاتون در زمان تألیف راحة الصدور (۵۹۹) در اصفهان

۴. هندوشاه نخجوانی تجارب السلف. ص ۲۷۷.

۵. مافروخی. محاسن اصفهان، ترجمه حسین بن محمد بن ابی‌الرضا آوی، به اهتمام عباس اقبال.

تهران: ضمیمه مجله یادگار، ۱۳۲۸ ه. ش. ص ۶۳.

۶. حمدالله مستوفی. نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری، ۱۳۳۶ ه. ش.

ص ۵۳.

۷. جابری انصاری. تاریخ اصفهان‌وری. ص ۱۰.

۸. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۴۴.

معمور بوده است.^۹

مدرسه سمیرمی

بانای آن، علی بن احمد بن علی بن عبدالله (متوفی ۵۱۶) از اهل سمیرم و وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی بود.^{۱۰}

مدرسه جلال‌الدین منکبرنی

این مدرسه در سال ۶۲۰ با هزینه سه هزار دینار به وسیله جلال‌الدین منکبرنی بنا شد.^{۱۱}

بغداد

تا اواخر این عهد بغداد کمابیش تحت نفوذ و سلطه امرا و سلاطین ایرانی قرار داشت و عده‌ای از آنها به خاطر اهمیت سیاسی آنجا اقدام به بنای مدارس مذهبی در آن شهر نمودند. نظامیه بغداد تا پیش از افتتاح مدرسه مستنصریه از مهمترین مدارس این شهر به شمار می‌رفت که شرح آن پیش از این، آورده شد.

مدرسه ابوحنیفه

ابوسعبد شرف‌الملک محمد خوارزمی که در زمان نظام‌الملک سمت استیفاء داشت، این مدرسه را در باب‌الطاق بغداد برای پیروان ابوحنیفه در سال ۴۵۹ بنا کرد.^{۱۲}

مدرسه تاجیه

این مدرسه را تاج‌الملک، رقیب نظام‌الملک در نزدیکی مزار شیخ ابواسحق شیرازی (متوفی ۴۷۶) برپا ساخت.^{۱۳}

۹. راوندی. راحة الصدور. ص ۱۴۰.

۱۰. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۱۰.

۱۱. همان، ص ۱۲۸.

۱۲. ابن اثیر. کامل. ج هفده. ص ۳۰۰.

۱۳. همان، ص ۱۹۳.

مدرسه عزیزالدین

عزیزالدین ابونصر احمد بن حامد عهده دار منصب استیفاء، در محله عتابین مدرسه ای برای یتیمان ساخت و موقوفاتی برای آن قرار داد. از ابتکارات وی در امور خیریه تأسیس بیمارستانی سیار برای سپاه سلطانی مشتمل بر سرایده و اسباب و ادوات لازم و دارو و پزشکان و پرستاران کافی که دو یست شتر آن را حمل می کردند بود.^{۱۴}

مدرسه کمالیه

ابوالفضل محمد شهرزوری (متوفی ۵۷۲) مدرسه ای برای شافعیان بنا نمود. در سال ۵۵۶ طلاب و مدرسین مدرسه در برابر عبور وزیر وقت عباسی و ملتزمان مسلحش با هم متفقاً مقاومت کردند و مانع عبور آنان از مدرسه شدند.^{۱۵}

مدرسه ابن هبیره

این مدرسه به وسیله یحیی بن محمد بن هبیره وزیر المقتضی عباسی در سال ۵۴۷ برای حنابله بنا شد و ابن هبیره پس از فوت در سال ۵۶۰ در همین مدرسه دفن گردید.^{۱۶}

مدرسه تشبیه

خمارتکین از ممالیک تشش، این مدرسه را در حوالی بازار بغداد تأسیس نمود.^{۱۷}

مدرسه حمزه بن علی

این مدرسه را کمال حمزه بن علی بن طلحه (متوفی ۵۵۶) خزانه دار در نزدیک خانه خود برای شافعیان بنا کرد.^{۱۸}

۱۴. بنداری اصفهانی. زبدة النصرة. ص ۱۵۸.

۱۵. ابن اثیر. کامل. ج بیست و یک. ص ۸۴.

۱۶. دکتر حسین امین. کتابخانه های بغداد، ترجمه وحیدنیا. مجله وحید، شماره ۸، سال ۳.

۱۷. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۱۰.

۱۸. ابن اثیر. کامل. ج بیست و یک. ص ۱۲۴.

اینک نام تعدادی از مدارس بغداد متعلق به عصر سلجوقیان، از مقاله دکتر حسین امین آورده می شود.^{۱۹}

مدرسه بهایه

در بخش شرقی بغداد برای شافعیان ساخته شد.

مدرسه موفقیه

در کنار دجله بنا گردید.

مدرسه مغیثیه

در باب الازج تاسیس گردید.

مدرسه امیر سعادت

در بخش شرقی دجله عمارت شد.

مدرسه ثقتیه

به وسیله ثقه الدوله ابوالحسن علی بن انباری (متوفی ۵۴۹) برای شافعیان ساخته شد.

مدرسه شیخ عبدالقادر گیلانی

در باب الازج به وسیله ابوسعید مخرمی از فقهای حنبلی مذهب ساخته شد و پس از فوت او به شیخ عبدالقادر گیلانی واگذار گردید.

مدرسه ابن الجوزی

بانی این مدرسه ابوالفرج بن الجوزی صاحب المنتظم بود.

مدرسه سیده بنفشه

سیده بنفشه زوجه خلیفه المستضی بانی این مدرسه بود.

مدرسه ابی نجیب

این مدرسه به وسیله ابونجیب سهروردی (متوفی ۵۶۳) در جانب

۱۹. دکتر حسین امین. مدارس که در عصر سلاجقه در عراق تاسیس شد، ترجمه وحیدنیا، مجله وحید، شماره ۳، سال ۶.

شرقی بغداد ساخته شد.

مدرسه ابن ابرادی

مدرسه ابن ابرادی در آغاز خانه محمد بن احمد بن علی ابرادی بود و سپس تبدیل به مدرسه و وقف حنابله شده است.

جرباذقان

ابوالفضل تمیمی (متولد ۴۷۵) در مدرسه ای در جرباذقان به تدریس اشتغال داشت.^{۲۰}

جرجان

مدرسه ای برای ابوطاهر شباک جرجانی (متوفی ۵۱۳) بنا شد.^{۲۱}

خلاط

مدرسه شاه ارمن

یکی از مدرسان آن، سدیدالدین ابواسحق (متوفی ۶۱۲) بود. این مدرسه پیش از سال ۵۸۹ دایر بوده است.^{۲۲}

خوارزم

مدرسه ای به وسیله محمد بن عبدالرحمن بن احمد معروف به قاضی رئیس (۳۷۸-۴۷۸) ساخته می شود.^{۲۳}

مدرسه نظام الملک مسعود

۲۰. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۰۷.

۲۱. همان، ص ۹۶.

۲۲. همان، ص ۱۰۵.

۲۳. همان، ص ۸۴.

نظام الملک مسعود بن علی وزیر خوارزمشاه علاء الدین تکش که همچون خواجه نظام الملک پیرو مذهب شافعی و متعصب بود، در خوارزم مدرسه و مسجد جامع بزرگی می سازد و کتابخانه ای در آن قرار می دهد، وی در سال ۵۹۶ به دست اسماعیلیان کشته می شود.^{۲۴}

ری

نصیرالدین ابی الرشید عبدالجلیل رازی در کتاب التقض نام تعدادی از مدارس شیعه را در ری ذکر می کند که عبارتند از:

مدرسه سید تاج الدین محمد کیکی

در محله کلاه دوزان و در عهد طغرل بزرگ این مدرسه دایر گردید و «در آنجا ختمات قرآن و نماز بجماعت هر روز پنج بار و مجلس وعظ هر هفته یک بار و دوبار و درس علوم و موضع مناظره و نزول مصلحان در آنجا که مجاورند از اهل علم و زهد و فقها و سادات و غریب که رسند و باشند، بوده است و هست».^{۲۵}

مدرسه شمس الاسلام حسکا بابویه

این مدرسه واقع در نزدیکی سرای ایالت، در عهد سلطان ملکشاه و سلطان محمد بنا گردید و در آن علاوه بر کارهای روزمره، به کودکان قرآن تعلیم می دادند.^{۲۶}

مدرسه خانقاه ریان

مدرسه معروف به خانقاه ریان میان دو مدرسه پیشین واقع و متعلق به سادات کیکی بود و در عهد سلطان محمد ساخته شد.^{۲۷}

مدرسه سید زاهد ابوالفتوح

۲۴. ابن اثیر. کامل. ج بیست و چهار. ص ۲۳۳.

۲۵. عبدالجلیل رازی. التقض. ص ۴۷.

۲۶. همان

۲۷. همان

مدرسه مذکور در عهد سلطان ملکشاه در دروازه آهنین بنا شد.^{۲۸}

مدرسه فقیه علی جاستی

این مدرسه در کوی اصفهانیان به وسیله خواجه میرک در زمان ملکشاه سلجوقی بر پا گردید.^{۲۹}

مدرسه محله درزان مهران

مدرسه مزبور واقع در محله درزان مهران (زاد مهران) در زمان خواجه نجم الدین حسن عمیدی، عامل شاه غازی رستم امیر مازندران در ری با هزینه صد و بیست هزار دینار ساخته می شود و «هفت پاره دیه از امهات قرای ری به زر حلال خریده، در آنجا وقف فرموده و سدید الدین محمود حمصی که متکلم امامیه است، در آنجا به مدرسی معین شد».^{۳۰}

مدرسه سلطان محمد

مدرسه ای منسوب به سلطان محمد شاه در قرن ششم در ری وجود داشته است و گویا متعلق به اهل سنت بوده است.^{۳۱}

مدرسه خواجه عبدالجبار

در مدرسه خواجه عبدالجبار مفید که در عهد ملکشاه و برکیارق ساخته شد و در زمان مؤلف النقص معمور و مشهور بود، چهار صد طلبه از نقاط مختلف درس می خواندند.^{۳۲}

مدرسه کوی فیروزه

این مدرسه نیز در زمان سلجوقیان در کوی فیروزه عمارت گردید.^{۳۳}

۲۸. همان

۲۹. همان

۳۰. مولانا اولیاء الله آملی. تاریخ رویان. ص ۱۳۰.

۳۱. دکتر حسین کریمان. ری باستان. تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۴ ه. ش. ص ۵۴۰.

۳۲. عبدالجلیل رازی. النقص. ص ۴۸.

۳۳. همان

مدرسه خواجه امام رشید رازی

مدرسه خواجه امام در دروازه جاروب بندان واقع بود و دو یست طلبه در آن درس می خواندند. مدرسه مزبور در زمان سلطان محمد بر پا گردید و در زمان مؤلف التفض معمر و مسکون و صاحب کتابخانه بود.^{۳۴}

مدرسه شیخ حیدر مکی

مدرسه شیخ حیدر مکی واقع به در مصلی گاه متعلق به عهد سلطان محمد بود.^{۳۵}

مدرسه ابی الوفا رازی

این مدرسه پیش از سال ۵۰۳ در ری بنا شده بود.^{۳۶}

مدرسه مشاط رازی

مدرسه مشاط رازی به وسیله ابوالفضایل سعد بن محمد بن محمود مشاط رازی (متوفی ۵۴۶) بر پا می گردد. وی پس از فوت در مدرسه خودش دفن می شود.^{۳۷}

مدرسه خواجه شرف مرادی

در تاریخ طبرستان در باب مدرسه مزبور چنین آمده است: «شرف مرادی، گفته اند خواجه ای داشت که هنوز به ری مدرسه و خانقاه و دخمه او باقی است».^{۳۸}

مدرسه عبدالجلیل رازی

عبدالجلیل رازی مؤلف التفض مدرسه ای در شهر ری داشته است، وی به این مدرسه چنین اشاره کرده است: «مرادشهر بنه خمسن و خمسمائه بروز

۳۴. همان

۳۵. همان

۳۶. ناجی معروف. علما النظامیات، ص ۱۱۰.

۳۷. همان، ص ۸۹.

۳۸. تاریخ طبرستان ابن امة، ج ۱، قسم سوم ص ۱۵۴. [به نقل از ری باستان]

آدینه بعد از نماز به مدرسه بزرگ خود نوبت مجلس بود». ۳۹ دکتر حسین کریمان به علت وجود قید بزرگ و در جمله مذکور حدس زده که وی صاحب مدرسه‌ای دیگر نیز بوده است. ۴۰

مدرسه قطب‌الدین راوندی

در مقدمه جلال‌الدین حسینی بر کتاب التقض روایتی آورده شده که در آن به این مدرسه اشاره شده است.

ساری وارم

عبدالجلیل رازی در کتاب خود می‌گوید که در عهد سلجوقیان در شهرهای ساری وارم مدارس شیعیان وجود داشته است. ۴۱

سبزوار

مدرسه کوی‌سیار

امام حسین فوران (متوفی ۵۱۹) از محدثان و علمای نیشابور در ناحیه «بیهق عمارات بسیار کرد و مدرسه کوی‌سیار را در قصبه [سبزوار] عمارت نمود». ۴۲

سرخس

مدرسه السره مرد

عمر بن ابی‌الحسن الفتیانی (متوفی ۵۰۳) در این مدرسه که در وسط شهر سرخس واقع بود، دفن شد. ۴۳

۳۹. عبدالجلیل رازی. التقض. ص ۴۸.

۴۰. دکتر حسین کریمان. ری باستان. ص ۵۳۷.

۴۱. عبدالجلیل رازی. التقض. ص ۱۷۲.

۴۲. ابن‌فندق. تاریخ بیهق. ص ۲۳۶.

۴۳. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۹۱.

مدرسه عیاضی

یکی از فقهای معروف سرخس به نام ابونصر عیاضی (متوفی ۵۳۲) در آن دفن شد.^{۴۴}

مدرسه زبادی

فضل زبادی مدتی در آن مدرسه تدریس می کرد و پس از فوت در سال ۵۵۰ در همان جا دفن می شود.^{۴۵}
سمرقند

مدرسه قشمن بن العباس

مدرسه قشمن بن العباس هاشمی پیش از سال ۴۹۱ وجود داشته است.^{۴۶}

مدرسه راس سکه عمور

ابوعلی الحسین بن یوسف (متوفی ۵۰۵) یکی از مدرسین مدرسه مزبور بوده است.^{۴۷}

مدرسه دار جوزجانیه

احمد بن عبدالله بن یوسف (متوفی ۵۲۶) از معیدان این مدرسه بود.^{۴۸}

مدرسه ابن حیدره السویخی

امام زاهد محمد بن علی بن حیدره السویخی (متوفی ۵۶۲) یکی از مدرسان آن مدرسه بوده است.^{۴۹}

۴۴. همان، ص ۹۸.

۴۵. همان، ص ۱۱۳.

۴۶. همان، ص ۵.

۴۷. همان، ص ۹۳.

۴۸. همان، ص ۹۷.

۴۹. همان، ص ۱۰۳.

شیراز

مدرسه بزابه

در تاریخ گزیده به مدرسه ای متعلق به بزابه چنین اشاره شده است: «بردر همدان، در سنه احدى و اربعين و خمس مائه جنگ کردند، قتل بسیار رفت، عاقبت بزابه اسیر شد و به حکم سلطان کشته شد. زنش زاهده خاتون مشخص او را به شیراز برد و در آن مدرسه که او ساخته بود، دفن کرد».^{۵۰}

مدرسه المجیر بغدادی

برای المجیر بغدادی (متوفی ۵۹۲) مدرسه ای در شیراز ساخته شد.^{۵۱}

مدرسه خوارزمشاه

این مدرسه به وسیله خوارزمشاه تکش ملقب به علاء الدین (متوفی ۵۹۶) برای حنفیان بر پا گردید.^{۵۲}

طوس

مدرسه غزالی

ابوحامد غزالی (متوفی ۵۰۵) در اواخر ایام عمر پس از بازگشت به وطنش، طوس، مدرسه و خانقاهی در نزدیکی خانه اش دایر می کند و بخشی از اوقات را به تعلیم طلاب و بخشی را به تربیت زهاد اختصاص می دهد.^{۵۳}

قزوین

مدرسه خواجه امام ابواسماعیل حمدانی

در فتنه سال ۵۰۰ که در قزوین روی داد، مدرسه مزبور ویران گردید. خواجه امام سپس به اصفهان نزد سلطان محمد می رود و پس از چندی که در آنجا اقامت داشت و با اسماعیلیان مناظره می کرد، به دستور

۵۰. حمد الله مستوفی. تاریخ گزیده. ص ۴۵۷.

۵۱. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۰۳.

۵۲. همان، ص ۱۰۴.

۵۳. استاد جلال الدین همایی. غزالی نامه. ص ۲۰۰.

سلطان مدرسه وی را تجدید عمارت کردند و او به آنجا رفت و تا حدود سالهای ۵۶۰ آباد بود. این مدرسه از مدارس شیعه بود.^{۵۴}

مدرسه نزدیک مسجد جامع کبیر

حمدالله مستوفی می گوید: «بوقت آنکه در نیشابور زلزله افتاد در سینه اربعین و خمسمائه، مردم از آنجا متفرق شدند، بعضی از قضاة آنجا به قزوین آمدند و از ایشان قاضی القضاة تاج الدین علی بن عبدالرزاق قاضی معتبر بود و صاحب مال. نواده او قاضی زین الدین مجدالملک ترک قضا کرد و در خدمت خوارزمشاه به شغل وزارت منصوب شد. در قزوین بر در مسجد جامع کبیر، مدرسه و خانقاه و حمام و باغ و غیر آن بساخت و بر آن موقوفات کرد».^{۵۵}

قم

قم از قرون اولیه هجری از مراکز مهم شیعیان در ایران بود. در این عهد تعدادی مدرسه در این شهر وجود داشته که عبدالجلیل رازی صاحب النقص نام آنها را آورده است.^{۵۶}

مدرسه سعد صلت

مدرسه اثیر الملک

مدرسه سید سعید عزالدین مرتضی

مدرسه سید امام زین الدین امیر شرف شاه الحسنی

مدرسه مشهد سنی فاطمه بنت موسی بن جعفر (س)

مدرسه ظهیرالدین عبدالعزیز

مدرسه استاد ابوالحسن کمیج

مدرسه شمس الدین مرتضی

۵۴. عبدالجلیل رازی. النقص. ص ۴۸.

۵۵. حمدالله مستوفی. تاریخ گزیده. ص ۸۱۴.

۵۶. عبدالجلیل رازی. النقص. ص ۱۴۶.

مدرسه مرتضی کبیر شرف الدین مدرسه ابی المعالی الکشانی^{۵۷}

کاشان

مدرسه صفویه

صفی الدین ابوطاهر ملقب به عزیزالحضرت کاشی از مشاوران ملکشاه سلجوقی و از دستیاران خواجه نظام الملک طوسی عمارات متعددی در شهرهای ابهر و زنجان و گنجه و اراک و از جمله مدرسه ای در کاشان احداث کرد.^{۵۸}

مدرسه مجدیه

این مدرسه به مجدالدین عیدالله فضل بن محمود کاشانی (متوفی ۵۳۵) منسوب است. مدرسه وی از وسعت زیاد برخوردار بود و گویا در آن عهد بزرگترین مدرسه کاشان محسوب می شد. منصب تولیت و تدریس این مدرسه در دست سید فضل الله راوندی بود.^{۵۹}

مدرسه شرفیه

انوشیروان بن خالد ابن محمد فینی کاشانی (متوفی ۵۳۲) این مدرسه و کتابخانه بزرگ آن را در کاشان عمارت کرد. مدرسه مزبور در سال ۷۲۱ هجری رو به ویرانی نهاده بود.^{۶۰}

مدرسه عزیزیه

بانی مدرسه عزیزیه، عزیزالدین کاشی وزیر سلطان طغرل سلجوقی بود. ناصرالدین منشی کرمانی به سال ۷۲۵ از این مدرسه با نام عزیززی یاد

۵۷. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۰۱.

۵۸. عبدالجلیل رازی. النقص. ص ۱۶۹.

۵۹. همان؛ حسن نراقی. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.

ه. ش. ص ۱۰۸.

۶۰. همان ص ۱۶۹؛ حسن نراقی. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز. ص ۱۱۰.

می کند و می گوید که خرابی در آن راه یافته است.^{۶۱}

مدرسه خواجه معین الدین

خواجه معین الدین احمد مختص الملوک کاشی مدرسه مزبور را بنا می کند.^{۶۲}

کرمان

مدارس ارسلا‌ن‌شاه

ارسلان‌شاه بن کرمان‌شاه بن قاورد، ششمین شاه قاوردیان که در سال ۴۹۵ بر تخت شاهی تکیه زد، در مدت چهل و دو سال توانست کرمان را در سایه آرامش و امنیت از رونق بسیار برخوردار گرداند و در عهد او عمارت ربض شهر که در عهد عمش تورانشاه بنیاد شده بود به دیه‌های حومه شهر متصل شد. وی مدارس و رباطات متعددی در کرمان بنا نمود.^{۶۳}

مدرسه درب ماهان

زبیده خاتون همسر ملک ارسلا‌ن‌شاه بن کرمان‌شاه بن قاورد در کرمان مدرسه درب ماهان و رباط ربض [کوی] یزدیان را برپا نمود و اوقافی بر آنها معین کرد و چون لقب او عصمت الدین بود، آن اوقاف به اوقاف عصمتی مشهور شد.^{۶۴}

مدرسه ملک محمد بن ارسلا‌ن‌شاه

ملک محمد بن ارسلا‌ن‌شاه، هفتمین شاه قاوردیان (۵۳۷-۵۵۱) در کرمان، بم و جیرفت، مدارس متعددی ساخت و برای طلاب مقرری برحسب میزان تحصیل آنها تعیین کرد.^{۶۵}

۶۱. حسن نراقی. آثار تاریخی. ص ۱۱۱.

۶۲. همان، ص ۱۱۲.

۶۳. افضل الدین کرمانی. تاریخ افضل. ص ۲۲.

۶۴. همان، ص ۲۳.

۶۵. همان، صص ۲۸ و ۲۹.

مدرسه ترکان خاتون

نبیره قاوردشاه سلجوقی که حاکم کرمان بود، ترکان خاتون را برای پسر خود سلیمان‌شاه خواستگاری کرد و به کرمان برد، ترکان خاتون در آنجا مدرسه‌ای بنا کرد.^{۶۶}

مراغه

مدرسه احمدک

این مدرسه پیش از سال ۵۲۹ دایر بود و گویا خلیفه مسترشد را در آن دفن کردند.^{۶۷}

مدرسه قاضی

بنای مزبور را عزالدین ابوالحارث ارسلان آبه (مقتول در ۶۰۵) بنا کرد و مدرسه مذکور منسوب به قاضی کمال‌الدین محمد قزوینی (متوفی ۶۶۵) بوده است.^{۶۸}

مدرسه اتابکیه

کمال‌الدین قزوینی (متوفی ۶۲۸) یکی از مدرسین این مدرسه بوده است.^{۶۹}

مرو

مدرسه عمادالدین

مدرسه مذکور به وسیله عمادالدین ابوسعید شرف‌الملک محمدبن منصور خوارزمی (متوفی ۴۹۴)، مستوفی دربار سلجوقیان در مرو ساخته

۶۶. محمد مستوفی بافتی. جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار. تهران: اسدی، ۱۳۴۲ ه. ش. ج. اول. ص ۸۱.

۶۷. تاجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۱۱.

۶۸. همان، ص ۱۲۴.

۶۹. همان، ص ۱۱۵.

شد.^{۷۰}

مدرسه آل سمعانی

این مدرسه پیش از سال ۴۹۴ هجری وجود داشته است.^{۷۱}

مدرسه منیعی مخزومی

مدرسه منیعی متعلق به پیش از سال ۵۱۰ می باشد.^{۷۲}

مدرسه خازنیه

ابی عمر اسماعیل بن الحسین مستوفی (متوفی ۵۳۰)، یکی از مدرسین این مدرسه بوده است.^{۷۳}

مدرسه ابی نصر

مدرسه ابی نصر عیاضی انصاری پیش از سال ۵۳۲ احداث گردیده بود.^{۷۴}

مدرسه ابی بکر الارسابندی

ابابکر محمد بن الحسین الارسابندی، عالم حنفی وقاضی مرو، مدرسه فوق را پیش از سال ۵۴۳ در مرو عمارت کرد.^{۵۷}

مدرسه تمیمیه

مدرسه تمیمیه در سال ۵۴۸ در رویداد غز دچار حریق گردید.^{۷۶}

مدرسه خاقانیه

ابوالحسن کشانی (متوفی ۵۵۷) یکی از مدرسین این مدرسه بوده است.^{۷۷}

مدرسه عمیدیه

محمد بن منصور النسوی آن را برای بکر بن ابی المظفر سمعانی و اولادش وقف کرد و ابن جوزی (متوفی ۵۹۷) گفته است که در آن هنگام در آنجا عده ای ساکن بودند.^{۷۸}

مدرسه خاتونیه

یاقوت در معجم البلدان به این مدرسه اشاره می کند.^{۷۹}

مروالرود

مدرسه منیعی

احمد بن عبدالرزاق منیعی (متوفی بعد از ۵۱۰) مدرسه ای در مروالرود تأسیس می نماید.

نیشابور

مدرسه سیوری

مدرسه سیوری در باب عزره پیش از سال ۴۶۳ دایر بود و مدتی روزنی بجائی در آنجا اقامت داشت.^{۸۱}

مدرسه شحامی

این مدرسه متعلق به قبل از سال ۴۷۰ است.^{۸۲}

مدرسه احمد ثعالبی

محمد بن محمد بن احمد ادیب ابوجعفر شاماتی در سال ۴۷۴ در آنجا مدفون شد.^{۸۳}

مدرسه حداد سنین

ابوالعباس صوفی (متوفی ۴۷۸) خادم الفقرای مدرسه مذکور بود.^{۸۴}

مدرسه مشطی

علوی حسینی (مقتول ۴۸۰) هنگام ورود به نیشابور مدتی در آنجا اقامت گزید.^{۸۵}

۷۹ تا ۸۰. ناجی معروف. علما النظامیات. صص: ۵، ۹۷، ۵، ۱۱۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۹۸، ۱۲۳، ۹۵.

۸۱ تا ۸۵. حافظ ابوالحسن. منتخب من السیاق. صص: ۵۲، ۶۶۸، ۱۲۳، ۱۴۶، ۶۳.

مدرسه ابوالحسن علوی

این مدرسه قبل از ۴۸۰ احداث گردید.^{۸۶}

مدرسه ابوالحسن صندلی

وی پس از وفات در سال ۴۸۴ در مدرسه خودش دفن شد.^{۸۷}

مدرسه ابی علی دقاق

ابومحمد الواحی (متوفی ۴۸۶) مدتی در آن مدرسه ساکن بود.^{۸۸}

مدرسه منشکی

بانی آن، صدیق بن عبدالرحمن المنشکی (متوفی ۴۸۶) بوده است.^{۸۹}

مدرسه در مر بعه الکرمانیه

ابوحاتم خطیبی (متوفی ۴۸۸) بانی و مدرس آن بود.^{۹۰}

مدرسه محمد بن منصور

ابن النسوی معروف به عمید خراسان، (متوفی ۴۹۴) بانی آن بود.^{۹۱}

مدرسه بیهقی

متولی آن محمد بن مامون بن علی ابوبکر ابیوردی (متوفی ۴۹۴)

بوده است.^{۹۲}

مدرسه جاجرمی

ابوعلی جاجرمی (متوفی ۴۹۷) بانی مدرسه فوق بود.^{۹۳}

مدرسه سالم نیشابوری

مدرسه سالم نیشابوری واقع در نزدیکی باب جامع قدیم، پیش از ۴۹۷

۸۶. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۸۵.

۸۷ و ۸۸. حافظ ابوالحسن. منتخب من السياق. ص ۵۴۹.

۸۹. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۸۵.

۹۰. حافظ ابوالحسن. منتخب من السياق. ص ۸۶.

۹۱. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۰۸.

۹۲. حافظ ابوالحسن. منتخب من السياق. ص ۷۳.

عمارت گردیده بود.^{۹۴}

مدارس امیر اسفهسالار

امیر اسفهسالار سیف الدین ابونصر محمد بن ابی الخیر، اهل خنسروجر، در نیشابور مدارس، مساجد و رباطاتی بنا کرد. وی در سال ۵۱۰ درگذشت.^{۹۵}

مدرسه عمادیه

مجلس املای ابوسعید بحیری (متوفی بعد از ۵۰۱) بعد از نماز در آنجا برگزار می شد.^{۹۶}

مدرسه سلطانیه

احمد الناصحی القاضی (متوفی ۵۱۵) و ابوالفتح ادریس بن علی البیاری از مدرسین آن بودند.^{۹۷}

مدرسه دروازه عراق

امام سعید ابوعلی الفضل بن الحسن طبرسی در سال ۵۲۳ مدرس آن مدرسه بود.^{۹۸}

مدرسه سردیه

ابن فندق در شرح حال احمد بن علی بن احمد بیهقی به این مدرسه اشاره می کند.^{۹۹}

مدرسه خاتون مهد عراق

ابن فندق در باب این مدرسه می گوید: «خواجه ابوالفضل البیهقی که دبیر سلطان محمود بن سبکتکین بود... تاریخ آل محمود ساخته است پیرسی زیادت از سی مجلد بعضی در کتابخانه سرخس بود، بعضی در کتب خانه مدرسه

۹۴ و ۹۵. ناجی معروف. علما النظامیات. صص ۸۶ و ۸۷.

۹۵. ابن فندق. تاریخ بیهقی. ص ۲۶۵.

۹۶. حافظ ابوالحسن. منتخب من السیاق. ص ۱۹۸.

۹۷. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۰۰.

خاتون مهد عراق رحمه الله نیشابور». ۱۰۰

مدرسه حسین بیهقی

ابن فندق می گوید: «واین سرای که امروز اجل شهید حسین بیهقی

مدرسه ساخته است، خواجه امیرک بنا کرده است و سرای وی بوده است». ۱۰۱

مدرسه در جوار مسجد رجا

مدرسه مذکور به وسیله یکی از امرای سلجوقی ساخته می شود. ۱۰۲

مدرسه شرفیه

امام ابوسعید ابن الصفار (متوفی ۶۰۰) از مدرسان آن مدرسه بود. ۱۰۳

مدرسه رمجاریه

متولی مدرسه مزبور واقع در محله رمجار صاعد بن محمد الحیری

بوده است. ۱۰۴ تعداد مدارس نیشابور در این دوره بسیار زیاد بود و مدارس مزبور

را تنها باید بخشی از مدارس آن شهر دانست که نامشان به گونه ای در منابع

تاریخی ضبط شده است، چنانکه تنها در فتنه ای که در سال ۵۵۶ در نیشابور

روی می دهد، هشت مدرسه از حنفیان و هفده مدرسه از شافعیان و یران

گردید. ۱۰۵

ورامین

مدرسه رضویه و مدرسه فتحیه از مدارس شیعه در ورامین بودند. ۱۰۶

همدان

۹۸ تا ۱۰۲. ابن فندق. تاریخ بیهق. صص: ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۰، ۱۲۰، ۱۰۴.

۱۰۳. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۰۴.

۱۰۴. حافظ ابوالحسن. منتخب من السیاق. ص ۴۰۶.

۱۰۵. ابن اثیر. کامل. ج بیست و یک. ص ۹۹.

۱۰۶. عبد الجلیل رازی. النقص. ص ۱۷۱

مدرسه سلطان طغرل

سلطان طغرل بن محمد بن ملک‌شاه (متوفی ۵۲۹) مدرسه‌ای در همدان بنا نمود و علاء‌الدین مجدالاسلام ملک العلماء در زمان مؤلف راحة‌الصدور در آنجا مشغول تدریس و تعلیم بود.^{۱۰۷}

مدرسه سربرزه

سلطان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه پس از فوت در سال ۵۴۷ به مدرسه سربرزه منتقل و در آنجا دفن شد.^{۱۰۸}

مدرسه ارسلان بن طغرل

ارسلان بن طغرل ثانی مدرسه‌ای در همدان بنا نهاده بود که پس از فوت در سال ۵۶۱ در همان‌جا دفن شدند.^{۱۰۹}

مدارس مادر سلطان ارسلان

مادر ارسلان بن طغرل و اتابک ایلدگز در همدان مدارس ساختند که پس از فوت در همان مدارس دفن شدند. آنها پس از اتمام ساختمان مدارس مذکور، خواجه امام‌صفی‌الدین اصفهانی را برای تدریس دعوت کردند و برای شروع کار میهمانی عظیمی ترتیب دادند. «و انواع اطعمه و حلاوی آوردند و خوانی نهادند از کاسهای سیمین، یکی از آحاد ائمه خواست که زله و نواله کند، کاسه با خوردنی در آستین نهاد، خوانسالار خواست که نگذارد، نظر مبارک آن خاتون سعیده بر آن آمد، فرمود که همه کاسها برایمه اینارست».^{۱۱۰}

مدرسه محله سابقاباد

«جمال‌الدین ای‌ابه» مدرسه‌ای بنا می‌کند و از احمد بن محمد بن علی راوندی خال مؤلف راحة‌الصدور برای تدریس در آن دعوت به عمل می‌آورد.^{۱۱۱}

۱۰۷. راوندی. راحة‌الصدور. ص ۲۰۹.

۱۰۸. حمدالله مستوفی. تاریخ‌گزیده. ص ۴۵۸.

۱۰۹. راوندی. راحة‌الصدور. ص ۱۰۶.

۱۱۰ و ۱۱۱. همان، صص: ۳۰۰، ۳۷۹، ۴۰.

مدرسه حاجبیه

حاجب جمال‌الدین آن را برای ابی‌الفضل العراقی ملقب به رکن‌الدین (متوفی ۶۰۰) بنا کرد.^{۱۱۲}
یزد

مدرسه دومناره

بانای آن ابوجعفر علاءالدوله بن مجدالدوله کالنجار بود که در سال ۵۰۴ همراه با حرم خود ارسلان خاتون وارد یزد شد. او مدرسه دومناره و گنبدی جهت مدفن خود بنا نمود. اتمام بنای مزبور در سال ۵۱۷ بود.^{۱۱۳}

مدرسه کیانرسو (فخرجلاد)

یکی از فرماندهان علاءالدوله به نام کیانرسو، مدرسه‌ای در محله سرریگ بنا کرد، که گویا در قرن نهم مشهور به مدرسه فخرجلاد بوده است.^{۱۱۴} آثار آن تا اوایل نیمه دوم قرن نهم باقی بود.^{۱۱۵}

مدرسه کیاشجاع

کیا شجاع‌الدین برادر کیانرسو در جنب مدرسه کیانرسو، مدرسه‌ای برپا می‌نماید. این مدرسه در اوایل نیمه دوم قرن نهم دچار ویرانی شده بود و تنها نیمی از دیوار گنبد خانه‌اش باقی بود.^{۱۱۶}

مدرسه عطاخان

علاءالدوله عطاخان در نزدیکی مدرسه دومناره، مدرسه‌ای با

۱۱۲. ناجی معروف. ملما النظامیات. ص ۱۰۶.

۱۱۳. احمد بن حسین بن علی کاتب. تاریخ جدید یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷. ص ۶۱؛ محمد مسیوقی باقلی. جامع مبنایی. ج اول. ص ۷۶.

۱۱۴. جعفر بن محمد بن حسن جعفری. تاریخ یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳. ص ۳۶.

۱۱۵. احمد کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۶۱.

۱۱۶. همان. ص ۶۲.

گنبدخانه به ساخت و «آب محمودآباد درو جاری گردانید و آن مدرسه هنوز موجود است و بر درگاه مدرسه دومناره به ساخت و اکنون آن مدرسه زندان شریعت است».^{۱۱۷}

مدرسه دومناره

علاءالدوله گرشاسب فرزند علاءالدوله ابومنصور فرامرز مدرسه مزبور را در سال ۵۲۳ ساخت.^{۱۱۸}

مدرسه اتابک

رکنالدین سام بن لنگر (متوفی ۵۹۰) اتابک یزد در زمان سلطان ارسلان بن طغرل در نزدیک دروازه مهریچرد مدرسه ای جهت خود بنا کرد.^{۱۱۹}

مدرسه عزالدین لنگر

عزالدین لنگر (متوفی ۶۰۴) برادر اتابک سام بن لنگر که در زمان برادر به جای او برگزیده شد، مدرسه ای بر پا نمود و پس از فوت در همان جا دفن شد.^{۱۲۰}

مدرسه وردانزور

وردانزور (متوفی ۶۱۵) فرزند عزالدین لنگر مدرسه ای دومناره در میان بازار شهر نزدیک بازار دلالان بنا کرد.^{۱۲۱}

مدرسه کیکاوس

معزالدین کیکاوس (متوفی ۶۱۰) برادر دولتخانه در شارع «بازار سلطان ابراهیم» مدرسه ای ساخت و پس از فوت در آنجا به خاک سپرده شد.^{۱۲۲}

۱۱۷. همان، ص ۶۳؛ جامع مفیدی، ج اول، ص ۸۱.

۱۱۸. جعفر جعفری، تاریخ یزد، ص ۳۷.

۱۱۹. همان، ص ۳۹؛ تاریخ جدید یزد، ص ۶۷.

۱۲۰. احمد کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۶۸.

مدرسه قطب الدین

ابومنصور اسفیهسالار مشهور به سلطان قطب الدین (متوفی ۶۲۶)
بردرخانه مدرسه‌ای با گنبدخانه جهت مدفن خویش و دمناره ساخت. این
مدرسه تا اوایل نیمه قرن نهم بر پای و مورد احترام مردم بود و: «مردم به زیارت
روند و بیشتر به مراد برسند».^{۱۲۳}

فصل پنجم

الف: ایران از حمله مغول تا استیلای صفویه

چنگیزخان

قبایل زردپوست تاتار که بعدها موسوم به مغول شدند، در قرن ششم در نواحی شمال و شمال غرب چین زندگی می کردند. مهمترین قبایل مغول در اواخر این قرن عبارت از تاتار، قیات، اویرات، آرلاد، جلایر، کراییت، نایمان، ایغور، قرلق و قراختایی بودند. برخی از قبایل مذکور مستقل و برخی دیگر مانند قبیله قیات تحت سلطه امپراطوران چین شمالی بودند. در اواسط قرن ششم رهبری و ریاست قبیله قیات با مردی به نام «یسوکای بهادر» بود. وی قبایل زردپوست مجاور قبیله خویش را مطیع ساخت و به تدریج قدرت و اهمیتی کسب کرد. امپراطور چین شمالی سپاهی برای سرکوبی او که قصد سرکشی داشت، اعزام کرد، یسوکای در این نبرد پیروز شد و استقلال یافت. وی در سال ۵۶۲ درگذشت.

پس از یسوکای، فرزند سیزده ساله او به نام تموچین به رهبری قبیله برگزیده شد. وی از همان ابتدای کار با مشکلاتی مواجه شد، چنانکه برخی از قبایل از اطاعت او سرپیچیدند. وی نخست با یاری خان کراییت، مخالفان را سرکوب کرد و اوضاع را سامان بخشید. پس از چندی روابط بین وی و خان کراییت تیره شد و سرانجام در نبردی خان کراییت را منهزم و مقتول نمود، در پی پیروزی وی، به اعتبارش افزوده شد و بسیاری از قبایل فرمان او را گردن نهادند.

در قورولتایی که در سال ۶۰۳ در مغولستان تشکیل شد، به تموچین به عنوان خان بزرگ سراسر مغولستان لقب چنگیزخان اعطا شد و به این ترتیب حکومت واحد و متمرکز مغول که در رأس آن خان بزرگ موسوم به قاآن قرار داشت، تشکیل گردید.

فتوحات و توسعه قلمرو چنگیز ادامه یافت تا آنکه در سال ۶۱۳ محدوده سرزمین تحت سلطه او به مجاورت حوزه فرمانروایی سلطان محمد خوارزمشاه رسید. در سال ۶۱۵ به ابتکار چنگیز که خواهان ایجاد روابط بازرگانی با ایران بود، معاهده‌ای بین وی و سلطان محمد خوارزمشاه منعقد شد،^۱ اما پس از مدت کوتاهی در اثر نادانی محمد خوارزمشاه، روابط دو کشور رو به تیرگی نهاد و چنگیز در سال ۶۱۶ حمله به ماوراءالنهر را آغاز نمود و در اندک زمانی، شهرهای مهم آن ناحیه مثل بخارا، سمرقند، اترار، سقناق، جند، بناکت و خجند را فتح کرد. شیوه عمل او در تسخیر شهرها همانگونه که مؤلف چینی قرن سیزدهم میلادی، من-خون، به درستی توضیح داده است،^۲ چنین بود که پیش از حمله به یک شهر بزرگ، نخست روستاها و آبادی‌های کوچک اطراف آن را فتح می‌کردند و پس از قتل و غارت، عده بسیاری را به اسارت می‌گرفتند و از آنها برای تدارک عملیات محاصره و تسخیر شهر بزرگ، از جمله حمل خشاک و سنگ برای پرکردن خندقها و زدن نقب و آغاز حمله استفاده می‌کردند.

شیوه سپاهیان مغول پس از تسخیر شهرها چنین بود که ثروتمندان و بزرگان شهر را با انواع حيله‌ها^۳ می‌یافتند و با شکنجه و آزار آنها، به ثروت و دارایی ایشان دست می‌یافتند، آنگاه پس از جدا کردن صنعتگران، بقیه مردم را از شهر خارج کرده و بین سپاهیان تقسیم می‌کردند تا آنان را به قتل رسانند

۱. برای آگاهی از متن نامه چنگیز به محمد خوارزمشاه به کتاب چنگیزخان، تألیف هارلد لمب، ترجمه رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه. ش. ص ۱۰۳. مراجعه شود.

۲. پطروشفسکی. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، تهران: نیل، ۱۳۵۲ ه. ش. ص ۵۶.

۳. ابن اثیر. کامل، ج بیست و شش. ص ۲۰۰.

و سپس شهر را ویران می ساختند و برای آنکه کسی جان سالم بدر نبرد، عده ای سپاهی مامور می کردند که در خرابه های شهر به جستجو بپردازند و افراد متواری و مخفی را زنده نگذارند و آورده اند که چون شنیدند که پس از کشتار مردم مرو که عده مقتولین آن را یک میلیون و سیصد هزار نفر گفته اند،^۴ عده معدودی از مردم خود را در میان کشته شدگان پنهان کرده بودند و موفق به فرار شدند، در نیشابور دستور دادند که سرهای مردم را نیز ببرند تا کسی جان سالم بدر نبرد.^۵ در این شهر حتی سگها و گربه ها را هم معاف نکردند و پس از کشتار مردم، شهر را با خاک یکسان کردند و هفت شانه روز آب در آن بستند و جودر آن کاشتند.

سیف بن محمد هروی (قرن هفتم هجری) مقتولین نیشابور را یک میلیون و هفتصد و چهل و هفت هزار مرد (بدون احتساب زنان و اطفال) آورده است.^۶ هر چند که ارقام مذکور از دقت و صحت لازم برخوردار نیست، اما عظمت کشتار مردم را به خوبی می رساند و بی جهت نبود که عظاملک جوینی در باره قتل عامهای مردم در نواحی خراسان می گوید: «اگر تا روز قیامت زاد و ولد باشد، میزان مردم به یک دهم آنچه که قبلاً بوده نخواهد رسید».^۷ انگیزه سپاه مغول در کشتار بیرحمانه مردم، از بین بردن امکان هرگونه مقاومت مردم و ایجاد رعب و وحشت در دل آنان بود، زیرا تعداد سپاهیان مغول آنقدر زیاد نبود که پس از تسخیر شهرها بتوانند عده ای کافی برای حفاظت و نگهداری مناطق تصرف شده بگمارند، به همین جهت حتی گاهی اوقات مردم شهرهایی مثل ترمذ و بلخ را که بدون مقاومت تسلیم می شدند را هم از دم تیغ می گذرانند. به حساب «بارتولد»، تعداد سپاهیان مغول از

۴. سیف بن محمد هروی. تاریخ نامه هرات، تسمیح صدیقی، به سعی خان بهادر. کلکته: مطبع

پست مشن، ۱۹۴۳ میلادی. ص ۵۷.

۵. ابن اثیر. کامل. ج بیست و شش. ص ۲۰۳.

۶. سیف بن محمد هروی. تاریخ نامه هرات. ص ۶۳.

۷. عظاملک جوینی. تاریخ جهانگشای. نگارش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه. ش.

دو یست هزار نفر تجاوز نمی کرد،^۸ و این تعداد برای نگهداری نواحی عظیم فتح شده و حمله به مناطق جدید بسیار کم بود و چنگیزخان نه تنها آگاهانه به علت عوامل مزبور این سیاست را دنبال می کرد، بلکه از این اقدامات برخود می بالید و می گفت که نام او به سبب کشتار زیاد مردم تا ابد مشهور و جاویدان خواهد شد،^۹ و هرچند آورده اند که کسانی چون دو فرزند وی (جوجی و اوکتای) با این شیوه مخالف بودند، اما در مجموع عموم رؤسا و سرداران مغول پشتیبان این روش بودند.

شیوه ارباب چنگیز نتایج سودمندی برای وی بار آورد و چنان وحشتی در دل مردم ایجاد شده بود که در اکثر موارد یارای مقاومت نداشتند. این اثر می گوید که یکی از اهالی مراغه شنید که در حمله مغولان به آن شهر، یک مرد مغول داخل محله ای شد که در آن صد نفر مرد بودند، آنگاه آن یک نفر مغول همه این صد نفر را یک به یک به قتل رساند و حتی یکی از آنها جرئت نکرد که به سوی او دست دراز نماید و به قول وی ترس مردم در حدی بود که نمی توانستند دفاع کنند، تعدادشان چه کم و چه بسیار می بود، تفاوتی نمی کرد. البته در تعدادی از شهرها مردم تا پای جان دفاع می کردند، چنانکه در شهر قزوین دفاع مردم در حدی بود که مدتی جنگ به صورت تن به تن با کارد ادامه یافت تا آنکه از دو طرف تعداد بیشماری کشته شدند.^{۱۱}

پس از مرگ چنگیز (۶۲۵)، بر پایه وصیت وی، فرزند سوم او اوکتای که نسبت به سایر برادران، شخصی بردبار و متین بود به قدرت رسید. در زمان او فتوحات مغول ادامه یافت. وی سیاست احیای کشاورزی و آبادانی شهرها و ایجاد روابط نزدیک و دوستانه با مردم نواحی مفتوح را پیش گرفت و در کار خود موفق شد، چنانکه به دوستی با مسلمانان مشهور شد و برخلاف نظر برادر خود جغتای که به دشمنی با مسلمانان معروف بود، دستور داد که در

۸. بطروشفسکی و دیگران. تاریخ ایران. ص ۳۲۶.

۹. بطروشفسکی. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران. ص ۶۱.

۱۰. ابن اثیر. کامل. ج بیست و شش. ص ۱۶۹.

۱۱. همان. ص ۱۵۸.

خراسان مسلمانان را از عمارت مسجد، مدرسه و سایر بناهای مذهبی منع نکنند و برای جلب نظر علمای مذهبی و مشایخ قریب صد هزار دینار زرسرخ و دو هزار جامه برای آنان فرستاد.^{۱۲}

اوگتای قاآن به بخشش و جوانمردی معروف بود و حکایت‌های بسیار از دهش‌های او نقل کرده‌اند، از جمله عظاملک جوینی چهل و نه حکایت در باره بخشش‌های او ذکر می‌کند و در خاتمه داستانی نیز از غضب او را می‌آورد که بیان آن نشان می‌دهد که وقتی از خاقانی مانند اوگتای که به دوستی با مسلمانان و انصاف با مردم و عدالت‌پروری و توجه به آبادانی شهرها و رونق زندگی مردم و بخشش بین مردم مشهور بوده، چنین عملی سرزند، رفتار سایر امرای مغول با مردم چگونه بوده است. جوینی به اختصار می‌گوید که در بین قومی به دروغ شایع می‌شود که دختران قوم را به گروهی نامزد کرده‌اند. اهالی از ترس، بیشتر دختران را بین خودشان شوهر می‌دهند تا به دست بیگانگان نیفتند. این شایعه به سمع اوگتای قاآن می‌رسد و پس از تفحص متوجه می‌شود که چنین شایعه‌ای پراکنده شده است، آنگاه برای تنبیه مردم دستور می‌دهد که همه دخترانی را که به هفت سالگی رسیده‌اند و آنانی که در آن سال شوهر کرده‌اند را گرد آورند. تعداد دخترانی که به این ترتیب جمع‌آوری شدند به چهار هزار نفر رسید، سپس چنین فرمان داد: «دختران امرا را جدا کنند و به تمام حاضران فرمان داد با ایشان خلوت نمایند. از این میان دو دختر چون ماه، شمع زندگیشان خاموش شد. بقیه را دستور داد مقابل اردو صف کشیدند. آنچه لایق اردو بود به حرمسرای خویش فرستاد و برخی را پیش یوزبلنگان و درندگان افکند. گروهی را به ملازمان بخشید و بعضی را به فاحشه‌خانه‌ها و ایلچی‌ها فرستاد تا در خدمت مسافران باشند. آنچه باقی ماند فرمان داد تا مغولان و مسلمانان ربوندند».^{۱۳}

اوگتای در شرابخواری بسیار افراط می‌کرد و گفته‌اند که حتی

۱۲. سیف‌بن محمد هروی. تاریخ نامه هرات. ص ۹۵.

۱۳. عظاملک جوینی. تاریخ جهانگشای. ص ۱۲۹.

جفتای، امیری را مامور برادر کرده بود که مراقب باشد تا بیش از یک حد معین در روز نگذارد شراب بخورد،^{۱۴} اما وی عاقبت در سال ۶۳۹ بر اثر افراط در شرابخواری درگذشت.

پس از اوگتای فرزند بزرگتر او گیوک خان (۶۳۹-۶۴۷) به قدرت رسید. او بیشتر به کشورگشایی و غارت توجه داشت. در زمان فرمانروایی او عیسویان مورد توجه قرار گرفتند و وی چینقای، مشاور عیسوی پدر خود را به وزارت برگزید و او به یاری دیگر یاران خود خصومت با مسلمانان را آغاز نمود. پس از درگذشت گیوک خان مدتی بر سر جانشینی او اختلاف و نزاع پیش آمد تا آنکه منگوقاآن (۶۴۸-۶۵۷) به فرمانروایی برگزیده شد. وی به آبادی کشور توجه داشت و برای محدود کردن ستم مامورین و ایلچیان قواعدی وضع نمود و مالیاتها را کم و معین کرد. او در برابر علما و پیروان ادیان گوناگون همچون مسیحیت، مذاهب بودایی و اسلام، روش بی طرفی آغاز نمود و در حضور او مجالس مناظره بین علمای ادیان برگزار می شد. در باره آزادی مسلمین در زمان او آورده اند که در بعضی از شهرها آشکارا در خطبه نام خلیفه بغداد را ذکر می کردند و در ضمن دوام دولت منگورا نیز خواستار می شدند. وی برادر کوچکتر خود، هلاکورا مامور فتح بغداد و تسخیر قلاع اسماعیلیه کرد. پس از وی برادرش قوبیلای خود را قاآن خواند. او نیز سیاست برادر را ادامه داد. در زمان او دو برادر ونیزی مافیو پولو و نیکو پولوبه دربار وی رفتند. پسر شخص دوم یعنی مارکو پولو مدت بیست سال در خدمت قوبیلای بود. پس از او امپراطوری مغول به چند بخش جدید تجزیه شد و در هر بخش دولتی جداگانه تشکیل گردید و هریک راهی و یژه برای خود برگزیدند.

۱۴. رشیدالدین فضل الله. جامع التواریخ، به اهتمام ادگار بلوشه. لیدن هلند: مطبعه بریل، ۱۹۱۱ میلادی ص ۵۱.

هلاکو

در قورولتای سال ۶۴۸ هجری که براساس آن منکوقاآن به طور رسمی به سمت خانی برگزیده شد، تصمیم گرفتند که برای ادامه و تکمیل فتوحات، دو سپاه یکی به چین با فرماندهی قوبیلای و دیگری به ایران با فرماندهی هلاکوخان اعزام شوند. اهداف لشکرکشی هلاکونخست از بین بردن قدرت اسماعیلیان و تخریب قلاع آنان و سپس فتح بغداد و براندازی خلافت عباسیان بود. علاوه بر آن تسخیر مصر و شام و به تحریک همسیر مسیحی وی،^{۱۵} آزاد ساختن مرقد مقدس مسیح از دست مسلمانان، در برنامه وی منظور شده بود.

هلاکویکی از فرماندهان عیسوی سپاه خود موسوم به کیتوبوقا را با عده‌ای سپاه به منظور فتح قلعه‌ها به حدود قهستان و رودبار روانه کرد. او تعدادی از قلعه‌ها را تصرف نمود. ریاست اسماعیلیان در قهستان در این وقت با ناصرالدین عبدالرحیم بود. وی به علت عدم توانایی، به حضور هلاکورفت و خود را تسلیم نمود. هلاکواو را با احترام پذیرفت. سپس در سال ۶۵۴ قلعه میمون دزمورد محاصره قرار گرفت. رکن الدین خورشاه، رهبر اسماعیلیان مدتی مقاومت کرد و منتظر رسیدن سرما و صدمه وارد از آن به سپاه مغول بود، اما چون مقصود وی حاصل نشد و در نبرد شکست را نزدیک دید، از قلعه فرود آمد و خود را تسلیم نمود.^{۱۶} اوی نخست مورد احترام قرار گرفت، اما چندی بعد به دست عده‌ای از سپاهیان مغول به قتل رسید.

پس از آنکه قلعه الموت و سایر قلاع اسماعیلیه به تصرف سپاهیان هلاکودرآمد (۶۵۴)، دوره فرمانروایی ۱۷۷ ساله اسماعیلیان خاتمه یافت. هلاکوپس از فتح الموت دستور داد که کتابخانه مجهز آن کاملاً سوزانده شود، اما عظاملک جوینی که همراه هلاکوبود موفق شد اجازه بگیرد که کتب غیر اسماعیلی و ممتاز را از سایر کتابها جدا نماید و بقیه را نابود سازد.

۱۵. یواخیم بارکهاوزن. امپراطوری زرد چنگیزخان و فرزندانش، ترجمه اردشیر نیکپور. تهران: زوار.

۱۳۴۶ ه. ش. ص ۱۸۹.

۱۶. عظاملک جوینی. تاریخ جهانگشای. ص ۳۳۸.

در سال ۶۵۵ سپاهیان مغول، بغداد را محاصره کردند و پس از نبرد کوچکی وارد شهر شدند و بیش از ده روز به قتل و غارت پرداختند و بسیاری از مسلمانان را کشتند. تنها مسیحیان و یهودیان که هلاک آنان را متحد خود می‌دانست، امان یافتند. خلیفه مستعصم و اطرافیانش که در ماه صفر سال ۶۵۶ تسلیم هولاکوشده بودند به قتل رسیدند و کلیه اموال خزانه دستگاه خلافت ضبط شد. هلاکوبخشی از غنایم را برای برادر خود منگوقاآن فرستاد و بقیه آن را به آذر بایجان منتقل ساخت و مراغه را به پایتختی برگزید و خواجه نصیرالدین طوسی را مامور بنای رصدخانه‌ای در مراغه نمود. وی که ملقب به «سلطان المحققین» بود، کتابخانه‌ای با چهارصد هزار جلد کتاب تأسیس کرد و در اداره امور رصدخانه علمایی را از نقاط گوناگون مثل دمشق، قزوین و موصل، برای همکاری فرا خواند.^{۱۷}

ایلخانان

پس از درگذشت هلاکوکو (۶۶۳) قورولتایی تشکیل شد و فرزند او، آباقاآن (۶۶۳-۶۸۰) به مقام سلطنت برگزیده شد. او شهر تبریز را پایتخت کرد و سیاست‌های هلاکوکو را کمابیش ادامه داد. منصب وزارت در این عهد همچون دوره اخیر هلاکوکو برعهده شمس‌الدین محمد جوینی بود و برادر او یعنی علاءالدین عطاملک جوینی در سمت حاکم بغداد و عراق عرب موجبات آبادی و عمران این نواحی را فراهم آورد و گفته‌اند که بغداد در زمان او از عهد خلفا هم آبادتر شد.

فرزند هفتم هلاکوکو به نام تکودار (۶۸۱-۶۸۳) بعد از آباقاخان بر پایه یاسای چنگیز که سلطنت را حق بزرگترین شاهزادگان می‌دانست بر تخت

۱۷. استاد جلال‌الدین همایی. تاریخ علوم اسلامی. تهران: هما. ۱۳۶۳ ه. ش. ص ۱۳۷.

سلطنت جلوس کرد. وی نخستین ایلخانی بود که اسلام اختیار کرد و خود را احمد نامید. او در طی نامه‌ای اسلام آوردن خویش و حمایت از مسلمانان را به اطلاع علمای بغداد رساند و در صدد ایجاد رابطه دوستانه با مملوکات مصر برآمد. سیاستهای او منجر به نارضایتی شدید رؤسای مغول شد و آنان پس از کشاکشهای بسیار موفق شدند تکودار را دستگیر و اعدام نمایند و ارغون، فرزند اباقاخان را به قدرت برسانند. ارغون خان (۶۸۳-۶۹۰) مخالف مسلمانان و حامی مسیحیان، یهودیان و بوداییان بود. وی شمس الدین جوینی را اعدام و املاک و دارایی او و نزدیکانش را مصادره کرد. سعدالدین، وزیر یهودی او که قبل از اشغال مقام وزارت از جمله اطباء ایلخانی بود، موفق به سامان دادن وضع اقتصادی کشور شد. او به دشمنی با مسلمانان معروف بود و ارغون را به احیای آداب بت پرستی و مغولی و آوردن آیینی برای مقابله با اسلام تحریک می کرد و گویا خیال تخریب کعبه و تبدیل آن به بتخانه را در سر می پروراند.^{۱۸} او در هنگام اوج قدرت ارغون، مسلمانان را از دخالت در اعمال و امور دیوانی دور ساخت. وی در سال ۶۹۰ به دست امرای ایلخانی به قتل رسید و چند روز بعد ارغون هم درگذشت.

در دوره حکومت گیخاتو (۶۹۰-۶۹۴) و وزیر نالایق او صدرالدین احمد (صدر کاغذی) و حکومت کوتاه مدت بایدو، وضع اقتصادی کشور دوباره به وخامت گرایید. در اثر سیاستهای مالیاتی، کشاورزی سقوط کرد و بازار شهرها از رونق افتاد. ستم ماموران دولتی بر شهرنشینان و نزول اجلال آنان مانع از رونق آبادی ها و شهرنشینی گردید.

غازان خان (۶۹۴-۷۰۳) با یاری یکی از امرای ایلخانی موسوم به امیر نوروز بر بایدو غلبه کرد و قدرت را به دست گرفت. او که پیشتر بودایی مذهب بود، به آیین اسلام گروید و محمود خوانده شد و از اطاعت خان بزرگ مغول مستقر در چین سرپیچید. او برای بهبود وضع کشوری یک سری اصلاحات دامنه دار و قوانین و قواعدی را وضع نمود که نتایج درخشانی ببار آورد. بر پایه

یرلیغ و یره‌ای میزان مشخصی برای خراج و مالیات هر ناحیه به نقد یا جنس معین شد و فهرست مالیاتی در تریز و سایر نقاط در معرض عموم گذاشته شد و برخلاف ایام پیش که گاه در یک سال تا ده مرتبه از مردم ناحیه‌ای مالیات و عوارض می‌گرفتند، قرار گردید که تنها در ایام معینی در فروردین و یا مهر مالیات غلات دریافت شود.^{۱۹} برای اعزام ایلچیان محدودیتهایی ایجاد گشت و قرار شد که ایلچیان به تعداد ضروری تنها برای انجام خدمات دولتی و لازم اعزام شوند و علوفه و نیازمندیهایشان را از مردم محلی نگیرند، بلکه از خزانه دریافت کنند.^{۲۰} و برای جلوگیری از فرود و اقامت آنان در خانه‌های مردم در محل مأموریت که سبب زحمت مردم و غارت اموال و تجاوز به دارایی و ناموس آنان می‌شد، دستور داد تا در شهرها ایلچی خانه ساختند.^{۲۱} برای تشویق مردم به زراعت و عمران در زمینهای بایر و متروک تسهیلات و امتیازات مالیاتی وضع کرد، از جمله آنکه در سال اول، مالیات‌ها بخشیده شد.^{۲۲} در پس تسهیلات مزبور و اعطای اقطاع به سپاهیان، نسبت اراضی خصوصی افزایش و وضع اقتصادی بهبود یافت.

برای رونق تجارت و صنعت، رباخواری و وامهای مضر را نخست ممنوع و سپس بسیار محدود کرد. برخی مالیاتها را حذف و برخی را تقلیل داد و برای سراسر کشور یک پول واحد نقره رایج کرد و جهت تکمیل این اقدام، یرلیغی مبنی بر یکسان نمودن واحد وزن در همه ولایات صادر نمود. وی اقداماتی در جهت دستگیری و سیاست دزدان و راهزنان و امنیت راه‌ها انجام داد و دریافت رشوه و باج به وسیله ساربانان و پیکان و ملازمان خاصه را از بزرگان و ثروتمندان و کسبه ممنوع اعلام کرد و متخلفان را به شدت مجازات می‌کرد.^{۲۳}

۱۹. برتولد اشپولر. تاریخ مغول در ایران، ترجمه دکتر محمود میرآفتاب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱ ه. ش. ص ۳۱۵.

۲۰. رشید الدین فضل الله بن عماد الدوله. تاریخ مبارک غازانی، تصحیح کارل یان هرتفورد انگلستان:

مطبعة ستفن اوستین، ۱۹۴۰ میلادی. ص ۲۷۶.

۲۱ تا ۲۳. همان، صص: ۳۶۰، ۳۵۳، ۳۶۱.

یکی دیگر از اصلاحات مهم او، وضع قواعد و ضوابطی برای کار قضات و نحوه شهادت، ثبت و تحریر اسناد ملکی و معاملات و تعیین میزان حق سعی و کلا و قضات بود. قضاتی که خلاف می کردند، از کار معزول می شدند.^{۲۴} اصلاحات فوق سبب جلوگیری از تقلب و جعل در اسناد و رشوه خواری و ایجاد امنیت قضایی در زمینه املاک و معاملات گردید. او در مدت کوتاه سلطنت خویش در بسیاری از زمینه ها قوانینی برای بهبود وضع مردم وضع نمود. تا زمان او تجاری که به تجارت بردگان و کنیزان اشتغال داشتند، ترجیح می دادند نخست کنیزان را به جماعت خراباتیان بفروشند، زیرا آنها بهای بیشتری می پرداختند؛ غازان گو یا با فحشا و بنای خرابات موافق نبود، اما تعطیل یک باره آنها را نیز صلاح نمی دانست، بنابراین دستور داد که تجار حق ندارند کنیزان را به اجبار به اهل خرابات برای فحشا بفروشند و این کار باید با رضایت آنها صورت گیرد و آن گروهی که مایل نباشند، نایبستی به آن جماعت عرضه شوند و در ضمن دستور داد که آن گروهی که پیش از آن از روی اکراه و اجبار به این کار وادار شده بودند، با پرداخت بهایی کافی از خرابات بیرون آورده و به شوهری که اختیار کنند، داده شوند.^{۲۵}

در پی اصلاحات غازان خان اوضاع اقتصادی از رونق شایان توجه ای برخوردار گردید و فعالیتهای عمرانی به اعلاء درجه خود بعد از حمله مغول رسید. ارزش خانه ها و باغها تا حد ده برابر افزایش یافت^{۲۶} و در بعضی از شهرها سالانه بیش از هزارخانه ساخته شد. غازان خان با رعایت فضای ذخیره، به دور تبریز بارویی کشید و برخلاف رسم مغولان برای خود آرامگاهی ساخت و در کنار آن دو مدرسه، یک بیمارستان، یک رصدخانه، یک کتابخانه و چند حمام بنا نمود. وی فرمان داد: «تا بر هر دروازه ای از دروازه های نوتبریز داخل شهر متصل دروازه کاروان سربازی بزرگ و چهار بازار و

۲۴. فضل الله بن عبدالله شیرازی. وصاف الحضرة، به اهتمام محمد محمدی اصفهانی. بمبئی، ۱۲۶۹ ه. ق. ص ۳۸۹.

۲۵. رشیدالدین فضل الله. تاریخ مبارک غازانی. ص ۳۶۴.

۲۶. همان، ص ۲۰۴.

حمام بنا کرده آید و جهت کارخانهها و موضع چهاربایان تا تمامت تجار که از اطراف رسند، هر قوم از آن دروازه که بدان صوب منسوب باشد درآیند و در آن کاروان سرای نزول کنند و تمغاجی قماشات ایشانرا ضبط کند و بحمام درآمده در شهر روند».^{۲۷}

رشیدالدین فضل الله هم که الهام دهنده و راهنمای غازان خان در اصلاحات مذکور بود، فعالیت‌های عمرانی قابل ملاحظه‌ای در سراسر کشور انجام داد. او در تبریز محله‌ای به نام رشیدی بنا نهاد. به گفته خود رشیدالدین، ربع رشیدی شامل بیست و چهار کاروان سرای رفیع، هزار و پانصد دکان، سی هزار خانه، تعدادی حمام و باغ، کارخانه‌های شربافی و کاغذسازی و رنگ‌رزخانه و دارالضرب و غیره بود. تنها در یک کوی آن که موسوم به کوی علما بود، چهار صد نفر عالم و محدث ساکن گرداند و در کوی دیگر به نام کوی طلبه، هزار طلبه جای داد. وی بیمارستانی ساخت که در آن پنجاه طبیب از دیار هندوچین و مصر و شام و دیگر ولایات در آن به مداوا و تعلیم مشغول بودند. هر طبیب ده نفر را تعلیم می داد.^{۲۸} در مکاتبات رشیدی به بسیاری از اقدامات عمرانی و فرهنگی خواجه رشیدالدین فضل الله اشاره شده است و وی برای کثیری از علما و طلاب مقرر می نمود و تعداد قابل ملاحظه‌ای مدرسه، خانقاه، دارالشفا و دیگر ابنیه از این قبیل بنا نهاد.

غازان خان پیش از مرگ برادر خویش الجایتو خان را به عنوان جانشین معرفی نمود و وصیت کرد که از آئین و یاسای وی تجاوز ننماید و بر سر رعایا بیش از آنچه در زمان او مقرر و معین شده، چیزی اضافه نکنند و اوقاف وی را مراقبت نمایند.^{۲۹}

سلطان الجایتو (۷۰۳-۷۱۶) سیاستهای غازان خان را ادامه داد و رونق اقتصادی کشور همچنان برجای بود و در زمان وی مردم کمابیش در رفاه

۲۷. همان، ص ۲۰۶.

۲۸. خواجه رشیدالدین. مکاتبات رشیدی، به سعی محمد شفیع. لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۴۵ میلادی. صص ۳۱۷ تا ۳۱۹.

۲۹. فضل الله ابن عبدالله شیرازی. وصاف الحضرة. ص ۴۵۷.

و عدل به سر می بردند. حمدالله مستوفی درباره او می گوید: «زمان او جوانی دولت این خاندان و مانند او پادشاهی از این تخمه برنخاست و از عدل و داد او آستین جور و ظلم معدوم شد و جهان نوعروسی آراسته و پیراسته گشت». ۳۰ وی بنای شهر سلطانیه را که ناتمام مانده بود، ادامه داد و عمارات بسیارمشمول بر خانه، مدرسه، حمام و بازار در آن بنا شد. او آرامگاهی برای خویش و در کنار آن مجموعه‌ای شامل مسجد، مدرسه، خانقاه، دارالسیاده و دارالشفا ساخت. امرا و وزرای وقت نیز هریک در عمارت سلطانیه شرکت کردند. خواجه رشیدالدین فضل الله یک محله مشتمل بر هزار خانه با تجهیزات و تاسیسات لازم در آن شهر احداث کرد. بنای شهر در سال ۷۱۳ به اتمام رسید.

منصب وزارت در عهد الجایتون نخست با سعدالدین ساوجی و رشیدالدین فضل الله و پس از مرگ سعدالدین با تاج الدین علیشاه و رشیدالدین فضل الله بود. بین رشیدالدین فضل الله و تاج الدین علیشاه رقابت و کدورت وجود داشت و گاه جریان امور دچار اختلال می شد تا آنکه یک چند قرار براین شد که کشور به دو ناحیه تقسیم شود و اداره هریک با یکی از دو وزیر باشد، اما سرانجام با وساطت الجایتو قرار شد که هر دو با هم به اداره امور بپردازند. ۳۱

سلطان الجایتو تمایل به تشیع بود و در سال ۷۰۹ تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام کرد. ۳۲ این اقدام او با مخالفت امرا، رؤسا و روحانیون صاحب مقام که بیشتر پیرو تسنن بودند، روبرو شد و وی پس از چندی به تدریج بی طرفی اختیار نمود، تا آنکه در اواخر عمر یرلیغی مبنی بر تجدید ذکر نام خلفای راشدین در خطبه نماز جمعه صادر کرد. ۳۳

ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶) پس از فوت پدر به سلطانیه آمد و بر

۳۰. حمدالله مستوفی. تاریخ گزیده. ص ۶۰۶.

۳۱. میرخواند. روضة الصفا، ج پنجم. ص ۴۷۷.

۳۲. دکر کامل مصطفی الشیبی. تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو. تهران: امیرکبیر.

۱۳۵۹ ه. ش. ص ۷۸.

۳۳. عباس اقبال آشتیانی. تاریخ ایران، ص ۵۳۱.

مسند قدرت تکیه زد، اما چون سن او کم بود (۱۲ سال) تحت نفوذ امیر چوپان قرار داشت. دوره سلطنت او را باید آغاز انحطاط حکومت ایلخانان دانست. تاج الدین علیشاه توانست نظر امیر چوپان را به رشید الدین تغییر دهد و بایاری وی موفق به قتل خواجه رشید الدین (در سال ۷۱۸) شد. پس از اعدام وی، بخشی از دارایی و املاک و اوقاف او به نفع خزانه مصادره و بخش دیگر به وسیله امرا و سران کشور غارت و تصاحب شد.

تاج الدین علیشاه بعد از رشید الدین شش سال به وزارت ادامه داد تا آنکه در سال ۷۲۴ درگذشت. او تنها وزیر مقتدر ایلخانان بود که به مرگ طبیعی از این جهان رخت بر بست. ابوسعید که در تمام این مدت از کار خود پشیمان بود،^{۳۴} پس از چند سال (۷۲۸) خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشید الدین فضل الله را به وزارت برگزید. وی که وزیری فضل پرور و کاردان بود، از عهده خود کامگی امرا و وخامت اوضاع که از اوان سلطنت ابوسعید آغاز شده بود، به طور شایسته برنیامد. پس از درگذشت ابوسعید (۷۳۶) تا سال ۷۵۶ هشت نفر بر تخت سلطنت جلوس کردند، در این دوره که سراسر مملو از آشوب و جنگ بود، زمینه برای ایجاد حکومت‌های محلی و سپس یورش تیمور مهیا گردید.

ب: سلسله‌های حاکم بر ایران از دوره ایلخانان تا

حمله تیمور

آل کرت

بنیانگذار سلسله آل کرت (۶۴۳-۷۸۳) شمس الدین بود. پس از او پسرش رکن الدین و بعد از وی، فخر الدین به سلطنت رسیدند. وی حامی ادب‌آلود

۳۴. ج. ساندروز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱ ه. ش. ص ۱۴۲.

و می گویند چهل شاعر در دربار او به سر می بردند. ۳۵ در سال ۷۸۳ هرات به وسیله امیر تیمور تصرف شد و حاکم وقت آن یعنی غیاث الدین پیرعلی به سمرقند تبعید و سپس در سال ۷۸۷ به قتل رسید و به این ترتیب دوره سلطنت آل کرت به پایان رسید، هرات پایتخت آنان بود و شهرت برخی از حکام این خاندان به سبب توجه آنها به ادبا بوده است.

اتابکان فارس

اینان از اعقاب شخصی موسوم به سلغور و از طوایف ترکمان بودند و از سال ۵۴۳ تا ۶۶۳ برفارس حکومت کردند و به علت فرمانبرداری از حکومت های مقتدر وقت یعنی ابتدا از خوارزمشاهیان و سپس از مغول ها و ایلخانان موفق شدند خطه فارس را از تاخت و تاز سپاهیان و ویرانی دور نگاه دارند. شهرت این خاندان نیز به علت حمایت برخی از حکام آن از ادبا و شعرای ایرانی است. از معروفترین آنان یکی اتابک سعد بن زنگی (۵۹۹-۶۲۳) است که موفق به بنای مجموعه های معماری - شهری از قبیل بازار، مسجد، حمام و رباط در شیراز و احداث قناتی چند در آن خطه شد. فرزند او یعنی اتابک ابوبکر بن سعد (۶۲۳-۶۵۸) هم چند بنا مثل دارالشفای بزرگی برای مداوای رایگان بیماران در شیراز بنا نمود. در دوره اوفارس از آرامش و رفاه برخوردار و شیراز مرکز اجتماع شعرا و فضلا بود. سعدی کتاب بوستان را در سال ۶۵۵ به نام وی منظوم ساخت و نیز گفته اند که سعدی تخلص خود را از نام فرزند اتابک ابوبکر موسوم به سعد که وی نیز از اهل ادب و هوادار آنان بود، گرفته است.

قراختایان کرمان

مؤسس این سلسله یکی از امرای سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه موسوم به براق حاجب و ملقب به قتلغ خان (۶۱۹-۶۲۳) بود. پس

از او قطب الدین محمد و سپس همسرش قتلغ ترکان که پس از فوت براق به عقد قطب الدین محمد درآمده بود، به اداره امور پرداختند. قتلغ ترکان حامی ادبا و بنانی عماراتی چند در کرمان بود.^{۳۶} امرای این سلسله هیچ گاه استقلال نداشتند و همواره مطیع ایلخانان بودند. آخرین فرد این خاندان به نام قطب الدین شاه به علت بی کفایتی در سال ۷۰۳ از سوی غازان خان معزول شد و به جای او فردی مغول به امارت منصوب شد.

جلایریان

شیخ حسن از امرای مغول و از ایل جلایریان سال ۷۴۴ که به طور مستقل به سلطنت پرداخت، بانی این سلسله بود. پس از درگذشت وی، (۷۵۷) پسرش سلطان اوئیس به قدرت رسید. جلایریان علاوه بر علمای تسنن، به علمای تشیع هم توجه می کردند و برخی احتمال داده اند که برخی از حکام جلایری علوی و یا حداقل دوستدار آنان بوده اند. خواجه مرجان، حاکم بغداد در عهد سلطان اوئیس مجموعه ای مشتمل بر مسجد جامع، مدرسه و دارالشفا در بغداد ساخت و بازار و کاروانسرا و املاک و قنوات متعددی را وقف آن کرد.^{۳۷} در سال ۷۸۴ تیمور گورکان به پادشاهی آنان در عراق و آذربایجان خاتمه داد.

آل مظفر

بنانی این سلسله مبارزالدین محمد فرزند شرف الدین مظفر از امرا و وابستگان سلطان محمد خدابنده بود. خدابنده پس از فوت شرف الدین (۷۱۳) حکومت میبید و یزد را به مبارزالدین محمد داد و در ۷۱۹، یزد به قلمرو او اضافه شد. پس از فوت سلطان ابوسعید (۷۳۶)، مبارزالدین محمد، کرمان (۷۴۰) و فارس

۳۶. نگاه کنید به: تاریخ شاهی. از مؤلف ناشناخته ای در قرن هفتم، به اهتمام و تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.

۳۷. دکتر شیرین بیانی. تاریخ آل جلایریان. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ه. ش. ص ۲۷۳.

(۷۵۳) و اصفهان (۷۵۸) و آذربایجان را به تدریج به تصرف درآورد. شاه شجاع از لایق‌ترین فرزندان مبارزالدین محمد، ممدوح خواجه حافظ شیرازی، از سال ۷۵۹ تا ۷۸۶ سلطنت کرد و کرمان و سلطانیه و آذربایجان و بغداد و شوشتر را هم ضمیمه حوزه تحت فرمان خویش نهاد. او حامی اهل فضل و شعرا بود و در شیراز مدرسه دارالشفای را ساخت و میرسید شریف جرجانی مؤلف کتابهای صرف و نحو و منطق را به سمت مدرسی آن منصوب کرد. بعد از شاه شجاع درگیری و نزاع بر سر سلطنت باعث ضعف قدرت این خاندان گردید تا آنکه در سال ۷۹۵ امیر تیمور طومار حکومت آنان را درهم پیچید.

سربداران

این سلسله به وسیله امیر عبدالرزاق بیهقی، از پیروان شیخ حسن جوری، در سال ۷۳۷ در سبزوار تاسیس شد. وجیه‌الدین مسعود پس از کشتن برادر خویش، عبدالرزاق (۷۳۹) قدرت را به دست گرفت و خود را سلطان نامید و به توسعه قلمرو سربداران پرداخت. پس از مرگ وجیه‌الدین مسعود (۷۴۵) در جنگی در مازندران، ده نفر پی در پی بر مسند قدرت تکیه زدند تا آنکه سرانجام در سال ۷۸۳ امیر تیمور حکومت این سلسله را از میان برداشت. به غیر از سلسله‌های مزبور، سلسله اتابکان بزرگ (از اواسط قرن ششم تا اواسط قرن نهم)، اتابکان لرها (از ۵۸۰ تا ۹۷۸)، چوپانیان در آذربایجان (۷۳۸-۷۵۸) و اتابکان یزد (از قرن پنجم تا اوایل قرن ششم) در این دوره هر کدام یک چند بریکی از نواحی کشور حکومت کردند.

تیموریان

تیمور فرزند امیر ترغای در سال ۷۳۶ در شهر کش (در جنوب سمرقند) متولد شد و ایام جوانی را در میان طایفه برلاس بسر برد تا آنکه در دستگاه امیر حاجی برلاس جایی یافت. در سال ۷۶۲ که تغلق خان به ماوراءالنهر لشکر کشید، امیر تیمور همراه با امیر حاجی برلاس به خراسان گریخت، اما پس از

مدت کمی به ماوراءالنهر نزد تغلق تیمورخان بازگشت و خان کاشغر حکومت شهرکش را به او واگذار کرد. پس از آنکه تیمور با خواهر امیر حسین که قسمتی از خراسان و ماوراءالنهر را در تصرف داشت، ازدواج نمود، ملقب به گورکان (داماد) شد.

پس از مدتی همکاری بین امیر تیمور و امیر حسین، سرانجام بین آنها خصومت پدید آمد و امیر تیمور پس از کشاکشهای چندی بر امیر حسین غلبه کرد و او را در سال ۷۷۱ به قتل رساند، سپس در همان سال وارد سمرقند شد و قوریلتایی تشکیل داد و به ظاهر به نیابت از سوی یکی از شاهزادگان اولوس جغتای قدرت را به دست گرفت و به توسعه قلمرو خود پرداخت. در سال ۷۸۲ سپاهی به سرداری فرزندش میرانشاه روانه خراسان کرد و خود در پی آن سپاه به ایران یورش آورد و پس از جنگهای متعدد، تمام نواحی خراسان، سیستان و افغانستان را به تصرف خود درآورد. در سال ۷۸۸ یورشی سه ساله به منظور فتح نواحی فارس، عراق عجم، کرمان، آذربایجان، مازندران و عراق عرب را آغاز نمود. وی پس از فتح آذربایجان به سوی اصفهان حرکت کرد و در آغاز بر اثر وساطت اعیان و علمای شهر قرار بر این شد که مردم مقداری باج به او بپردازند و در پی آن امرای تیمور برای اخذ آن وارد شهر شدند. آنها در هنگام وصول باج با مردم بدرفتاری کردند و علاوه بر غارت اموال، از تجاوز به ناموس مردم نیز خودداری ننمودند و همین امر منجر به شورش اهالی اصفهان و قتل امرا و سپاهیان تیمور گردید. بعد از این حادثه تیمور وارد اصفهان شد و دستور قتل عام مردم را صادر کرد و فرمان داد که هفتاد هزار سرازمقتولین جمع آوری کنند و مناره‌هایی از آن در شهر برپا سازند. آورده‌اند که بزرگان شهر به منظور جلب نظر تیمور و تحریک عاطفه وی، عده‌ای از کودکان را در یکی از گذرها جلوی او فرستادند تا بلکه دل او به رحم آید و فرمان توقف قتل عام را صادر کند، تیمور هنگامی که با گروه کودکان روبرو شد، بدون توجه به حضور آنها با سواران همراه خود به راهش ادامه داد و کودکان در زیر پای اسبها با وضع

فجیعی به قتل رسیدند.^{۳۸}

هنگامی که تیمور شهری را با قهر فتح می کرد، به سبعانه ترین وجه ممکن به قتل و غارت اهالی و ویرانی شهر می پرداخت، چنانکه پس از شورش اهالی خوارزم بر عمال تیمور، (۷۹۰) به آنجا حمله کرد و گویند چنان شهر را ویران نمود که در سراسر شهر دیواری که کسی در سایه آن بیارامد، باقی نماند و در شهر جو کاشتند و تا سه سال بعد (۷۹۳) که به عمران آن فرمان داد، کسی در آنجا اقامت نداشت. همچنین در فتح بغداد، دستور داد که هریک از بیست هزار سپاهی همراهش، سربیک نفر بغدادی را باید به او تحویل دهد و آنان نیز چنین کردند. نظام الدین شامی در ظفرنامه در این مورد چنین می گوید: «... و بقیه که در شهر مانده بودند از زن و مرد و پیر و جوان بر لبغ نافذ شد که همه را به قتل آورند چنان کردند و پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله در بازار قهر و غضب به یک نرج به کار رفتند. باد بی نیازی وزیدن گرفت و کشتی اعمار را در دریای هلاک و وبال غوطه داد و تند باد قهر برگ و بار وجود ایشان را به خاک خسار انداخت و آنچه از صد یکی و از بسیار اندکی باز مانده بود، به حکم فرمان همه را اسیر کردند و جمعی از علما و صلحا و مشایخ که توانستند خود را به حضرت امیر صاحب قرآن رسانند، در باره ایشان عاطفت فرموده جامه و اولاغ داد و اخراجات تعیین کرده به سلامت به مأمنها رسانید».^{۳۹}

تیمور در جلب حمایت اعیان و علما کوشا بود و در موارد بسیاری از آنها سود می جست، از جمله در هنگام تسخیر شهرها نخست با برخی از علمای محلی مشورت می کرد و با توجه به اطلاعات آنها اقدام به حمله و تصرف نواحی می نمود.^{۴۰} با بعضی از فرقه های صوفیه ارتباط برقرار کرده بود و تظاهر به دوستی آنان می نمود و در هر فرصتی که پیش می آمد به ملاقات بزرگان

۳۸. ابن عربشاه. زندگانی شگفت آور تیمور، ترجمه محمد علی نجاتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹ ه. ش. ص ۵۰.

۳۹. نظام الدین شامی. ظفرنامه. به سعی و تصحیح فلکس ناویر. مؤسسه شرقیه چکسلواکی، مطبعه امریکایی بیروت، ۱۹۳۷ میلادی. ص ۲۴۱.

۴۰. ابن عربشاه، زندگانی شگفت آور تیمور. ص ۲۹.

صوفیه می رفت و برخی از آنها او را دعا و تایید می کردند. همچنین تظاهر به دوستی شیعیان می نمود و گفته اند که پس از فتح دوم بغداد، مزار امامان شیعه را در کاظمین و نجف زیارت کرد.^{۴۱} او مجمعی از علمای وابسته در اراضی بیلقان ترتیب داد و در پی اقدامات ریاکارانه خویش در یکی از جلسات گفت: «علما در هر زمان پادشاهان را نصیحت های بزرگانه کرده اند و بر کارهای خیر داشته و از حرکات ناپسند منع فرموده و درین عصر شما مرا هیچ ارشاد نمی کنید و از کردنی و ناکردنی هیچ با من نمی گوید، ایشان به اتفاق زبان ادب به معذرت برگشادند که به حمدالله تعالی بندگی حضرت از مواعظ و نصایح امثال ما مستغنی است، بلکه همگنان را از مجاری افعال و اقوال شما طریق سداد و رشاد می باید آموخت».^{۴۲}

در همین زمان علما و صوفیان و رجال راست کردار در مبارزات و قیامهای مردم بر علیه حکام، همراه آنان بودند و هیچ گاه از سلاطین و امرای ستم پیشه مستمری و هدیه دریافت نمی کردند و مورد احترام مردم بودند، چنانکه مردم سید فضل الله استرآبادی، یکی از رهبران حروفیان را به سبب آنکه «طاقیه های اعجمی می دوخت و از وجه آن گذران می کرد» و «در تمام مدت عمر، نه از طعام کسی چشیده و نه هدیه ای پذیرفته بود»، سید فضل الله حلال خور می نامیدند.^{۴۳}

پس از مرگ تیمور (۸۰۷) میان شاهرخ، فرزند او و خلیل سلطان، نوه وی (فرزند میرانشاه) نزاعی در گرفت که با پیروزی شاهرخ به پایان رسید. سلطان شاهرخ سیاست کشورگشایی پدر را متوقف ساخت و برای اصلاح اوضاع و احوال کشور، اصلاحاتی در زمینه امور مالیاتی و کشاورزی به عمل آورد و مالیاتها را تعدیل و تثبیت نمود. در دوره حکومت چهل و سه ساله

۴۱. دکتر کامل مصطفی الشیبی، تشیع و تصوف، ص ۱۵۹.

۴۲. شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه، تصحیح و اهتمام محمد عباسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶ ه. ش.

ص ۳۸۷.

۴۳. دکتر کامل مصطفی الشیبی، تشیع و تصوف، ص ۱۷۰.

شاهرخ کشور از آرامش و رفاه ملموسی نسبت به قبل برخوردار شد. سلطان شاهرخ را به سبب عدالت و دینداری — نسبت به سایر سلاطین — ستوده‌اند. او به علما و شعرا بسیار توجه داشت و پایتختش — هرات — در این زمان از مهمترین مراکز علمی و ادبی و هنری کشور گردید. وی شعر می‌گفت و دارای خطی خوش بود. کتابخانه‌ای به فرمان او در هرات بنا گردید که مرکز اجتماع علما، ادبا، خطاطان، و نقاشان بود. میرزا بایسنقر، یکی از پسران وی که در هرات اقامت داشت، مجمعی از ادبا و خطاطان و نقاشان ترتیب داده و کتابخانه مجهزی تاسیس نموده بود. بایسنقر در خطاطی مهارت داشت و اوراق قرآن بزرگی که به خط اوست، باقی است.

میرزا الغ بیگ پسر دیگر شاهرخ، پس از مرگ او به تخت سلطنت نشست. او به ریاضیات و نجوم علاقه فراوان داشت و دستگاه وی در سمرقند محل آمد و شد اهل ادب و هنر و علمای ریاضی و نجوم مانند غیاث الدین جمشید کاشانی بود. او در سمرقند مدرسه‌ای ساخت. پس از کشته شدن الغ بیگ به دست فرزندش، دوره سه ساله حکومت او پایان یافت. پس از وی دوره هرج و مرج و حکومت‌های کوتاه مدت سلاطین تیموری فرا رسید. سلطان حسین بایقرا، آخرین سلطان تیموری، از اهل فضل محسوب می‌شد و دربار وی در هرات از رونق قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. گفته‌اند که مدرسه و کتابخانه عظیمی در هرات بنا کرد که نزدیک به ده هزار طلبه در آن تحصیل می‌کردند.^{۴۴}

وزیر او، علیشیرنویی که از اهل ادب بود، برای استحکام مبانی حکومت، اصلاحاتی نظیر اصلاحات غازان خان صورت داد و مقداری از مالیاتها و عوارض غیر مشروع کاست و سعی نمود رشوه‌خواری ماموران را محدود نماید. وی بناهای بسیاری مانند بیمارستان، گرمابه، پل، آب‌انبار، رباط، کتابخانه و چند مدرسه در هرات و سایر جایها احداث کرد.

اوضاع کلی کشور در این عهد

جامعه ایران از حمله چنگیز تا یورش تیمور نشیب و فرازهای چندی را طی کرد. در اثر حمله چنگیز میلیونها نفر کشته شدند و تعداد قابل ملاحظه‌ای از شهرها و روستاهای کشور به طور کامل ویران و تخریب شد. بر نیروهای تولیدی خسارت غیر قابل جبرانی وارد شد و کشاورزی به سرعت راه انحطاط پیمود. مراکز علمی خراسان و ماوراءالنهر از حمله بخشهای ویران شده، بود. عظاملک جوینی (در نیمه قرن هفتم هجری) به ویرانی مراکز علمی به خصوص شهرهای خراسان در زمان خویش اشاره می‌کند و می‌گوید: «دگرگونی روزگار، تاثیر چرخ گردون، گردش دوران پست و کشمکش جهان رنگ وارنگ، باعث شد مدارس درس فرسوده و دانشمندان ناپدید و دانشجویان [طلاب] به دست لگد کوب حوادث، پایمال زمانه ستمگر و روزگار حيله گردشند و در رنج و اندوه و آشوب گرفتار گشتند. اینان یا در معرض پراکندگی قرار گرفتند یا از دم تیغ آبدار گذشتند».^{۴۵}

ویرانیها چنان بود که اقدامات اصلاحی و عمرانی اندک و بی برنامه جانشینان چنگیز هیچ اثر ملموس و رضایت بخشی به جای نگذارد. در این عهد دومرکز فرهنگی یعنی قلاع اسماعیلیه و بغداد از اثرات مرگبار حمله چنگیز دور ماند. یورش هلاکو که به قصد تسخیر دو مرکز مزبور صورت گرفت، این کانونهای باقی مانده را هم از میان برد و در پی آن، موقعیت مسلمانان در کشور بسیار تضعیف گردید، به ویژه که هلاکو تنها به نابود ساختن خلافت عباسی که هنوز در ظاهر از نوعی مشروعیت مذهبی برخوردار بود، اکتفا نکرد، بلکه برای تضعیف هر چه بیشتر مسلمانان، به یهودیان و مسیحیان روی آورد. چنانکه یک چند قدرت مسیحیان چنان شد که «مارمیلیخا»، رهبر آنان، فتوای قتل یک مسیحی را که به اسلام روی آورده بود، صادر کرد و او را در دجله انداختند.^{۴۶} بعدها هم مدتی سعدالدوله یهودی به یکه تازی پرداخت.

۴۵. عظاملک جوینی. تاریخ جهانگشای. ص ۳۰.

۴۶. دکتر کامل مصطفی الشیبی. تشیع و تصوف. ص ۷۵.

وضع فرقه‌های مسلمان نیز رضایت بخش نبود. رقابتها و کشاکشهای مذهبی آنان، بهانه و وسیله مناسبی در دست امرای مغول برای انجام مقاصد شومشان بوده. به سبب از بین رفتن خلافت عباسی، وضع شیعیان بهتر از سابق شد و برخی از محدودیتها و فشارهایی که از سوی خلفا بر آنان وارد می شد، از میان رفت. توجه غازان خان والجایتوبه این مذهب منجر به افزایش قدرت و نفوذ شیعیان در ایران شد.

فرهنگ و آداب چادرنشینی و پست مغول سبب رواج خرافات و فساد اخلاق گردید. هنگامی که چنگیز درگذشت، اگتای قاآن چهل دختر زیباروی و آراسته با جواهر و زینت آلات بسیار را برگزید و همراه با اسبانی شایسته برای روح و همزاد چنگیز قربانی کرد.^{۴۷} بر پایه یکی از یاساهای چنگیز، هرکس در روز برای استحمام در آب می رفت، محکوم به مرگ می شد. اگر شاهزاده یا امیری در جنگ و یا حادثه‌ای کشته می شد، برای جبران واقعه، عده بیشماری از مردم بیگناه را از دم تیغ می گذراندند. در چنین فضایی بی توجهی به دنیا و عدم وفای آن، منجر به رونق و گسترش تصوف منفعل گردید. البته با وجود این اوضاع در اتمام این ایام قیامهای مذهبی و اجتماعی متعددی مانند نهضت سرداران به وقوع پیوست.

ایلخانیان قبل از غازان خان موفق به انجام اقدامات عمرانی مؤثری نشدند و فعالیتهایی را که انجام دادند به نحو رضایت بخشی به ثمر نرسید، چنانکه رشیدالدین می گوید: «ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و درین عهدها هرگز کسی در بندآباد کردن آن نبوده و اگر بنادر از روی هوس آغاز عمارت موضعی کردند مانند آنکه هولاکوخان و اباقاخان و ارغون خان و گیخاتو خواستند که سرابی چند درالا تاغ و ارمیه و سقورلوق و سجاجس خوجان و زنجان و سرای منصوریه اراک بسازند و معمور کنند یا بازاری و شهری بنا کنند و آبادان گردانند یا جویی آب روانه گردانند، بسیار ولایات بدان واسطه خراب تر شد و اموال بی حساب خرج رفت و به یکبار رعایای بسیار از دیگر ولایات بالاحاج بیرون

آوردند و یکی از آن مواضع آبادان نشد و بجایی نرسید، چنانکه مشاهده می کنیم».^{۴۸}

اقدامات اصلاحی و عمرانی غازان خان برخلاف پیش نتایج ثمر بخشی ببار آورد و در زمان وی «هر سال در هر شهری زیادت از هزار خانه می سازند و خانه را که قیمت صد دینار بود، این زمان هزار دینار می ارزد».^{۴۹} مدارس و مساحد بسیاری در عهد او و الجایتو بنا شد و قدرت روحانیون مسلمان پس از مدتی رکود و ضعف دوباره افزایش یافت. اقدامات اصلاحی را در اصل باید مدیون وزرای کاردان ایرانی مانند شمس الدین محمد جوینی و خواجه رشیدالدین فضل الله طیب دانست. انحطاط ایلخانان از زمان ابوسعید به تدریج آغاز شد و پس از مرگ وی وحدت و یکپارچگی کشور دستخوش مخاطرات فراوان گردید.

یورش تیمور منجر به توقف رشد اندک کشاورزی ایران که از زمان غازان خان آغاز گردیده بود، شد. وی با غارت شهرهای ایران اقدام به عمران ماوراءالنهر نمود و به وسیله اعزام نیروهای ماهر به آنجا، زمینه رشد و توسعه اقتصادی و فرهنگی آنجا را فراهم آورد. پس از تیمور که به طور عمده متکی به بزرگان چادر نشین بود، شاهرخ با تکیه به بزرگان و زمینداران ایرانی، سیاست متفاوتی را پیش گرفت. او با متوقف ساختن جنگهای کشور گشایانه، برخی از شهرها را احیا کرد و با توجه به اهل فضل و ادب، آنان را مورد حمایت قرار داد. پسران او نیز به علت حمایت از شعرا و هنرمندان، زمینه مساعدی برای فعالیتهای ادبی و هنری پدید آوردند.

در این عصر، هنر و صنایع ظریف مورد توجه قرار گرفت و سمرقند و سپس هرات و شیراز مرکز هنرمندان گردید. معماران و هنرمندان ایرانی در سمرقند بناهای با شکوهی بر پا ساختند و تزیین بنا با کاشی رواج یافت، علوم

۴۸. رشیدالدین فضل الله. تاریخ مبارک غازانی. ص ۳۵۱.

۴۹. همان، ص ۳۵۱.

عقلی و نقلی، برخلاف هنرهای زیبا، از رونق بسزا و شایسته‌ای برخوردار نبود، زیرا مراکز علمی کشور که در اثر حمله مغول به ویرانی کشانده شد، هیچ‌گاه رونق پیشین را باز نیافت.

ج: مدارس ایران از یورش مغول تا سلطه صفویان

ارزنجان

مدرسه رشیدی

خواجه رشیدالدین فضل الله طیب در ارزنجان مدرسه ای احداث کرد و مولانا شمس الدین محمد قونیایی را برای تدریس فقه، حدیث، تفسیر، کلام و علوم معقول به آنجا فرا خواند و موقوفات مدرسه را هم به وی سپرد و برای او و بیست نفر طله ساکن در مدرسه و سایر کارکنان و وابستگان مقرری تعیین کرد.^۱

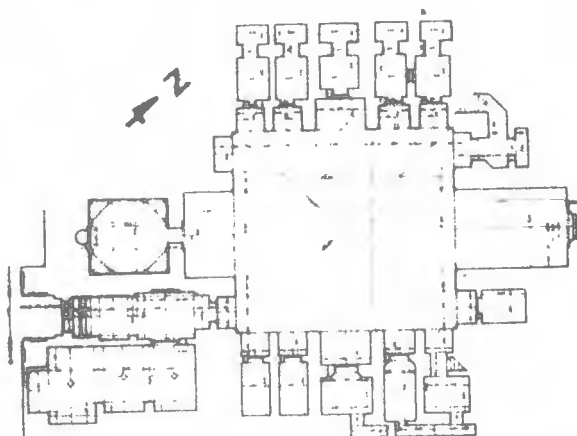
اصفهان

مدرسه باباقاسم

مدرسه بابا قاسم که امامیه نیز نامیده می شد، به وسیله یکی از مریدان باباقاسم اصفهانی به نام سلیمان ابن الحسن طالوت دامغانی در سال ۷۲۵ بنا شد. این مدرسه که دو طبقه و دارای ۳۲ حجره است نزدیک مقبره باباقاسم (قرن هشتم) در خیابان هاتف واقع است. در کتیبه های درون مدرسه اسامی خلفای راشدین و اصحاب پیامبر نوشته شده است.^۲

۱. خواجه رشیدالدین فضل الله. مکاتبات رشیدی. صص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان، ص ۴۳۳.



۱ — اصفهان: مدرسه امامیه (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۲ — اصفهان: مدرسه امامیه

مدرسه جنب مسجد جمعه

در قرن هشتم مدرسه‌ای در جنب مسجد جمعه اصفهان ساخته شد.^۳

مدرسه عصمتیه

سید رکن‌الدین حسینی یزدی وزیر سلطان ابوسعید و پسرش امیر شمس‌الدین در گذشته در سالهای ۷۳۳ و ۷۳۲ هجری وقف نامه‌ای دارند موسوم به جامع‌الخیرات که در آن به ابواب‌الخیری واقع در خارج یزد، اشاره شده است. بر پایه وقف نامه، مدرسه‌ای در کوی بازار خواجه محمود اصفهان به نام مدرسه عصمتیه شامل سه بنا یعنی دارالحدیث، بیت‌الادویه و دارالکتب بنا شده بود.^۴

مدرسه متصل به آرامگاه سلطان بخت‌آغا (مدرسه دردشت)

وضعیت دو مناره دردشت بر فراز سردری بلند حاکی از وجود آثاری وسیع و عظیم در پشت مناره‌ها و سردر مجلل آن در گذشته است. این مجموعه معماری که تنها مناره‌ها و مقبره سلطان بخت‌آغا دختر امیر غیاث‌الدین کیخسرو اینجوزوجه سلطان محمود آل مظفر از آن باقی مانده، از آثار دوره آل مظفر و متعلق به پیش از ۷۶۹ هجری است. بنا بر مطالبی که دکتر لطف‌الله هنرفر از معمرین محلی بدست آورده، آثاری ویران از مدرسه دردشت در قبل باقی بوده است. وی در ادامه مطلب راجع به این مدرسه چنین می‌گوید: «یک نام تاریخی از این محل که تا این عصر باقی مانده «شوری» است که هم اکنون حمام نزدیک این بنا و امامزاده شوری یا امامزاده عبدالله به این نام موجود است و بعید نیست که مدرسه متصل به مناره‌های دردشت هم مدرسه شوری نام داشته است».^۵

مدرسه شهشهان

این مدرسه به شاه علاء‌الدین محمد (مقتول در ۸۵۰ ه.ق) در محله

۳. پطروشفسکی. تاریخ ایران. ص ۴۵۴.

۴. مجتبی ایمانیه. تاریخ فرهنگ اصفهان. اصفهان: دانشگاه اصفهان. ص ۲۶۲.

۵. لطف‌الله هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۳۲۰.

شهشهان— که گویا به مناسبت وجود شاه علاءالدین به این نام خوانده می شد— در جوار خانقاه و حسینیه محله موجود بود و اکنون از آن اثری نیست.

مدارس صدرالدین علی

خواجه صدرالدین علی حکیم جداعلای میرزا طاهر نصرآبادی مؤلف تذکره نصرآبادی سه مدرسه در اصفهان و حومه آن در اواسط قرن نهم هجری احداث نمود. میرزا طاهر نصرآبادی در این باب چنین می گوید: «خواجه صدرالدین علی جداعلای فقیر در زمان سلطان محمد گورکان که قبل از میرزا شاهرخ حاکم اصفهان بود نهایت اعتبار داشته مالک آب و زمین بسیار بود، سه مدرسه ساخته یکی در حوالی مسجد جامع قدیم در جنب خانه میرزا هدایت الله طبیب که درگاهش چند سال قبل از این بود و کتابه اش را فقیر خوانده ام الحال اثری از آن باقی نیست گویا میرزا صدرالدین جابری داخل کاروانسرای خود کرده و یکی به محله باباقاسم در کوچه میرزا شریف حکیم که مهمانخانه میرزا یوسف بود الحال چند نفر درویش در آنجا ساکنند و یکی در نصرآباد که مسکن او بود که فی الجمله آبادی دارد استناداران صنعت پیشه در بنایی و کاشی کاری آن بسرانگشت دقت اسلمی خطائی چند مصور ساخته اند که زلف خوبان خطائی را در پیچ و تاب رشک دارد».^۶

مدرسه اوزون حسن

مجموعه ای معماری— شهری در اصفهان، به اوزون حسن از مشهورترین سلاطین آق قویونلو که از سال ۸۵۸ تا ۸۸۲ سلطنت کرد، منسوب است. برخی از بناهای این مجموعه در زمان شاردن آباد بوده است. وی درباره این مجموعه می گوید: «محله خواجه از دروازه حسن آباد شروع می گردد. ابتدا به خرابه های قصر شاه حسن که عمارت پابرجایی در آن نیست می رسیم، سپس مدرسه معموری بهمین نام است که قبر شاه حسن در آنجا است و نیز مسجد و حمام و بیمارستان درویشان در اینجا است که همه را شاه حسن ساخته است».^۷

۶. میرزا طاهر نصرآبادی. تذکره نصرآبادی، تصحیح و مقابله وحید دستگردی. تهران: فروغی، ۱۳۵۲ ه. ش. ص ۴۵۷.

۷. شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمه حسین عریضی. تهران: نگاه، ۱۳۶۲ ه. ش. صص ۱۵۷ و ۱۵۸.

مدرسه باقریه

این مدرسه در مجاورت محله درب کوشک واقع است و به نام درب کوشک شهرت دارد. طبقه دوم و نیمی از حجرات شرقی آن خراب شده است. تاریخ بنای آن و نام بانی روشن نیست، اما مشخص است که اصل بنا متعلق به پیش از صفویه است و احتمالاً در اوایل دوره صفویه تعمیراتی در آن صورت پذیرفته بود.^۸

مدرسه ترکها

مدرسه ترکها از مدارس طلبه نشین عهد آق قویونلو می باشد که در زمان قاجاریه، حاج محمد ابراهیم تاجر آن را تعمیر نمود و موقوفاتی برای آن قرار داد.^۹

مدرسه درب کوشک

در محله درب کوشک مجاور قبرستان پیشین گویا مدرسه ای به نام درب کوشک وجود داشته که اکنون اثری از آن برجای نیست. برخی این مدرسه را همان مدرسه باقریه یا پاشیر می دانند،^{۱۰} اما برخی دیگر معتقدند که این مدرسه غیر از مدرسه باقریه بوده است.^{۱۱}

مدرسه خواجه ملک مستوفی

مدرسه خواجه ملک مستوفی در نزدیکی مسجد شیخ لطف الله از بناهای پیش از صفویه بود که مدتها در اصفهان از مراکز مهم بحث و تعلیم علوم مذهبی بود. این مدرسه در زمان شاه عباس اول تعمیر شد و مدرسی آن به عهده شیخ لطف الله عاملی واگذار گردید.^{۱۲} برخی گفته اند که این مدرسه همان مدرسه شیخ لطف الله بوده و احتمال داده اند که مدرسه عربان هم با آن

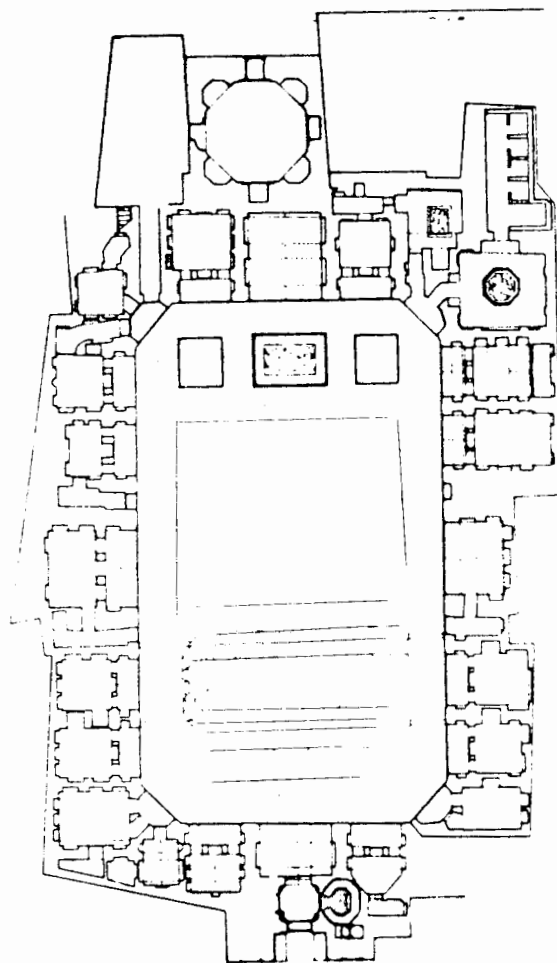
۸. مجتبی ایمانیه. تاریخ فرهنگ اصفهان. ص ۷۸.

۹. جابری انصاری. تاریخ اصفهان وری. ص ۲۴۵.

۱۰. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۴۷۰.

۱۱. مجتبی ایمانیه. تاریخ فرهنگ اصفهان. ص ۷۹.

۱۲. هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۶۵۷.



۳- اصفهان: مدرسه درب کوشک (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)

یکی بوده است.^{۱۳}

ایذه

ابن بطوطه در سفرنامه خود اشاره می کند که در ایذه زاویه را مدرسه می گفتند. وی که در زمان حکومت اتابک افراسیاب به آن شهر رفته بود، نقل می نماید که پدر اتابک افراسیاب موسوم به اتابک احمد تنها در ایذه چهل و چهار خانقاه آباد کرده بود و یک سوم درآمد مالیات را صرف مخارج زوایا و مدارس می کرد.^{۱۴}

بخارا

مدرسه خانی

سرقویستی همسر تولی پسر چنگیز این مدرسه را در میدان بخارا بنا نمود. به گفته عطاملک جوینی در اواسط قرن هفتم حدود هزار طالب علم در این مدرسه مشغول تحصیل بودند.^{۱۵}

مدرسه مسعودیه

این مدرسه هم زمان با مدرسه خانی وجود داشته و بر پایه گزارش عطاملک از رونق کافی مانند مدرسه خانی برخوردار و در میدان بخارا واقع بوده است.^{۱۶}

مدرسه مقتداییه

این مدرسه قبل از ۶۷۰ در محله گلاباد بخارا موجود بود.^{۱۷}

مدرسه صدرجهان

۱۳. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۳۸.

۱۴. ابن بطوطه. سفرنامه. ج اول. صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۱۵. عطاملک جوینی. تاریخ جهانگشای. ص ۷۶.

۱۶. همان. ص ۷۶.

۱۷. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۱۵.

برای صدرجهان عالم بخارا مدرسه‌ای قبل از سال ۶۷۲ در آن شهر
احداث شد.^{۱۸}

بغداد

در این دوره بغداد اهمیت پیشین خود را از دست داد و دیگر هیچ گاه
به آن مقام نرسید. ابن بطوطه که در اواسط قرن هشتم از آنجا دیدن کرد، اشاره
می‌کند که بیشتر مدارس بغداد روبه ویرانی نهاده بود.^{۱۹} در اینجا تنها به بنای
چند مدرسه در این دوره اشاره می‌شود.

مدرسه مستنصریه

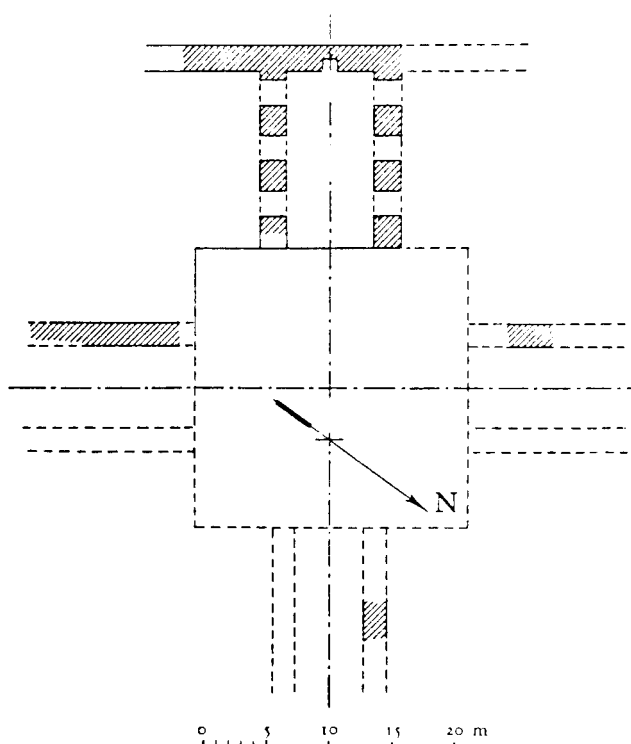
بنای این مدرسه در سال ۶۲۵ به امر خلیفه المستنصر بالله آغاز شد و
پس از حدود شش سال در ۶۳۱ به اتمام رسید و افتتاح شد. پیش از مراسم
گشایش، صد و شصت حمال حدود هشتاد هزار کتاب را به کتابخانه مدرسه
حمل نمودند و فهرستی موضوعی برای دسترسی آسان، به کتابها تهیه شد. از
مزایای این مدرسه نسبت به نظامیه بغداد — که به تقلید آن بنا شده بود —
اختصاص یافتن مدرسه به چهار مذهب رسمی اهل تسنن بود، در حالیکه
نظامیه‌ها تنها اختصاص به مذهب شافعی داشتند. برای هریک از مذاهب؛
ایوان، وضوخانه، حمام و تجهیزات جداگانه‌ای وجود داشت.^{۲۰} و برای
محصلان هر فرقه اساتیدی از همان فرقه با دو معید برای هریک تعیین شد.
علوم که در آن تدریس می‌شد، عبارت از: نحو، صرف، معانی و بیان، منطق
و فلسفه، طب، هیئت و نجوم، حساب و مساحت، تقویم البلدان (جغرافی)،
فقه، اصول، کلام و حدیث بود.^{۲۱}

۱۸. همان، ص ۱۱۶.

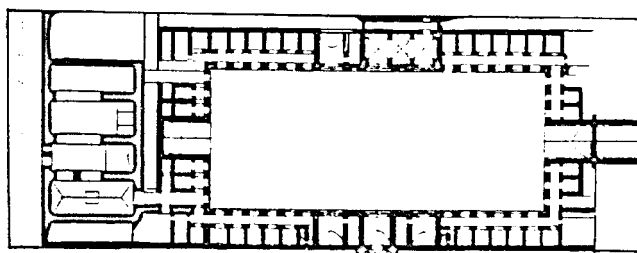
۱۹. ابن بطوطه. سفرنامه. ج اول. ص ۲۴۱.

۲۰. همان، ص ۲۴۲.

۲۱. احمد فرامرزی. مدرسه مستنصریه. مجله ارمنغان. ج هفت، شماره ۲ و ۳. ص ۱۷۱.



۴ — آندره گدار پس از بررسی بر روی مدرسه نظامیه خوارگرد و آثار به دست آمده، معتقد گردید که این مدرسه قدیمی ترین مدرسه چهار ایوانی می باشد که تا آن موقع شناخته شده بود. (از: هنر ایران)



۵ — بغداد: مدرسه مستنصریه (از: هنر اسلامی)

مدرسه بشیریه

یکی از زنان خدمتکار ام‌ولد مستنصر این مدرسه را در سال ۶۵۳ به تقلید از مستنصریه تاسیس و افتتاح کرد. سراج‌الدین یکی از مدرسان این مدرسه بود.^{۲۲}

مدرسه عصمتیه

این مدرسه به وسیله زوجه علاء‌الدین صاحب دیوان عمارت شد^{۲۳} و بنای آن سال ۶۷۱ به پایان رسید و برپروان چهارمذهب اهل تسنن وقف شد.

مدرسه مرجانیه

خواجه مرجان‌بن عبدالله بن عبدالرحمن — حاکم بغداد در زمان سلطان اویس — بنای این مدرسه را در زمان سلطان حسن نویان آغاز و در زمان شیخ اویس جلایری (۷۵۷—۷۷۶) به اتمام رساند و آن را وقف «طلاب علوم و طلاب تفسیر و فقه» و پروان مذهب امام شافعی و امام ابوحنیفه نمود. او در وقفنامه‌ای که از خود بر جای گذاشت، اوقاف بسیاری از جمله ۴۴ دکان در بازار ریاحین، ۱۲ کارگاه روغن کشی و ۲۹ دکان دیگر و سه کاروانسرا در بازار جدید مجاور مدرسه و ده‌ها دکان و کاروانسرا در محله‌ها و نقاط گوناگون برای مدرسه تعیین کرده و آن را به امضای علما و اعیان وقت رسانده است.^{۲۴}

تبریز

مدرسه صدریه

عمادالدین ابونصر محمد بن ملک صدرالدین تبریزی در آن دفن شد. این مدرسه پیش از سال ۶۶۸ موجود بوده است.^{۲۵}

۲۲. جلال‌الدین همایی. غزالی‌نامه. ص ۱۴۵.

۲۳. همان، ص ۱۴۵.

۲۴. دکتر شیرین بیانی. تاریخ آل جلایر. ص ۲۷۹.

۲۵. تاجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۲۵.

مدرسه مجده رومی

مجدالدین اسعد رومی (مقتول ۶۸۸) که مدتی حاکم شیراز بود، در تبریز مدرسه‌ای تاسیس کرد.^{۲۶}

مدرسه غازان خان

ابن بطوطه در سفر به تبریز از مدرسه زیبایی که بر مزار غازان خان (۶۹۴-۷۰۳) با زاویه‌ای بنا شده بود، یاد می‌کند.^{۲۷}

مدرسه نزدیک مسجد علی شاه

نزدیک مسجد جامعی که علی شاه گیلانی وزیر بنا نموده بود، مدرسه‌ای مفروش با سنگ مرمر و دیوارهای مزین به کاشی، وجود داشت.^{۲۸}

مدرسه خالديه

مجدالدین ابوسعید محمد بن ابی المفخر مدرسه‌ای زیبا نزدیک مسجد جامع تبریز احداث کرد و در بهایی به جامع گشود و آن را وقف اصحاب امام شافعی کرد. این مدرسه قبل از سال ۷۲۳ بر پا بوده است.^{۲۹} احتمال دارد این مدرسه همان مدرسه‌ای باشد که ابن بطوطه از آن یاد می‌کند و پیش از این به آن اشاره شد.

مدرسه سلطان اویس

در تبریز مدرسه‌ای به نام مدرسه سلطان اویس در محله چهارمنار وجود داشت.^{۳۰}

۲۶. زرکوب شیرازی. شیرازنامه. به کوشش دکتر اسماعیل واعظ جواد. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ه. ش. ص ۹۸.

۲۷. ابن بطوطه. سفرنامه. ج اول. ص ۲۵۳.

۲۸. همان، ص ۲۵۳.

۲۹. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۱۸.

۳۰. محمد جواد مشکور. تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ ه. ش. صص ۲۰۵ و ۲۹۷.

مدرسه نصریه

مدرسه واقع در بازار نزدیک میدان صاحب آباد تبریز را متعلق به اوزون حسن آق قویونلو (۸۷۱-۸۸۳) که مدتی در تبریز سلطنت کرده، دانسته اند. اوزون حسن را پس از مرگ در همین مدرسه دفن کردند.^{۳۱} خواندمیر در باره منصب تدریس یکی از مدرسان مدرسه چنین می گوید: «قاضی شیخ فاضلی است عالم و بحسب و نسب از جمله اشراف و اعظم و حالا منصب تدریس تولیت مدرسه شریفه تعلق بدانجناب می دارد و برفوق شرط واقف بلوازم آن مهم قیام و اقدام می نماید».^{۳۲} امیر سراج الدین عبدالوهاب که در زمان حکومت سلاطین آق قویونلو سمت شیخ الاسلامی آذربایجان را پس از فوت پدر خویش کسب کرد، در دوره صفویه نخست از ترس شاه اسماعیل، برای کینه او به آق قویونلوها، به خراسان گریخت، اما پس از چندی به آنجا بازگشت و مقام تولیت مدرسه نصریه به او واگذار شد.^{۳۳}

تربت جام

مدرسه و گنبد سبز، مدرسه متصل به سراچه، مدرسه متصل به جامع قدیم در سفرنامه رکن الدوله به وجود این سه مدرسه در تربت جام، چنین اشاره شده است: «محمد فریومذی وزیر و... بانی مدرسه متصل به جامع قدیم امیر شاه ملک و... تمام بناهای مسطور در سلطنت شاهرخ تیموری در کمال رونق و آبادی بود».^{۳۴}

۳۱. مینورسکی. تاریخ تبریز، ترجمه و تحشیه عبدالعلی کارنگ. تبریز: کتابفروشی تهران. ۱۳۳۷ ه. ش. ص ۴۸.

۳۲. خواندمیر. حبیب السیر. جزء چهارم از مجلد سوم. ص ۶۰۹.

۳۳. دکتر عبدالحسین نوایی. شاه اسماعیل. اسناد و مکاتبات تاریخی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۱۳۴۷ ه. ش. ص ۲۳۲.

۳۴. رکن الدوله. سفرنامه، ص ۱۰۳.

جوین

مدرسه جوینی

صاحب شمس الدین محمد بن محمد جوینی مدرسه‌ای در جوین عمارت کرد و تدریس در آن را به مولانا نجم الدین کاتبی قزوینی واگذار نمود. این مدرسه پیش از سال ۷۱۰ موجود بوده است.^{۳۵}

خرگردخواف

مدرسه غیاثیه

خواجه غیاث الدین پیراحمد خوافی وزیر شاهرخ میرزا در خرگردخواف مدرسه‌ای ساخت.^{۳۶} بنای این مدرسه را استاد قوام الدین شیرازی آغاز کرد و استاد غیاث الدین شیرازی آن را در سال ۸۴۸ به پایان رساند.^{۳۷}

خوارزم

مدرسه قطلمودمور

ابن بطوطه در سفر خود به خوارزم که در طی آن تحت تأثیر رونق و جمعیت شهر قرار گرفته بود، به مدرسه‌ای که یک روز جمعه به دیدن آن می‌رود اشاره می‌کند. بانی مدرسه مزبور، قطلمودمور یکی از امرای وابسته به سلطان محمد ازبک بود که در آن هنگام حکومت شهر را برعهده داشت.

مدرسه جدید خوارزم

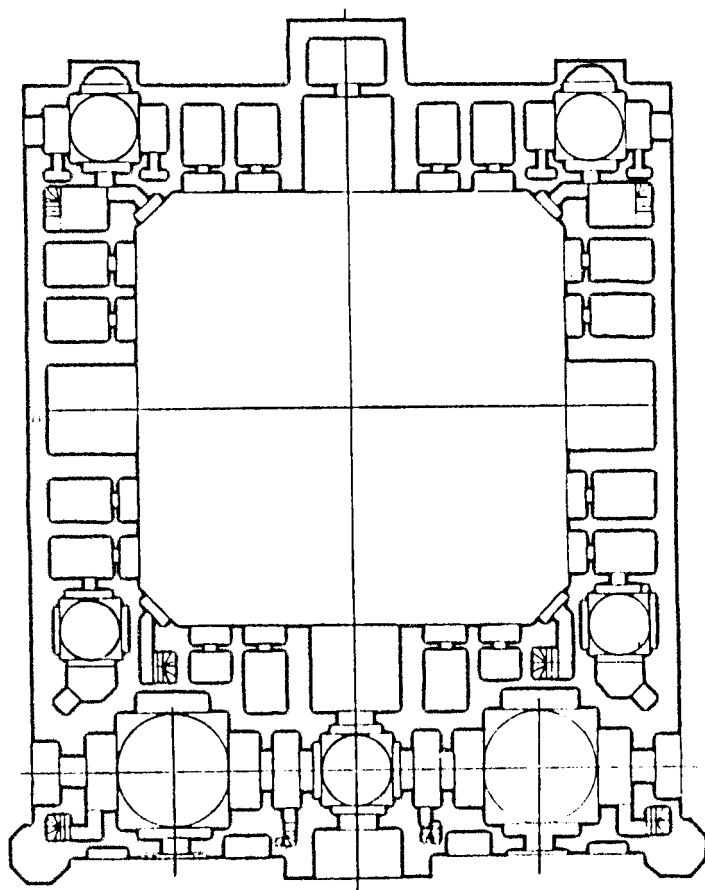
ابن بطوطه پس از مدت کمی اقامت در بیرون خوارزم به وسیله یکی از نمایان قاضی خوارزم به نام نورالاسلام به خوارزم باز می‌گردد و در مدرسه جدیدی که هنوز کسی در آن سکونت نگزیده بود، منزل می‌کند.

۳۵. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۲۵.

۳۶. اسفزاری. روضات الجنات، تصحیح و حواشی محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.

۵. ش. ص ۲۱۹.

۳۷. محمد تقی مصطفوی. اقلیم پارس. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳ ه. ش. ص ده.



۶ - خراسان: مدرسه غیاثیه خرگرد

سلطانیه

مدرسه خانقاه سلطانیه

رشیدالدین فضل الله در طی مکتوبی که برای محاسبه، اداره و گردآوری اموال و دارایی خود نوشت، از این مدرسه نام می برد. متن بخشی از آن نامه چنین است: «پنج هزار گوسفند ما که به دست «هربطان» است و مدت دو سال شده که شاخ آنرا داغ نه کرده اند، اکنون مشارالیه را مقرر کرده ایم که مجموع را داغ کرده محاسبه سنوات گذشته از ایشان بطلبد، و نوعی کند که هیچ دقیقه از دقایق سعی و اجتهاد فوت نشود، و گفته ایم که روغن و کشک گوسفندان را نقل آش خنه همدان گرداند تا صرف صادر و وارد و فقرا و مساکین و ابناء السبیل آنجا شده مردم آن بقعه را رفاهیتی تمام حاصل گردد، و پشم آنرا مجموع نقل شیراز گرداند تا بجهت خانقاه همدان و مدرسه ارزجان و مدرسه خانقاه سلطانیه زیلوهای پسندیده لایق بسازند و نقل دارالسلطنة تبریز گردانند».^{۳۸}

سمرقند

مدرسه ملکه کبری

ملکه کبری همسر تیمور مدرسه ای در برابر ساختمان مسجد جامع سمرقند که به فرمان تیمور ساخته شده بود، عمارت کرد. آورده اند که تیمور برای بنای مسجد مذکور هزینه زیادی متحمل شد و آن مسجد را به تقلید مسجدی که در هندوستان دیده بود با سنگ مرمر پوشاند و یکی از مباحثان خود را به نام محمد جلد مامور نظارت بر بنای مسجد کرد و پس از اتمام بنای آن، از زحمات او به جهت زیبایی و استواری مسجد تشکر کرد و مقام بالایی به او واگذار نمود، اما پس از آنکه تیمور از سفری که رفته بود، باز می گردد و بنای مدرسه ملکه کبری که در مقابل مسجد بر پا شده بود را می بیند که

۳۸. خواجه رشیدالدین فضل الله. مکاتبات رشیدی. صص ۱۸۲ و ۱۸۳.

عظیم تر و بلندتر از مسجد وی بود، خشمگین می شود و مباشر بنای مسجد را به وضع فجیعی به قتل می رساند.^{۳۹} در ظفرنامه یزدی آمده است که در مدت بنای مسجد، تیمور گاهی اوقات حضور می یافت و به مدرسه خانم که نزدیک مسجد بود می رفت.^{۴۰}

مدرسه خانیه

فضل الله بن روزبهان در وصف مدرسه خانیه در سمرقند که بنای آن را به محمد تیمور سلطان نسبت می دهد، در مهمان خانه بخارا اشعاری آورده است:

در سمرقند خان چو مدرسه ساخت	شهرت علم در جهان انداخت
چرخ هفتم کمینه پایه او	بلک نه چرخ زیر سایه او
طاق او سرفراز آفاقست	که برفعت درین جهان طاقت
حجراتش ز ارتفاع جهات	هست موصوف سوره حجرات
صفه اش رهبر عقول شده	هر سحر محفل فحول شده
صحن او سجده گاه معبودست	مرقد شاه عصر محمود است.
وی سپس نزول سلطان به مدرسه و مراسم مباحثه انجام شده را توضیح می دهد. ^{۴۱}	

مدرسه میرزا الغ بیگ

میرزا الغ بیگ (مقتول ۸۵۳) فرزند شاهرخ میرزا که پس از پدر به سلطنت رسید، در وقتی که در زمان حیات شاهرخ حکومت ماوراءالنهر را از سوی او داشت، در شهر سمرقند مدرسه و خانقاهی عالی احداث نمود و چندان مستغلات و مزروعات وقف آن کرد که همه ساله از درآمد موقوفات پس از

۳۹. ابن عربشاه، عجایب المقدور، صص ۲۲۶ و ۲۷۷.

۴۰. مولانا شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه، ج دوم، ص ۱۴۵.

۴۱. فضل الله بن روزبهان خنجی، مهمان نامه بخارا، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران: بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱ ه. ش. صص ۲۸۳ و ۲۸۴.

کسر مخارج، مبلغ قابل ملاحظه‌ای زیاد می‌آمد و در خزانه همان مدرسه و خانقاه ذخیره می‌کردند.^{۴۲} میرزا الغ‌بیک به ریاضیات و نجوم بسیار علاقه داشت و دانشمندانی همچون غیاث‌الدین جمشید کاشانی در دربار او بسر می‌بردند.

سمنان

مدرسه عمادیه

این مدرسه پیش از سال ۷۴۴ در سمنان احداث شده بود و رکن‌الدین قزوینی شافعی مدتی در آن به تدریس اشتغال داشت.^{۴۳}

شوشتر

مدرسه امام شرف‌الدین

امام شرف‌الدین موسی پسر امام صدرالدین سلیمان مدرسه‌ای در شوشتر بنا نمود. وی برای اداره امور مدرسه چهار خادم در خدمت داشت که یکی مسئول اوقاف، دیگری کارپرداز و سومی مامور تنظیم برنامه غذا و چهارمی مامور سرکشی به آشپزها و سقاها و فراشها بود. ابن بطوطه که شانزده روز در این مدرسه اقامت گزیده بود از نظم و ترتیب و خوراک‌های آن نیکو گفته است.^{۴۴}

شیراز

مدرسه فزاری

ابوطاهر محمد بن عبدالله بن الحسین بن عبدالله فزاری (متوفی ۴۹۲)

۴۲. مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی. مطلع السعیدین و مجمع البحرین، تصحیح محمد شفیع.

لاهور: ۱۹۳۶ میلادی. ج دوم. جزء اول. ص ۲۳۷.

۴۳. ناجی معروف. علما النظامیات. ص ۱۲۶.

۴۴. ابن بطوطه. سفرنامه. ج اول. ص ۲۰۲.

مدرسه ای بنا می نماید و خود در آن به تدریس می پردازد و پس از فوت در همان جا به خاک سپرده می شود.^{۴۵} این مدرسه تا اواسط قرن هشتم بر پا بود.

مدرسه قراجه

اتابک قراجه پس از اتابک چاولی از سوی سلطان سلجوقی — معزالدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه — به حکومت فارس منصوب شد. وی که به رعایت طریق معدلت مشهور بود، بناهای متعددی از جمله مدرسه ای به نام قراجه در میان شهر محاذی مدرسه فزاری احداث نمود و چند قطعه زمین و باغ معمور وقف آن کرد. این مدرسه در اواسط قرن هشتم از مدارس معتبر شیراز بود.^{۴۶}

مدرسه منکوبرس

پس از آنکه قراجه در همدان کشته شد، اتابک منکوبرس به فارس اعزام شد و سیزده سال حکومت آنجا را برعهده داشت. وی در جوار مزار ام کلثوم، مدرسه ای ساخت و گروهی از علما و فقها را در آنجا مقام داد و تامین ما یحتاج آنان را برعهده گرفت.^{۴۷}

مدرسه لالا

ابونصر لالا از ممالیک سلطان غیاث الدین ابوشجاع که به همراه اتابک منکوبرس به فارس رفته بود، در درون شهر شیراز در نزدیکی دروازه اصطخر مدرسه ای عمارت کرد و عده ای طلبه را در آنجا سکونت داد.^{۴۸} بنای مدرسه دیگری در جوار «ابش خاتون» را هم به او نسبت داده اند.^{۴۹}

مدرسه شریفی

سید نظام الدین احمد علوی، از علمای شیراز، در سال ۵۳۰ وفات

۴۵. زرکوب شیرازی. شیرازنامه. ص ۶۴؛ تاریخ بافت قدیم شیراز. ص ۶۰.

۴۶. همان، ص ۶۴.

۴۷ و ۴۸. همان، ص ۶۵.

۴۹. رحمت الله مهراز. بزرگان شیراز. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ه. ش. ص ۱۱.

یافت. وی را در مدرسه شریفی واقع در بازار گیوه‌دوزان محله بیراسته دفن کردند.^{۵۰}

مدرسه زاهده خاتون

زاهده خاتون همسر اتابک بزابه — حاکم فارس پس از وفات منکوبرس — مدرسه‌ای عالی در شیراز ساخت و تولیت آن را نخست به علمای حنفی و سپس به علمای شافعی واگذار کرد و هر روز در آنجا برای شصت فقیه راتبه معین کرد و املاک و مزارع و نقود و جواهرات بسیاری وقف آنجا نمود — آورده‌اند که زاهده خاتون پس از مرگ همسرش (۵۴۲) به مدت بیست و یک سال در فارس منصب حکومت داشت. — این مدرسه مناری بلند داشت که در اواسط قرن هشتم خراب شده بود.^{۵۱}

مدرسه تاجی

تاج‌الدین شیرازی که در زمان بزابه منصب وزارت فارس را برعهده داشت، بناهای چندی از جمله مدرسه‌ای موسوم به مدرسه تاجی در شیراز عمارت کرد.^{۵۲}

مدرسه سنقریه

اتابک مظفرالدین سنقرین مودود، سرسلسله اتابکان فارس که در حدود چهارده سال در شیراز سلطنت کرد، مدرسه‌ای ساخت و در کنار آن، مسجد و سقایه‌ای ترتیب داد. جسد او را پس از وفات در سال ۵۵۸ در همین مدرسه دفن کردند و مؤلف شیرازنامه در باب مزار او در اواسط قرن هشتم چنین می‌گوید: «واکنون مزاری متبرک، و تربت با برکت او چون تریاک اعظم مجرب است، به هر حاجتی که توجه می‌کنند، از تاثیر همت او مقاصد به حصول می‌پیوندند. از غایت اعظام و احتشام آن شاه نامدار و از برکت معدلت و مبرات و احسان او حالة الحیوة بعد از دو یست و هشت سال خلق شیراز عوام و

۵۰. زرکوب شیرازی. شیرازنامه. ص ۲۰۳

۵۱ و ۵۲. همان، صص: ۶۶، ۶۷، ۷۰.

خواص در امور شرعی و قضایای دینی، حواله سوگند آنجا می کنند». ۵۳

مدرسه امینی

امین الدین کازرونی، وزیر اتابک تکه در نزدیکی مسجد عتیق شیراز مدرسه ای مشهور به امینی عمارت کرد. کالبد وی را پس از فوت (۵۶۷) در صفا شمالی مدرسه دفن کردند. ۵۴

مدرسه عمید

خواجه عمیدالدین ابونصر اسعد، وزیر خاص اتابک سعد، در محله درب اصطخر مدرسه ای مشهور به مدرسه عمید بنا کرد. ۵۵

مدرسه مقربی

این مدرسه را امیر مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود (متوفی ۶۶۵) از وزرای اتابک ابوبکر بن سعد (۶۲۳-۶۵۸) در بازار بزرگ شیراز به همراه مجموعه ای متشکل از رباط، دارالحديث، دارالشفاء و سقاخانه بنا کرد. ۵۶

مدرسه فخرالدین ابوبکر

امیر فخرالدین ابوبکر یکی دیگر از وزرای اتابک ابوبکر بن سعد بود که نزدیک خانه اتابک مسجد جامعی معتبر و در کنار آن مدرسه و دارالشفاء و دارالحديث و سقاخانه ای «جمله به یک صف پیوسته و متصل» ۵۷ عمارت کرد. این مجموعه تا اواسط قرن هشتم آباد بود.

مدرسه اتابکیه

شیخ سعدالدین ابی منصور محمد بن مظفر (متوفی ۶۳۴) که خطابت مسجد فخرالدین ابوبکر را پذیرفته بود، در مدارس منکوبرس و اتابکیه به تدریس اشتغال داشت. ۵۸

مدرسه رفیعی

۵۳ و ۵۴. همان، صص: ۷۳ و ۷۴.

۵۵ و ۵۶ و ۵۷. همان، صص: ۷۹، ۸۴.

۵۸. کرامت الله افسر. تاریخ بافت قدیم شیراز. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ه. ش. ص ۷۳.

فقیه مشرف الدین از علمای شیرازی که مدتی سمت معلمی اتابک سعدبن ابوبکر را برعهده داشت، مدرسه ای به نام رفیعی تاسیس و املاکی برآن وقف نمود.^{۵۹}

مدرسه عضدیه

بانی این مدرسه، ترکان خاتون همسر اتابک سعدبن ابوبکر (متوفی ۶۵۹) بود. وی این مدرسه را در دروازه دولت به نام فرزند خردسالش عضدالدوله محمد احداث کرد.^{۶۰}

مدرسه شاهی

کردوجین همسر سیمور غتمش که پس از کشته شدن همسرش به ازدواج امیر چوپان، شوهر خواهرش، درآمد، مدرسه مجللی به نام مدرسه شاهی در جوار دولتخانه اتابکی عمارت کرد و برای طلاب و حفاظ و صوفیان راتبه معین نمود. کالبد او را پس از فوت (۷۳۸) به شیراز منتقل کردند و در مدرسه شاهی به خاک سپردند.^{۶۱}

مدرسه نصیریہ

از این مدرسه در شرح احوال ابن هراس که بانی رباطی در محله باغ نو و پشت مدرسه نصیریہ قرار داشته، نام برده شده است.^{۶۲}

مدرسه بنجیر خوزی

شرف الدین زکی بن عمر بن بهرام از علما و مشاهیر شیراز در قرن هفتم پس از فوت در سال ۶۷۷ در صفا جنوبی مدرسه بنجیر خوزی دفن شد.^{۶۳}

مدرسه سادات طویل

سید عزالدین احمد بن جعفر — از سادات و بزرگان شیراز و متوفی ۷۲۳

۵۹. رحمت الله مهرار، بزرگان شیراز، ص ۱۸۷.

۶۰. زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۸۶.

۶۱. رحمت الله مهرار، بزرگان شیراز، ص ۳۹۴.

۶۲. همان، ص ۱۸۶.

۶۳. زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۱۸۳.

در محله گچ‌پزان، مدرسه‌ای معروف به مدرسه سادات طویل احداث کرد.^{۶۴}

مدرسه نجیبیه

مجدالدین جعفر (متوفی ۷۵۸) از علمای حدیث که وابسته به خاندان سادات طویل بود، مدتی در مدرسه نجیبیه تدریس می‌کرد.^{۶۵}

مدرسه مجدیه

ابن بطوطه در طی سفر خود، وقتی که وارد شیراز شد، برای زیارت شیخ مجدالدین شیرازی به مدرسه مجدیه که از بناهای شیخ بود، رفت. وی در مدت اقامت خود در شیراز در اتاقی در همین مدرسه سکونت داشت.^{۶۶}

مدرسه مزار احمد بن موسی

تاش خاتون مادر سلطان ابواسحق، مدرسه و زاویه‌ای برای مزار احمد بن موسی احداث کرد که در آن به مسافران طعام می‌دادند. خاتون شهای دوشنبه به زیارت بقعه می‌رفت و در آن هنگام قضاات و فقها و سادات شیراز نیز در آنجا گرد می‌آمدند.^{۶۷}

مدرسه مقبره امام قطب

مقبره امام قطب ولی ابوعبداللین خفیف دارای زاویه و مدرسه‌ای بود که فقها و قضاات هفته‌ای یک مرتبه در آنجا جمع می‌شدند؛ ابن بطوطه نیز در آن مجلس حاضر شده بود.^{۶۸}

مدرسه مزار شمس الدین سمنانی

در کنار مقبره شمس الدین سمنانی زاویه و مدرسه‌ای عمارت شده بود. این زاویه و مدرسه در نزدیکی زاویه شیخ سعدی قرار داشت.^{۶۹}

مدرسه دارالشفاء

۶۴. رحمت الله مهرا . بزرگان شیراز. ص ۲۷۶.

۶۵. همان، ص ۲۷۶.

۶۶. ابن بطوطه، سفرنامه. ج اول. ص ۲۱۷

۶۷، ۶۸، ۶۹. همان، صص: ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴

شاه شجاع پسر مسارزالدین محمد، از سلاطین آل مظفر که از سال ۷۵۹ تا ۷۸۶ سلطنت کرد و ممدوح خواجه حافظ شیرازی بود، در شیراز مدرسه دارالشفا را احداث کرد و میرسید شریف جرجانی نگارنده کتابهای صرف و نحو و منطق و عرفان را برای تدریس در آنجا دعوت کرد و خود وی در مجلس درس معین الدین یزدی، مؤلف کتاب مواهب الهی در تاریخ خاندان مظفری، حضور می یافت.^{۷۰}

مدرسه بقعه بی بی دختران

این مجموعه در زمان شاه شجاع بنا گردید. بقعه مذکور، آرامگاه زنان اعیان و درباریان بود. تاجلوییگم خواهرشاه طهماسب صفوی که از سوی برادرش به شیراز تعین شده بود، (۹۴۷) پس از فوت در آنجا دفن می شود.^{۷۱}

مدرسه مسعودیه

بنایی این مدرسه را جلال الدین مسعود شاه دانسته اند. احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی (متوفی ۷۸۹) مؤلف شیرازنامه در این مدرسه تدریس می کرده است.^{۷۲}

مدرسه دارالصفاء

میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان (۷۹۶-۸۳۷) فرزند شاهرخ میرزای تیموری که مدت بیست سال حاکم فارس بود، بناهای متعددی از جمله مدرسه دارالقضا را در شیراز احداث کرد. مولانا شرف الدین علی یزدی در سال ۸۲۸ ظفرنامه را به سفارش او به رشته تحریر درآورد.^{۷۳}

مدرسه منصوریه

امیر صدرالدین محمد حسینی از علمای شیراز در زمان امیرحسن بیگ (۸۷۲-۸۸۲) و یعقوب میرزا مدرسه منصوریه را در محله دشتک شیراز بنا

۷۰. دکتر عیسی صدیق. تاریخ فرهنگ ایران، ص ۱۹۵.

۷۱. کرامت الله افسر. تاریخ بافت قدیم شیراز، ص ۹۴.

۷۳. یحیی بن عبداللطیف حسین قزوینی. لب التواریخ، تصحیح سید جلال طهرانی. تهران: مؤسسه

خاور، ۱۳۱۴ ه. ش. ص ۱۹۱.

می‌کند. امیر صدرالدین تالیفاتی داشت، از جمله رساله تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه تجرید که به قول خواندمیر در حبیب السیر، در میان طلاب مشهور بوده است. پسر امیر صدرالدین به نام امیر غیاث الدین منصور که در ریاضی و فنون حکمی معروف بوده، در مدرسه پدرش تدریس می‌کرده است.^{۷۴} موقوفات مدرسه منصوریه عبارت از پنجاه دهکده در فارس با درآمد سالیانه‌ای نزدیک به ۲۴۲ هزار دینار از معافیت مالیاتی برخوردار بود.^{۷۵}

مدرسه مولانا محی الدین

مولانا جلال الدین محمد دوانی (متوفی ۹۰۸) در مدتی که برای تحصیل علم به شیراز رفته بود، در مدرسه مولانا محی الدین گوشه کناری و مولانا حسن‌شاه بقال به کسب دانش پرداخت.^{۷۶}

مدرسه حسن کیا

شیخ ابوبکر علاف و شیخ حسن کیا از سادات بزرگ قزوین در مدرسه حسن کیا مدفون شدند.^{۷۷}

طبس

مدرسه دومنار

مدرسه دومنار طبس متعلق به قرن پنجم هجری یعنی دوره سلجوقیان است، طول مناره‌های آن از زمین حدود ۱۸ متر و جنبان است. تاریخ بنا و نام بانی عمارت دو طبقه مدرسه به درستی معلوم نیست.^{۷۸}

۷۴. خواندمیر. حبیب السیر، جزء چهارم از مجلد سوم. ص ۶۰۴.

۷۵. بطروشفسکی و دیگران. تاریخ ایران. ص ۴۴۸.

۷۶. حسن روملو. احسن التواریخ، سعی و اهتمام چارلس نارمن سیدن. کلکته: مطبعه پیتست مشن پریس، ۱۹۳۱ میلادی. ص ۷۱.

۷۷. کرامت الله افسر. تاریخ بافت قدیم شیراز. ص ۱۲۱.

۷۸. بقراط نادری. تاریخچه طبس هنرو مردم، شماره ۱۸۶، ص ۶۱.

قزوین

مدرسه التفاتیه

عمارت این مدرسه را به یکی از امرای مغول موسوم به خواجه التفات نسبت داده‌اند. این مدرسه که در برابر مسجد حاج ملاآقای فقیه در قزوین واقع شده و یک طبقه است، تا حدود سی سال پیش از دیگر مدارس قزوین پررونق تر بود، زیرا موقوفاتش از سایر مدارس بیشتر بود. در آن هنگام حدود سی طلبه از شهرهای مختلف به ویژه شهرهای شمال کشور، در آن ساکن بودند.^{۷۹}

قم

مدرسه رضویه

تاریخ بنای این مدرسه مشخص نیست. برخی گفته‌اند که این مدرسه به فرمان امام رضا (ع) هنگام سفر به خراسان بنا شد، اما عده‌ای همچون مؤلف «گنجینه آثار تاریخی قم» معتقدند که امام هشتم به قم نرفته است زیرا در منابع قدیم قم به حضور ایشان اشاره‌ای نشده است. گویا این مدرسه در قرن هفتم هجری معمر بوده، چون سید عبدالکریم بن طاوس متوفی ۶۹۳ در کتاب خود به مدرسه‌ای اشاره کرده است. این مدرسه در سال ۱۰۹۴ به همت حاکم قم از سوی شاه سلیمان آباد گردید و در دوره قاجاریه نیز تعمیراتی در آن صورت پذیرفت.^{۸۰}

کاشان

مدرسه خواجه معین الدین

بنای این مدرسه را به صاحب اعظم خواجه معین الدین احمد مختص

۷۹. محمدعلی گلریز. مینو در (باب الجنة قزوین). تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ه. ش، ص ۵۶۱.

۸۰. فیض. گنجینه آثار قم. قم: بی‌نا، ۱۳۵۰. ج دوم. ص ۶۳۹.



۷- قزوین: مدرسه التفاتیه، دید از حیاط به ورودی



۸- قزوین: مدرسه التفاتیه

الملوک (مقتول ۵۲۱) وزیر سلطان سنجر نسبت داده‌اند.^{۸۱}

مدرسه خان

بانی آن سید لطیف از احفاد سید ابوالرضا راوندی و پدر زن شاه شجاع (۷۶۰-۷۸۶) و امیر مجدالدین مظفر کاشی بود.^{۸۲}

مدرسه خواجه عمادالدین

خواجه عمادالدین شیروانی در یک ضلع میدان سنگ‌فرش کاشان که در میانه بازار واقع بود، مدرسه و دارالشفایی در اواسط نیمه دوم قرن نهم احداث کرد.^{۸۳}

کرمان

مدرسه قطبیه

بنای این مدرسه به احتمال زیاد در زمان براق حاجب ملقب به قتلغ خان — بنیانگذار سلسله قراختاییان کرمان و متوفی به سال ۶۳۲ — آغاز شد و تکمیل ساختمان آن در زمان قتلغ ترکان — همسر براق حاجب و پس از فوت او همسر سلطان قطب‌الدین محمد پسرعم براق — که تا سال ۶۸۱ در کرمان به نیابت پسرش حکومت می‌کرد، صورت پذیرفت. قتلغ ترکان مدرسه را توسعه داد و املاک و اموال بسیاری بر آن وقف نمود. این مدرسه که در آغاز به نام قطبیه، منسوب به سلطان قطب‌الدین، معروف بود، به سبب اقدامات قتلغ ترکان ملقب به عصمة‌الدین ترکان، یک، چند به نام مدرسه عصمتیه مشهور بود.^{۸۴} وی مولانا تاج‌الدین سیدی زوزنی را که در علوم مشروع و منقول و فقه و ادب مهارت داشت، برای تدریس در مدرسه دعوت کرد.^{۸۵}

۸۱. حسن نراقی. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز. ص ۲۳۶.

۸۲. همان. ص ۲۳۶.

۸۳. همان ص ۲۳۴.

۸۴. باستانی پاریزی. مقدمه تاریخ شاهی. ص ۷۰.

۸۵. ناصرالدین منشی کرمانی. سمط‌العلی‌الحضرة العلیا، تصحیح عباس اقبال، تحت نظر محمد

قزوینی. تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۸ ه. ش. ص ۴۲.

مراغه

مدرسه محبیه

بنای مدرسه واقع در بازار مراغه و متعلق به پیش از سال ۶۷۰ به محیی الدین ابوحامد یحیی بن صدرالدین نسبت داده شده است.

مدرسه سیواسی

برای مجدالدین محمد بن خلیفه بن الب ارسلان سیواسی مدرسه ای (پس از ۶۸۰) در مراغه بوده است.

در کتاب *علما النظامیات* (ص ۱۲۴) علاوه بر دو مدرسه فوق به مدرسه ای نیز اشاره شده و آمده است که فخرالدین ابومسعود منصور بن محمد کازرونی طیب هنگام ورود به مراغه در سال ۶۶۴ در مدرسه ای فرود آمد.

مرو

مدرسه شهابی

پس از آنکه سپاهیان چنگیز مردم شهر مرو را قتل عام کردند و بیش از یک صد هزار تن جان خود را از دست دادند، یکی از سرداران موسوم به «آق ملک» مأمور شد که با گروهی سپاهی به شهر باز گردد و افرادی را که توانسته بودند در جایی مخفی شوند به قتل برسانند. وی افراد دستگیر شده را ابتدا در مدرسه شهابی زندانی کرد و سپس آنها را از دم تیغ گذارند.^{۸۶}

مشهد

مدرسه مشهد امام رضا(ع)

ابن بطوطه در ضمن سفر خود (اواسط قرن هشتم) از طوس به مشهد می رود. وی در توصیف مشهد امام رضا(ع) می گوید: «در داخل زاویه ای

۸۶. عظاملک جوینی. جهانگشای جوینی. ص ۱۰۲.

است که مدرسه و مسجدی در کنار آن وجود دارد». وی اشاره می‌نماید که مجموعه مذکور با سبکی زیبا بنا شده و دیوارهای آن با کاشی تزیین شده است.^{۸۷}

مدرسه بالاسر

این مدرسه را شاهرخ میرزا در مغرب دارالسیاده و بالا سر مدفن حضرت رضا بنا کرد.^{۸۸} درب ورودی مدرسه در بازار بزرگ مشهد قرار داشت. این مدرسه دو طبقه و چهار ایوانی است و در ایوان ضلع شرقی آن کتیبه‌ای گچبری مربوط به زمان شاه سلیمان صفوی است که گویا به مناسبت انجام تعمیراتی در مدرسه، در آنجا نصب شده بود.^{۸۹} آرامگاه میرزا ابوالقاسم بابربن بایستقر بن شاهرخ زیر گنبد شمال شرقی مدرسه قرار دارد.

مدرسه پریزاد

پریزاد خانم خدمتکار گوهرشاد آغا این مدرسه را در مقابل مدرسه دودرمی ساز و موقوفه‌یی برای آن تعیین می‌نماید. این مدرسه دو طبقه و ورودی آن از بازار بزرگ است. این مدرسه در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۹۱) به امر نجف‌قلی بیگلربیگی تعمیر شد.^{۹۰}

مدرسه دودر

امیر غیاث‌الدین یوسف خواجه بهادر بن شیخ علی بهادر، یکی از امرای شاهرخ، در سال ۸۴۳ این مدرسه را عمارت می‌کند. این مدرسه دو طبقه و چهار ایوانی در سال ۱۰۸۸ به فرمان ملکه، مادر شاه سلیمان صفوی، تعمیر شد.

۸۷. ابن بطوطه. سفرنامه. ج اول. ص ۴۴۱.

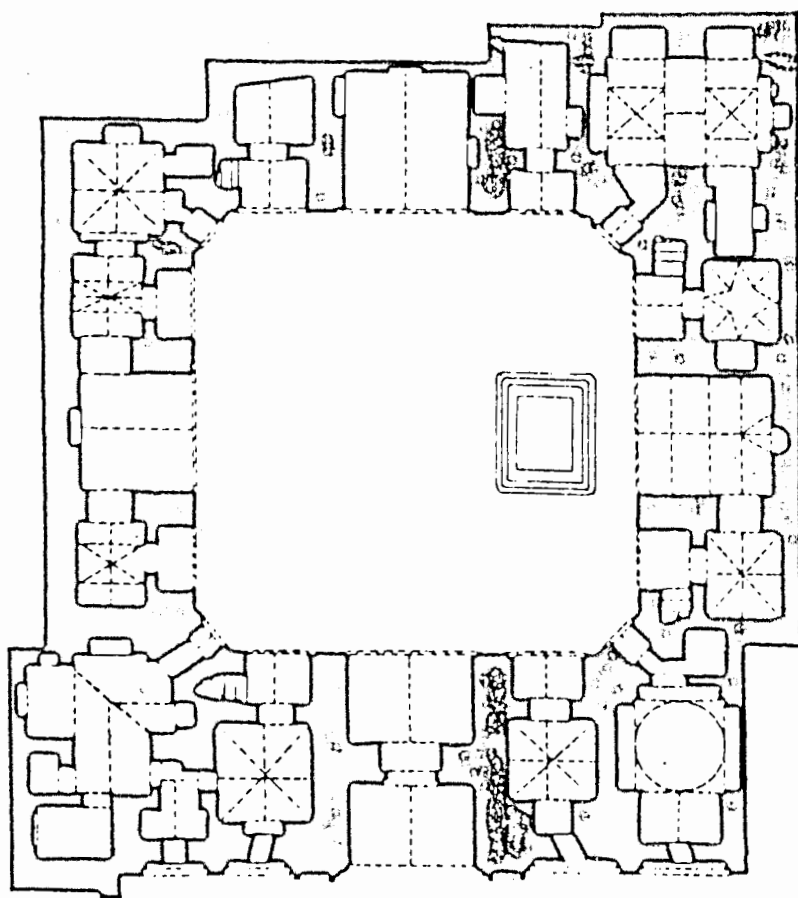
۸۸. عبدالحمید مولوی. مسجد شاه. هنر و مردم، ش ۷۴ و ۷۵. ص ۷۶.

۸۹. علی اصغر مفری. بناهای تاریخی خراسان. مشهد: اداره کل فرهنگ و هنر خراسان، ۱۳۵۹ ه. ش.

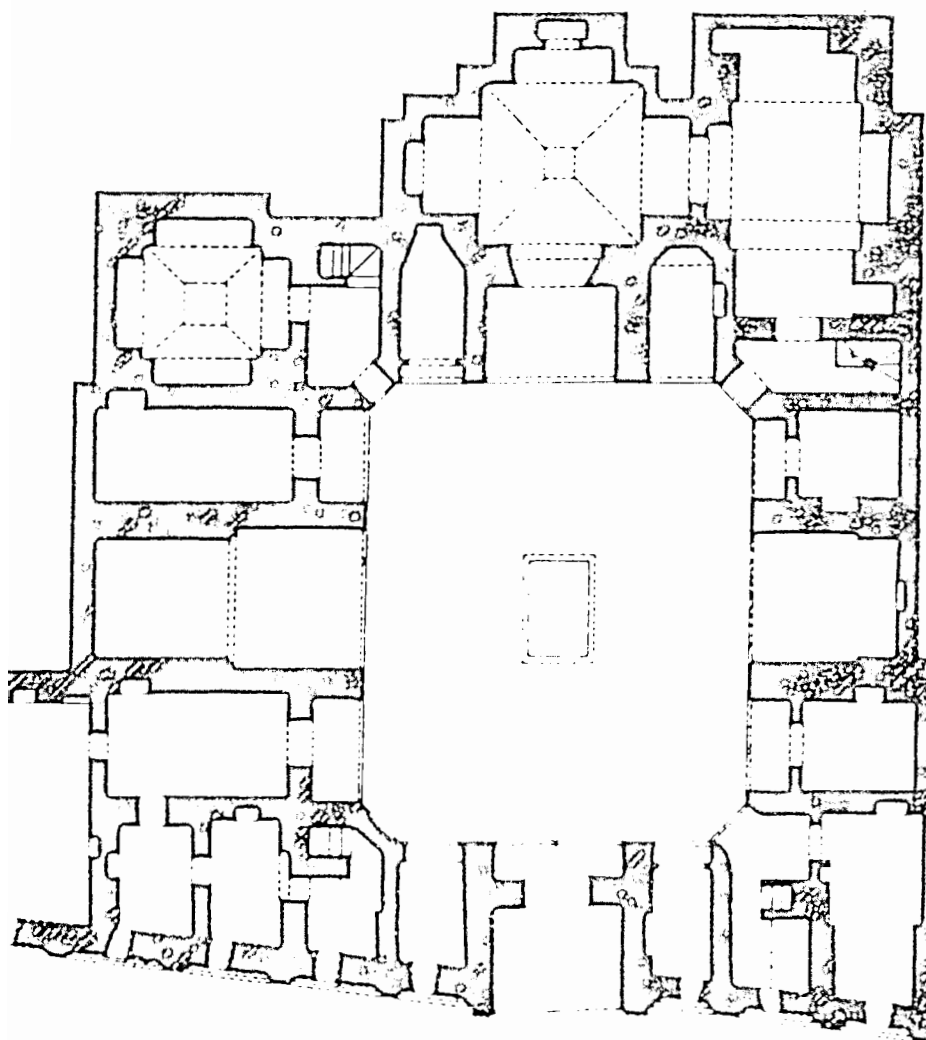
ص ۱۵.

۹۰. همان، ص ۱۴.

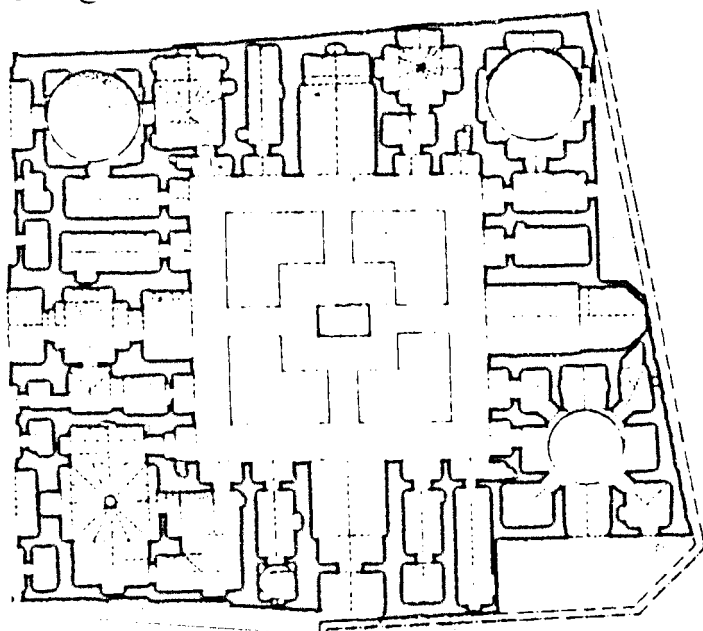
۹۱. عبدالحمید مولوی. مسجد شاه. ص ۷۶.



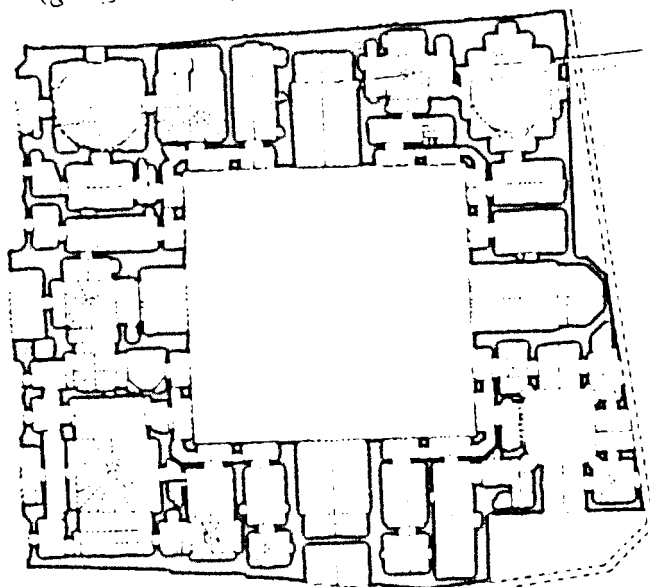
۹ — مشهد: مدرسه بالا سر نقشه طبقه همکف (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۱۱ — مشهد: مدرسه پریزاد (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۱۲ — مشهد: مدرسه دودر، نقشه طبقه همکف (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۱۳ — مشهد: مدرسه دودر، نقشه طبقه اول (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)

مدرسه امیر سیدی

بنای مزبور در زمان شاهرخ میرزا ساخته شد و امیر محمد ولی بیگ به علت دور شدن از غضب محمد حسین میرزا، هنگامی که به مشهد رسید، خود و یارانش را در این مدرسه مضبوط ساخت.^{۹۲}

میبد

مدرسه مظفریه

احداث این مدرسه به امیر مبارزالدین محمد (۷۲۳-۷۵۹) بنیانگذار سلسله آل مظفر، نسبت داده شده است. جسد وی را که در حدود چهل سال حکومت یزد، کرمان، فارس و عراق را برعهده داشت، پس از فوت در سال ۷۶۵ به مدرسه مذکور منتقل کردند و در آنجا به خاک سپردند.^{۹۳} محمد مستوفی بافقی احداث این مدرسه را به امیر شرف الدین مظفر متوفی به سال ۷۱۳ (پدر امیر مبارزالدین محمد) که مدتی حکومت میبد به او واگذار شده بود، نسبت داده است.^{۹۴}

نیشابور

در اواسط قرن هشتم چهار مدرسه در کنار مسجد جامع نیشابور که در وسط بازار واقع بود، قرار داشت و گروه انوهی از طلاب در این مدارس به تحصیل اشتغال داشتند.^{۹۵}

هرات

۹۲. خواندمیر، حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، ص ۲۱۷.

۹۳. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ ایران، ص ۵۷۶.

۹۴. محمد مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ج اول، ص ۹۷.

۹۵. ابن بطوطه، سفرنامه، ج اول، ص ۴۴۲.

مدرسه غیاثیه

مولانا کمال الدین مسعود شیروانی (متوفی ۹۰۵) که در علم کلام و منطق، اعلم علمای زمان خود بود، پس از فوت قاضی نظام الدین تدریس در مدرسه گوهرشاد آغاییگم را ترک نمود و تدریس در مدرسه غیاثیه را آغاز کرد و در روز اجلاس وی در آنجا، امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء هرات اجتماع کردند. یکی از شروط وقف این مدرسه آن بود که اعلم علمای خراسان باید سمت تدریس در آن را اشغال نمایند.^{۹۶} خواندمیر این مدرسه را از آثار ملک غیاث الدین کرت دانسته و سمرقندی در مطلع السعدین آورده که این مدرسه در شمال مسجد جامع هرات واقع بوده است.^{۹۷}

مدرسه شاهرخ میرزا

شاهرخ میرزا (۸۰۷-۸۵۰) در هرات مدرسه و خانقاهی بنا کرد. ساختمان این مدرسه و خانقاه که در سال ۸۱۳ به اتمام رسید، از شکوه و عظمت بسزایی برخوردار بود. عبدالرزاق سمرقندی در باره آن چنین می گوید: «برطرف شمال شهر تحت قلعه در جانب جنوب مدرسه عالی و خانقاهی متعالی پیوسته هم، و در میان آن بقعه صحن سرای بزرگ و صفه وطاقی رفیع و بر دو طرف دو منار بلند قامت بدیع استقامت ارتفاع یافت و از شعشه طلا و لاجورد انوار بهجت آثار بر در و دیوار آن بقعه تافت. مهندسان دقیق اندیشه و بنایان چابک عمل نازک پیشه غایت صنعت و کمال دقت بظهور آوردند... نفایس کتب مشتمل بر اصول و فروع و محتوی بر معقول و منقول در صنایع پرداخته و معد و مهیا ساخته و افراد علما اعلام بتدریس زمره انام و افادت خواص و عوام معین شده و از نحاریر علما ائمه و صنادید فضلالی ائمه چهار دانشمند متبحر برسم تدریس در مدرسه تعیین نمودند».^{۹۸} این مدرسه در سال ۸۶۷ از رونق کامل برخوردار بود.

۹۶. میرخواند. روضة الصفا، ج هفت، ص ۲۷۴.

۹۷. خواندمیر. فصلی از خلاصة الاخبار، تصحیح و تحشیه سرور گویا، کابل: ۱۳۲۴، ص ۱۲.

۹۸. عبدالرزاق سمرقندی. مطلع السعدین، جزء اول از جلد دوم، ص ۱۰۹.

مدرسه گوهرشاد بیگم

این مدرسه به همت ملکه گوهرشاد، دختر سلطان غیاث الدین غوری زوجه شاهرخ میرزا، در سال ۸۲۰ بنا شد و عمارت آن در سال ۸۴۱ به اتمام رسید.^{۹۹} در هنگامی که یکی از علما یا بزرگان فوت می کرد، در این مدرسه با حضور بزرگان، مجلس عزای برپا می گردید. در روضات الجنات وصف مجلس عزایی که به مناسبت درگذشت امیر رفیع الدین حسین در این مدرسه با حضور و وعظ مولانا کمال الدین حسین کاشفی برگزار شد، آمده است.^{۱۰۰}

مدرسه پیش برد

بانای این مدرسه مولانا جلال الدین محمد قایینی بود. وی که به عنوان واعظی فاضل و متدین توصیف شده و رخصت حدیث از شیخ محمد جوزی دریافت داشته بود، در سال ۸۳۸ به علت ابتلا به طاعون در هرات، دارفانی را وداع گفت.^{۱۰۱}

مدرسه اخلاصیه

مدرسه و خانقاه اخلاصیه نزدیک دارالشفاء واقع بود و بانای آن «حضرت سلطانی» [سلطان حسین میرزا متوفی ۹۱۱؟] بوده است. در دو بقعه مزبور هفت نفر از علما به تدریس و تحقیق مشغول بودند و چند هزار کس از نقاط دور و نزدیک در این مدرسه تحصیل کرده و برخی از آنان پس از اتمام تحصیل به مقام رفیع تدریس مفتخر شده بودند.

همه روزها در خانقاه برای فقرا و نیازمندان طعام پخته می شد و هرسال نزدیک به دو هزار پوستین، پیراهن و کفش و سایر مایحتاج به درویشان داده می شد.^{۱۰۲} مولانا شمس الدین محمد (متوفی ۹۰۱) یکی از مدرسین آنجا بود که از سمرقند به هرات رفته بود.^{۱۰۳}

۹۹. ناجی معروف، علما النظامیات، ص ۱۲۸.

۱۰۰. اسفراری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، صص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۱۰۱. خواندمیر، حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، ص ۱۳.

۱۰۲. خواندمیر، فصلی از خلاصه الاخبار، ص ۱۹.

۱۰۳. میرخواند، روضه الصفا، ج هفت، ص ۲۷۰.

مدرسه و خانقاه سلطانی

مدرسه و خانقاه سلطانی در سرپل انجیل به فرمان سلطان حسین میرزا بایقرا برپا شد. هرات در زمان این سلطان از اعتبار علمی شایسته‌ای برخوردار بود و گفته‌اند در زمان وی در حدود ده هزار طالب علم در مدارس هرات مشغول تحصیل بودند و اکثر اوقات مجلس او به بحث علم و ذکر شعر می‌گذشت. ۱۰۴ سلطان حسین آرامگاه خود را در جانب غربی مدرسه، گنبدی عالی و مزین به نقوش بدیع از لاجورد و طلا ساخت. در سال ۹۰۴ هشت نفر از مشاهیر علما در مدرسه و خانقاه مذکور در منصب تدریس بکار اشتغال داشتند و مولانا کمال‌الدین حسین واعظ هفته‌ای یک نوبت در خانقاه به موعظه می‌پرداخت. ۱۰۵

مدرسه بدیعیه

بانای این مدرسه سلطان بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا بود. مادر او، بیگم سلطان بیگم را، پس از فوت در این مدرسه دفن کردند. ۱۰۶
امیر صدرالدین ابراهیم مشهدی (متوفی ۹۱۹) یکی از مدرسین آن بود.

مدرسه چهارمنار

بیگم سلطان بیگم همسر سلطان حسین بایقرا این مدرسه را عمارت کرد و مولانا غیاث‌الدین طبیب، مدرس و متولی موقوفات آن بود. ۱۰۷

مدرسه فصیحیه

بانای این مدرسه مولانا فصیح‌الدین محمد نظامی (متوفی ۹۱۹) از علمای معروف هرات و صاحب تالیفاتی از جمله حاشیه هدایه و شرح اربعین و حواشی مطول بود. ۱۰۸

۱۰۴. حسن روملو. احسن التواریخ. ص ۸۹.

۱۰۵. خواند میر. فصلی از خلاصه الاخبار. صص ۱۸ و ۱۹.

۱۰۶. خواند میر. حبیب السیر. جزء سوم از جلد سوم. ص ۱۸۲.

۱۰۷. خواند میر. فصلی از خلاصه الاخبار. ص ۲۰.

۱۰۸. همان، ص ۱۵.

مدرسه سیف الدین

شیخ الاسلام مولانا سیف الدین محمد از علمای مشهور خطه خراسان، این مدرسه را نزدیک مسجد جامع هرات بنا نمود. وی در سال ۹۱۶ مورد غضب واقع شد و اموال و دارایی او مصادره گردید و پس از اندکی کشته شد.^{۱۰۹}

مدرسه جمالیه

امیر محمد حسین فرزند امیر صدرالدین ابراهیم مشهدی (متوفی ۹۱۹) در این مدرسه تدریس می کرد.^{۱۱۰}

مدرسه اسلامیة

مولانا صدرالدین محمد عالم در علوم شرعیه و فقه حنفی و علوم عقلی و نقلی در این مدرسه تدریس می کرد.^{۱۱۱}

مدرسه کوکلتاش

بانای آن، امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش بود و دو مدرس در آن به افاده مشغول بودند.^{۱۱۲}

مدرسه جامی

بنای این مدرسه را به مولانا جامی نسبت داده اند.^{۱۱۳}

مدرسه و خانقاه فیروزشاه

این مدرسه و خانقاه به وسیله امیر فیروز شاه در برابر هم ساخته شد و دو نفر در آن تدریس می کردند و از اوقاف آن بهره می بردند.^{۱۱۴}

مدرسه خواجه کمال الدین

خواجه کمال الدین حسین از وزرای قرن نهم مدرسه ای در جانب قبله

۱۰۹. میرخواند. روضة الصفا. ج هفت. ص ۲۸۲.

۱۱۰. همان. ص ۲۸۷.

۱۱۱. خواند میر. حبيب السیر. جزء سوم از جلد سوم. ص ۳۵۷؛ روضة الصفا ج هفت. ص ۲۹۷.

۱۱۳. همان. صص ۲۱ و ۲۲.

مسجد جامع هرات احداث کرد. جسد وی را پس از فوت در سال ۸۹۷ در گنبد مدرسه مزبور دفن کردند.^{۱۱۵}

مدارس علیشیرنوایی

امیر نظام الدین علیشیر (۸۴۴—۹۰۶) وزیر فاضل و ادب پرور سلطان حسین میرزا بایقرا که در شعر فارسی و ترکی نوایی تخلص می کرد و نزدیک به سی سال در منصب وزارت مشغول بود و اصلاحاتی مؤثر در زمینه امور مالیاتی و دیوانی در هنگام صدارت انجام داد، بناهای بسیار از قبیل مسجد، خانقاه، رباط و چند مدرسه در هرات و سایر نواحی خراسان عمارت کرد.^{۱۱۶} خواندمیر در خلاصه الاخبار از تعداد دیگری از مدارس هرات در اوایل قرن دهم نام می برد که عبارت هستند از:

مدرسه خواجه سنک زرگر

مدرسه خواجه اسماعیل حصاری

مدرسه خواجه آفرین

مدرسه امیر محمود

مدرسه و مزار محله طفلکان

مدرسه خواجه قاسم فرنخودی

مدرسه امیر فرمان

مدرسه سلطان آغا

مدرسه امیر غیاث بخشی

مدرسه سید غیاث الدین محمد باغبان

خواندمیر چند مدرسه واقع در بیرون شهر هرات را هم نام می برد که عبارت هستند از:

۱۱۴ و ۱۱۵. همان، صص ۱۷، ۱۳.

۱۱۶. یحیی بن عبداللطیف الحسینی قزوینی. لب التواریخ. ص ۲۰۶.

مدرسه سبزبرامان

مدرسه سرمزار سادات

مدرسه مهد علیا ملکت آغا^{۱۱۷}

هلافيحان

مدرسه هلافيحان

در هلافيحان، چهار ميلي شهراينده، مدرسه اي بزرگ بود که نهري از وسط آن عبور مي کرد و در داخل آن مسجدی بود که نماز جمعه در آن بر پا می شد و در بيرون مدرسه گرمابه اي واقع بود و پيرامون آن باغي بزرگ قرار داشت. در اين مدرسه به «صادر و وارد» طعام داده می شد.^{۱۱۸}

همدان

مدرسه معزالدين کوفي

معزالدين افلح بن يحيى کوفي مدرسه و خانقاه و دارالشفائي برای صوفيان در همدان تاسيس کرد. احداث اين مدرسه پيش از سال ۷۱۶ صورت پذيرفت.^{۱۱۹}

يزد

مدرسه سلطان قطب الدين

ابومنصور اسفهسالار معروف به سلطان قطب الدين پس از ورودانروز به حکومت يزد رسيد. او بخشي از بيرون شهر يزد را داخل حصار کرد و ميدان

۱۱۷. خواند مير، فضلى از خلاصة الاخبار، ص ۱۶.

۱۱۸. ابن بطوطه، سفرنامه، ج اول، ص ۲۰۸.

۱۱۹. نجى معروف، علماء النظميات، ص ۱۱۸.

وسیعی بر درخانه احداث نمود و در آنجا مدرسه‌ای با دو منار و گنبدخانه‌ای جهت آرامگاه خود بنا نمود. وی رابطه خوبی با علما و دراویش داشت و با آنان به مباحثه می‌پرداخت. مادر او، مریم ترکان هم چند مجموعه از جمله بازاری با دورویه دکان ساخت. سلطان قطب‌الدین را پس از فوت در سال ۶۲۶ در گنبدخانه مدرسه دفن کردند.^{۱۲۰}

مدرسه محمود شاهیه (صفوتیه)

محمود شاه فرزند سلطان قطب‌الدین، پس از پدر بر تخت سلطنت جلوس کرد. او اقدام به بنای مدرسه‌ای نمود، اما پیش از اتمام بنا وفات یافت. صفوة‌الدین یاقوت ترکان، همسر او، بنای مدرسه را به پایان رساند. مدرسه مزبور را که موسوم به «محمود شاهیه» بود، گاه «صفوتیه» نیز می‌خواندند. این مدرسه منار ای داشت که افراد محکوم به قتل را بالای آن می‌بردند و از بالا به زیر می‌انداختند عمارت مدرسه که جنب مدرسه رکنیه قرار داشت، در نیمه دوم قرن نهم در حال ویران شدن بود،^{۱۲۱} و در زمان محمد مستوفی بافتی (اواخر قرن ۱۱) تمام آن خراب گردیده بود.^{۱۲۲}

مدرسه کمالیه

خواجه کمال‌الدین ابوالمعالی، فرزند خواجه برهان‌الدین وزیر سلطان مبارزالدین محمد بن مظفر بانی مدرسه بود. عمارت مدرسه با دو مناره، قبه، خانقاه و بیت‌الادویه با کاشی و نقاشی تزیین یافته بود. حمای با مسلخ و حیاض و خلوات نزدیک مدرسه ساخته شده بود. خواجه کمال‌الدین موقوفات بسیاری برای آن تعیین کرده بود. وی قناتی از قریه فراشاه جاری کرد که آب آن در مسجد جمعه به دو بخش تقسیم می‌شد و دو دانگ آن به مدرسه وارد می‌شد. عمارت مدرسه کمالیه در سال ۷۲۰ به پایان رسید^{۱۲۳} و در اواسط قرن

۱۲۰. جعفری. تاریخ یزد. ص ۴۱.

۱۲۱. احمد کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۷۲.

۱۲۲. محمد مستوفی بافتی. جامع مفیدی. ج اول. ص ۸۹.

۱۲۳. جعفری. تاریخ یزد. ص ۱۱۶.

نهم ساختمان آن و بنای حمام و یران شده بود.

مدرسه رشیدیه

مدرسه رشیدیه منسوب به خواجه رشیدالدین فضل الله طیب (مقتول در سال ۷۱۸) وزیر سلطان محمد خداپنده بود. مدرسه فوق موقوفات بسیار داشت؛ از جمله موقوفات آن یکی «بازار کاغذیان» واقع در جنب مدرسه بود. «کاتب» اتمام بنا را در سال ۷۱۵ آورده است. ۱۲۴ این مدرسه در مجموعه ای متشکل از خانقاه و بازار و کاروانسرا ک همه به نام خواجه رشید ساخته شد، متصل به میدان «وقت و ساعت» یزد بود. مجموعه مزبور در اواخر قرن یازده و یران گردیده بود. ۱۲۵

مدرسه غیاثیه سرریگ

مدرسه غیاثیه سرریگ در خارج شهر یزد واقع و بانی آن امیر غیاث الدین علی از پیشوایان و بزرگان شهر یزد بود. آورده اند که امیر غیاث الدین مدتی در بند غازان خان بود. جعفری بنای مدرسه را در سال ۷۲۴ [در متن ۶۲۴] و کاتب اتمام بنا را در سال ۷۶۷ دانسته است. ۱۲۶

مدرسه کوچه حسینیان

امیر شرف الدین حسین این مدرسه را که مزین به کاشی تراشیده و طلا و لاجورد معرق بود، احداث کرد. وی مصنعه ای عالی برای استفاده مردم شهر و محله، بر در مدرسه بر پا نمود. بنای مدرسه در سال ۷۲۶ به اتمام رسید. عمارت مدرسه در اواسط قرن نهم و یران گشته بود. ۱۲۷

مدرسه شمسیه

مدرسه شمسیه به همت امیر شمس الدین محمد پس از استقلال در تبریز، ساخته شد. طرح مدرسه و مجموعه جوار آن از تبریز فرستاده شد: «و در

۱۲۴. احمد کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۱۳۵.

۱۲۵. محمد مستوفی باقی. جامع مفیدی. ج سوم. ص ۱۴۹.

۱۲۶. جعفری. تاریخ یزد. ص ۱۱۸؛ کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۱۴۰.

۱۲۷. احمد کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۱۳۷.

تبریز، طرح مدرسه چهار منار و دارالسلطه و خانقاه و بازار و حمام بینداخت، و به یزد فرستاد و بنایان عمارت بنیاد کردند، و دو مدرسه در مقابل یکدیگر ساخت، و چهار منار بر اطراف هر دو مدرسه بنهادند، و بازاری دورویه، و آب تفت در میان بازار جاری گردانید و خانقاه، و در جنب آن مدرسه سبابطی عالی ساخته و بکاشی تزیین داده و حمام و دکانها و کاروانسرای نیکوساز داده». ۱۲۸ عمارت مجموعه مزبور در سال ۷۲۷ به اتمام رسید و امیر شمس الدین وقف نامه آن را بر «کتابه ساحت مدرسه» ثبت کرد و لعنت نامه ای برای تغییر آن نوشت. جسد امیر پس از فوت به یزد منتقل و در مدرسه خودش دفن شد.

مدرسه میر آخوریه

این مدرسه که در مقابل مدرسه عبدالقادریه، در خارج شهر یزد، بر پا شد از «آثار امیر آخر سلطان مبارزالدین محمد بن مظفر است که محمود بن قاسم امیر آخر ساخت». ۱۲۹ بر درگاه مدرسه مسجدی نیکو و مسافر خانه و فراش خانه و گنبدی عالی برای مدفن خود و باغچه ای مشجر در خلف گنبدخانه ترتیب داد. بنای مذکور در سال ۷۲۹ اتمام یافت. ۱۳۰

مدرسه رکنیه

رکن الدین محمد بن نظام الحسینی (متوفی ۷۳۲) بانی مدرسه رکنیه با کتابخانه ای مشتمل بر سه هزار جلد کتاب و عماراتی دیگر از جمله دو حمام — دو حمام متصل برای مردان و زنان — بازاری دورویه، چند خانقاه و دو کاروانسرا، می باشد. در مقابل مدرسه رکنیه دستگاهی تعبیه شده بود که وقت و ساعت را می نمایاند. احمد کاتب در تاریخ جدید یزد، دستگاه مزبور را چنین شرح می دهد: «در مقابل درگاه مدرسه دو منار بردو گوشه ایوان او نهاده، و بر یک منار مرغی از مس ساخته و از هر طرف که آفتاب برمی آید آن مرغ روی به

۱۲۸. جعفری. تاریخ یزد. صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۱۲۹. همان، ص ۱۲۵.

۱۳۰. در تاریخ جدید یزد (ص ۱۴۳) تاریخ اتمام بنا در سال ۵۷۹ آمده است.

آفتاب دارد و می گردد، و بر مناره دیگر علمی هنگام پنج وقت که طبل زده می شود برمی آید. و بر سر آن مناره در میان رصد چرخي چوبین منقش ساخته و به سیصد و شصت قسمت کرده و هر قسمتی درجه ای و هر روز که آفتاب برمی آید و هر درجه ای که نموده می شود به حروف ابجد، و بر چهار گوشه چرخ، چهار دایره نهاده و بر هر دایره سی خانه و نام ماههای ترک و رومی و عربی و جلالی نوشته. هر یک روز که می گذرد یک خانه از آن دایره سیاه می شود و چون ساعتی می گذرد ازدو درجه بالای چرخ دو مرغ رو بین سربرون می کنند و مهره ای در طاس که در زیر آن درجه نهاده اند می اندازند و چرخ در گردش می آید. و از آن دوازده تخته سفید که نشان دوازده ساعت است یکی می افتند و تخته سیاه برجای آن می آید.

در پنج وقت چون مهره بیفتد طبلی یک زمان در اندرون رصد زده می شود و علمی بر مناره برآید و دایره ای به آن چرخ کشیده و سی دایره سفید در روی نهاده، هر روز که از ماه بگذرد یکی از آن دایره سیاه می شود، و در میان آن دایره نام آن ماه نوشته. و از یک طرف دیگر مقابل ساعات دوازده تخته دیگر نهاده که در شب چون یک ساعت می گذرد یک چراغ از آن دوازده چراغی که نهاده شد باز نشانده می شود و همچنان کمرب میان آن چرخ نهاده مثل منطقه البروج و اسامی چهل و هشت منازل قمر ثبت کرده؛ اول شرطین و بطین و...

و بر بالای دایره قمر خمره متحیره زحل و مشتری و عطارد و مریخ و زهره و منسوبات هر روز نوشته، به هر کوکب که باشد. و در اندرون رصد تنوره ای دویالای آدمی از مس ساخته و هر روز پر از آب می کنند و لنگری مسین بر زنجیری بسته بر روی آب آن تنوره است. و در پائین آن تنوره اسطرلاب روئین ساخته و از عضاده و مری آن آبی از ثقبه بیرون می آید و هر چند آب آن تنور کم می گردد آن لنگر فرو می نشیند و تمام علم بدان است، و طاس کوچک چون جام آویخته نشان دقیقه است که هر دقیقه میلی بر آن جام خورده می شود و آوازی می کند... اتمام این رصد در سال خمس و عشرين و سبعمائه بود». ۱۳۱

مدرسه عبدالقادریه

مدرسه عبدالقادریه در خارج حصار یزد به خواست خواجه عبدالقادر بن محمد بن سدیّه بر پا گردید. خواجه عبدالقادر در علم حساب مشهور بود. آورده اند که وی در زمان سلطان ابوسعید برای محاسبه امور دیوانی به تبریز فرا خوانده شد. این مدرسه دو طبقه و دارای گنبدخانه ای رفیع جهت مدفن بانی و نزدیکان او بود. اتمام این مدرسه را در سال ۷۳۴ ضبط کرده اند. ۱۳۲

مدرسه اصیلیه دهوک

خواجه اصیل الدین محمد بن مظفر عقیلی، این مدرسه را خارج شهر یزد همراه با باغچه ای در خلف مدرسه و پایابی با خشت پخته و حمام و بازار و کاروانسرای مقابل آن و مسجدی متصل به آن با موقوفات بسیار بنا نمود. ساختمان این مجموعه در سال ۷۳۷ بد پایان رسید و در اواسط قرن نهم به واسطه سیل منهدم گشت. ۱۳۳

مدرسه غیاثیه چهار منار

بانی مدرسه امیر علی بن امیر غیاث الدین حسینی (مقتول در ۷۴۶) بود که در جوانی به فارس رفت و پس از اندک زمانی به منصب وزارت شیخ ابواسحق (سلطان بلاد فارس و عراق) برگزیده شد. او در سال ۷۴۰ تصمیم گرفت مدرسه ای در یزد بنا نماید؛ به همین جهت طرح مدرسه ای مسدس همراه با خانقاه و مسجد را از شیراز به یزد فرستاد. مجموعه مذکور که به بقاع ثلاث مشهور بود، در محله چهار منار یزد ساخته شد. ۱۳۴

مدرسه ضیائیه شهرستان

بانی این مدرسه مولانا ضیاء الدین حسین رضی بن مولانا شرف الدین علی بود. ۳۵ وی پیش از اتمام بنای مدرسه، دارفانی را بدرود گفت و فرزندان

۱۳۲. همان، ص ۱۴۳.

۱۳۳. همان، ص ۱۴۵.

۱۳۴. جعفری. تاریخ یزد. ص ۱۱۸؛ محمد مفید مستوفی. جامع مفیدی. ج سوم. ص ۱۵۰.

۱۳۵. در متن تاریخ یزد اثر جعفری، آغاز عمارت مدرسه در سال ۶۳۱ و اتمام آن در سال ۷۰۵ آمده است.

او، مولانا شرف الدین علی و مولانا مجدالدین حسن، ساختمان آن را در سال ۷۵۰ به پایان رساندند.^{۱۳۶} مدرسه فوق دارای زاویه، کتابخانه، قه، دومنار و باغچه‌ای مشجر (در خلف فضای آن) بود. دو آب در آن جاری بود و تمام مدرسه با کاشی تزیین شده بود. این بنا در زمان مولانا مجدالدین حسن (متوفی ۷۸۷) مأمّن و مسکن اهل علم و فضل و محل تشکیلات حلقه‌های درس مولانا بود.

مدرسه صاعدیه

بنای مدرسه صاعدیه مشهور به «بسحاقیه» و بقعه «مریمیه» به اراده خواجه رکن الدین صاعد وزیر، زمان پادشاهان مظفری، «در غایت تکلف و صفا منقش به لاجورد و طلا و درگاهی عالی و رفیع مزین به کاشی الوان»^{۱۳۷} در محله مخزن و در سال ۷۶۲ خاتمه یافت. در اواخر قرن یازدهم ساختمان مدرسه روبه ویرانی نهاده بود و «موقوفات از تصرف متولی شرعی بیرون رفته و اصحاب ثروت و تجمل حاصل اوقاف را به قبضه تصرف درآورده، نوش جان می‌فرمایند».^{۱۳۸}

مدرسه غیاثیه

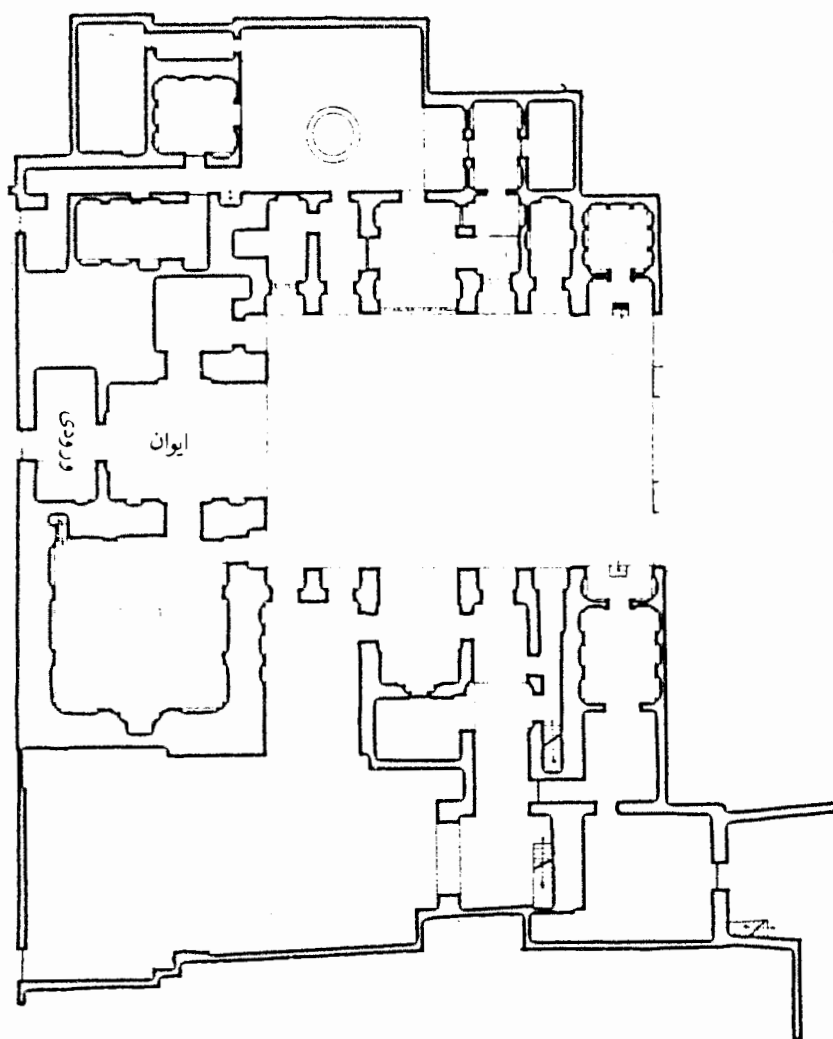
امیر غیاث الدین محمود بن قطب الدین سلیمان شاه، وزیر و خویشاوند شاه شجاع، در اثر آنکه مورد غضب واقع شد، چشمانش را از دست داد. وی مدرسه غیاثیه مشهور به گنبد شیخ کبیر را بنا کرد. در دهلیز مدرسه گنبدی به اسم شیخ کبیر ساخت و در میان مدرسه آب جاری کرد و صفا ای عالی و شاه‌نشین نیکو و باغچه‌ای مشجر در خلف مدرسه ترتیب داد. ساختمان مزبور که حجرات و بیوتات بسیار داشت، در سال ۷۸۱ به پایان رسید.^{۱۳۹}

۱۳۶. احمد کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۱۳۶.

۱۳۷. محمد مفید مستوفی، جامع مفیدی، ج سوم، ص ۱۵۴.

۱۳۸. همان، ص ۱۵۵.

۱۳۹. جعفری، تاریخ یزد، ص ۱۲۳.



مدرسه خانزاده

این مدرسه به همت ملکه عظمی خانزاده دختر سلطان مبارزالدین محمد بن مظفر در محاذی مزار شیخ الاسلام شهید تقی الدین دادا، در سال ۷۸۶ احداث شد. در مدرسه «مجلس وعظ و درس علم و سماع و شعر» برپا می شد. ۱۴۰

مدرسه خواجه شهاب الدین قاسم طراز

این مدرسه دو طبقه و کوچک با کاشی تزیین شده بود و «دکان بر چهار طرف، و مسجدی مروح مقابل مدرسه نهاده و نهري آب در آن جاری کرد». و موقوفات بسیار داشت. اتمام بنای مدرسه در سال ۷۸۷ صورت پذیرفت. ۱۴۱

مدرسه خواجه ابوالمعالی

خواجه ابوالمعالی، مدرسه، طنبی و مقبره ای جهت مدفن خود نزدیک مدرسه نظامیه بنا کرد. در توصیف مدرسه چنین آمده است: «در میان مدرسه پایابی به خشت پخته ساخته، و حمامی نیکو در جنب مدرسه با مسلخ عالی و حیاض و قلتین مبنی کرده، و آب تفت دایم بر درگاه این بقعه جاریست». ۱۴۲ بنای عمارت مذکور در سال ۷۸۷ پایان یافت.

مدرسه نصرتیه

این مدرسه را شاه نصره الدین یحیی بن شاه مظفر در جنب خانقاه جد خود با صغه ای عالی و گنبدی عظیم تمام از خشت پخته و طنبی بنا نمود و دری در خانقاه و دری مستقل برای آن تعبیه کرد. بنای مدرسه در سال ۷۸۷ به اتمام رسید. شاه یحیی و فرزندش سلطان جهانگیر را پس از کشته شدن به دست سپاهیان امیر تیمور به یزد آوردند و در گنبدخانه مدرسه دفن کردند. ۱۴۳

۱۴۰. همان، ص ۱۲۸؛ احمد کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۱۶۳.

۱۴۱. جعفری در تاریخ یزد (ص ۱۲۸) اتمام بنا را در سال ۷۸۷ آورده، اما کاتب در کتاب خود (ص ۱۳۸) اتمام آن را در ۷۳۷ نوشته است.

۱۴۲. جعفری، تاریخ یزد، ص ۱۲۶.

۱۴۳. همان، ص ۱۲۹؛ محمد مفیدی مستوفی در جامع مفیدی (جلد اول، ص ۱۳۲) بنای دو مدرسه را

مدرسه خاتونیه

خواهر شاه یحیی، خاتون، بانی این مدرسه بود. ۱۴۴ این مدرسه که دارای موقوفات بسیار؛ و آرامگاه بیشتر اولاد بنی مظفر بود، در سال ۷۸۷ به پایان رسید.

مدرسه قطبیه

مولانا قطب الدین ابن مولانا حاجی عمادالدین این مدرسه را در سال ۷۸۷ بنا کرد. وی در جنب مدرسه، جماعتخانه‌ای که محل تلاوت کلام الله و تعلیم قرائت قرآن به اطفال بود، تأسیس کرد و حمامی برای زنان و مردان و خانه‌ها و باغهایی چند، و زیرزمین و مصنعه‌ای بزرگ بر پا ساخت. ۱۴۵

مدرسه ضیاییه سرپلوک

خواجه ضیاء الدین محمد وزیر این مدرسه را در خارج شهر یزد ساخت و در جنب آن بازاری مشتمل بر دوازده دکان و سقایه و در آستانه مدرسه طبیبی عمارت کرد. جعفری اتمام بنا را در سال ۷۸۸ ذکر کرده است. ۱۴۶

مدرسه حافظیه

خواجه غیاث الدین محمد حافظ رازی، وزیر امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ بن امیر تیمور، عمارت مدرسه را در سال ۸۱۷ در محله اهرستان جنت آباد یزد با نظارت مولانا امام الدین علی ندوشنی آغاز نمود ۱۴۷ و در جنب مدرسه

به شاه نصره الدین نسبت می دهد و اتمام آنها را در سال ۷۷۴ ذکر می کند و اظهار می دارد که در سال ۱۰۷۹ از آنها اندک اثری باقی مانده است.

۱۴۴. جعفری. تاریخ یزد. ص ۱۲۹؛ احمد کاتب خاتون را مادر شاه یحیی معرفی کرده است. (ص ۱۳۸)

۱۴۵. جعفری. تاریخ یزد. ص ۱۲۲.

۱۴۶. همان. ص ۱۲۷؛ احمد کاتب در تاریخ جدید یزد (ص ۱۴۴) آورده است که پیش از اتمام بنا، بانی در سال ۷۸۸ فوت می کند و عمارت مدرسه چندی بعد در اثر سیل به ویرانی کشانده می شود. وی تعداد دکانهای بازار را نیز هیجده باب ذکر می کند.

۱۴۷. احمد کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۱۴۸؛ محمد مفید مستوفی، جامع مفیدی. ج سوم. ص ۱۵۵؛ جعفری در تاریخ یزد بنای مدرسه را در سال ۷۱۲ آورده است.

باغی وسیع و حمامی مجهز عمارت کرد. پیش از اتمام بنای مدرسه، خواجه غیاث الدین در سال ۸۲۵ وفات یافت؛ او را به یزد بردند و در گنبدخانه مدرسه دفن کردند.

مدرسه قطبیه سرپلوک

فضای مدرسه مذکور در آغاز آرامگاهی بود که خواجه علی قاسمان برای مدفن خود و باغچه‌ای در خلف آن ساخته بود، سپس فرزند وی، خواجه قطب الدین محمود درختان آن باغچه را قطع کرد و مدرسه‌ای دو طبقه با کاشی و اوقافی چند برای آتش فقرا برپا کرد و آن را دارالصفای نام نهاد. عمارت مدرسه در سال ۸۳۲ خاتمه یافت. ۱۴۸

مدرسه یوسف چهره

یوسف بن حاجی حلبی معروف به چهره، در زمان امیر جلال الدین چقماق داروغه یزد بود؛ او مدرسه‌ای در جنب مدرسه اصلیه بنا نمود و پایایی از «آجر پخته» در میان مدرسه و اشترخانی در جنب آن ساخت. عمارت این مدرسه که در سال ۸۳۴ به اتمام رسیده بود، در اثر سیل سال ۸۶۰ ویران گشت. ۱۴۹

مدرسه باوردیه

خواجه سعید شمس الدین محمد و خواجه زین الدین علی، فرزندان خواجه صدرالدین احمد ابیوردی، پس از فوت پدرشان مدرسه‌ای عالی ساختند و در آستانه مدرسه گنبدی برافراشتند و آن را به کاشی سبز مزین کردند و مصنعه‌ای در بیرون و یکی در درون ساختند و آتش هر روزه برای درویشان تعیین نمودند. بنای این مدرسه در سال ۸۴۲ به پایان رسید و در زمان مؤلف تاریخ یزد، به وجود مدرسان و طلبه آراسته و از رونق برخوردار بود. ۱۵۰ اما در اوایل نیمه دوم قرن نهم (حدود بیست تا سی سال پس از اتمام بنا) به سبب

۱۴۸. جعفری. تاریخ یزد. ص ۱۲۶؛ احمد کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۱۴۴.

۱۴۹. احمد کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۱۴۶.

۱۵۰. جعفری. تاریخ یزد. ص ۱۲۲.

سیل سال ۸۶۰ و دیگر عوارض مخروبه گشته بود. ۱۵۱

مدرسه شرفیه

این مدرسه به مولانا شرف الدین علی یزدی مؤلف کتاب «ظفرنامه» منسوب می باشد. مستوفی بافقی در این باب چنین می گوید: «وفاتش در سنه ثمان و خمسين و ثمانمائه اتفاق افتاد و در «مزار شرفیه» واقع در جنب «مسجد جامع محله میرچقماق» که بانی آن مولانا شمس الدین علی والد آن جناب بود و حضرت مخدومی در جنب آن عمارت مدرسه ساخته و «شرفیه» نام کرده مدفون گشت». ۱۵۲ مولانا شمس الدین محمد برادرزاده وی در عمارت و تعمیر مدرسه و خانقاه شرفیه اهتمام داشت و غذای هر روزه برای درویشان و فقرا ترتیب داده بود. عمارت مدرسه در اواخر قرن یازدهم دچار ویرانی گشته بود.

مدرسه معینی

خواجه معین الدین علی پایاب در سال ۸۵۹ بنای مدرسه ای را آغاز می نماید. عمارت مدرسه در سال ۸۶۰ در اثر سیل صدمه می بیند و ناتمام باقی می ماند تا آنکه در سال ۸۶۱ خواجه معین الدین به تکمیل بنای آن اقدام می نماید. ۱۵۳

مدرسه عمادالدین مسعود

خواجه عمادالدین مسعود (متوفی ۸۶۸) که مدتی در یزد سمت وزارت داشت، بناهای متعددی همچون مسجد، مصنعه، حمام و مدرسه احداث کرد. ۱۵۴

۱۵۱. احمد کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۱۴۷.

۱۵۲. محمد مفید مستوفی. جامع مفیدی. ج سوم. ص ۳۰۳.

۱۵۳. احمد کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۲۸۳.

۱۵۴. محمد مفید مستوفی. جامع مفیدی. ج سوم. ص ۱۶۰.

فصل ششم

الف: ایران از حکومت صفویان تا انقلاب مشروطیت

صفویان

نسب سلاطین صفوی به شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵) می‌رسد. وی مرید و داماد شیخ تاج الدین زاهد گیلانی (متوفی ۷۰۰) بود که پس از او رهبری مریدانش را برعهده گرفت. شیخ صفی الدین پیرو مذهب شافعی بود و اکثر اهالی اردبیل هوادار وی بودند. اظهار تشیع و سیادت از سوی صفویان پس از مرگ او ابراز شد، چنانکه خواجه رشیدالدین فضل‌الله، وزیر غازان‌خان، که با شیخ رابطه دوستی داشت، در نامه‌ای که به پسر خود — حاکم اردبیل — می‌نویسد، به شیخ اشاره می‌نماید، اما کلمه‌ای که دلالت بر سیادت وی نماید، بکار نمی‌برد،^۱ در حالیکه در صورت سید بودن شیخ، حتماً به این موضوع که در آن زمان اهمیت یافته بود، اشاره می‌کرد.^۲

پس از شیخ صفی الدین، پسرش صدرالدین زمام امور را در دست گرفت و مدت پنجاه سال به ارشاد مریدان پرداخت تا آنکه در سال ۷۹۴ درگذشت. شیخ صدرالدین برای گسترش نفوذ خود ادعای تشیع کرد و از آن پس شایع نمود که نسب شیخ صفی به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد و

۱. دکتر احمد تاج‌بخش. ایران در زمان صفویه. تبریز: ۱۳۴۰ ه. ش. ص ۱۸.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید به: دکتر کامل مصطفی الشیبی. تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا قراگزلو. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹ ه. ش. فصل هفتم.

شجره‌نامه‌ای دال بر این موضوع ارائه داد.^۳ پس از صدرالدین پسرش خواجه علی به جای پدر نشست و بعد از او نوبت به شیخ ابراهیم (متوفی ۸۵۱) و سپس به فرزند او شیخ جنید رسید. طریقه تصوف صفوی در زمان شیخ جنید تبدیل به نهضتی سیاسی — مذهبی شد و چنانکه معاصران وی گفته‌اند: «اوبه شیوه پادشاهان بود، نه بر طریق صوفیان».^۴ سلطان جنید از پیروان خود سپاه مسلحی ترتیب داد و با شروانشاه به جنگ پرداخت. وی در این جنگ شکست خورد (۸۶۰) و جان خود را از دست داد. پس از او پسرش شیخ حیدر به قدرت رسید و شیوه پدر را ادامه داد. شیخ حیدر نخستین کسی بود که فرمان داد پیروانش بجای کلاه ترکی، کلاه دوازده ترک سرخ‌رنگ بر سر گذارند و از آن پس اینان به قزلباش (سرخ کلاه) معروف شدند.

شاه اسمعیل فرزند شیخ حیدر که مدت‌ها در اردبیل و سپس در گیلان تحت حمایت مریدان خاندان خود زندگی می‌کرد، در حدود سال ۹۰۵ با سه هزار تن از پیروانش به اردبیل رفت و به یاری هواداران خویش در آن شهر، حاکم وقت — علی خان سلطان — را اسیر کرد و پس از آنکه وی از پذیرش تشیع سر باز زد، او را با همه کسانی که حاضر به تغییر مذهب خود نشدند، در آتش سوزاند. وی با ادعاهایی از قبیل آنکه اجازه خروجش را از حضرت صاحب الامر (ص) گرفته و حضرت امیر (ع) او را راهنمایی و حمایت می‌کند،^۵ در مدت کمی توانست از مریدانش و طوایف ترکمان، سپاه رزم‌جویی تشکیل دهد. او سال بعد به تبریز حمله کرد و آن شهر را اشغال نمود و خود را شاهنشاه نامید.

شاه اسماعیل در فتح تبریز خشونت بسیار نشان داد و با آنکه از طرف مردم با مقاومتی مواجه نشد، با این حال بسیاری از آنان را قتل‌عام کرد و سپاهیان زن آستان را نیز به وضع فجیعی به قتل رساندند. به قول بازرگانی

۳. یحیی بن عبداللطیف حسینی قزوینی. لب‌التواریخ. ص ۲۳۷.

۴. دکتر کامل مصطفی الشیبی. تشیع و تصوف. ص ۳۸۱.

۵. عالم‌آرای صفوی. مجهول المؤلف، به کوشش یدالله شکری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ص ۵۴.

۶. همان، صص، ۴۶ و ۵۵.

ونیزی که به ایران آمده بود، حتی سگان شهر را هم از کشتار معاف نکردند. شاه اسمعیل از کشتن مادر خود که گویا بعد از مرگ پدرش به عقد یکی از امرای مخالف او درآمده بود، نیز خودداری نکرد و فرمان داد تا سر او را در برابرش از تن جدا ساختند. همین بازرگان در وصف اعمال اسماعیل می گوید: «گمان نمی کنم از زمان نرون تا کنون چنین ستمکاره خون آشامی به جهان آمده باشد».^۷

قتل عامها و کشتارهای بیرحمانه اسماعیل در تمام مدت اقتدارش ادامه داشت، از جمله در سال ۹۱۰، هنگامیکه مشغول محاصره یزد بود، نامه‌یی از سلطان حسین بایقرا با مقداری هدیه دریافت کرد، اما چون هدایای مذکور را لایق مقام خود ندانست، سخت خشمگین و غضبناک شد و به خیال یورش به خراسان، از راه بیابان به سوی طبرس لشکر کشید و هفت تا هشت هزار نفر از مردم بی گناه آن شهر را قتل عام کرد. قاضی احمد این واقعه را چنین بیان می کند: «غازیان از گرد راه در شهر طبرس رفته قتل عام نمودند. قریب به هفت هشت هزار کس از مردم طبرس در آن قتل عام کشته شدند. به واسطه این قتل عام آتش غضب آن خسرو عالی مقام اظفا یافته به همان اکتفا کرده متعرض بلاد خراسان نگشتند و عنان عزیمت به صوب یزد منعطف ساخت».^۸

سیاست مذهبی شاه اسماعیل هم خوشایند نبود، وی ضمن ترویج خشک اندیشی و تعصب، به شهرت و شخصیت خود بیش از اجرای احکام اسلام می اندیشید. یک بازرگان ونیزی که در آن موقع در گیلان حضور داشت، می نویسد: «در ایران نام خدا فراموش شده و فقط اسماعیل است که نامش بر سر زبانهاست».^۹ سیاست او از همان آغاز کار باعث ایجاد درگیری های مذهبی گردید و آورده اند که با یزید دوم تاریخ سلطنت او

۷. سفرنامه های ونیزیان در ایران. ترجمه دکتر منوچهر امیری. تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹ ه. ش. ص ۴۰۹.

۸. قاضی احمد قمی. خلاصة التواریخ، تصحیح دکتر احسان اشراقی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ ه. ش. ص ۸۶.

۹. آندره گذار. هنر ایران، ترجمه دکتر بهروز حبیبی. تهران: دانشگاه ملی، ۱۳۵۸ ه. ش. ص ۳۳۹.

(۹۰۶) را برابر با «مذهب ناحق» یافته و طی نامه‌ای این نکته را به اسماعیل گوشزد می‌کند. اسماعیل از این موضوع دل‌تنگ می‌شود تا آنکه شیخ علی عبدالعال آن را به گونه دیگری تفسیر می‌نماید.^{۱۰} کارهای اسماعیل سبب کشته شدن بسیاری از مسلمانان در ایران و عثمانی و ایجاد کینه و تفرقه بین آنان گردید. البته اقدامات او در جهت ایجاد وحدت و یکپارچگی در کشور و مبارزه با تجاوزات ازبکان در شمال شرقی و تجاوزات عثمانیان در شمال غربی کشور را باید قابل توجه دانست.

پس از آنکه شاه اسماعیل در جنگ چالدران (۹۲۰) از سپاهیان عثمانی شکست خورد، تغییری در رفتار او پیش آمد و گویا اندکی از خشونت وی کاسته شد و گفته‌اند که دیگر کسی او را خندان ندید.^{۱۱}

پس از مرگ شاه اسماعیل (۹۳۰) فرزندش طهماسب در حالیکه بیش از ده سال نداشت بر جای او نشست و مدت پنجاه و چهار سال سلطنت کرد. وی که مردی عیاش، سفاک و خرافاتی بود، شجاعت و جنگاوری پدر را نداشت و بسیار تظاهر به دینداری می‌نمود و در این زمینه قوانینی وضع کرد؛ چنانکه دست کسی را که متهم به نواختن ساز می‌شد را قطع می‌کردند.^{۱۲} او برای برخی از علما مقرری سالانه تعیین کرد و به رسم نذر و تصدق مبالغی خرج می‌نمود، با وجود این بسیار خسیس و تبه کار بود. سفیر ونیز با نام «ونستیود الساندرو» که در سال ۱۵۷۱ میلادی مدتی در دربار او حضور داشت، وی را چنین توصیف کرده است: «متکبر و متنفر از جنگ و بسیار کم‌دل است. توجه او بیشتر به نگاه داشت خاطر زنان و نگاهداری زروسیم است تا وضع و اجرای قوانین و بسط و نشر عدالت، لئیم و خسیس است و در بیع و شری مثل تاجری حقیر زیرکی دارد».^{۱۳}

۱۰. میرزا محمد معصوم. تاریخ سلاطین صفویه، به اهتمام دکتر سید امیرحسن عابدی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ه. ش. ص ۸.

۱۱. دکتر نظام‌الدین مجیر شبانی. تشکیل شاهنشاهی صفویه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ه. ش. ص ۲۴۰.

۱۲. قاضی احمد قمی. خلاصة التواریخ. ص ۵۹۹.

۱۳. ادوارد براون. تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی. تهران: بی‌نا، ۱۳۱۶ ه. ش. ص ۶۸.

قاضی احمد قمی در باب ثروت وی می گوید: «زرنقد و جواهر و طلا و نقره از هزار هزار تومان متجاوز بود. اجناس بیوتات آنقدر بهم آمده بود که با وجود هفت هزار شتر تمامی بر زمین می ماند...».^{۱۴} شاه طهماسب از این ثروت بیکران برخوردار می‌بالید و خزانه خود را برای تفاخر به برخی از افراد خارجی نشان می‌داد. یکی از افسران عثمانی توصیفی از خزانه شاه در سفرنامه خود آورده است که از تجمل دربار و علاقه او به گردآوری ثروت حکایت می‌کند.^{۱۵} وی از روی خست موجب چهارده سال سپاه را نپرداخت و احدی از آنان در حیات او شهادت ابراز مخالف پیدا نکرد تا آنکه پس از مرگش در زمان سلطان محمد خدابنده، موجب چهارده ساله سپاه یک دفعه پرداخت شد.

شاه طهماسب با مخالفان خود بسیار بیرحم بود. به فرمان او حاکم رشت را در تبریز درون قفس آهنین محبوس کردند و در شهر گردانند و سپس در همان حال او را در آتش انداختند تا سوخت. او افراد کثیری را به این شیوه و روشهای دیگر از قبیل پوست کندن، به قتل رساند. وی در تذکره‌ای که خود نگاشته بود به یکی از این جنایات، با خونسردی چنین اشاره می‌کند: «... و خواجه جلال الدین محمد بنا بر بعضی قبایح که از او صادر شده بود مواخذ گشت و آخر سوختندش».^{۱۶}

در این زمان، جنگ و درگیری با ازبکان و عثمانیان همچنان ادامه داشت و با وجود آنکه گاهی اوقات برای مدتی بین دولتهای ایران و عثمانی صلح برقرار می‌شد، اما در مجموع روابط دو کشور همچنان تیره بود. دولت ایران که در این عهد موفق شد در برابر توسعه طلبی عثمانیان پایداری کند، مورد توجه دولتهای اروپایی واقع شد و سمرانی از کشورهای مزبور برای ایجاد روابط سیاسی جهت مبارزه با دولت عثمانی به ایران اعزام شدند. اقداماتی عمرانی همچون بنای باروی تهران و مشهد، دولخانه و

۱۴. قاضی احمد قمی. خلاصه التواریخ. ص ۵۹۹.

۱۵. نگاه کنید به: سیدی علی کاتبی. مرآت الممالک، ترجمه محمود تفضلی و علی گنجعلی. تهران:

بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵. ص ۱۱۷.

۱۶. شاه طهماسب. تذکره شاه طهماسب، به سعی و اهتمام عبدالشکور. برلین: ۱۳۴۳. ص ۹.

تعدادی حمام در قزوین و مسجدی در تبریز را به او نسبت داده‌اند.^{۱۷} پس از شاه طهماسب، بر سر جانشینی او اختلاف و کشمکش بروز کرد و حیدر میرزا که به وسیله جمعی از امرای قزلباش به سلطنت منصوب شده بود، به قتل رسید. سپس اسماعیل میرزا که بیش از بیست سال به وسیله پدر در قراباغ زندانی شده بود به سلطنت برگزیده شد. او که شخصی سفاک و بیرحم بود، در مدت کوتاه سلطنت خود (۹۸۴ - ۹۸۵) عده زیادی از نزدیکان و درباریان، از جمله هشت تن از برادران خود را به قتل رساند^{۱۸} و پس از یک سال و سه ماه سلطنت در اثر افراط در شراب خواری درگذشت.

بعد از اسماعیل دوم، برادر بزرگتر او که پیشتر کور شده بود، به قدرت رسید. او در مدت سلطنت خود (۹۸۵ - ۹۹۶) نه تنها هیچ کار شایسته‌ای انجام نداد، بلکه خواهر خود پریخان خانم و برخی دیگر را به قتل رساند و به این ترتیب به جزوی و فرزندانش از این خاندان کسی باقی نماند. در این عهد ضعف قدرت شاه صفوی و جسارت سرداران قزلباش به حدی رسید که در سال ۹۸۷ به حرمسرای سلطنتی هجوم بردند و مهد علیا خیرالنسا بیگم، همسر سلطان محمد خدابنده و مادر حمزه میرزا را آشکارا به وضع ناهنجاری به قتل رساندند.

در سال ۹۹۶ دوتن از سران قزلباش به نام مرشد قلیخان و علی قلیخان، یکی از فرزندان او موسوم به عباس میرزا که سمت حکومت هرات و خراسان را داشت، به سلطنت منصوب و خدابنده را خلع کردند.

شاه عباس

هنگامی که شاه عباس به قدرت رسید، از عظمت و شکوه شاهنشاهی

۱۷. حسن روملو. احسن التواریخ. ص ۴۸۹.

۱۸. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران. ص ۱۹۹؛ در برخی از منابع تعداد آنها بیش تن ذکر شده است.

صفوی خبری نبود. سران قزلباش به ویژه مرشد قلی خان رئیس طایفه استاجلو و علی قلی خان رئیس طایفه شاملو، که شاه عباس را به سطلنت رسانده بودند، از دخالت در کلیه امور خودداری نمی کردند و جنگها و درگیری های داخلی سبب کاهش قدرت حکومت مرکزی شده بود و درمرزها هم وضع بدتر از این بود. دولت عثمانی، ارمنستان شرقی و آذربایجان را اشغال کرده بود و از بکها هم بخشهایی از خراسان را تصرف نموده بودند و به شهرهای مرو، هرات، مشهد و نیشابور دست اندازی می کردند.

شاه عباس برای کسب قدرت، ابتدا عده ای از سران قزلباش را به اتهام شرکت در قتل برادرش (حمزه میرزا) از بین برد و اموالشان را مصادره کرد. علی قلی خان در محاصره هرات به دست ازبکان کشته شد و شاه عباس که از دخالت های مرشد قلی خان در امور کشور خسته شده بود و گویا به قصد وی، جهت به دست گرفتن قدرت آگاه شده بود، وی را به یاری چهار نفر از سران قزلباش که با او مخالف بودند، به وضع فجیعی به قتل رساند و در کشورداری استقلال یافت.^{۱۹}

وی ملاحظه کرد که نمی تواند در یک زمان به مقابله ازبکان و عثمانیان برود، به ناچار به صلحی با شرایط سخت و خفت آور با دولت عثمانی تن داد و بر پایه آن بخش وسیعی از نواحی غرب کشور را به آن دولت واگذار نمود. سپس با یک سری اقدامات خونین و جنگهای پی در پی، قیامهای مردمی و سرکشی امرای محلی را درهم شکست و بر امور داخلی مسلط شد. سیاست داخلی او چنان بود که در مدت کوتاهی سرداران قزلباش و افرادی که امکان مخالفت داشتند را کشت و افراد گمنام و لایق را، بدون توجه به پایگاه قبیله ای و خانوادگی آنها به کار گماشت.^{۲۰} وی برای نابودی

۱۹. نصرالله فلسفی. زندگانی شاه عباس اول. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۲ ه. ش. ج اول. ص ۱۵۰.

۲۰. در سفرنامه برادران شرلی حکایت شیرفرشی آمده است که به طور اتفاقی مورد توجه شاه عباس می گیرد و حاکم وقت اصفهان را به فرمان شاه می کشد و به جای او به اداره امور می پردازد و در مدت اندکی ارتقاء مقام می یابد. (سفرنامه برادران شرلی. ترجمه آوانس. تهران:

منوچهری. ۱۳۵۷ ه. ش. صص ۹۰-۹۳.

مخالفان خود به هر اقدامی متوسل می شد، چنانکه برای قلع و قمع فرقه نقطویان که امکانات و تواناییهای قابل توجهی برای قیام داشتند نخست مدتی با اظهار ارادت به آنها نزدیک شد، آنگاه بعد از شناسایی کامل آنها، عده بیشماری از آنان را از دم تیغ گذراند و در این کار چنان افراط کرد که جلال الدین محمد اکبر، پادشاه گورکانی هند، تصمیم به وساطت گرفت.^{۲۱}

شاه عباس در سال ۱۰۰۶ در هرات بر ازبکان شکست سختی وارد کرد و کشور را تا مدت‌ها از شر تجاوزات آنها ایمن نمود. وی پس از بازگشت از خراسان، در قزوین دو برادر انگلیسی به نام رابرت شزلی و آنتونی شزلی را به حضور پذیرفت و از وجود آنان برای اصلاح وضع ارتش و تهیه توپخانه و تفنگ استفاده کرد و بجای ارتش متشکل از طوایف قزلباش، ارتشی منظم و قوی به وجود آورد؛ سپس در سال ۱۰۱۱ به آذربایجان تاخت و به یاری توپخانه تبریز را تصرف نمود و بخشی از اراضی از دست رفته را به کشور بازگرداند. او در طی چند جنگ دیگر در سالهای بعد موفق شد کلیه اراضی متعلق به ایران که به اشغال عثمانیان درآمده بود را آزاد نماید. وی با دولت عثمانی روابط خوبی نداشت، اما هرگاه صلاح می دید اقدام به برقراری روابط سیاسی با آن کشور می کرد و به مناسبت‌هایی با سلاطین عثمانی مکاتبه می نمود.^{۲۲} او از رقابت دول خارجی برای مقاصد خویش بهره می جست، چنانکه با کمک نیروی دریایی انگلستان، قوای متجاوز را از خلیج فارس بیرون راند.

سیاست داخلی شاه عباس مبتنی بر ایجاد حکومت مرکزی قوی و مبارزه با قدرتهای محلی بود. طبیعی است که وی برای اجرای این سیاست، بر مأموران و مقامات عالی رتبه ایرانی که با کشاورزی دیوانی و تجارت سرو کار داشتند، متکی بود. برای بهبود وضع مردم، برخی از شهرها را در مواقع مناسب، از مالیات معاف می کرد. برای مثال پس از انعقاد صلح با دولت

۲۱. باستانی پاریزی. سیاست و اقتصاد عصر صفوی. تهران: صفیعلی‌شاه، ۱۳۴۸ ه. ش. ص ۵۵.

۲۲. برای مثال پس از فوت سلطان مراد سوم، برای پسرش، سلطان محمد نامه‌ای فرستاد و در طی آن مرگ پدر را به او تسلیت و جלוوش را تسریک گفت. (اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه. دکتر ذ. ثابتن. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۲ ه. ش. ص ۲۶۸).

عثمانی (۱۰۲۱) مردم اصفهان را برای سه سال از پرداخت عوارض معاف نمود.

رونق تجارت داخلی وابسته به امنیت راه‌ها بود و شاه‌عباس که به اهمیت این موضوع به خوبی آگاه بود، طی فرمانی حکام و راهداران را مسئول امنیت راه‌ها دانست و اعلام کرد که در صورت سرقت کالا در یک راه، مسئول مربوط به آنجا باید سارقین را دستگیر و کالاها را مسترد کند و در غیر اینصورت باید بهای اموال مسروقه را بپردازد.^{۲۳} برای جلب تجار خارجی فرمانی صادر کرد که بخشی از آن چنین است: «امر مطلق و اراده و میل ماست که از امروز تمام قلمرو کشور ما بر روی تمام ملل مسیحی و تمام آنهایی که این مذهب را دارند باز باشد، بطوریکه هیچکس نتواند در هیچ حال با آنها اهانت‌آمیز صحبت کند و به پاس این دوستی که من با شاهزادگانی که پیرو مسیح هستند دارم به تمام تجار مسیحی برای تجارت و داد و ستد در تمام قلمرو کشور خودم اجازه می‌دهم بدون اینکه از طرف هیچکس، حاکم، شاهزاده، خان و یا افسر و یا از متابعین من هر چه باشد شغل و مقام آنها آزار ببینند. تمام مال التجاره‌هایی که آنها وارد می‌کنند از پرداخت مالیات معاف خواهد بود و هر کس در هر مقامی که باشد حق ندارد مزاحم آنها باشد. سران مذهبی ما از هر طبقه‌ای که باشند جرئت نخواهند کرد که باعث نگرانی آنها شده و درباره عقاید مذهبی آنها صحبتی بکنند. هیچکس از مامورین دادگستری برای پاره‌ای علل حق اعمال قدرت نسبت به آنها و مال التجاره آنها ندارد. اگر یکی از تجار مسیحی در کشور ما بمیرد، هیچکس در اموال او تصرفی نخواهد داشت بلکه اگر شریکی داشته باشد می‌تواند مایملک او را صاحب شود و...»^{۲۴}.

رونق داد و ستد و افزایش تولید کشاورزی منجر به رشد شهرنشینی شد و شهرهایی همچون اصفهان، تبریز، کاشان، قزوین و شیراز توسعه یافتند.

۲۳. برای آگاهی از نظام اداری کشور در عهد صفویه نگاه کنید به: رهبر بن. نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کی‌کاووس جهان‌داری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷.

۲۴. دکتر احمد تاج‌بخش. ایران در دوره صفویه. ص ۱۰۳.

شاه عباس ابنیه و خیابانهای متعددی در شهرهای مشهد، اردبیل، قزوین، کاشان، تبریز و اصفهان بنا نمود. شهر اصفهان در این زمان از رونق بسیار برخوردار شد. وی با احداث میدان نقش جهان در سال ۱۰۱۱ هـ و مسجد جامعی واقع در ضلع جنوبی میدان و مسجدی روبروی «درگاه دولخانه» و «مدرسه و دارالشفای و حمامات و قیصریه و بازارگاه دور میدان مع بالاخانها و کاروانسراهای عالی و درگاه پنج طبقه دولخانه و خلوتخانه‌های زرنگار موسوم به سروستان و نگارستان و گلدسته و عمارت پنج طبقه و حوض خانها و خیابان موسوم به چهارباغ تخمیناً یک فرسخ و باغات و بساتین که در دو طرف خیابان احداث شده و عمارات عالی که در هر باغ ترتیب یافته...»^{۲۶} روحی تازه در کالبد شهر دمید.

جمعیت شهر اصفهان در این عهد چنان بود که مردم از کمبود مسکن در مضیقه قرار گرفتند و به شاه «عرض نمودند در یک اطاق بیست و پنج نفر زن و مرد می‌خواند».^{۲۷} آنگاه وی محله عباس آباد را بنا نمود، چون کفایت نکرد، شهرک جدیدی به نام فرح آباد را در آن طرف رودخانه احداث کرد. مشهور است وی نهصد و نودونه کاروانسرا در نقاط مختلف کشور عمارت نمود.^{۲۸}

او با شیوه‌های گوناگون، مردم و حکام را به بنای عمارات معماری شهری تشویق می‌کرد. شاردن از کاروانسرایی به نام مقصود عطار در اصفهان نام می‌برد که بانی به تشویق شاه عباس آن را بنا نمود.^{۲۹} امامقلی خان حاکم فارس نیز به تقلید چهارباغ، در دوسوی جاده اصفهان درختان سرو کاشت و دیوارها و سایبانهایی برافراشت و مدرسه خان را بنا نهاد، و در میان شهر نیز بنای کاخ عظیمی را به او نسبت داده‌اند.^{۳۰}

۲۵. دکتر لطف الله هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. اصفهان: ثقفی، ۱۳۴۴ هـ. ش. ص ۳۹۶.

۲۶. اسکندر بیک ترکمان. عالم آرای عباسی. تهران: بی نا، بی تا، نیمه دوم جلد دوم. ص ۱۱۱۱.

۲۷. میرزا حسینخان بن محمد ابراهیم تحویلدار. جغرافیای اصفهان، به کوشش دکتر منوچهر ستوده.

تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ هـ. ش. ص ۳۱.

۲۸. عباس اقبال آشتیانی. تاریخ مفصل ایران. ص ۶۸۷.

۲۹. شاردن. سفرنامه، ترجمه حسین عریضی، تهران: نگاه، ۱۳۶۲ هـ. ش. ص ۵۵.

۳۰. ا.ج. آبربری. شیراز، ترجمه منوچهر کاشف. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ هـ. ش.

سیاست مذهبی شاه عباس کمابیش همچون سابق بر پایه حمایت از شیعیان و آزار اهل تسنن استوار بود. رفتار وی با مسیحیان ایرانی و خارجی بسیار خوب و دوستانه بود. از نفوذ روحانیون استفاده می کرد، اما قدرت چندانی به آنها واگذار نمی نمود. املاک و دارایی بیشماری را وقف چهارده معصوم (ع) کرد و برای علما و سادات و ساکنان اماکن مقدس مستمری معین نمود.^{۳۱}

شاه عباس فرمانروایی کاردان و دانا، اما مستبد، بدگمان و بیرحم بود. وی فرمان قتل فرزند ارشد خود، صفی میرزا را به علت بدگمانی صادر کرد و کمی بعد دو پسر دیگر خود را کور نمود و پسر چهارم وی پیش از آنکه به دست پدر آسیبی ببیند، از دنیا رفت. از زمان او رسم شد که شاهان، پسران خود را از ترس قیام، در حرمسرا تربیت کنند و به این ترتیب امکان رشد قوای فکری و جسمی از آنان سلب گردید.

جانشینان شاه عباس

پس از شاه عباس نواده او سام میرزا با نام شاه صفی (۱۰۱۳۸-۱۰۵۲) به تخت سلطنت جلوس کرد. در زمان سلطنت او، ازبکان و عثمانیان بارها به حدود ایران تجاوز نمودند و بخش هایی از کشور را بتصرف خود درآوردند. شاه صفی در دوره سلطنت خود عده بیشماری از بزرگان و سران کشور از جمله اما مقلی خان فاتح هرمز و حاکم فارس و سه فرزندش را کشت. وی بسیار عیاش بود و گفته اند که یکشب در اثر مستی فرمان قتل همسر خود، ملکه کشور و مادر شاه عباس دوم را صادر کرد و چون صبح از کار خود پشیمان شد، دستور داد که نوشیدن شراب ممنوع شود، اما این ممنوعیت مدت

۳۱. اسکندر بیک ترکمان. عالم آرای عباسی. نیمه دوم جلد دوم. صص ۷۶۰ و ۱۱۱۰.

زیادی طول نکشید و دوباره اوضاع به حال سابق بازگشت؛^{۳۲} بالاخره وی در اثر افراط در شرابخواری درگذشت. پس از او پسرش شاه عباس دوم در حالیکه بیش از نه سال نداشت، زمام امور را به دست گرفت. وی را که از سال ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ سلطنت کرد، شخصی عادل و زیرک توصیف نموده‌اند. در اوایل سلطنت خود برای جلب رضایت مردم مقدار زیادی از مالیات‌ها کاست. احداث بناهای متعددی همچون عمارت چهل ستون و باغ سعادت را به او نسبت می‌دهند. رفتار او با مسیحیان خیلی خوب بود و در برابر فشار برخی از علما که مخالف رفتار مسالمت‌آمیز او با پیروان سایر ادیان بودند، مقاومت و حتی آنها را تهدید به مجازات می‌کرد.^{۳۳} از عیوب او افراط در عیاشی و خوشگذرانی بود که در اثر عوارض آن در سن سی و چهار سالگی درگذشت.

شاه صفی (۱۰۷۷-۱۱۰۶) ملقب به سلیمان پس از مرگ پدر به جای او نشست. وی را که سالیان متمادی در حرمسرا به حال حبس زندگی کرده بود و از امور کشورداری هیچ اطلاعی نداشت، یکی از بدترین شاهان صفوی دانسته‌اند. او خیلی خرافاتی و نادان بود. در همان اوایل حکومت که کشور دچار قحطی شد و همزمان با آن، حال وی به وخامت گرایید، علت حوادث مذکور را در ساعت بد تاجگذاری دانست و باصلاح دید منجمان دوباره تاجگذاری کرد و نام سلیمان برخود نهاد. دوره بیست و هشت ساله سلطنت این شاه عیاش، سفاک و نالایق به خاطر وجود وزیر دانا و با کفایت او یعنی شیخ علی خان زنگنه^{۳۴} با آرامش نسبی همراه بود. در باب شهوترانی او

۳۲. ژان باتیست تاورنیه. سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری. اصفهان: تایید و سنایی. ص ۵۰۳.

۳۳. انگلبرت کمپفر. سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰ ه. ش. ص ۳۹.

۳۴. کمپفر خصال شیخ علی خان زنگنه را به خوبی توضیح می‌دهد و وی را دیندار، خداترس، بیزار از عیاشی و رشوه‌خواری و تجمل‌گرایی، داد‌گرو زیرک معرفی می‌کند. وی اشاره می‌نماید که شاه به سرخود سوگند خورده بود که تحت هیچ شرایطی قصد جان وزیر اعظم را نکند و از این‌رو وزیر با کمی اعتماد و فراخ‌خاطر بیشتری نسبت به سلف خود که به قتل رسید، به کار خود ادامه می‌داد.

آورده‌اند که علاوه بر دختران و پسرانی که از اکناف کشور به طور مرتب برایش می‌فرستادند، خود وی دو مرتبه با حلیه و زور عده‌ای از دختران مسیحی را به حرمسرا فرستاد و حتی وقاحت را به جایی رساند که یک مرتبه هشت تن از دختران افراد و سفرای خارجی را ربود، اما با تلاش همه سفرای خارجی، آنان از حرمسرا نجات یافتند.^{۳۵} شاه سلطان حسین پس از پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود. او برخلاف شاهان پیشین که در خونریزی و سفاکی بی‌باک بودند، چنان دل‌رحم بود که از مجروح کردن پرنده‌ای به تصادف استغفار کرد. او در مدرسه چهارباغ حجره‌ای داشت و به جای کشورداری به مطالعه متون مذهبی و مباحثه روزگاری می‌گذراند و امور کشور را به خواجه سریان و افراد نالایق واگذار کرده بود و حتی از خواندن نامه‌ها و عرایض مهم خودداری می‌کرد. هنگامیکه برخی از نزدیکان خطر آتی سپاهیان عثمانی را به او گوشزد کردند و او را به تجهیز قوا تشویق نمودند، در پاسخ گفت: «اگر اصفهان را برای ما بگذارند، ما را بس است».^{۳۶}

در اثر بی‌کفایتی سلطان حسین و ملازمانش سپاه چهل هزار نفری ایران از حدود ده هزار افغانی به رهبری محمود شکست خورد و اصفهان محاصره شد. در طی مدت محاصره، به جای گردآوری نیرو و تجهیزات لازم و ترغیب مردم به دفاع و مبارزه، از آنان خواسته می‌شد که از گناهان خود توبه و دعا کنند تا بلا برطرف شود. سرانجام پس از چند ماه در اثر قحطی و ناتوانی، سلطان حسین تسلیم شد و سلطنت را به محمود افغان واگذار کرد. در عهد این شاه علمای مذهبی از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار شدند و در همه امور دخالت می‌کردند و مدارس و مجالس مذهبی پررونق بود.

۳۵. کمپفر، سفرنامه. ص ۶۲.

۳۶. دکتر ذبیح‌الله صفا. خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، ص ۲۶۰.

نادرشاه افشار

طایفه افشار که از ترس مغولها ترکستان را ترک کرده و به آذربایجان رفته بودند، در زمان شاه اسماعیل به توسط او به خراسان فرستاده و در یکی از بخشهای ابیورد ساکن شدند. نادر که از این طایفه برخاسته بود، در سن هیجده سالگی به همراه مادرش به اسارت از بکان خوارزم درآمد، اما پس از مدت اندکی از اسارت گریخت و بعد از چندی به قشون ملک محمود سیستانی که بر خراسان مستولی بود وارد شد و در نبردهایی که بر علیه از بکان شرکت کرد، مشهور گردید. وی مدتی بعد به خدمت شاه طهماسب دوم درآمد و از طرف او به جنگ ملک محمود رفت و پس از چند نبرد، او را شکست داد و به حکومت خراسان منصوب شد. نادر در سال ۱۱۴۲ به جنگ اشرف افغان رفت و او را شکست داد؛ سپس به سوی اصفهان حرکت کرد و بعد از آنکه شکست دیگری بر اشرف افغان وارد نمود، فاتحانه وارد آن شهر شد.

در سال ۱۱۴۵ پس از آنکه شاه طهماسب دوم در جنگی با عثمانیان شکست خورد و بخشی از خاک ایران را طی معاهده‌ای به آنان واگذار کرد؛ نادر عزل شاه را اعلام نمود و عباس سوم، فرزند شیرخوار او را به شاهی برگزید و خود نیابت وی را برعهده برگرفت. نادر پس از سالها جنگ با عثمانیان و باز پس گرفتن بخشهایی از کشور که به اشغال آنان درآمده بود، و پس از سرکوبی قیامها و شورشهای داخلی در سال ۱۱۴۸، انجمنی در دشت مغان ترتیب داد و عده کثیری در حدود بیست هزار نفر از خوانین، سران قبایل، کلانتران، کدخدایان و علما و ریش سفیدان را دعوت کرد و به ظاهر از آنها خواست که شاه طهماسب یا عباس میرزا را به سلطنت برگزینند. همه حاضران که مقصود واقعی او را از تشکیل انجمن می دانستند، خود نادر را برای سلطنت انتخاب کردند.^{۳۷}

۳۷. استرآبادی این واقعه را با طرفداری از نادر در کتاب «دره نادره» شرح داده است. نگاه کنید به: میرزا مهدی خان استرآبادی. دره نادره، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱ ه. ش. ص ۳۷۰.

نادر در این انجمن شرایطی مطرح کرد که حاکی از اعتقاد او به ایجاد وحدت بین شیعیان و سنیان بود. او از یک سواز علمای ایران انتظار داشت که دست از تعصب بردارند و از سوی دیگر از اهل تسنن و به ویژه دولت عثمانی خواست که مذهب شیعه را به عنوان پنجمین مذهب رسمی اسلام به رسمیت بشناسند.

هنگامی که نادر مطلع شد که سلطان عثمانی از تخمیس مذاهب خودداری کرده است، اظهار داشت که به نظر او صلح در میان مسلمین مهمتر از خاک و آب است و حتی گفت که حاضر است خودش برای حل این مشکل به کشور عثمانی برود.^{۳۸} وی برای جلب نظر عثمانیها هنگامی که به زیارت قبور ائمه در عتبات عالیات رفته بود، در بغداد به زیارت آرامگاه ابوحنیفه رفت و هدایا و نذوری تقدیم مزار او کرد.^{۳۹}

پس از آنکه در اثر مخالفت سلطان عثمانی و عدم استقبال علمای ایرانی، از اقدامات خود نتیجه‌ی نگرفت، به تقلید اکبرشاه تیموری — پادشاه هند — نسبت به ابداع مکتبی نوین بر پایه اصول اسلام و مسیحیت ابراز تمایل نمود و در پی آن فرمان ترجمه انجیل به زبان فارسی را صادر کرد^{۴۰} و دستخطی بنفع مسیحیان منتشر ساخت که بر اساس آن مسیحیان را در وابستگی به کلیسای روم یا خلیفه‌گری ارامنه آزاد گذاشت.

نادر، برخلاف شاه عباس، حکم کرد که شاهزادگان در حرمسرا نمانند و برای آموزش فنون کشورداری در دربار حضور یابند و در کارها شرکت کنند،^{۴۱} اما متأسفانه در این مورد هم موفق نبود، زیرا در اثر بدگمانی به فرزندش، رضاقلی میرزا، بخصوص پس از سوءقصدی که به جان وی به عمل

۳۸. مینورسکی. تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی. تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۱۳ ه. ش. ص ۸۹.

۳۹. همان، ص ۹۷.

۴۰. جونز هنوی. زندگی نادرشاه، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶ ه. ش. ص ۲۶۴.

۴۱. آ. دوکاوستر. تاریخ نادرشاه، ترجمه دکتر محمدباقر امیرخانی. ص ۱۷۰.

می‌آید، پس از محاکمه او را کور می‌کند. سرانجام نادر در اثر ناکامی‌های متعدد به خشونت و بدگمانی می‌گراید و در برابر قیام‌های مردم که از ظلم ماموران او طغیان می‌کردند، زمام امور را از دست می‌دهد و شیوه قتل و ارباب را پیش می‌گیرد و با کوچکترین بدگمانی؛ سرداران خود را از میان برمی‌دارد و بالاخره در پی همدستی چند تن از امیران افشار و قاجار به قتل می‌رسد. پس از نادر برادرزاده‌اش، علیقلی خان با لقب عادلشاه — برای جلب اعتماد مردم — سلطنت می‌کند و سپس به وسیله برادرش از سلطنت معزول و کور می‌شود و مدتی آشوب و اغتشاش کشور فرامی‌گیرد، تا آنکه کریمخان زند به قدرت می‌رسد.

کریمخان زند

سه خان لربه نام ابوالفتح خان، کریم خان زند و علی مردان خان در اصفهان با هم اتفاق کردند که یکی از دخترزادگان شاه سلطان حسین صفوی موسوم به ابوتراب که بیش از هشت سال نداشت را با نام شاه اسماعیل سوم به پادشاهی برگزینند و هر سه به یاری هم نیابت از او را برعهده گیرند.^{۴۲} بر این اساس قرار شد که علی مردان خان نایب السلطنه و کریم خان سردار سپه و ابوالفتح خان والی اصفهان باشد.

پس از مدتی علی مردان خان در غیاب کریم خان زند، ابوالفتح خان را کشت و قصد داشت به تنهایی کارها را به دست گیرد، اما کریم خان بعد از دفع شورش کردستان به اصفهان بازمی‌گردد و بین دو سردار جنگی رخ می‌دهد که منجر به شکست و قتل علی مردان خان می‌شود. سپس کریم خان

۴۲. میرزا محمد صادق نامی. تاریخ گیتی‌گشا، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: اقبال، ۱۳۱۷ ه. ش. ص ۱۵.

به تدریج حریفان دیگر خود را از صحنه بیرون می راند و در سال ۱۱۷۲، بعد از غلبه بر همه رقیبان، فرمانروایی بخش اعظم ایران را به استقلال برعهده می گیرد؛ اما به واسطه احترام به نادرشاه، متعرض خراسان که در دست نوه او بود، نمی شود. کریم خان از سال ۱۱۶۳ تا ۱۱۹۳ حکومت کرد و هیچگاه لقب شاهی بر خود نهاد؛ وی نخستین ایرانی بود که پس از سقوط آل بویه بر سراسر کشور فرمان می راند.

او شیراز را به پایتختی برگزید و قلعه و برج و باروی شهر را عمارت کرد، آنگاه دوازده هزار نفر از سراسر کشور گرد آورد و تسطیح اطراف شهر را بر عهده آنان گذاشت و مقرر کرد که گروه هایی از نغمه پردازان و مطربان برای جبران خستگی و کسالت ناشی از کار کارگران، در طول روز مشغول نواختن و خواندن باشند.^{۴۳} وی بناهایی همچون ارگ، مسجد، بازار و حمام؛ در شیراز احداث کرد و فرمان داد کف خیابانها و بازار را سنگ فرش نمایند و در دو سوی خیابانها نهر آب روان سازند.^{۴۴}

در راه پیشرفت اقتصادی کشور اقدامات سودمندی انجام داد. وی ضمن احیای شبکه آبیاری، بار سنگین ناشی از مالیاتهای اضافی و پیشکش های بنیان برافکن را از دوش کشاورزان برداشت و قواعد مشخص و معینی را در زمینه کشاورزی وضع نمود. در پی اقدامات فوق، بسیاری از روستاها آباد شد و روستائیان مهاجر به روستاهای خود بازگشتند و سطح زیر کشت محصولات کشاورزی افزایش یافت. عده ای از صنعتگران از نقاط مختلف کشور به شیراز دعوت شدند و در کارگاه های تولیدی نوین، مشغول کار گردیدند. وی برای تعیین مالیات کارگران و اصناف، بار و سای آنها مشورت می کرد.

کریم خان حق انحصاری وارد نمودن پارچه های پشمی به ایران و

۴۳. همان، ص ۱۵۴.

۴۴. گرانوسکی و دیگران. تاریخ ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: پویش، ۱۳۵۹. ش.

ص ۳۰۰.

معافیت از حقوق گمرکی واردات و صادرات و اجازه تأسیس تجارتخانه در بوشهر را به شرکت انگلیسی «ایست - ایندیا» واگذار کرد، اما با آنها شرط نمود که طلا و نقره از ایران خارج نکنند و در برابر کالاهای انگلیسی اقدام به خرید اجناس ایرانی نمایند. شرکت انگلیسی پس از چندی، چون شرایط وضع شده را برای خود سودمند نیافت، تجارتخانه خود را از بوشهر به بصره انتقال داد.

کریم خان برای ارتقای سطح تجارت خارجی کشور، بندر بصره را پس از سیزده ماه محاصره، و با وجود کمکهای انگلیسیها به عثمانیان، به تصرف خود درآورد. وی از وابستگی ایران به انگلستان بیم داشت و نمی خواست ایران گرفتار مشکلاتی همچون هندوستان شود، به همین جهت مراقب اقدامات انگلیسیها بود و روابط سیاسی و بازرگانی خارجی را تحت کنترل داشت.

بعد از درگذشت کریم خان (۱۱۹۳) جنگهای خانگی آغاز شد و در طی مدت شانزده سال، هشت تن قدرت را به دست گرفتند و کشور دچار آشفتگی شد.

قاجاریان

افراد طایفه قاجاریه از نژاد مغول بودند و گویا همراه با آنان به سرزمینهای اسلامی آمدند و در حدود ارمنستان ساکن شدند. در هنگام قیام شاه اسماعیل، طایفه قاجاریه یکی از طوایفی بود که به یاری صفویان برخاستند. شاه عباس ایل قاجار را از محل آنها به نقاط گرگان و استرآباد و قزلباغ و مرو کوچ داد. آن گروه از قاجاریان که در گرگان و استرآباد ساکن شدند، در اواخر عهد صفویه به تدریج قدرتی کسب کردند و به صحنه نظامی و سیاسی کشور وارد شدند. یکی از رجال این طایفه به نام محمد حسن خان پس

از مرگ نادرشاه در استرآباد اعلام استقلال کرد، اما پس از مدتی در جنگ با لشکریان زندیه شکست خورد و در سال ۱۱۷۲ در مازندران به قتل رسید و پسران او اسیر کریم خان زند شدند. کریم خان دوتن از پسران وی به نام آقا محمدخان و حسین قلی خان را از روی کرم و مروت با خود به شیراز برد و به آنها مقام داد و با مهربانی با آنان رفتار کرد.

آقا محمدخان پس از فوت کریم خان از شیراز به سوی تهران حرکت کرد و برای استحکام قدرت خود، نخست عده‌ای را مامور دفع برخی از برادران مخالف خود کرد و وی پس از دفع برادران و دیگر حریفان در طی چند سال، سرانجام در سال ۱۲۰۰ در تهران تاجگذاری کرد. تمام مدت سلطنت او کمابیش صرف جنگ و جدال شد. وی در سال ۱۲۱۱ به دست چندتن از خدمتکاران خود که می‌خواست به خاطر خطایی کوچک آنها را به قتل برسانند، کشته شد. آقا محمدخان، سلطانی ستمکار، سفاک، بیرحم و پست و مال دوست بود. در هنگام تسخیر کرمان (۱۲۰۸)، حکم ویرانی شهر و قتل عام مردم را صادر کرد و دستور داد که بیست هزار جفت چشم اهالی را در بیاورند و تحویل او دهند.

بعد از آقا محمدخان، برادرزاده او، باباخان در عید فطر سال ۱۲۱۲ با نام فتحعلیشاه در تهران تاجگذاری نمود و عباس میرزا، پسر چهارم خود را، به ولیعهدی منصوب کرد. فتحعلیشاه برای جلوگیری از تجاوزات روسیه پیمانی با ناپلئون بناپارت مبنی بر همکاری و اتحاد نظامی بین دو کشور امضاء کرد و در پی آن یک هیئت فرانسوی برای تعلیم سربازان به ایران آمدند، اما پس از مدتی به علت دوستی بین روسیه و فرانسه، ماموران ناپلئون از ایران خارج شدند. دولت ایران به همین منظور با انگلستان به مذاکره پرداخت اما این مذاکرات هم پس از مدتی بی نتیجه ماند و ایران در برابر روسیه بدون متحد باقی ماند. در دوره فتحعلیشاه با وجود رشادهای عباس میرزا، ایران در دو جنگ با روسیه شکست خورد و دو عهد نامه (گلستان و ترکمنچای) با آن کشور به امضاء رساند که بر پایه آن بخش وسیعی از اراضی شمالی کشور به روسیه واگذار شد.

یکی از علل مهم شکست‌ها و ناکامی‌های کشور در این عهد، خصال ناپسند فتحعلیشاه بود. وی به جای اینکه ثروت کشور را صرف اصلاحات اقتصادی و نظامی نماید، به گردآوری پول و جواهرات می‌پرداخت و به قول فریزر: «او [فتحعلیشاه] به ایران مانند وطن خود که باید آن را دوست داشته باشد و حفظ کند و ترقی دهد نمی‌نگرد، بلکه در آن به چشم ملک استیجاری نگاه می‌کند که مدت اجاره‌اش معلوم نیست، از این رو بر خود فرض می‌داند که تا هنگامی که در رأس قدرت آن را غنیمت شمارد».^{۴۵}

ژنرال گاسپارد ویل که مدتها در ایران حضور داشت و با فتحعلیشاه از نزدیک آشنا بود، در مورد خست او می‌گوید: «بخل و خست فتحعلیشاه نامنتها است، گویی لذتی جز روی هم انباشتن خزاین ندارد. او همه ساله قریب ده تا دوازده میلیون فرانک جواهر گرانبها می‌خرد و آنها را در صندوقها روی هم می‌ریزد. ضمناً طلای بی‌حسابی نیز جمع‌آوری می‌کند. از این روشکی نیست که بزودی زود کشور خویش را دچار ورشکستگی خواهد کرد».^{۴۶}

رشوه‌خواری و خرید مشاغل دولتی پر درآمد رواج داشت و اکثر سیاحان یا مامورانی که در این زمان به ایران آمدند، به آن اشاره کرده‌اند. در ویل در سفرنامه خود می‌نویسد که خود وی در ارومیه شاهد بود که شخصی برای احراز منصب داروغگی، مبلغ ده هزار تومان پیشکش نمود.^{۴۷}

عباس میرزا برخلاف پدر، شخص لایق و کاردانی بود و تمام تلاش خود را صرف ایجاد سپاهیانی کارآمد و مجهز می‌کرد، وی صفات پسندیده‌ای داشت، از جمله آنکه از تجملات و پول‌پرستی بدور بود. لباسش تفاوتی با لباس ساده‌ترین مامورانش نداشت، لب به می‌نمی‌زد و از فساد اخلاق میرا بود.^{۴۸} وی کلیه وجوه دریافتی را صرف بهبود وضع سپاه و کشور می‌نمود.

۴۵. فریزر. داستان سفر خراسان، به نقل از: مالک و زارع در ایران، ص ۲۶۰.

۴۶. گاسپارد دروویل. سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محیی. تهران: گوتنبرگ، ۱۳۴۸ ه. ش.

ص ۱۸۱.

۴۷. همان، ص ۸۹.

۴۸. همان، ص ۲۰۲.

اقداماتی همچون اعزام دانشجویه اروپا، تاسیس چاپخانه، احداث کارخانه باروت کوبی و توپ ریزی و اسلحه سازی و ماهوت بافی را به او نسبت داده اند.^{۴۹} متأسفانه وی در سال ۱۲۴۹ یعنی یک سال پیش از مرگ فتحعلیشاه، درگذشت.

در زمینه سیاست داخلی، فتحعلیشاه تظاهر به دینداری می کرد و با علما ارتباط برقرار می نمود و به برخی از آنان مستمری می پرداخت و از عده ای برای اقامت در تهران دعوت بعمل می آورد که گروهی هم می پذیرفتند. در پی این سیاست مبالغ قابل ملاحظه ای صرف تعمیر و تزئین اماکن متبرک در شهرهای مشهد، قم، شیراز، تهران، کربلا و کاظمین نمود و مسجد جامع تهران (مسجد شاه) را که بنای آن را آقامحمدخان شروع کرده بود، کامل کرد و در سمنان مسجد جامع و مدرسه ای تأسیس کرد و فرمان بنای مدرسه فیضیه و مدرسه دیگری را در قم صادر کرد.^{۵۰} او برای اینکه خود را شخص دینداری جلوه دهد؛ به طور مرتب به زیارت امامزاده ها و مکانهای مقدس می رفت. با وجود این در عیاشی و فساد افراط می کرد و به شراب خواری بسیار علاقه داشت و هیچ گاه فروش مشروبات الکلی را ممنوع نکرد.^{۵۱} گفته اند که از هفتصد همسر خود نزدیک به دوهزار فرزند و نوه بجای گذاشت.

پس از درگذشت فتحعلیشاه، یکی از نوادگانش به نام محمدشاه (۱۲۵۰ — ۱۲۶۴) بر تخت شاهی جلوس کرد و به یاری قائم مقام دوم که سمت وزارت وی را داشت، بر مخالفان و حریفان چیره شد. وزارت قائم مقام چندان دوام نیافت و اعیان و درباریان که از اصلاحات مالی میرزا ابوالقاسم قائم مقام ناراضی بودند، محمدشاه را به قتل او برانگیختند. سپس محمدشاه حاج میرزا آقاسی که مردی صوفی منش و بی تدبیر بود را به سمت وزارت برگزید. وی که نادان و نالایق بود، از خود اراده ای نداشت و کشور را تحت

۴۹. دکتر عیسی صدیق. تاریخ فرهنگ در ایران. ص ۲۹۷.

۵۰. حامد الگار. نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. تهران:

طوس، ۲۵۳۶. ص ۶۵.

۵۱. همان، ص ۱۵۰.

تأثیر اندیشه‌های نابخردانه حاج میرزا آقاسی از پیشرفت و ترقی بازداشت. او کما بیش تمایل داشت سیاست پدر را در باب حفظ روابط دوستانه با علمای مذهبی ادامه دهد و اقداماتی هم در این زمینه انجام داد، اما تحت تأثیر وزیر صوفی منش خویش از توجه به بقاع فریدالدین عطار و شیخ محمود شبستری و مرقد شاه نعمت‌الله ولی در کرمان و سایر زیارتگاه‌های صوفیه و حمایت غیرمستقیم از آنان غافل نبود.

در این مدت بارها بر اثر تضاد بین سیاست تمرکز طلبانه و مشی کلی حکومت، و اقدامات برخی از روحانیون درگیری‌هایی بین دولت و آنان پدید آمد.^{۵۲} در مجموع حکومت مرکزی هم، حرکت‌ها و حرایاتی که منجر به قیام و یا شورش می‌شد را به سختی سرکوب می‌کرد.^{۵۳}

ناصرالدین میرزا (۱۲۶۴-۱۳۱۳) در هنگام مرگ پدرش در تبریز بسر می‌برد که از سوی مهدعلیا و سفرای انگلیس و روس به تهران خوانده شد. وی به همراه میرزا تقی خان به تهران وارد شد و پس از تاجگذاری میرزا تقی خان امیر نظام را با لقب اتابک اعظم بصدارت منصوب نمود. در این هنگام اوضاع کشور در اثر بی‌کفایتی محمدشاه و میرزا آقاسی پریشان و درهم بود. امیرکبیر اصلاحاتی در جهت بهبود امور صورت داد و در مدت کوتاه صدارت خود سه سال و سه ماه تغییرات قابل ملاحظه‌ای در وضع کشور پدید آورد.

وی نخست، فرمان لغو القاب و تعارفاتی که منشیان در مراسلات بکار می‌بردند را صادر نمود؛ سپس مبارزه‌ای جدی با رشوه‌خواری را آغاز نمود و دریافت عایدات غیرمشروع و غیرقانونی که بر حسب معمول، ماموران دولتی به عنوان مداخل از مردم به زور اخذ می‌کردند را ممنوع اعلام کرد و گروهی را برای تعیین مقدار درآمد و هزینه‌های مملکت مامور نمود و بعد از روشن شدن

۵۲. اوژن فلاندن در سفرنامه خود (ص ۱۱۹) تضاد دولت و روحانیت در این هنگام را شرح داده است.

۵۳. کنت دو گوبینو. سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصوری. تهران: فرخی، بی‌تا، صص ۷۲ و ۷۳.

نتیجه کار، اقدام به کاهش و گاه حذف مستمری شاهزادگان، وابستگان دربار و برخی از علما کرد و به این صورت مقدار هنگفتی از هزینه‌های کشور کاست. وی در مرحله دیگر، عده‌ای دانشجو به خارج اعزام کرد و بنیاد مدرسه دارالفنون را برای تعلیم رشته‌های طب، زبانهای خارجی و فنون نظامی پی‌ریزی کرد و از عده‌ای استاد اتریشی برای کار در این مدرسه دعوت به عمل آورد. — این مدرسه سه ماه پس از عزل امیرکبیر افتتاح شد. — از اقدامات مهم دیگر او، اصلاح وضع ارتش و جلوگیری از دخالت سفرای خارجی در امور داخلی کشور بود.

مخالفان او یک مرتبه برای قتلش، با رشوه عده‌ای از سربازان آذربایجانی مقیم تهران را تحریک کردند، اما حمایت مسلحانه مردم که به پشتیبانی از امیرکبیر دکانها و بازارها را تعطیل نمودند، مانع از قتل او شد. سفیر مختار انگلیس به وزارت امور خارجه بریتانیا گزارش این واقعه را می‌دهد و در باب حمایت مردم از امیرکبیر اظهار می‌کند: «در راه امیر به مقرر سلطنتی تمام مردم شهر به دنبال او روان بودند، گوسفندها قربانی کردند و استقبال شاهانه‌ای از او نمودند... در این مملکت هیچوقت یک چنین تظاهراتی به نفع وزیری دیده نشده است».^{۵۴}

سرانجام در باریان و جیره‌خواران موفق شدند ناصرالدین شاه جوان، کم تجربه و کم خرد را وادار به عزل و سپس قتل امیرکبیر نمایند. پس از وی، میرزا آقاخان نوری (۱۲۶۸ — ۱۲۷۵) — اعتمادالدوله — که از حمایت مهدعلیا برخوردار بود، به صدارت برگزیده شد. او در اولین فرصت، برای خوش خدمتی به درباریان و مستمری بگيران، اصلاحات امیرکبیر را متوقف و مواجب قطع شده را برقرار نمود.

میرزا حسین خان سپهسالار که در سال ۱۲۸۸ به صدارت منصوب شد، از شخصیت‌های کاردان و خردمند و آشنا به پیشرفت‌های سیاسی و اجتماعی دنیای آن روز بود. وی در راه تدوین قوانینی برای اداره کشور و

۵۴. مهدی بهار. میراث خوار استعمار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷ ه. ش. ص ۴۶۱.

مبارزه با عوامل ایستا و نادان، تلاش پیگیری را آغاز نمود و برای آگاه کردن ناصرالدین شاه از اوضاع کشورهای اروپایی و تشویق او به انجام اصلاحات سودمند، وی را در سال ۱۲۹۰ به فرنگ برد. ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر به علت مخالفت شدید درباریان و نابخردان او را از صدرات معزول و به سمت وزارت امور خارجه منصوب کرد.

وجود اندیشمندان و دانایانی چون امیرکبیر و سپهسالار و دیگران و تحولات اجتماعی در کشورهای اروپایی و نضج اندیشه‌های نوین و سفرهای فرنگ و مشاهده جوامع اروپایی، ناصرالدین شاه را به فکر انجام اصلاحاتی در کشور انداخت. وی در سال ۱۳۰۲ از نماینده سیاسی آلمان در ایران خواست که برای اصلاح تشکیلات اداری و بهبود وضع ارتش، عده‌ای متخصص و مستشار آلمانی به ایران اعزام شوند و برای انجام این مقصود، میرزا محسن خان معین‌الملک را از جانب خود به آلمان فرستاد.

چند سال بعد (۱۳۰۵)، پس از آنکه ظل‌السلطان را به خاطر ستم بیش از حدی که روا می‌داشت، برکنار کرد، اعلانی مبنی بر امنیت جان و مال مردم منتشر کرد. متن اعلان به این شرح بود: «عموم رعایای ما نسبت به جان و مال خود مختار هستند که بدون ترس و وا همه هر قسم تصرفی در اموال خود بخواهند، بنمایند، و به هر کاری از اجتماع پول و انعقاد کمپانی‌ها از برای ساختن کارخانه و راه‌ها، و به هر رشته‌ای تمدن و تمکن اقدام نمایند، اسباب رضای خاطر و خشنودی ماست و حفظ آن برعهده ما است».^{۵۵} متعاقب آن در جلسه‌ای بر این موضوع تأکید می‌ورزد و می‌گوید که هیچکس حق تعرض به جان و مال احدی را ندارد، یکی از درباریان حاضر در جلسه می‌گوید: «هیچکس چنین حقی ندارد مگر اعلیحضرت پادشاه»، شاه حرف او را قطع می‌کند و می‌گوید: «نخیر، شاه هم حق ندارد».^{۵۶}

ناصرالدین شاه در طی سفر سوم خود (۱۳۰۶) در مونیخ سید جمال‌الدین را ملاقات می‌کند و تحت تأثیر مشاهدات خود در سفر، از وی

می خواهد که برای تدوین قانون به ایران بیاید،^{۵۷} اما پس از آمدن سید به ایران، تاب تحمل او را نیاورد و او را از کشور اخراج نمود. شکست همه تلاشهایی که به منظور برقراری حاکمیت قانون در کشور صورت می پذیرفت را باید در زمینه اجتماعی و توان فرهنگی کشور، و خصلت های شاه و اطرافیان دانست.^{۵۸}

اعطای امتیاز رویترو دخانیات از نخستین امتیازات استعماری و استثماری بود که در پی آن امتیازات دیگری به انگلیس و روسیه واگذار شد و فصلی تازه در روابط ایران با دیگر کشورها گشوده شد. قیام مردم بر علیه امتیاز انحصار تنباکو و وادار نمودن دولت به الغای آن، سرآغازی بر فعالیتهای سیاسی گسترده مردم در آن هنگام، محسوب می شود. دولت ایران برای پرداخت خسارت شرکت انگلیسی مجبور شد وامی به مبلغ پانصد هزار لیره از بانک شاهی دریافت کند و این نخستین قرض ایران از بیگانگان بود.^{۵۹}

مظفرالدین شاه (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴) برجای پدر نشست و چون شخص نادان و علیلی بود، اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشور هر چه بیشتر به وخامت گرایید. رشوه خواری و تقلب ماموران و سیاستهای اشتباه و حساب نشده، اقتصاد کشور را به ورشکستگی کشاند و شاه و صدراعظم بجای اصلاحات ضروری با وام گرفتن از بیگانگان و اعطای امتیازات پرمفعت به آنان، دست ایشان را جهت دخالت در امور داخلی بیش از پیش باز کردند. این مشکلات به علاوه استبداد و اعمال خلاف کسانی همچون امین السلطان و عین الدوله، زمینه اجتماعی لازم برای مطرح کردن رژیم مشروطه از سوی روشنفکران را مهیا ساخت. و سرانجام شاه در سال ۱۳۲۴، پس از ناتوانی در مقابل قیام

۵۷. صدر وائقی. سید جمال الدین حسینی. تهران: پیام، ۲۵۳۵. ص ۱۵۸.

۵۸. امین السلطان در باره پول پرستی ناصرالدین شاه اظهار داشته بود که وی حتی حاضر بود نه تنها مصالح کشور، بلکه مصالح شخصی خود را نیز فدا کند. (نگاه کنید به: لودمیلا کولاگینا.

استیلای امپریالیسم در ایران، ترجمه سیروس ایزدی. تهران: علم، ۱۳۵۹. ش. ص ۶۲.)

۵۹. دوستعلی معیرالممالک در «یادداشت هایی بر زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» (ص ۱۰۰)، به تمایل ناصرالدین شاه به لغو امتیاز تنباکو اشاره می کند که به سادگی نمی توان پذیرفت.

مردم، فرمان مشروطیت را امضا کرد.

ایران از صفویه تا مشروطیت

سلاطین صفوی در ظاهر به نام دفاع از تشیع و در باطن برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود از هیچ جنایتی خودداری ننمودند. شاه اسماعیل و اعقاب وی ده‌ها هزار تن را به جرم پیروی از تسنن با فجیع‌ترین صورت ممکن، از جمله سوزاندن، بقتل رساندند و این اعمال را در حالی انجام می‌دادند که با سفرا و بیگانگان مسیحی که بیشتر برای مقاصد سیاسی و تجاری به ایران می‌آمدند، با تساهل و مهربانی رفتار می‌کردند. آنها چنان فضایی پدید آورده بودند که در ایام عزادارای، در همان هنگام که فرنگیان به سادگی می‌توانستند شاهد مراسم باشند، ترکان سنی مذهب ایران جرئت خروج از منزل را نداشتند.^{۶۰} به همین ترتیب برای آنکه خاطر فرنگیان آزرده نشود، هیچکس حتی علما حق بحث و گفتگو در باره مذهب و عقاید ایشان را نداشت، در صورتیکه اگر گم‌وهی از اتباع عثمانی به مناسبتی در هنگام صلح به دربار می‌آمد، نمی‌توانستند از مطرح کردن مسایل مذهبی و موارد مورد اختلاف خودداری کنند.^{۶۱} با وجود این، هرگاه مصالح سیاسی اجازه می‌داد، شاهان صفوی تغییر شیوه می‌دادند؛ چنانکه هنگامی که شاه عباس قلعه مرو شاهجان را از نورمحمدخان ازبک گرفت، به جهت مصالح خویش فرمان داد که سربازانش به سبب اختلاف مذهب متعرض کسی نشوند. سیاست صفویان به نفع کشورهای اروپایی در جنگ با دولت

۶۰. کارری. سفرنامه کارری، ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تبریز: اداره کل

فرهنگ و هنر استان آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸ ه. ش. ص ۱۲۶.

۶۱. سیدی علی کاتبی. مرآت الممالک. ص ۱۵۲.

عثمانی بود و دولت‌های مذکور با اعزام سفیر و مستشار، ایران را در مبارزه بر علیه عثمانیان تشویق و تقویت می‌کردند.

صفویان در زمینه سیاست داخلی هم از اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» پیروی می‌کردند و به طور عمد ساکنان شهرها را به دو گروه حیدری و نعمتی تجزیه می‌کردند و آنها را به جان هم می‌انداختند و گاه خود آنها هواداری یکی از گروه‌ها را برعهده می‌گرفتند و به اختلافات پوچ و موهوم دامن می‌زدند. همه سیاحان و سفیرانی که در عهد صفویه به ایران آمدند، به اختلاف و کشمکش بین محله‌های نعمتی و حیدری اشاره کرده‌اند. شاردن پس از اظهار این مطلب که تمام محله‌های شهرهای کشور به دو گروه حیدری و نعمتی تقسیم شده بود، در باب دعوی آنها در اصفهان چنین می‌گوید: «راستی این دودسته شهر اصفهان طوری باهم عداوت دارند که در کلیه جشنها و مواقع رسمی و اجتماعاتیکه در شهر تشکیل می‌شود، به کوچکترین بهانه از قبیل حق تقدم در صدرنشینی و غیره به جان هم می‌افتند. در روزهای معمولی نیز گاهی در میدان کهنه کشتی گیران و پهلوانان و دسته‌ها به طور غیر جدی یکدیگر را به مبارزه می‌طلبند که اغلب به جدال جدی منتهی شده، صدها نفر از هر طرف با سنگ و چوب به نزاع می‌پردازند».^{۶۲}

عموم شاهان صفوی خرافاتی و معتقد به ساعات سعاد و نحس و احکام نجومی بودند، دلاواله در مورد شاه عباس می‌گوید: «شاه شخصاً همیشه یک نفر منجم همراه دارد و بدون مشورت او گام بر نمی‌دارد».^{۶۳} کمپفر هم در باب اعتقاد شاه سلیمان به نجوم می‌گوید: «میزان اعتقادی که شاه به پیشگویی‌های ستاره‌شناسان نشان می‌دهد، حیرت‌آور است. جنگیدن با دشمن و پذیرفتن سفرا، ترتیب دادن میهمانی‌ها، شکارها و براسب نشستن و به تفرج رفتن، همه معلق است به اینکه قبلاً در این مورد از ستاره‌شناسان کسب تکلیف شده باشد».^{۶۴} همچنین

۶۲. شاردن. سفرنامه. ص ۳۹.

۶۳. پیتر دلاواله. سفرنامه دلاواله، ترجمه دکتر شعاع‌الدین شفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

۱۳۴۸ ه. ش. ص ۶۱.

۶۴. کمپفر. سفرنامه. ص ۷۰.

آورده‌اند که در زمان شاه سلطمان حسین در طی برگزاری جشنی در کاخ چهلستون، یکی از ستونهای کاخ آتش می‌گیرد، در آن وقت عده‌ای در صدد خاموش کردن آن برمی‌آیند، اما شاه اجازه نمی‌دهد و می‌گوید چون اراده خداوند بر این قرار گرفته، با آن مخالفتی ندارم.^{۶۵} شیوع خرافات در این عصر، اثرات مریگیاری بر جامعه ایران برجای نهاد.

برخی از شاهان صفوی برای اظهار دینداری، هزینه خاص خوراک خود را برای حلال بودن آن (!!) از محل خاصی تامین می‌کردند.^{۶۶} این تظاهر تنها در مورد خوراک آنان صادق بود و در همان حال عادت رشوه‌خواری آنها چنان بود که به قول کمپفر: «رجوع به شاه بدون اینکه قبلاً تحفه و هدیه شایسته‌ای تقدیم شده باشد، در حکم جنایت است».^{۶۷}

سلاطین صفوی با اینکه به دروغ، ادعای سیادت می‌کردند از عیاشی و فساد، در صدر همه قرار داشتند، حتی شاه سلطان حسین که از صدور فرمان قتل مجرمین حقیقی و جنایتکاران هم ابا می‌کرد و ایام را به تعلیم فقه و مباحثه با علما می‌گذراند، نه تنها به باده‌نوشی عادت داشت، بلکه چنان به فساد گرایید که مثل شاه سلیمان دستور داد هر جا دختری زیبارویی یافتند، به اجبار روانه حرمسرا کنند.

به غیر از شاه اسماعیل و شاه عباس اول، هیچ کدام از سلاطین دیگر صفوی اهل جنگاوری و نبرد نبودند. از زمان شاه عباس اول، شاهزادگان را به خاطر ایمن بودن از قیام آنها، در حرمسرا بزرگ می‌کردند و تعلیمات لازم برای کشورداری و نبرد را به آنها نمی‌آموختند و گاه برای احتیاط بیشتر، برخی را می‌کشتند و یا حداقل چشم آنها را کور می‌کردند.

سانسون سرنوشت غم‌انگیز پسران شاه سلیمان را چنین توضیح می‌دهد: «پسران شاه سلیمان بجز در گوشه‌های کاخ سلطنتی به روشنایی چشم

۶۵. دکتر لارنس لاکهارت. انقراض سلسله صفویه، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی. تهران: بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ه. ش. ص ۴۷.

۶۶. شاردن. سفرنامه. ص ۹۳.

۶۷. کمپفر. سفرنامه. ص ۱۷.

نمی‌گشایند و تا شاه زنده است هرگز از قصر خارج نمی‌شوند. فقط پسری که بعد از شاه جانشین او می‌گردد، پس از مرگ شاه به روشنایی خارج دیده می‌گشاید زیرا به محض اینکه شاه بر تخت سلطنت جلوس می‌کند، آهن سرخ شده‌ای را به آهستگی از جلوی چشمان برادرانش می‌گذرانند و طبق معمول آنها را از بینایی محروم می‌سازد».^{۶۸}

تربیت شاهزادگان در حرمسرا منجر به افزایش قدرت خواجگان حرمسرا گردید و در زمان سلاطین نادانی همچون شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، آنان به همراه دیگر گروه‌های ذی نفوذ وقت، زمام امور را در دست می‌گرفتند.

این خواجگان چون عموماً غلامان زر خرید بدون خانواده و خویشاوندی بودند که از کوچکی برای این کار تربیت می‌شدند، حاضر به انجام هر کاری بودند و بهمین جهت مورد اعتماد واقع می‌شدند.

حکام صفوی مجرمان در مجازات مغضوبین از هیچ جنایتی روی گردان نبودند. سوزاندن مجرمان در آتش، جوشانیدن در روغن گداخته، شکم دریدن، زنده پوست کردن و به سیخ کشیدن و دیگر مجازاتهایی از این نوع عادی بود. کشیشی به نام «پادری پول سیمون» که در دیوان عباسی حضور داشته و برخی از انواع مجازاتها را دیده بود، از دوازده سگ آدم‌خوار و دوازده مرد «زنده خوار» یاد می‌کند که همواره آماده بودند تا حتی در مجلس بارشاه عباس، هر کس را دستور دهد، در مدت کوتاهی زنده بخورند.^{۶۹}

آرامش نسبی کشور تحت حکومت متمرکز صفوی منجر به پیشرفت و افزایش تولید زراعی و صنعتی و رشد شهرنشینی و توسعه روابط تجاری داخلی و خارجی گردید. صنعت نساجی از بیشترین اهمیت برخوردار بود و در کارگاه‌های بزرگی در شهرهای مهم، پارچه‌های ابریشمی و زربفت بافته می‌شد. این صنعت، قبل از صفویه هم از اهمیت قابل توجهی برخوردار بود،

۶۸. سانسون. سفرنامه. ص ۳۷.

۶۹. ابوالقاسم طاهری. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس. ص ۳۴۲.

چنانکه پارچه‌های ابریشمی یزد از طریق تبریز به حلب و دیگر نقاط صادر می‌شد.^{۷۰} منسوجات و اجناسی هم از انگلستان، هلند، فرانسه و ایتالیا به کشور وارد می‌شد، اما مقدار آن اندک بود.^{۷۱}

تجارت و داد و ستد نیاز به راه‌های امن و مجهز داشت که اکثر سلاطین به آن توجه داشتند. در زمان شاه‌عباس فرمانی صادر شد که بر پایه آن حکام و راهداران مسئول یافتن و مسترد داشتن اموال مسروقه شدند. البته همیشه وضع به همین منوال نبود، بلکه در زمان پادشاهان ضعیف از امنیت راه‌ها کاسته می‌شد، چنانکه در زمان شاه‌سلیمان به مبلغی که راهداران از مسافران و کاروانیان به عنوان راهداری دریافت می‌داشتند، چنان افزوده شد که بتدریج رسم گردید عواید حاصل از راهداری را به راهداران اجاره بدهند و آنها هم دستشان در غارت رهگذران باز شد و به قول کمپفر خود اینان تبدیل به راهزنانی شدند که با توسل به زور عوارض گزافی دریافت می‌نمودند.^{۷۲}

برای تامین رفاه حال بازرگانان و مسافران، در درون شهرها و کنار جاده‌ها، تعداد قابل ملاحظه‌ای کاروانسرا ساخته شد. شاردن به وجود هزار و هشتصد و دو کاروانسرا در اصفهان اشاره می‌کند.^{۷۳}

تعداد زیادی مدرسه مذهبی در شهرها به وسیله علما، بزرگان و حکام و سلاطین احداث شد. شاردن تعداد مدارس اصفهان را پنجاه و هفت باب ذکر می‌کند.^{۷۴} اولیاچلیبی از سیاحان عثمانی که در اواسط قرن یازدهم از تبریز دیدن نمود، تعداد مدارس آن شهر را چهل و هفت باب دانسته است که همگی آنها معمور بود.^{۷۵} در سایر شهرهای مهم هم کمابیش وضع به همین منوال بود. اداره امور مدارس و پرداخت مستمری علما و طلاب و رسیدگی به

۷۰. آمبرو سیو کنتارینی. سفرنامه، ترجمه قدرت‌الله روشنی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹ ه. ش. ص ۳۵.

۷۱. بطروشفسکی و دیگران. تاریخ ایران. ص ۵۴۴.

۷۲. کمپفر. سفرنامه. ص ۱۶۵.

۷۳. شاردن. سفرنامه. ص ۲۰۲.

۷۴. شاردن. سیاحتنامه، ترجمه محمدعباسی، ج پنجم، ص ۴۶.

۷۵. اولیاچلیبی. سیاحتنامه. ص ۲۷۷.

اوقاف به عهده شخصی به نام ملاباشی بود که از بین علمای مشهور برگزیده می‌شد. در تذکره الملوک در باب وظایف و اختیارات ملاباشی چنین آمده است: «ملاباشیگری منصب معینی نبود، بلکه افضل فضلالی هر عصری در معنی ملاباشی در مجلس پادشاهان نزدیک به مسند، مکان معینی داشته، احدی از فضلا و سادات نزدیکتر از ایشان در خدمت پادشاهان نمی‌نشستند و ایشان به غیر از استدعا وظیفه به جهت طالب علمان و مستحقین و دفع تعدی از مظلومین و شفاعت مقصرین و تحقیق مسایل شرعیه و تعلیم ادعیه و امور مشروعه به هیچ وجه بکار دیگر دخل نمی‌کردند و در اواخر زمان شاه سلطان حسین، میرمحمد باقر نام فاضلی با آنکه در فضیلت از آقا جمال هم عصر خود کمتر بود به رتبه ملاباشی گری سرفراز و به تقریب مصاحبت مدرسه چهارباغ را بنا گذاشته خود مدرسه مذکور گردید و داد و ستد وجوهات حلال را نیز می‌نمود و وجوه بر و تصدقات را پادشاه نزد او می‌فرستاد که به مستحقین رساند».^{۷۶}

در این عهد علوم دینی و هنرهای ظریف و معماری از پیشرفت و رونق چشمگیری برخوردار بود اما توجهی به علوم عقلی و ادبیات نمی‌شد و از این جهت از علمای علوم عقلی و شعرای نامی در این عصر، خبر قابل ملاحظه‌ای نیست و معدود کسانی که بودند، تحت فشارهای حاکم جرئت اظهار وجود و نشر افکار و اندیشه‌های متعالی را نداشتند.^{۷۷}

نادرشاه در طی چند سال مبارزه پی در پی وحدت و یک پارچگی کشور را تامین و حملات و تجاوزات دشمنان خارجی را دفع کرد و اراضی اشغال شده از طرف بیگانگان را پس گرفت. سپس در صدد برقراری اتحاد بین مذهب شیعه و مذاهب اهل تسنن برآمد، اما زمینه اجتماعی و تاریخی این کار مهیا نبود و او در اجرای این هدف با شکست روبرو شد. هزینه جنگهای پی در پی بنیه اقتصادی کشور را ضعیف کرد و توده‌های فقیر را ناراضی ساخت و

۷۶. تذکره الملوک. مجهول المؤلف، به کوشش مینورسکی. ص ۲.

۷۷. برای آگاهی از وضع علوم و ادبیات در دوره صفویه نگاه کنید به: دکتر ذبیح‌الله صفا. تاریخ ادبیات ایران. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان. ۱۳۶۲ ه. ش. جلد پنجم.

به دنبال آن قیامهایی بر علیه حکامی که با زور و فشار خواهان اخذ مالیات بودند، به وقوع پیوست که عموماً باخسونت سرکوب شد. نادر که پس از ناکامی های متعدد خرد خود را از دست داده بود، بجای آنکه غنایم جنگی هنگفتی که به جنگ می آورد را صرف عمران کشور و بهبود اوضاع اقتصادی کند، به انباشتن آن پرداخت. — وی در یک لشکرکشی به هندوستان بیش از شش میلیون روپیه نقد و پنج میلیون روپیه جواهر از جمله الماس معروف به کوه نور و تخت طاوس غنیمت دریافت کرد و سپاهیان هم هریک مبلغی جداگانه اخذ کردند^{۷۸} بنابر این نادر در زمینه اصلاح و رشد اوضاع اقتصادی و فرهنگی کشور موفقیتی بدست نیاورد.

کریم خان زند که یکی از بهترین و خوش سیرت ترین فرمانروایان حاکم بر ایران بود، در دوره سی ساله حکومت خود تا حدی نابسامانیهای کشور را چاره کرد و با اقدامات سودمند خود زمینه رشد و اعتلای تولید کشاورزی و صنعتی را فراهم آورد. روستاها و شهرهایی که در اثر سیاستهای خانمان برانداز حکام پیشین به ویرانی افتاده بود، کمابیش از رونق و تحرک بسزایی برخوردار شد. کریم خان همزمان و همراه با فعالیتهای عمرانی، اقداماتی در جهت وضع قوانین و مقرراتی برای رفاه زندگی کشاورزان و شهرنشینان انجام داد. مالیاتها را نخست کاهش داد و برای اخذ آن معیار و اساس معین و مشخص وضع کرد. برای جلوگیری از اجحاف ماموران حکومتی، حقوق معینی که از خزانه دولت پرداخت می شد، برای آنان تعیین نمود و به خاطر حفظ امنیت شهرها، حکم کرد که گشت های شبانه در شهر بگردند و مراقب اموال مردم باشند. وی با آنکه خود سواد نداشت، اما به اهمیت علم و دانش آگاه بود و به علمای عصر خود احترام می گذاشت و برای بزرگداشت مقام سعدی و حافظ، مرقدهایی بر مقبره آنان عمارت کرد.

مهمترین خصلت کریم خان که وی را از دیگر سلاطین فعال و کامیاب ایران در طول تاریخ متمایز می کند، تواضع، فروتنی و خوش خلقی

اوست. او هیچ گاه لقب سلطان یا شاه برخود ننهاد و حتی در هنگامی که با اقتدار کامل و تسلط بر تمام ایران بدون منازع حکومت می کرد، از روی ادب و حق شناسی متعرض حکومت شاهرخ — نوه نادرشاه — که بینایی خود را از دست داده بود و در خراسان حکومت می کرد، نشد؛ در حالیکه برای مثال، شاه عباس اول پس از طغیان بر پدر خویش، قدرت را به چنگ آورد و برای حفظ آن از خطرات احتمالی، از کور کردن و کشتن پسرانش خودداری نکرد. رفتار کریم خان نسبت به مردم و افراد زیردست نیز از خصال ممتاز او حکایت داشت. سیاحی که چند سال پس از مرگ کریم خان از شیراز دیدن کرده بود، می گوید: «به من گفتند که سنگی که سردر دروازه را تشکیل می دهد بقدری سنگین است که هنگام بنای دروازه کارگران قادر به بلند کردن و حرکت دادن آن نبودند، ولی هنگامی که آنها بیهوده تلاش می کردند، وکیل از راه رسید و به کمک آنها شتافت. این کمک چنان در کارگران مؤثر واقع شد که در یک لحظه سنگ عظیم را به بالای دروازه رساندند».^{۷۹}

قاجاریان همانند صفویان، از طوایف غیر ایرانی مهاجر بودند که با یاری طایفه خود و متحدینشان قدرت را به دست گرفتند. آقا محمدخان قاجار سرسلسله این دودمان، با بهره برداری از ضعف جانشینان کریم خان و اوضاع آشفته کشور در مدت کوتاهی بر سراسر ایران مسلط شد. یکی از وجوه تمایز مهم این خاندان با صفویان، عدم حقانیت مذهبی و جنبه معنوی قاجاریان در نظر توده عامی بود، به ویژه سفاکی ها و خونریزی های آقا محمدخان، کینه و نفرت مردم را بر علیه آنان برانگیخت، به همین جهت سلاطین قاجار از همان آغاز نتوانستند مثل صفویان جنبه ای مذهبی به حکومت خود دهند و از ابتدا با آنکه کمابیش موفق شدند با بخشی از علما رابطه داشته باشند، اما بین دولت و گروهی از علما نزاعی دائم به طور پنهان و گاه آشکار وجود داشت؛ با وجود این، عموم سلاطین این سلسله تظاهر به دینداری می کردند و به علما احترام می گذاشتند و برای آنها مستمری معین می نمودند و مبالغی در این راه خرج

۷۹. به نقل از: دکتر هادی هدایتی. تاریخ زندیه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ ه. ش. ص ۲۲۵.

می کردند و هزینه هایی برای احداث، تعمیر و تزئین بناهای مذهبی اختصاص می دادند. به همین مناسبت مدارس مذهبی هر چند که رونق زمان صفویه را نداشت، اما بی رونق هم نبود. البته تهران به علت آنکه پایتخت بود، وضع ممتازی نسبت به سایر شهرها داشت؛ اما مدارس اصفهان که در زمان صفویه در اوج شکوه و عظمت قرار داشتند، در این دوره مورد توجه نبودند. محمد مهدی اصفهانی در ضمن شرح وضع مدارس اصفهان اشاره می نماید که تعدادی از مدارس کمتر از گنجایش خود طلبه دارند و برخی هم از طلبه خالی هستند. وی در ادامه توضیحات خود می گوید: «دیگر مدارس بسیاری در زمان صفویه ساخته بوده اند که بعضی از آنها بسیار عالی و وسیع و الحال آنها خراب و بعضی در شرف خرابی است و چندین مدرسه دیگر در محلات واقع و اکثر از طلبه علم خالی و قابل ذکری نیستند».^{۸۰}

روابط ایران با کشورهای بیگانه در این عهد توسعه یافت و دولتهای استعماری به خصوص روس و انگلیس ضربات جبران ناپذیری بر حاکمیت کشور وارد کردند. دولت تزاری روسیه در طی جنگها و تهاجمات متعدد، بخش وسیعی از نواحی حاصلخیز قفقاز و خوارزم را به تصرف خود درآورد و دولت انگلستان هم با نیرنگ و دسیسه، زمینه استقلال افغانستان و جدایی بخشی از بلوچستان را از خاک ایران فراهم آورد و در نتیجه بیش از یک سوم از وسعت کشور کاسته شد.

ضعف قدرت و عدم تدبیر دولت چنان بود که دول خارجی به سادگی به خود اجازه مداخله در امور داخلی و در صورت لزوم، تهدید و ارباب صاحب منصبان را می دادند. مدتی پس از عقد عهدنامه ترکمنچای که فتحعلیشاه بدون تهیه مقدمات لازم و تنها در اثر تحریک عوام، تصمیم حمله به روسیه را می گیرد، یکی از ماموران روسیه در طی نامه ای برای ولیعهد در تبریز توضیحاتی می دهد و در پایان آن با صراحت می گوید: «استقلال سیاسی شما

۸۰. محمد مهدی بن محمد رضا اصفهانی. نصف جهان فی تعریف اصفهان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده. تهران: امیرکبیر و تأیید (اصفهان)، ۱۳۴۰ ه. ش. ص ۷۳.

در دست ما است. همه امیدواری شما باید به روسیه باشد، تنها روسیه می تواند نابودی شما را به جلو اندازد. تنها روسیه قادر است پشتیبان شما باشد». ^{۸۱} همه ولیعهدهای قاجار با این منطق آشنا بودند و می دانستند که قبول ولیعهد از جانب دولت های خارجی به ویژه روسیه، برای ایشان اهمیت حیاتی دارد.

امتیازات اقتصادی و ورود کالاهای خارجی اثرات زیان بخشی بر اقتصاد قوتوت و بیمار کشور برجای گذاشت، علل چندی، از جمله، استبداد حاکم در همه سطوح حکومتی و اداری، و عدم امنیت جانی و مالی، مانع تکوین روابط سرمایه داری در کشور شد. ^{۸۲} کالاهای خارجی به سرعت بازارها را اشغال کرد. فلانند که در زمان محمدشاه قاجار به ایران آمده بود، مشاهدات خود را در باب رونق اجناس خارجی در تبریز چنین شرح داده است: «چند حجره تاجرنشین دارد که چیت و ماهوت انگلیسی می فروشند و بازارشان منتهای رواج را دارد، چه ارزاتر و مناسبتر از خود ایرانی ها که میافند، تمام می شود. این رشته تجارت و ابریشم جات در دست انگلیسی هاست که روز به روز بر رونقش افزوده می گردد». ^{۸۳} گزارش سایر سیاحان از شهرهای ایران نیز همه حاکی از رونق کالاهای خارجی در بازارهای ایران است. ^{۸۴} محمد مهدی اصفهانی در باره وضع نساجی و صنایع اصفهان در دوره قاجاریه چنین می گوید: «رسمان بافی و زری بافی و حریر بافی آن سابق بکمال بوده و نهایت ترقی را داشت و نامی، بلکه در ایران منحصر بوده است، اما این زمان به جهت وفور مال فرنگ تنزل زیاد نموده است بلکه اسمی از آن باقی مانده است ... الحال

۸۱. به نقل از: ویکتور برار. انقلابات ایران. ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری. تهران: دانشگاه تهران،

۲۵۳۵. ص ۱۶۵.

۸۲. نگاه کنید به: احمد اشرف. موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران. تهران: زمینه،

۱۳۵۹. ش.

۸۳. اوژن فلانند. سفرنامه فلانند، ترجمه حسین نور صادقی. تهران: اشراقی، ۱۳۵۶. ش. ص ۸۲.

۸۴. ویلیامز جکسن. ایران در گذشته و حال، ترجمه امیری ویدره ای. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷. ش.

ص ۱۲۳؛ فرد ریچاردز. سفرنامه فرد ریچاردز، ترجمه مهین دخت صبا. تهران: بنگاه ترجمه و

نشر کتاب، ۱۳۴۳. ش. ص ۲۳۵.

ارزانی مال فرنگی همه را درهم شکسته». ^{۸۵}

اوضاع بد اقتصادی در این عهد اثر زیانباری بر شهرها داشت. برای نمونه، شهرهای اصفهان و شیراز که در عهد پیشین از رونق و تحرک شایسته‌ای برخوردار بودند، در این زمان، وضع اسف انگیزی داشتند. مادام دیولافوا که در این دوره از ایران دیدن کرد، چهارباغ اصفهان را چنین توصیف می‌کند: «سنگ فرشهای پیاده‌رو از جای درآمده‌اند، مجاری آب خشک شده و در ته حوضها مقداری آب متعفن دیده می‌شود که خزه‌ها و کثافات روی آنها را پوشانده‌اند...» ^{۸۶} و در باره شیراز چنین اظهارنظر می‌نماید: «در حال عبور از کوچه‌های تو، من جز کثافت چیزی ندیدم، عمارات و ابنیه‌ات هم از آسیب زلزله شکافته و در شرف انهدام است». ^{۸۷}

میرزا حسین خان وضع کلی محله‌های آباد اصفهان در دوره صفویه را در این عهد چنین توصیف کرده است: «حالا محلاتش سه گونه است، بعضی تماماً آباد و برخی کلاً خراب و بعضی دون بعضی آباد و خراب درهم، جدید الاحداث و تازه تعمیر بسیار کم است». ^{۸۸}

بیش از همه پایتخت یعنی تهران، مورد توجه قرار داشت و بناهای متعدد در آن احداث گردید. ناصرالدین شاه هم آن را (گویا با توجه به تجدید عمارت پاریس در عهد ناپلئون سوم) ^{۸۹} توسعه داد.

توسعه روابط ایران با کشورهای اروپایی و ورود مسساران و کارشناسان و متخصصان بیگانه را نمی‌توان یکسر دارای عواقب منفی و زیانبار دانست، بلکه حداقل، آشنایی افسران، دانشجویان اعزامی به خارج و روشنفکران و برخی از بازرگانان، با تمدن و فرهنگ اروپا و تحولات

۸۵. محمد مهدی اصفهانی. نصف جهان فی تعریف اصفهان.

۸۶. مادام دیولافوا. سفرنامه ایران و کلد، ترجمه فره‌وشی. تهران: خیام، ۱۳۳۲. ش. ص ۲۵۵.

۸۷. همان، ص ۴۱۱.

۸۸. میرزا حسین خان. جغرافیای اصفهان. ص ۳۲.

۸۹. و. بارتولد. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور. تهران: یونس، ۱۳۵۸. ش.

اقتصادی - اجتماعی آن را باید پی آمد مثبتی در جهت تنویر افکار عمومی ایران دانست. اولین نشریه ماهانه بوسیله میرزا صالح شیرازی - از محصلین اعزامی به انگلستان در سال ۱۲۳۱ - در محرم ۱۲۵۳ در زمان محمد شاه منتشر شد، پس از آن، روزنامه وقایع اتفاقیه به امر میرزا تقی خان امیرکبیر انتشار یافت و سپس روزنامه های دیگری هم چاپ و منتشر شد. چاپ کتاب در زمان ناصرالدین شاه در چند چاپخانه در تهران، تبریز و چند شهر دیگر آغاز گردید. انتشار روزنامه و کتابهای گوناگون اثر سازنده ای در پیشرفت و بیداری افکار عمومی داشت.

از تحولات فرهنگی مهم دیگر، تاسیس مدارس به سبک نوین در ایران بود که هرچند در آغاز با مخالفت افراد و گروه های نادان روبرو شد، اما بالاخره جای خود را در عرصه فعالیت های اجتماعی و فرهنگی کشور باز کرد. احداث دارالفنون به وسیله امیرکبیر را می توان نقطه عطفی در تاریخ فرهنگ ایران بحساب آورد. این مدرسه در ربیع الاول ۱۲۶۸ یعنی مدت کمی پس از عزل امیرکبیر و اندکی پیش از قتل وی با هفت نفر معلم اتریشی و عده ای از دانشمندان فرانسوی و هلندی و لهستانی که از قبل در ایران بودند، افتتاح شد. تاسیس این مدرسه را باید نخستین اقدام دولتی به شیوه ای جدید در ایجاد آموزشگاهی زیرنظر حکومت و به عبارتی پذیرش مسئولیت تعلیم و تربیت به وسیله دولت در تاریخ این مرز و بوم دانست.

ب: مدارس ایران از دوره صفویه تا تاسیس دارالفنون

اردستان

مدرسه حاج حسین نورالدین

در کتاب آتشکده اردستان به مدرسه ای اشاره شده است که حاج حسین نورالدین اردستانی آن را در سال هزار و شصت و نه هجری قمری وقف کرده بود.

ارسنجان

در دوره صفویه در ارسنجان مدرسه ای بنا می شود. مرحوم محمدتقی مصطفوی در وصف این مدرسه چنین نوشته است: «ارسنجان دارای یک مدرسه قدیم است که نمای آن از سنگهای بزرگ تراش ساخته شده و به مانند سکوی بسیار زیبایی در میان شهر خودنمایی می کند و از آثار بسیار ارزنده زمان صفوی است».^۱

استرآباد

مدرسه شفائیه

در استشهداد نامه چه مورخ ۱۲۵۸ ه. ق، از علما و سادات و سکنه استرآباد خواسته شده که اطلاعات خود را درباره موقوفات مدرسه شفائیه که گویا حدود پنجاه تا شصت سال پیش از تاریخ مذکور (۱۲۵۸) بنا شده بود، ارائه دهند. بخشی از متن استشهداد نامه چه چنین است: استشهداد واستطلاع و

۱. محمدتقی مصطفوی. اقلیم پارس. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳ ه. ش. ص ۵۰۱.

استعلام و استخبار می رود از علمای اعلام و سادات ... که علیم و خبیر بوده و یا استماع نموده که موقوفات مدرسه شفائیه از فاضل آب و عراق (؟) و دکا کین و غیره از پنجاه سال قبل از این الی حال سکنه مدرسه مزبوره املاک مرقومه را خود به اجاره می دادند و خود را متولی دانسته، جمع امورات آن را مرتکب شده و حکام - شرع را در آن دخل نبوده و...»^۲

مدرسه مفیدیه

در استشهداد نامه ای به تاریخ ۱۲۷۰ هـ. ق، از علما و سادات و کلانتران و ریش سفیدان استرآباد خواسته شده که نظر خود را درباره تولیت مدرسه مفیدیه بنویسند، برخی از شاهدان اشاره کرده اند که از چهل سال پیش، شاهد تولیت اکبر اولاد ذکور واقف بوده اند.^۳ بنابراین مدرسه مذکور در حدود سال ۱۲۳۰ وجود داشته است.

مدرسه صالحیه

بنابر مطالب وقفنامه ای که مورخ ۱۲۳۲ هـ. ق است، حاجی محمد صالح استرآبادی از مال و رجال خود مدرسه ای در شهر استرآباد احداث نمود و آن را برای طلاب وقف کرد و شرایطی را در وقف نامه برای اداره مدرسه و تولیت آن آورد.^۴

مدرسه خسرویه و مدرسه والده ملک آرا

در سال ۱۲۶۱ وقفنامه ای جهت وقف مجدد املاک و قرا و حمام و دکا کین به مدرسه خسرویه و مدرسه والده ملک آرا تنظیم می شود.^۵ زیرا وقف نامه نخست که سی سال پیش نوشته شده بود، مفقود گردیده بود.

۲. دکتر متوچه رستوده و مسیح ذبیحی. از آستارا تا آستار باد. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ هـ. ش.

ج هفت. ص ۲۵۷.

۳. همان، صص ۲۷۱ و ۲۷۳.

۴. همان. ص ۴۹۵.

۵. همان. ص ۵۰۱ و ۵۱۷.

مدرسه آقا محسن

در وقفنامه دیگری، آقا محسن پس از تأسیس مدرسه ای برای طلاب علوم مذهبی، مقداری از املاک و مستغلات خود را برای هزینه های جاری آن وقف می نماید. این وقف نامه چند ضمیمه دارد. بخش اول وقف نامه دارای تاریخ ۱۲۴۲ است، اما تاریخ کتیبه سنگی مدرسه که در آن نام بانی آورده شده است، سال ۱۲۴۱ می باشد.^۶

اصفهان

مدرسه ذوالفقار

این مدرسه در کوچه ای به نام ذوالفقار در محله نیم آورد واقع است و در همان محل مسجد و حمامی به همین اسم وجود دارد. بنابر کتیبه مسجد، بانی این سه بنا شخصی موسوم به شیخ محمد صوفی بوده که در زمان شاه طهماسب اول صفوی می زیسته است. شاردن وجه تسمیه مسجد را، ذوالفقار، شمشیر حضرت امیر(ع) دانسته است.^۷ این مدرسه یک طبقه و شامل حجرات متعددی می باشد.^۸

مدرسه اسفندیار بیک

اسفندیار بیک معروف به انیس (متوفی ۱۰۲۳) از مشاورین شاه عباس اول، این مدرسه را در جنب بازار چهارسو نقاشی و در کوچه ای موسوم به اسفندیار بیک بنا کرده بود. این مدرسه اکنون وجود ندارد.

مدرسه پریخان خانم

این مدرسه از بناهای یکی از بانوان صفوی موسوم به پریخان خانم، در

۶. ه. ل. رابینو. سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳ ه. ش. ص ۲۷۹.

۷. شاردن سفرنامه. ص ۱۲۱.

۸. مؤلف آثار ملی اصفهان تعمیر این مدرسه را به شیخ محمد صوفی نسبت داده و بنای آن را متعلق به زمان جلوتری دانسته است. (آثار ملی اصفهان. ص ۴۷۰).

مجاورت محله چرخاب و چهارسوق نقاشی واقع بوده است. از مصالح مدرسه پس از ویرانی، در ساختمان مساجد رحیم خان و مسجد نو استفاده شده است.^۹

مدرسه زینب بیگم

بانوی مدرسه زینب بیگم واقع در نزدیکی محله چرخاب و چهارسوق نقاشی، یکی از زنان حرمسرای سلاطین صفوی بود. پس از آنکه ویرانی در بنای مدرسه راه یافت، همچون مدرسه پریخان خانم، با صلاح‌الدین علمای مذهبی از مصالح آن در بنای مساجد رحیم خان و مسجد نو بهره‌برداری شد.

مدرسه عباسی (ناصری)

مدرسه عباسی که در سمت جنوب شرقی مسجد شاه (امام) اصفهان قرار دارد، از بناهای اواخر دوره شاه‌عباس اول و یا زمان شاه‌صفی است. کتیبه‌ها و کاشیکاری آن از دوره شاه‌عباس دوم و تاریخ اتمام آن سال ۱۰۷۷ می‌باشد. در ضلع شرقی این مدرسه چند حجره برای سکونت طلاب ساخته شده است. این مدرسه به علت آنکه در دوره ناصرالدین شاه قاجار تعمیر شده بود، به مدرسه ناصری هم شهرت یافته است.^{۱۰}

مدرسه سلیمانیه

این مدرسه که قرینه مدرسه ناصری و در ضلع جنوب غربی مسجد شاه است، حجره‌ای ندارد و به وسیله چند ورودی با صحن مسجد و محوطه زیر گنبد غربی ارتباط دارد. سنگ شاخص مشهور مسجدشاه که گویا محاسبه و نصب آن به وسیله شیخ بهایی، عالم معروف زمان شاه‌عباس اول، صورت پذیرفته است، در پائین یکی از جرزه‌های ضلع شمالی صحن مدرسه قرار دارد. کتیبه سردر مدرسه دارای تاریخ ۱۰۷۸ هجری یعنی اولین سال سلطنت شاه سلیمان می‌باشد و به همین سبب، این مدرسه موسوم به سلیمانیه شده

۹. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ ه. ش. ص ۲۹.

۱۰. لطف‌الله هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۴۵۴.

است.^{۱۱}

مدرسه شیخ لطف الله

این مدرسه در سال ۱۰۱۵ طلبه نشین بوده است و احتمال دارد که با مدرسه خواجه ملک مستوفی که در نزدیکی مسجد شیخ لطف الله واقع بود، یکی باشد، زیرا شیخ لطف الله مدرس این مدرسه هم بوده است.^{۱۲} مولانا رجبعلی (متوفی ۱۰۷۰) یکی از علمای دوره شاه عباس دوم نیز مدتی در این مدرسه به تدریس اشتغال داشت.^{۱۳}

مدرسه میرزا خان

این مدرسه به میرزاخان، یکی از والیان زمان شاه عباس منسوب است. شاردن توضیح داده است که به علت ستمی که میرزاخان به مردم روا می داشت و تذکرات مکرر به او مؤثر واقع نمی شد، او را به داری که در وسط میدان شاه قرار داشت، بستند و تیربارانش کردند.^{۱۴}

مدرسه ساروتقی

ساروتقی (مقتول ۱۰۵۵) فرزند نانوائی از اهالی تبریز بود که پدرش وی را به خاطر فقر روانه اصفهان کرد. او به خدمت نظام وارد شد و پس از چند سال بتدریج به مقامات عالی از جمله مقام صدرات شاه صفی و شاه عباس دوم رسید. شاردن در وصف او می گوید که از رشوه خواری برکنار بود و در ادار امور لیاقت نشان می داد، چنانکه شاه صفی از وجود چنان وزیری مسرور بود.^{۱۵} او در سال ۱۰۵۳ مدرسه ای در بازار چه عباس آباد و در جوار مسجد و کاخ خود عمارت می کند. این مدرسه در سال ۱۳۱۷ به وسیله

۱۱. همان، ص ۴۵۵.

۱۲. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۴۰.

۱۳. میرزا طاهر نصرآبادی. تذکرة نصرآبادی. تصحیح وحید دستگردی. تهران: فروغی، ۱۳۵۲.

ص ۱۵۴.

۱۴. شاردن. سفرنامه. ص ۱۱۲.

۱۵. همان، ص ۴۶.

حاج شیخ محمدعلی تعمیر می شود و اکنون به مدرسه حاج شیخ محمدعلی معروف است.

مدرسه فاطمیه

این مدرسه در سال ۱۰۶۷ موجود و طلبه نشین بوده است.^{۱۶}

مدرسه آقا کافور

آقا کافور یکی از خواجه‌های حرم شاه عباس دوم بود که در سال ۱۰۶۹ مدرسه‌ای در مجاورت بازار توپچی باشی و بازار محمد امین احداث می نماید. شاردن که وی را دیده بود، او را چنین معرفی کرده است: «این شخص یکی از خواجهگان دربار و محافظ خزائن و جواهرات سلطنتی بوده، چهره زشت و صدایی گوش خراش داشت و همواره دشنام و ناسزا می داده است. پیوسته با فحش شروع به صحبت می کرد، مخصوصاً با مسیحیان، دفعه اولی که با او ملاقات کردم در سفر دوم من به اصفهان بود که برای کاری به او مراجعه کردم، بتصور اینکه فارسی نمی دانم بنابر عادت خود شروع به دشنام کرد، ولی چون من عادت به چنین شیوه نداشتم، به زبان فارسی فصیحی به او گفتم: «آقا اگر به من باز دشنام دهید از شاه استدعا خواهم کرد که مرا دیگر نزد شما نفرستد»، در پاسخ من گفت: «شما فارسی خوب صحبت می کنید، خوش آمدید». و از آن پس با من بسیار خوب رفتار می کرد ولی اغلب مشاهده می شد که با کمترین پیش آمدی با اعیان و بزرگان به بدترین وضعی رفتار می کرد». ^{۱۷}

مدرسه دده خاتون

مدرسه مزبور که در محله چرخاب و چهارسو نقاشی واقع بود، به وسیله یکی از بانوان حرم تاسیس شد و پس از آنکه ویرانی در آن راه یافت، از مصالح آن برای بنای مسجدی تازه احداث، استفاده کردند.^{۱۸}

۱۶. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۴۴.

۱۷. شاردن. سفرنامه. ص ۱۰۴.

۱۸. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۲۸.

مدرسه شفیعیه

محمد شفیع اصفهانی فرزند جمال الدین محمدخوزانی در سال ۱۰۶۷ در عهد شاه عباس دوم این مدرسه را در محله در دشت بنا نمود. بخشی از وقف نامه مدرسه که متعلقات مدرسه در آن ذکر شده، چنین است: «محمد شفیع ابن جمال الدین محمدخوزانی اصفاهانی کل این مدرسه حقیقه محدثه خود را با بیوتات معینه معلومه مربوط به آن که بیوتات مسفوره مشتمل است بر سه باب شاخه و حجرات تحتانی و فوقانی اطراف آنها و غسالخانه مربوط به مدرسه مسطوره است و این چهار صفت و شبستان متصله به کرباس در مدرسه که مسجد است بر طلبه علوم دینیّه اثنی عشری که ادای صلوات در مسجد و شبستان و تغفیل و تکفین اموات مومنین در غسالخانه مزبوره و طلب علوم دینیّه در مساجد و مدرسه و بیوتات مزبوره نمایند...»^{۱۹}

این مدرسه در اوایل قرن سیزدهم دچار ویرانی گشته بود و مؤلف نصف جهان فی تعریف الاصفهان که آن را دیده بود، گفته است که در آن احدی ساکن نبود، و گویا در زمان فتنه افغان ها خراب شده بود.^{۲۰}

مدرسه عربان

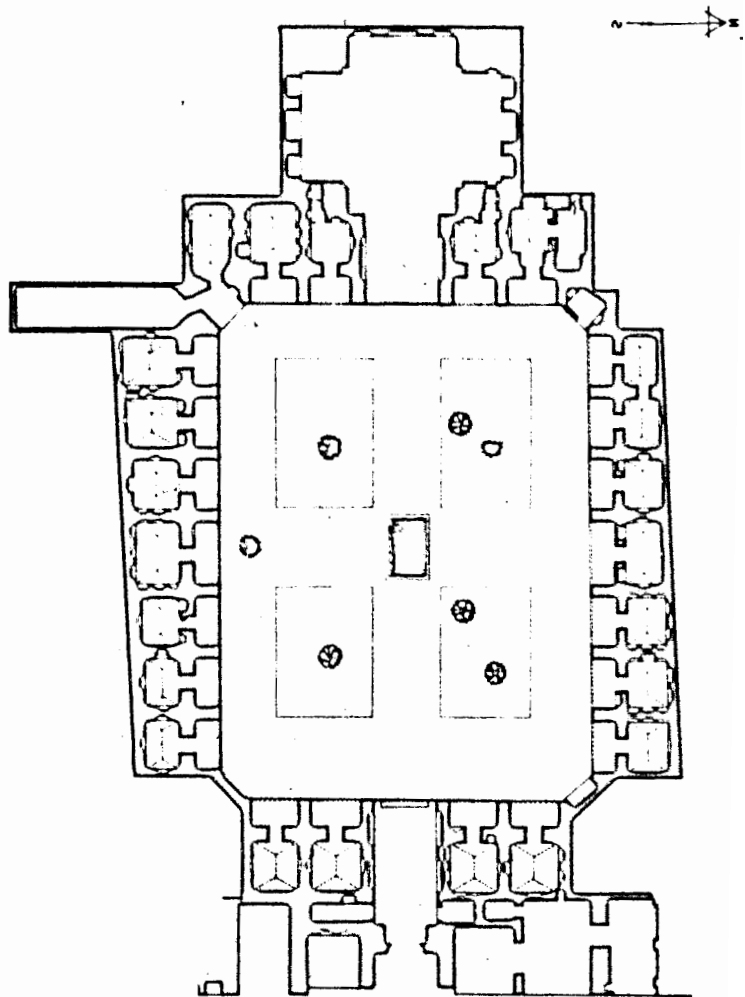
مدرسه عربان در حوالی امامزاده احمد واقع است. شاردن در سیاحتنامه خود به آن اشاره می کند و می گوید که در آن طلاب عرب درس می خواندند. این مدرسه در سال ۱۳۶۲ هـ. ق تعمیر شد.

مدرسه ملا عبدالله

شاه عباس اول این مدرسه را برای تدریس مولانا عبدالله شوشتری، از علمای معروف اصفهان، در ابتدای بازار شاه اصفهان بنا می نماید. ساختمان مدرسه دو طبقه است و شاخه ای از نهر فدین — یکی از مادی های منشعب از زاینده رود — از میان صحن مدرسه عبور می کرد. مدرسه مذکور مدتی از

۱۹. لطف الله هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۵۹۰.

۲۰. محمد مهدی اصفهانی. نصف جهان فی تعریف اصفهان. ص ۲۸۳.



— اصفهان: مدرسه عربان (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۱۶ — اصفهان: مدرسه ملا عبدالله، دید از ورودی به حیاط



۱۷ — اصفهان: مدرسه ملا عبدالله

مهمترین مدارس اصفهان محسوب می شد.^{۲۱} پس از فوت ملا عبدالله (۱۰۲۲) امامت جماعت مدرسه به ملا محمدباقر مجلسی واگذار گردید. در سالهای ۱۱۵۸ و ۱۲۱۸ (زمان نادرشاه و فتحعلیشاه) تعمیراتی در ساختمان مدرسه به عمل می آید.^{۲۲}

شاردن که در زمان شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) چند سال در اصفهان زندگی می کرد، تعدادی از مدارس این شهر را نام می برد که از آن جمله اند:

مدرسه گچ کنان و مدرسه مقصود عصار

وی در سفرنامه خود به دو مدرسه مذکور چنین اشاره می کند: «به گودالی می رسم موسوم به گودال مقصودیک که به کوچه ای به نام سلطان زنگنه که قبرستانی بهمن اسم با دو برج سنگی دارد می رویم. نزدیک همین جا چهار کوچه بزرگ به نام عرق گیرها و مسگران و نمکی و دوبرادران است که حمامهای متعددی دارد... دو کاروانسرا و دو مدرسه به اسم گچ کنان و مقصود عصار نزدیک هم واقعند و نیز حمامی به نام حمام جمعه در آنجا است».^{۲۳}

مدرسه باغ سهیل و مدرسه آقانور جولا

«از محله حسینی [حوالی محله دردشت] که خارج شویم به منزل میرزا جعفر قاضی... می رویم... بعد از این خانه به مدرسه باغ سهیل و خانه کلانتر می رسم، سپس مدرسه آقانور جولا است که بالای محراب آن دو سنگ مرمر بزرگ یکی سفید و دیگری بشمی رنگ نصب شده».^{۲۴}

مدرسه کوچه آقا جماله، مدرسه آقا شیرعلی، مدرسه وزیر

در محله دردشت و اطراف آن سه مدرسه دیگر در زمان اقامت شاردن وجود داشت. وی می گوید: «طرف چپ کوچه آقا جماله است و در آن

۲۱. شاردن. سفرنامه. ص ۱۲۲.

۲۲. کریم نیکزاد امیر حسینی. تاریخچه ابنیه تاریخی اصفهان. اصفهان: بی نا، ۱۳۳۵ ه. ش. ص ۱۷۳.

۲۳ و ۲۴. شاردن. سفرنامه. ص ۱۱۲ و ۱۴۳.

مدرسه‌ای است که سردر آن دومانار بلند دارد و نیز کاخی زیبا در آنجاست... در این کوچه [کوچه شیخ بهایی] دو حمام که بزرگتر آنها را حمام شیخ گویند و بعد از آن کوچه آقا شیرعلی است که حمام و مدرسه و مسجدی به این نام دارد و مدرسه به نام وزیر موقوفات (صدرعالمه) در آنجاست».^{۲۵}

مدرسه جعفریه، مدرسه دارالبطیخ، مدرسه گلگوز

این مدرسه‌ها در محله دارالبطیخ قرار داشتند و شاردن در این باب چنین می‌نویسد:

«بعد به مدرسه جعفریه که با وجود قدمت ساختمان بسیار زیباست می‌رسیم، نقاط مهم این مدرسه از سنگ مرمر و کاشی بنا شده است. سپس قصر حسن آشپز است که در اوان ترقی آشپزی ساده بود. سپس به مدرسه دارالبطیخ می‌رسیم که نزدیک حمام و مدرسه‌ای است به نام مدرسه گلگوز و سپس به یخچالهای احمدآباد می‌رویم».^{۲۶}

مدرسه صفوی

این مدرسه در ابتدای یکی از بدنام‌ترین محله‌های اصفهان که مشتمل بر سه کوچه و هفت کاروانسرای بزرگ موسوم به کاروانسرای فواحش بود، قرار داشت.^{۲۷}

مدرسه خواجه محرم

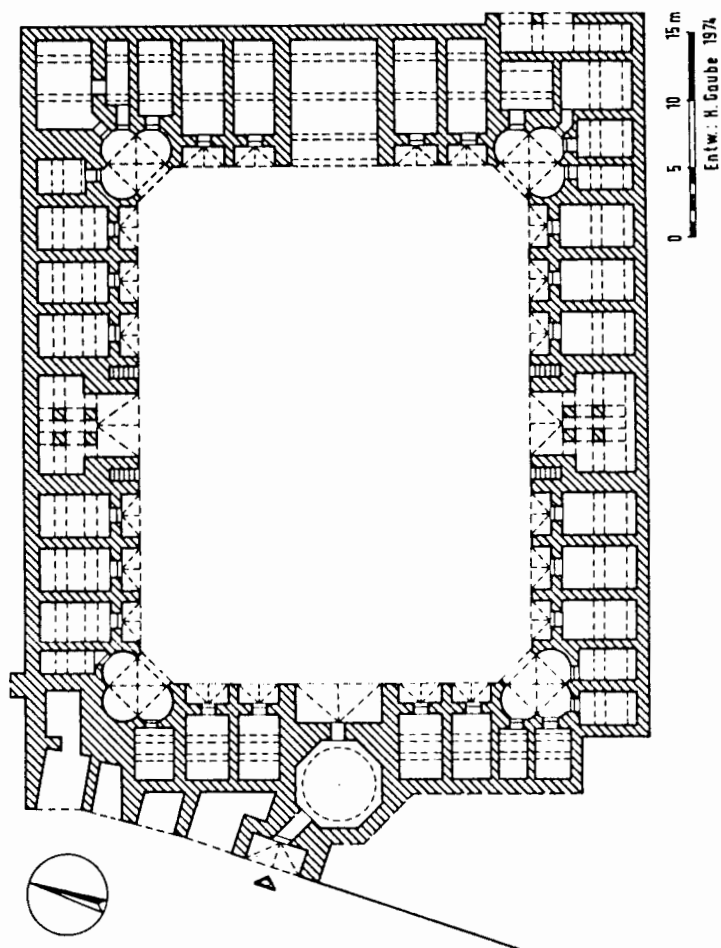
خواجه محرم از نزدیکان شاه صفی بود. خانه وی در محله یزدآباد قرار داشت و بسیار زیبا بود. او در نزدیکی خانه خود مدرسه و کاروانسرای عمارت می‌کند و درآمد کاروانسرا را وقف مدرسه می‌نماید تا صرف تأمین هزینه زندگی شاگردان مدرسه و مخارج آن شود.^{۲۸}

مدرسه جدّه بزرگ و مدرسه جدّه کوچک

در بازار اصفهان دو مدرسه موسوم به جدّه کوچک و جدّه بزرگ

۲۵ و ۲۶. همان، ص ۱۴۴ و ۱۰۷.

۲۷ و ۲۸. همان، ص ۱۰۲ و ۱۰۶.



۱۸ - اصفهان: مدرسه جده بزرگ



۱۹ — اصفهان: مدرسه جده بزرگ



۲۰ — اصفهان: مدرسه جده بزرگ، دسترسی به حجره‌های طبقه اول از طریق راهروی واقع در پشت حجره‌ها صورت می‌پذیرد.



۲۱ — اصفهان: مدرسه جده کوچک، دید از حیاط بزرگ به حیاط کوچکتر



۲۲ — اصفهان: مدرسه جده کوچک: پله‌هایی که دسترسی به طبقه اول را میسر می‌سازند، در دو سوی فضای ورودی مشاهده می‌شوند.

منسوب به جده شاه عباس دوم وجود دارد. گفته اند که مدرسه جده کوچک را جده بزرگ شاه و مدرسه جده بزرگ را جده کوچک شاه احداث کرده اند و احتمال دارد که هر دو مدرسه را یک نفر عمارت کرده باشد و اطلاق بزرگی و کوچکی به تناسب وسعت آنها صورت پذیرفته است. ساختمان مدرسه جده کوچک در سال ۱۰۵۷ و مدرسه جده بزرگ در سال ۱۰۵۸ به اتمام رسید. در کتیبه ای که در مدرسه جده کوچک نصب شده، نام بانی آن یعنی دلارام خانم (جده شاه عباس دوم) به عنوان بانی ذکر شده،^{۲۹} اما گویا در کتیبه های مدرسه جده بزرگ به نام بانی اشاره ای نشده است. مدرسه جده بزرگ ۶۷ حجره در دو طبقه دارا می باشد. شاردن در سفرنامه خود به این مدرسه اشاره می کند و بنای آن را به یکی از زنان شاه صفی نسبت می دهد.^{۳۰} یکی از علمای مشهور به نام آقا حسین ولد تولیت و تدریس مدرسه جده را برعهده داشت.^{۳۱}

مدرسه میرزا تقی

میرزا تقی فرزند محمد باقی دولت آبادی در زمان شاه عباس دوم مدرسه ای برای سید نعمت الله جزایری صاحب کتاب انوار نعمانیه در محله جماله کله در نزدیکی حمام شیخ بهایی بنا می نماید. این مدرسه که ساختمان آن در سال ۱۰۷۱ به پایان می رسد در حال حاضر وجود ندارد و در جای آن خانه ای مسکونی بنا گردیده است.^{۳۲} گفته اند که در آن هنگام نام مدرسه طیبه خالصیه بوده است.^{۳۳}

مدرسه حاج باقر مه آبادی

این مدرسه که در سال ۱۰۷۶ در اصفهان دایر بود، به وسیله حاجی

۲۹. هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۵۵۵.

۳۰. شاردن. سفرنامه. ص ۹۷.

۳۱. نصرآبادی. تذکره. ص ۱۵۲.

۳۲. هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۶۰۸ و ۶۰۹.

۳۳. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۴۱.

محمدباقر مه آبادی ساخته شده بود.^{۳۴}

مدرسه کاسه گران

گفته‌اند که حکیم‌الملک اردستانی بانی مدرسه کاسه گران به هندوستان رفته بود و مدتها در آنجا به طبابت اشتغال داشت تا آنکه دختر اورنگ زیب بیمار می‌شود و پزشکان از معالجه وی عاجز می‌شوند، اما حکیم‌الملک موفق می‌شود وی را مداوا کند و در ازای آن مقدار بسیاری زر و جواهر دریافت می‌نماید و پس از مدتی با همسرش به ایران مراجعت می‌کند^{۳۵} و در سال ۱۰۹۶ بنای مدرسه کاسه گران را آغاز می‌نماید.^{۳۶} گویا در جای این مدرسه که در محله کاسه گران نزدیک میدان کهنه احداث می‌شود، پیش از آن، مدرسه‌ای معروف به مدرسه شمسیه وجود داشته و پس از آنکه حکیم‌الملک آن را بنا می‌کند موسوم به حکیمیه می‌شود و سپس مردم آن را کاسه گران — به نام محله — می‌خوانند. تاریخ اتمام عمارت مدرسه بر اساس کتیبه سردر آن سال ۱۱۰۵ یعنی سال آخر سلطنت شاه سلیمان صفوی بوده است. این مدرسه در دو طبقه ساخته شد.

مدرسه ایلچی

مدرسه ایلچی در محله احمد آباد، در کنار مسجد ایلچی، گویا در عهد شاه سلیمان به وسیله حکیم‌الملک ایلچی و یا دختر وی ساخته می‌شود. کتابخانه این مدرسه تا سال ۱۳۲۸ هـ. ق دایر بود.^{۳۷}

مدرسه میرزا حسین

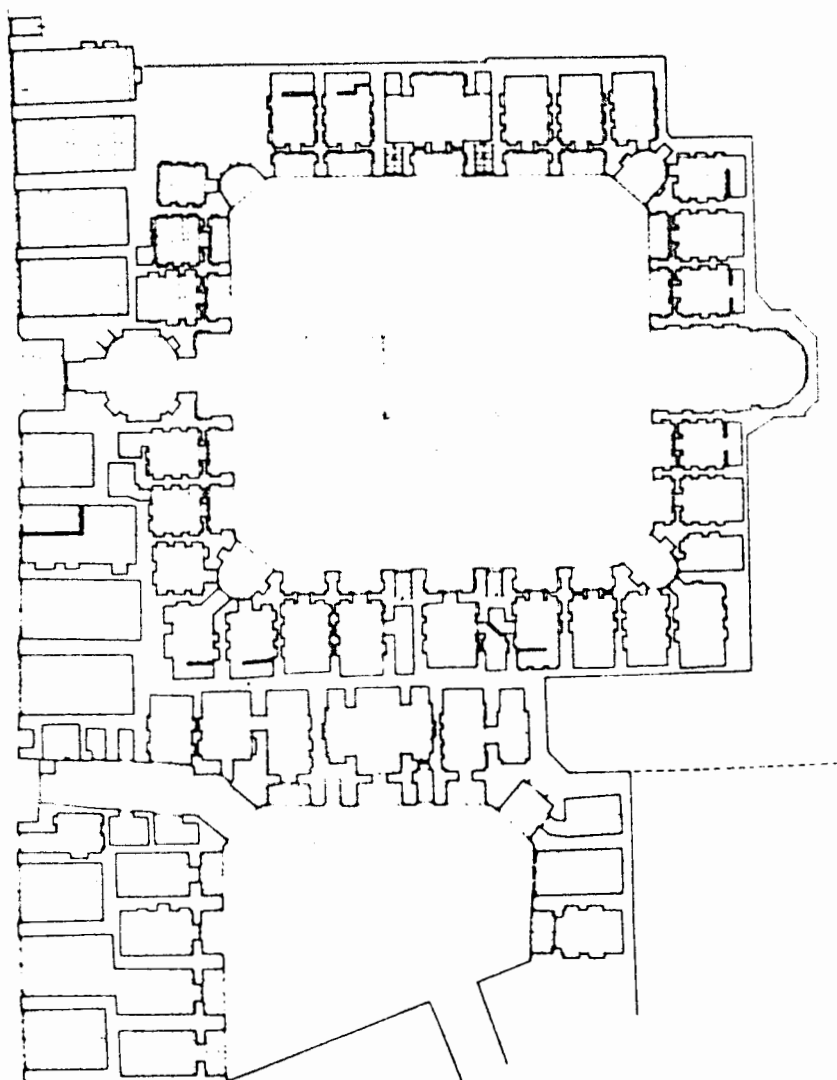
بانوی و واقف مدرسه را عزت نسا خانم دختر میرزا خانا تاجرقمی که همسر خود را میرزا مهدی معرفی کرده است، دانسته‌اند و می‌گویند که میرزا حسین گویا از اولاد یا احفاد میرزا مهدی و عزت نسا خانم بوده است که پس

۳۴. همان. ص ۳۸.

۳۵. جابری انصاری. تاریخ اصفهان وری. ص ۳۰۷.

۳۶. کریم نیکزاد حسینی. تاریخچه ابنیه تاریخی اصفهان. ص ۱۴۸.

۳۷. رکن‌الدین همایونفرخ. تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران. هنر و مردم. شماره ۶۷ و ۶۸.



۲۳ — اصفهان: مدرسه کاسه گران (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)

از فتنه افغان، متصدی تعمیر مدرسه واسکان طلاب در آن بود و مدرسه به نام او شهرت یافته است.^{۳۸} برخی میرزا حسین فرزند میرزا علی رضا فرزند میرزا محمد مهدی را بانی مدرسه در عهد شاه سلیمان معرفی نموده‌اند.^{۳۹}

مدرسه الماسیه

این مدرسه در چهارسو مقصود بیک واقع در جنوب شرقی میدان نقش جهان به وسیله یکی از غلامان دربار صفویه موسوم به حاج الماس احداث گردید. وقفنامه مدرسه به سال ۱۱۰۴ به عهد شاه سلیمان صفوی تنظیم شده است.^{۴۰}

مدرسه شفیعیه

جابری انصاری در بیان مدارس اصفهان از مدرسه شفیعیه دیگری واقع در محله احمدآباد نام می‌برد و بنای آن را به محمد شفیع میرزای حسینی نسبت می‌دهد و تاریخ بنای آن را ۱۰۹۴ به عهد شاه سلیمان آورده است و ماده تاریخ آن را چنین نقل نموده است:

خردسال آغاز و انجام آن را در فیض گفت و مقام افاضل^{۴۱}
مدرسه شیخ علی خان زنگنه

شیخ علی خان زنگنه صدراعظم زمان شاه سلیمان (تا سال ۱۱۰۱) بود که در زمان شاه عباس دوم حکومت کرمانشاه را برعهده داشت. وی در نزدیکی قلعه تبرک مدرسه‌ای تاسیس نمود.^{۴۲}

مدرسه خواجه محبت

مدرسه خواجه محبت در عهد شاه سلیمان صفوی در اصفهان وجود داشت، و محمد داود تویسرکانی برادرزاده قاضی حسن تویسرکانی در آنجا

۳۸. مجتبی ایمانیه. تاریخ فرهنگ اصفهان. اصفهان: دانشگاه اصفهان. بی تا. ص ۱۱۰.

۳۹. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۵۰۱.

۴۰. جابری انصاری. تاریخ اصفهان وری. ص ۳۰۴.

۴۱. همان. ص ۳۰۶.

۴۲. مجتبی ایمانیه. تاریخ فرهنگ اصفهان. ص ۱۲۶.

به تحصیل علم اشتغال داشته است. از این مدرسه در حال حاضر اثری باقی نمانده است.^{۴۳}

مدرسه مبارکه

آقا مبارک یکی از خدمتکاران شاه سلیمان آن را بنا کرد. این مدرسه در سال ۱۱۰۵ دایر بوده است، تا آنکه در سال ۱۳۱۳ شمسی از سوی اداره فرهنگ و ایران می شود و به جای آن دبستانی بنا می گردد.^{۴۴} انصاری در این باب چنین می گوید: «مدرسه مبارکیه و مسجد مختصری جنب آن بود و آن را مبارک نام، غلام شاه سلیمان ساخته و امروزه مدرسه جدید مبدل گشته با فضای عقب قریب یک جریب».^{۴۵}

مدرسه محرمیه

محمد بن الغنی الجبلی در سال ۱۱۰۸ در مدرسه محرمیه در اصفهان اقامت داشته است.^{۴۶}

مدرسه آقا کمال خازن

آقا کمال صاحب جمع خزانه شاه سلطان حسین صفوی، مدرسه ای در محله مستهلک احداث می نماید که اکنون اثری از آن برجای نمانده است. بر اساس کتیبه ای که از مدرسه به دست آمده، تاریخ اتمام ساختمان آن در سال ۱۱۰۸ بوده است.^{۴۷}

مدرسه مرتضویه

این مدرسه در سال هزار و صد و یازده در شهر اصفهان دایر بوده است.^{۴۸}

۴۳. نصرآبادی. تذکره. ص ۲۰۱.

۴۴. مجتبی ایمانیه. تاریخ فرهنگ اصفهان. ص ۱۲۰.

۴۵. جابری انصاری. تاریخ اصفهان و یر. ص ۳۰۵.

۴۶. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۳۸.

۴۷. هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۸۰۴.

۴۸. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۴۲.

مدرسه نجفقلی بیگ

نجفقلی بیگ ناظر شاه سلطان حسین صفوی، بانی این مدرسه، ساختمان آن را در سال ۱۱۰۴ به اتمام رساند.^{۴۹}

مدرس جلالیه

مدرسه جلالیه در عهد سلطان حسین به وسیله جلال الدین محمد حکیم — طبیب شاه سلطان حسین — در محله احمدآباد احداث گردید. ساختمان مدرسه در سال ۱۱۱۴ به پایان رسید. لاکهارت بنای این مدرسه را به شاه سلطان حسین نسبت داده است.^{۵۰}

مدرسه نوریه

مدرسه نوریه واقع در بازار عربان و حوالی مسجد جامع، در زمان سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین به وسیله میرزا نورالدین محمد جابری انصاری نبیره میرزا نظام الدین جابری انصاری وزیر از نژاد میرزا سلمان اعتمادالدوله وزیر و خواجه جلال الدوله جابرا بنا شده و موقوفاتی برای آن قرار داده شده بود.^{۵۱}

مدرسه مریم بیگم

مریم بیگم دختر شاه صفی این مدرسه را در سال ۱۱۱۵ در نزدیکی چهارسوق نقاشی بنا نموده و موقوفات بسیاری برای آبادانی آن و رفاه طلاب معین کرد. گفته اند که این مدرسه در شهرهایی همچون تبریز و بسطام و قزوین هم موقوفاتی داشت.^{۵۲} بخشی از وقفنامه مدرسه چنین است: «... و از جمله آن شروط این است که باید سکنه مدرسه مذکور مشغول تحصیل علوم دینی که فقه و حدیث و تفسیر و مقدمات آنهاست و صالح و متقی و پرهیزکار و اهل قناعت باشند و از زمره ارباب بطالت و کسالت و شرارت نبوده، حجره خود را

۴۹. همان. ص ۴۰.

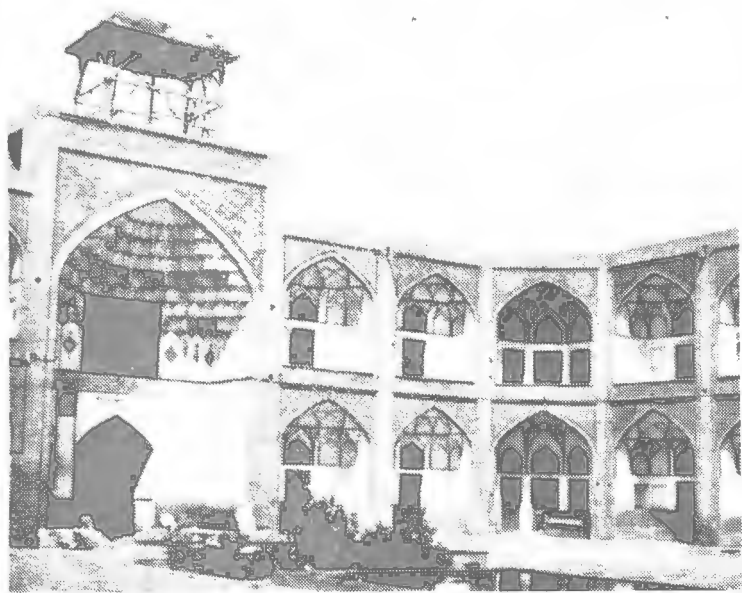
۵۰. دکتر لارنس لاکهارت. انقراض سلسله صفویه. ص ۵۶۲.

۵۱. جابری انصاری. تاریخ اصفهان. ص ۳۰۷.

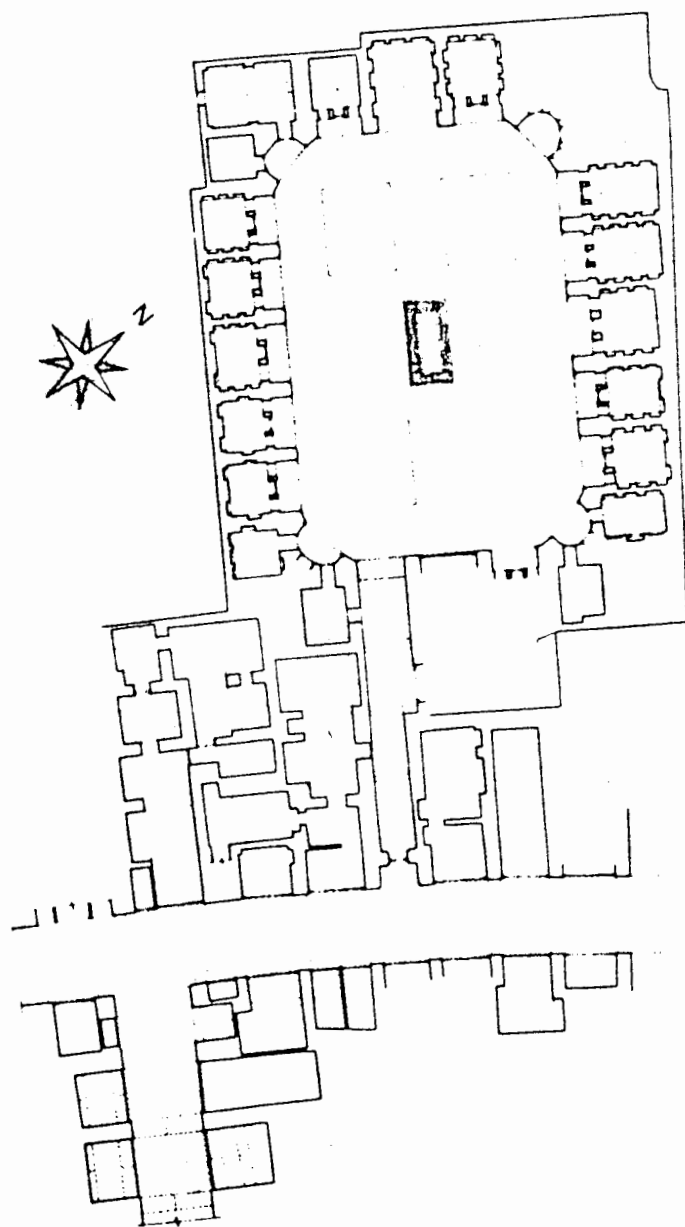
۵۲. همان. ص ۳۰۵؛ جابری انصاری، مریم بیگم را دختر شاه سلیمان صفوی معرفی کرده است.



۲۴ — اصفهان: مدرسه جلالیه



۲۵ — اصفهان: مدرسه کاسه گران



۲۶ - اصفهان: مدرسه نوریه (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)

معطل و مقفل نگذارند، بلکه شب و روز در حجره خود به مباحثه و مطالعه و عبادت مشغول باشند... و باید که کتابهای علوم و همیه یعنی علوم مشکوک و شبهات که به علوم عقلیه و حکمت مشهور و معروف است مثل شفا و اشارات و حکمت العین و شرح هدایت و امثال ذلک به شبهه دخول در مقدمات علوم دینی نخوانند و وجه معاش خواه و وظیفه و خواه تعلیم و خواه غیر آنها از هیچ ممری نداشتند، و باید که مدرس در تمشیت و اجرا امور مزبوره اهتمام...»^{۵۳} اکنون از این مدرسه اثری باقی نمانده است.

مدرسه اسماعیلیه

مدرسه اسماعیلیه واقع در محله قصر منشی از آثار عهد صفویه است که میر محمد اسماعیل خاتون آبادی متوفی ۱۱۱۶ مدتی در آن تدریس می کرده است. در آن مدرسه مقبره‌ای بود که گویند به صاحب زمین تعلق داشت.^{۵۴}

مدرسه قاسمیه هاشمیه

سید عبدالحجّه بلاغی می گوید: «مدرسه قاسمیه هاشمیه واقع در محله باغ مراد اصفهان به روحانیت خاصی معروف بوده است. از این مدرسه اثری نیست و کتابی که در سال ۱۱۱۶ هجری در مدرسه قاسمیه هاشمیه نگاشته شده نزد نگارنده موجود است و ظاهراً این مدرسه در عهد افغانه از بین رفته است».^{۵۵}

مدرسه سلطانی چهارباغ

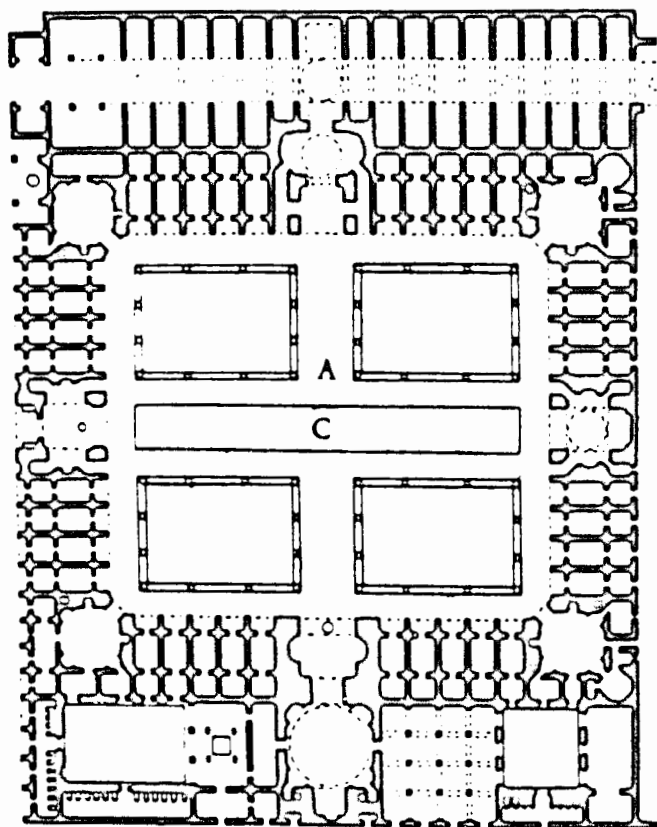
در سال ۱۱۱۶ شاه سلطان حسین بنای مدرسه چهارباغ که به سلطانی و مادرشاه هم معروف است را در خیابان چهارباغ آغاز نمود. ساختمان مدرسه تا سال ۱۱۲۲ به طول انجامید^{۵۶} و در آن سال طی مراسمی باشکوه با حضور سلطان گشوده شد. در هنگام افتتاح مدرسه، از علمای مشهور آن عهد و طلاب مدرسه و برخی از بزرگان و اشراف برای شرکت در مراسم و نخستین جلسه

۵۳. هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۶۶۳ و ۶۶۴.

۵۴. جابری انصاری. تاریخ اصفهان وری. ص ۳۰۶.

۵۵. به نقل از: مجتبی ایمانیه. تاریخ فرهنگ ایران. ص ۲۶۳.

۵۶. تکمیل کاشی کاری ها و پیرایش مدرسه تا سال ۱۱۲۶ به طول انجامید.





۲۸ — اصفهان: مدرسه چهارباغ (سلطان حسین)



۲۹ — اصفهان: مدرسه چهارباغ، دید به ایوان روبروی مسجد



۳۰- اصفهان: مدرسه چهارباغ، فضای مسجد



۳۱- اصفهان: مدرسه چهارباغ، یکی از حیاطها



۳۳ - اصفهان: مدرسه چهارباغ، دید از حیاط خلوت به حیاط اصلی.



۳۲ — اصفهان: مدرسه چهارباغ، دید از حیاط اصلی به حیاط خلوت.

درس به مناسبت گشایش مدرسه دعوت به عمل آمده بود. در آن روز میر محمدباقر خاتون آبادی حدیث و شرح مختصر اصول و شرح لمعه را شروع نمود. وی با آنکه بنابر گفته مؤلف مجهول الهویه تذکرة الملوك از آقا جمال در فضیلت کمتر بود، اما سمت ملا باشی گری را در زمان سلطان حسین صفوی برعهده داشت.^{۵۷} این مدرسه در دو طبقه دارای ۱۳۴ حجره می باشد.

هر حجره شامل نشیمن، صندوقخانه، بالاخانه و طاقچه های متعدد برای کتابها می باشد. سلطان حسین یکی از حجرات ضلع شمالی مدرسه را به خود اختصاص داده بود و بخشی از ایام و اوقات خود را در آن به بحث و مناظره می گذراند.^{۵۸}

مدرسه نیم آورد

زینب بیگم همسر حکیم الملک اردستانی در سال ۱۱۱۷ مدرسه نیم آورد را در محله نیم آورد (یا نم آورد) در زمان شاه سلطان حسین بنا نمود.^{۵۹} وجه تسمیه محله مذکور به نیم آورد روشن نیست؛ شاردن نیز در سفرنامه خویش به این محله با همین نام اشاره کرده است.^{۶۰} محمد مهدی اصفهانی وضع مدرسه را در دوره قاجاریه چنین توصیف نموده است: «مدرسه دو طبقه و دو ایوان به رسم مسجد در شمال و جنوب ساخته اند، هر سمتی از آن فوقانی و تحتانی هشت حجره دارد و در مشرق و مغرب دو حجره زیاده یکی بر سر در مدرسه، و دیگری بر بالای مدرسی که دارد و آن نیز بجای یک حجره است. آن مدرسه خوب و محکم و خوش نما و با وسعت و فضا و حجرات آن به قاعده و تمام آن طلبه دار است».^{۶۱}

مدرسه شمس آباد

امیرزا محمد مهدی تاجر عباس آبادی در سال ۱۱۲۵ این مدرسه را در

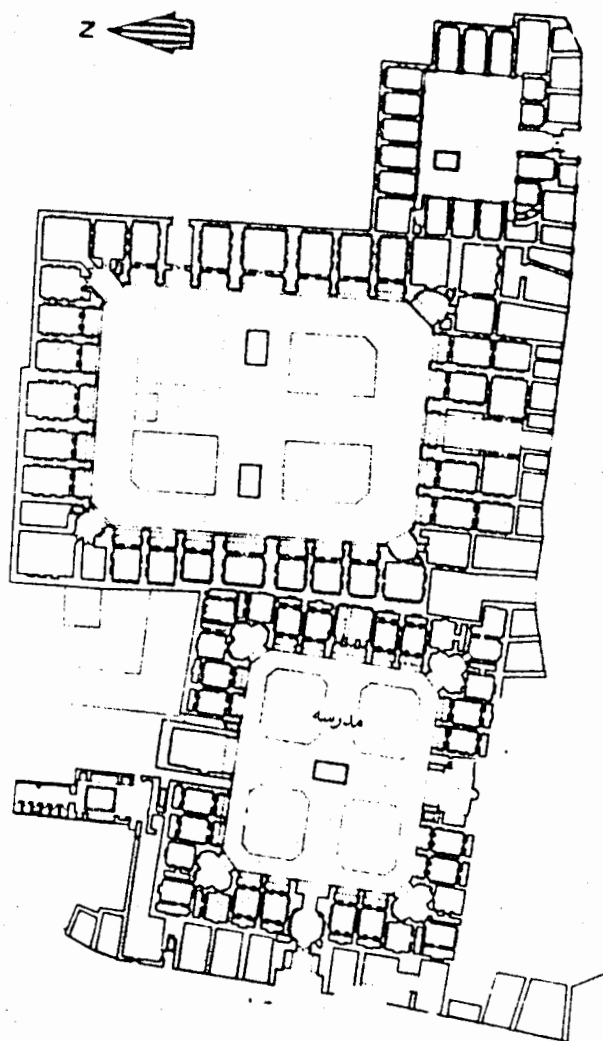
۵۷. تذکرة الملوك. به کوشش مینورسکی. ص ۲.

۵۸. نگاه کنید به: هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. صص ۶۸۵ تا ۷۲۲.

۵۹. جابری انصاری. تاریخ اصفهان وری. ص ۳۰۷.

۶۰. شاردن. سفرنامه. ص ۱۲۱.

۶۱. محمد مهدی اصفهانی. نصف جهان فی تعریف اصفهان. ص ۷۲.



۳۴ — اصفهان: مدرسه نیم آور (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۳۵ — اصفهان: مدرسه نیم آور، ورودی مدرسه از داخل حیاط مشاهده می شود.



۳۶ — اصفهان: مدرسه نیم آور، پله هایی که دسترسی به طبقه اول را ممکن می سازند در دو سوی ایوان قرار دارند.

محلّه شمس آباد بنا نمود. از بنای این مدرسه کوچک که تنها چند حجره دارد در چند سال پیش برای مدتی بیشتر به عنوان مسجد استفاده می شد.^{۶۲}

مدرسه شاهزاده

مدرسه شاهزاده به وسیله شهر بانو خانم دختر شاه سلطان حسین در انتهای بازار زرگران و نزدیک به مسجد حکیم بنا گردید و گویا به مناسبت نام مدرس آن - ملا عبدالجواد حکیم - به مدرسه حکیم نیز معروف بوده است. این مدرسه در سال ۱۳۱۴ شمسی از سوی اداره فرهنگ خراب شد و در جای آن دبستانی به نام حکیم نظامی ساخته شد.^{۶۳}

مدرسه افندی

میرزا عبدالله افندی جیرانی اصفهانی متوفی ایام فتنه افغان مدرسه ای در نزدیکی منزلش بنا نموده بود که اکنون اثری از آن برجای نیست.^{۶۴}

مدرسه میرزا مهدی

این مدرسه یک طبقه در کنار نهر پید آباد واقع بود و به همت میرزا مهدی خان اشتهاردی از بزرگان عهد صفو به و منشی نادر شاه افشار بنا گردید. گویا این مدرسه به نام بابا حسن نیز خوانده می شده است.^{۶۵}

مدرسه صدر بازار

حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی معروف به امین الدوله، (متوفی ۱۲۳۹) در ابتدای تاجگذاری آقا محمدخان قاجار (۱۲۱۰) به حکومت اصفهان منصوب شد و در دوره فتحعلی شاه حکومت اصفهان، قم و کاشان را همراه با مقام بیگلربیگی اصفهان برعهده داشت و پس از فوت میرزا شفیع مازندرانی (۱۲۳۴) صدراعظم فتحعلی شاه شد و تا هنگام وفات منصب صدارت را اشغال نموده بود. وی به تقلید سلاطین صفوی اقدام به احداث

۶۲. مجتبی ایمانیه. تاریخ فرهنگ اصفهان. ص ۱۲۳.

۶۳. همان، ص ۱۲۰.

۶۴. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۳۴.

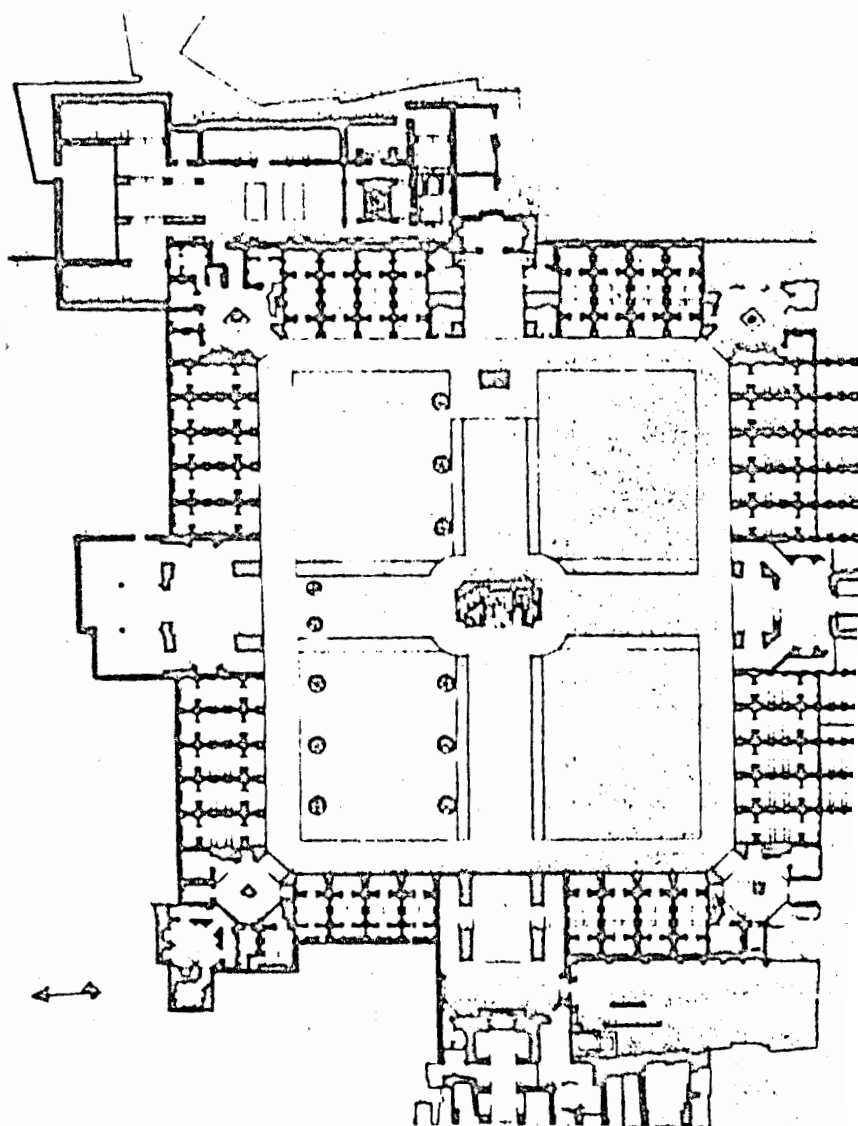
۶۵. مجتبی ایمانیه. تاریخ فرهنگ اصفهان. ص ۱۲۷.



۳۷ — اصفهان: مدرسه میرزا مهدی، نمای قدیمی



۳۸ — اصفهان: مدرسه میرزا مهدی، جبهه‌ی که در اثر تعمیرات تغییر شکل یافته است.



۳۹ - اصفهان: مدرسه صدر بازار (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۴۰ — اصفهان: مدرسه صدر بازار



۴۱ — اصفهان: مدرسه صدر بازار



۴۲ — اصفهان: مدرسه صدر بازار
تداوم نماهای بنا و حفظ وحدت فضای کالبدی مدرسه در گوشه‌ها به توسط چفت‌های
واقع در ورودی حیاط خلوت‌ها، تامین شده است.



۴۳ — اصفهان: مدرسه صدر بازار



۴۴ — اصفهان: مدرسه صدر بازار، دید از پشت بام به یکی از حیاط‌های خلوت.



۴۵ — اصفهان، مدرسه صدر بازار، دید از حیاط اصلی به حیاط خلوت.

بناهای متعددی در اصفهان می‌نماید و به قول جابری انصاری: «مرحوم صدر در برابر عمارات صفویه عرض اندام می‌نمود، چهارباغ کهنه و مدرسه بازار را در قبال مدرسه چهارباغ و تذهیب عمارات صدری را به هم چسبی عمارات صفویه و هفتدست فتحعلیشاهی را به جنب هفتدست شاه عباسی احداث نمود».^{۶۶} مدرسه صدر بازار از مدارس مهم اصفهان محسوب می‌شد و علمای مشهوری در آن به تدریس اشتغال داشته‌اند. گفته‌اند که برای اشغال حجرات آن بین طلاب علوم مذهبی رقابت و کشمکش ایجاد می‌شده است. هنگام وفات صدر، عمارت مدرسه به اتمام نرسیده بود. این مدرسه یک طبقه و همچون سایر مدارس بزرگ شامل کتابخانه، مدرس و مسجد می‌باشد.

مدرسه صدر خواجه

این مدرسه هم به همت حاج محمدحسین خان صدر در هنگام احداث خیابان چهارباغ خواجه (چهارباغ صدر) بین ۱۲۱۷ تا ۱۲۲۲ بنا گردید. این مدرسه یک طبقه است و مدتی پس از فوت صدر خالی از سکنه بود، اما پس از چندی طلاب در آن ساکن می‌شوند.

مدرسه پاقلعه

این مدرسه هم از مستحدثات حاج محمدحسین خان صدر است که در محله پاقلعه اصفهان واقع است. مدرسه مذکور یک طبقه و دارای ده حجره است و مدتها خالی از سکنه بوده است. تاریخ اتمام بنای مدرسه در سال ۱۲۱۷ بوده است.

مدرسه کلباسی

حاج محمدابراهیم کلباسی (متوفی ۱۲۶۱) مدرسه‌ای در کوچه جنب مسجد حکیم عمارت می‌کند، این مدرسه مدتی پس از فوت بانی به وسیله نبیره‌های او به خانه مبدل می‌شود.

مدرسه - مسجد سید

این بنای عظیم که بیشتر به مسجد سید مشهور است به همت سید



۴۶ — اصفهان: مدرسه صدر خواجه



۴۷ — اصفهان: مدرسه صدر خواجه



۴۸ — اصفهان: مسجد — مدرسه سید



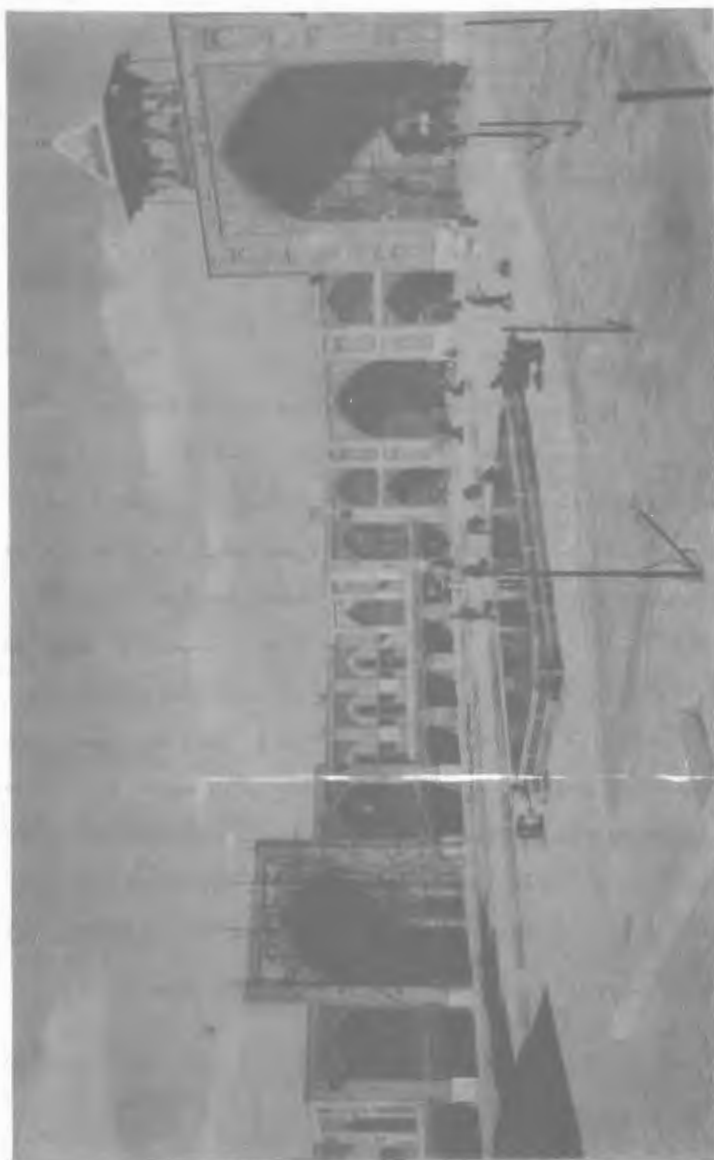
۴۹ — اصفهان: مسجد — مدرسه سید



۵۰ — اصفهان: مسجد — مدرسه سید



۵۱ — اصفهان: مسجد — مدرسه سید



۵۲ — اصفهان: مسجد — مدرسه سیده، تالیق فضاهای منقّی و مثبت در این بنا موجب ایجاد تنوع کم نظیری شده است که در نوع خود بی سابقه است.

محمدباقر شفتی (۱۱۸۰-۱۲۶۰) از علمای معروف اصفهان احداث شد و پس از وی ساختمان آن به وسیله فرزند و سپس نواده اش تکمیل گردید. این بنا را می توان یکی از آخرین نمونه های مسجد-مدرسه در عهد مذکور دانست. چهارمتهابی در دو جبهه شرقی و غربی مدرسه در جلوی حجره های طلاب قرار دارد که تنوع کم نظیری به فضای مدرسه بخشیده است.

تبریز

مدرسه طالبیه

مدرسه طالبیه در بازار تبریز با صحن وسیعی بنا گردید. نام بانی و تاریخ ساختمان مدرسه به درستی معلوم نیست. نادر میرزا در تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز می گوید: «مدرسه مشهور و آباد تحت مسجد جامع سه طرف حجره است تحتانی و فوقانی، آنجا طلاب بسیار بودند... اکنون از آن اعتبار هیچ نمانده، گویند بانی آن میرزا طالب وزیر آذربایجان بود، من ندانم او کیست و به چه تاریخ بوده»^{۶۷} در تاریخ تبریز تألیف دکتر محمد جواد مشکور آمده است که احتمالاً میرزا ابوطالب وزیر، از بزرگان عهد صفوی بوده است^{۶۸} و در جای دیگر در همان کتاب اشاره شده که در هر صورت بنای مدرسه مذکور متعلق به قبل از صفویه است و سلاطین صفویه در تعمیر آن کوشیده اند.^{۶۹} این مدرسه در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ به همت یکی از تجار تبریز مرمت شد.^{۷۰}

مدرسه صادقیه

میرزا صادق خان اهل اشتهارد، این مدرسه را در انتهای شمالی راسته

۶۷. نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، نگارش لسان الملک، تهران: اقبال، ص ۱۱۶.

۶۸. دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تهران: انجمن آثار ملی، ص ۲۱۹.

۶۹. همان، ص ۲۹۵.

۷۰. اسماعیل دیباج، راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی و غربی، تبریز: دانشگاه تبریز،

کهنه معروف به بازار صادقیه بنا کرد. وی در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان از مستوفیان کشور بود. بازار صادقیه و حمام و روستایی از موقوفات آن محسوب می شد. به گفته نادر میرزا، نایب السلطنه عباس میرزا بازار صادقیه که روبه ویرانی نهاده بود را از متولیان به سالی سیصد تومان اجاره کرد و آن را تعمیر نمود و وجه قابلی هر سال به طلاب می رساند تا آنکه پس از انقضای مدت اجاره، متولیان به ادامه آن رضایت ندادند، آنگاه دیوانیان مالیاتی گزاف بر آن بستند و آن را به وراثت تحویل دادند. در اثر این اقدام، دیگر مبلغی برای طلاب باقی نماند و مدرسه از رونق افتاد. بعدها در اوایل قرن چهاردهم شمسی مدرسه تعمیر و دایر گردید.^{۷۱}

مدرسه صفویه

در تاریخ تبریز، ظهیرالدین میرزا محمد ابراهیم از بزرگان صفویه بانی مدرسه ای موسوم به صفویه معرفی شده است.^{۷۲}

مدرسه حاج صفرعلی

مسجد و مدرسه حاج صفرعلی به همت بازرگانی موسوم به حاج صفرعلی در نیمه اول قرن سیزدهم هجری در میان بازار تاسیس شد. این مدرسه و مسجد در زمان نادر میرزا آباد و پررونق بود.

مدرسه حاج علی اصغر

حاجی علی اصغر خواجه مازندرانی مدرسه و مسجدی در کوی حرمخانه نزدیک سرای خود عمارت نمود. در نیمه دوم قرن سیزدهم شکستی در بنا پدید آمد که به هزینه اقلیمیا خانم دختر نایب السلطنه عباس میرزا مرمت شد.^{۷۳}

مدرسه میرزا علی اکبر

مترجم کنسولگری روس در ایران موسوم به میرزا علی اکبر خان

۷۱. نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۱۶.

۷۲. محمدجواد مشکور، تاریخ تبریز، ص ۲۱۹.

۷۳. نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۱۶.

مدرسه‌ای در سال ۱۲۶۶ احداث و موقوفاتی برای آن تعیین نمود.^{۷۴}
صنیع الدوله در مرآت البلدان از مدارس طالبیه، صادقیه، حاجی
صفرعلی و خواجه علی اصغریاد می‌کند و اظهار می‌نماید که مدارس دیگری
هم در تبریز وجود داشت.^{۷۵}

تهران

معرفی مدارس تهران با استفاده از دو منبع، یکی تاریخ تهران (بخش
مرکزی) اثر سید عبدالحجّه حسینی بلاغی و دیگر، المآثر والآثار، اثر محمد
حسن خان اعتماد السلطنه نوشته شده است. ترتیب نام مدارس و اکثر مطالب از
تاریخ تهران اثر بلاغی اقتباس گردیده است.

مدرسه امامزاده زید

بقعه امامزاده زید در محله پاچنار تهران واقع و اصل بنا متعلق به پیش
از عهد صفویه است و آثاری هم به صورت الحاق و مرمت از زمان فتحعلی شاه
و ناصرالدین شاه در آن دیده می‌شود. در عهد ناصرالدین شاه پس از مرمت
مجموعه، به موقوفات آن رسیدگی می‌شود و برای مصارف طلاب ساکن در
حجرات اطراف صحن امامزاده و تعزیه داری و روضه خوانی و فقرا اختصاص
می‌یابد.

مدرسه چال

مدرسه چال در محلی واقع بین مدرسه و مسجد خازن الملک و امامزاده
سیدولی در پشت بازار کفش دوزان قرار داشت. پیش از مشروطیت ویرانی در
ساختمان آن راه می‌یابد.

۷۴. مینورسکی. تاریخ تبریز. ترجمه و تحشیه عبدالعلی کارنگ. تبریز: کتابفروشی تهران،

۱۳۳۷. ش. پاورقی ص ۸۹.

۷۵. صنیع الدوله. مرآت البلدان ناصری. ج اول. ص ۲۴۸.

مدرسه حکیم هاشم

حکیم هاشم معاصر دوره صفویه، مدرسه و مسجدی در محله ارگ تهران و حوالی تکیه دولت احداث می نماید. مدرسه مزبور به نام مهدعلیا هم مشهور است. چون مادر ناصرالدین شاه تعمیراتی در آن انجام داده بود.

مدرسه محمدیه

این مدرسه در بخش نه تهران احداث شد.

مدرسه و مسجد چال حصار

مسجد و مدرسه چال حصار در کوچه در خانگاه بنا شده بود و پس از آنکه نیاز به مرمت پیدا نمود، اردبیلی های ساکن آن حدود، آنجا را تعمیر کردند و از آن پس به مسجد اردبیلی ها مشهور گشت.

مدرسه رضائیه

بنای این مدرسه را به ملا آقا رضا فیروز آبادی از علمای تهران (متوفی ۱۱۱۷) نسبت داده اند در موقع احداث خیابان سیروس، بخشی از مدرسه خراب شد، پس از آن، حاج سیدرضا فیروز آبادی بقیه آن را به صورت مدرسه مستقلی درآورد.

مدرسه خانم

خانم، خواهر شاه طهماسب اول پس از آنکه احداث باروی تهران به اتمام رسید، حمام، تکیه و مدرسه ای بنا نمود. مدرسه مذکور در اواخر عهد صفویه به وسیله افغانها ویران شد و صاحب دیوان در جای آن حسینیه ای بنا کرد.

مدارس دوره قاجاریه

مدرسه دارالشفای

مدرسه دارالشفای از آثار فتحعلی شاه قاجار بود که در آغاز جهت بیمارستان ساخته شد، اما پس از وفات وی به صورت مدرسه درمی آید. میرزا ابوالحسن جلوه مدتی در این مدرسه به تدریس حکمت اشتغال داشته است.

مدرسه پامنار

مدرسه واقع در پامنار، متعلق به اواخر عهد صفویه و یا اوایل دوره قاجاریه بود.

مدرسه حکیم

مدرسه مذکور در حوالی بازار عودلاجان احداث شد. تاریخ وقف نامه منقور بر سنگ مرمر واقع در سردر ورودی آن متعلق به سال ۱۲۵۷ بوده است. این مدرسه با نام آقا محمود نیز معروف بوده است، زیرا مدت زمانی پیشمزاری مسجد آن به عهده آقا محمود کرمانشاهی بود.

مدرسه و مسجد و تکیه رضاقلی خان

این مجموعه در کوچه در خانگاه بنا گردید و در اثر بی توجهی متصدی اوقاف آن، روبه ویرانی نهاد. در حال حاضر مسجد رضاقلی خان که چند سال پیش تعمیراتی در آن انجام گردید، وجود دارد.

مدرسه میرزا صالح

از این مدرسه در کتاب المآثر والآثار یاد شده است.

مدرسه صدر

میرزا شفیع خان (متوفی ۱۲۳۴)، صدراعظم آقا محمدخان و فتحعلی شاه قاجار، مدرسه مزبور را در جلو خان مسجد شاه (امام) تهران تاسیس نمود.

مدرسه فخریه

امیرکبیر حاجی محمدحسین خان قاجار مروی (متوفی ۱۲۳۴) مدرسه فخریه (یا مروی یا خان مروی) را در سال ۱۲۳۲ عمارت نمود و املاک و دارایی های قابل ملاحظه ای وقف آن نمود. مدرسه فخریه دو یست نفر طلبه برای اقامت ظرفیت داشت.

مدرسه محسنیه

محل این مدرسه در بخش بازار، ضلع جنوبی خیابان بوذرجمهری و

مشرق جلouxان بزرگ مسجد شاه (امام) بود. گویا اکنون از آن اثری برجای نمانده است و معلوم نیست که در چه زمانی بنا شده بود.

مدارس دوره ناصرالدین شاه

مدرسه آصفیه

مدرسه آصفیه واقع بین کوچه سقاخانه نوروزخان و مسجد جامع را حاج محمدقلی خان آصف الدوله از مال الوصایه میرزا ابوالحسن خان، وزیر امور دول خارج ایران بنا نهاد.

مدرسه آقارضا خان اقبال السلطنه

مدرسه آقارضا خان در محل گذر سرجنبک محله عودلاجان احداث گردید.

مدرسه و مسجد فرخ خان کاشانی امین الدوله

مدرسه فرخ خان امین الدوله در محله چال میدان، از محلات عتیقه دارالخلافه طهران، تأسیس شده بود.

مدرسه حاج رجب علی

حاج رجب علی مدرسه ای در سال ۱۲۵۲ بنا و وقف نمود.

مدرسه دارالفنون

مدرسه دارالفنون که مقدمات و وسایل تأسیس آن توسط امیرکبیر فراهم گردیده بود، به ریاست رضاقلی خان هدایت در پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ (سیزده روز پیش از قتل امیرکبیر) افتتاح شد. برای آنکه در روابط ایران و دولتهای روس و انگلیس مشکلی پدید نیاید و برای ایران صدمه ای حاصل نشود، امیرکبیر از معلمین اتریشی برای تدریس در دارالفنون استفاده نمود. البته بعد از امیرکبیر عده ای از اساتید ایتالیایی و آلمانی و فرانسوی نیز استخدام شدند. رشته های تحصیلی دارالفنون عبارت از سواره نظام، پیاده نظام، توپخانه،

مهندسی، پزشکی و جراحی، داروسازی و معدن شناسی بود.^{۷۶}

دامغان

مدرسه فتحعلی بیک

این مدرسه در کنار مسجد جامع دامغان واقع و دارای بیست و دو حجره بود. در سنگ منصوب در ایوان مدرسه به تعمیر مدرسه در سال ۹۸۹ اشاره گردیده بود.^{۷۷}

مدرسه مطلب خان و مدرسه حاجی موسی آقا

در سفرنامه خراسان به این دو مدرسه اشاره شده، اما درباره تاریخ بنای آنها مطلبی ذکر نشده است.^{۷۸}

رشت

مدرسه صدریه

مدرسه صدریه واقع در بازار زرکشان نزدیک میدان کوچک، بنایی دو طبقه و چوبین است. گویند که میرزا کوچک خان جنگلی مدتی در یکی از حجرات این مدرسه اقامت داشته است. ساختمان این مدرسه در سال ۱۲۱۲ به اتمام رسید.^{۷۹}

۷۶. مدارس دیگری که در زمان ناصرالدین شاه در تهران احداث گردید، عبارتند از: مدرسه و مسجد شیخ العراقین حاج شیخ عبدالحسین (اتمام در ۱۲۷۰)، مدرسه عبدالله خان (۱۲۷۷)، مدرسه سعدیه (۱۲۸۸)، مدرسه معیرالممالک (۱۲۹۰)، مدرسه و مسجد خازن الممالک (۱۲۹۵)، مدرسه دنکی، مدرسه و مسجد صنیعیه (۱۳۰۳)، مدرسه فتحیه (۱۳۰۵)، مدرسه سپهسالار (۱۳۰۹)، مدرسه و مسجد نیاکی، مدرسه و مسجد سپهسالار جدید.

۷۷ و ۷۸. سه سفرنامه هرات، مرو، مشهد، به اهتمام قدرت الله روشنی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ه. ش. ص ۱۵۹.

۷۹. دکتر منوچهر ستوده. از آستارا تا آستارباد. ج اول. ص ۲۶۱.

مدرسه و مسجد مستوفی

میرزا محمد طاهر مستوفی مسجد — مدرسه و تکیه مذکور را در محله استاد سرا در سال ۱۲۴۲ در عهد فتحعلیشاه قاجار عمارت کرد. مدرسه مستوفی در شمال مسجد قرار دارد و دارای شش حجره است.^{۸۰}

مدرسه حاجی حسن

این مدرسه در محله صالح آباد واقع است و ده حجره طلبه نشین دارد. تاریخ بنای این مدرسه به دست نیامد.^{۸۱}

سبزوار

مدرسه فصیحیه

حاجی عبدالصانع فصیحی سبزواری (متوفی ۱۱۴۳) در سال ۱۱۲۶^{۸۲} مدرسه ای برای طلاب علوم مذهبی عمارت نمود و گویا اوقاف کافی برای آن قرار داد. در هنگامیکه خیابان بیهق سبزوار احداث شد، چهار پنجم ساختمان مدرسه و یران و تنها یک پنجم آن باقی ماند، آنگاه متولی مدرسه مقداری زمین پشت مدرسه را خرید و ضمیمه باقی مانده ساختمان مدرسه کرد.^{۸۳} صنیع الدوله در مطلع الشمس این مدرسه را چنین شرح داده است: «بنای این مدرسه حاجی عبدالصانع سبزواری است و در سال هزار و صد و بیست و شش آنرا به اتمام رسانیده، شکلاً مربع مستطیل و طول آن از مشرق به مغرب و سی و دو حجره تحتانی و فوقانی دارد که طلبه نشین است. با دو بالاخانه مدرس و یک مدرس تحتانی و دو ایوان بزرگ در مشرق و مغرب و حجرات همه ایوان دارد،

۸۰ و ۸۱. همان، صص ۲۶۵ و ۲۶۶

۸۲. در کتاب آثار باستانی خراسان، سال ۱۱۲۴ آمده است.

۸۳. عبدالحمید مولوی. آثار باستانی خراسان. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ ه. ش. ج اول.

چهارباغچه متوازی در فضا و حوض آبی در وسط و درمدرس تحتانی...»^{۸۴} حاج ملاهادی سبزواری فیلسوف مشهور نزدیک به چهل سال در این مدرسه به تدریس اشتغال داشت و به همین مناسبت بتدریج مدرسه مذکور به مدرسه حاجی معروف شده بود.

سمنان

مدرسه حسینیّه

رو بروی درب مسجد شاه مدرسه ای کوچک و خشت و گلی وجود داشت که به همت سید قرشی مکی در سال ۱۲۴۰ بنا شد. اکنون این مدرسه وجود ندارد.^{۸۵}

مدرسه مسجد شاه

شاید این مدرسه از بناهای فتحعلیشاه قاجار باشد. وصف آن در سفرنامه خراسان، چنین آمده است: «مسجد شاه از بناهای خاقان مغفور است، بسیار ممتاز است و خیلی تعریف دارد، دویوان بزرگ دارد که ارتفاع آن سیزده ذرع است. میان حیاط حوض بزرگ و نهر آب جاری دارد، سی اطاق برای طلبه و غربا دارد و این بنا را خوش رو و خوب نگهداری می کنند».^{۸۶}

مدرسه مسعودیه، مدرسه صادق خان، مدرسه مهدی قلی خان

در سفرنامه خراسان و آثار تاریخی سمنان از این سه مدرسه یاد شده، اما به نام بانی و تاریخ بنای آنها اشاره ای نشده است.

شیراز

۸۴. صنیع الدوله. مطلع الشمس. ج سوم. صص ۲۰۸ و ۲۰۹.

۸۵. محمدعلی مخلص. آثار تاریخی سمنان. ص ۱۰۶.

۸۶. سه سفرنامه. ص ۱۵۴.

مدرسه محبیه (مدرسه میرزا علی اکبر)

میرزا محب الله حسینی حسینی دست غیب در سال هزار و یک در جنب قبله بقعه سید میر محمد مدرسه ای احداث می نماید که پس از چند ساله میرزا علی اکبر آن را تعمیر می کند و از آن پس به نام او شهرت می یابد. در سال ۱۲۷۹ بعد از آنکه زلزله صدماتی به ساختمان مدرسه وارد می آورد، حاجی میرزا قاسم خان آن را مرمت می نماید.^{۸۷}

مدرسه خان

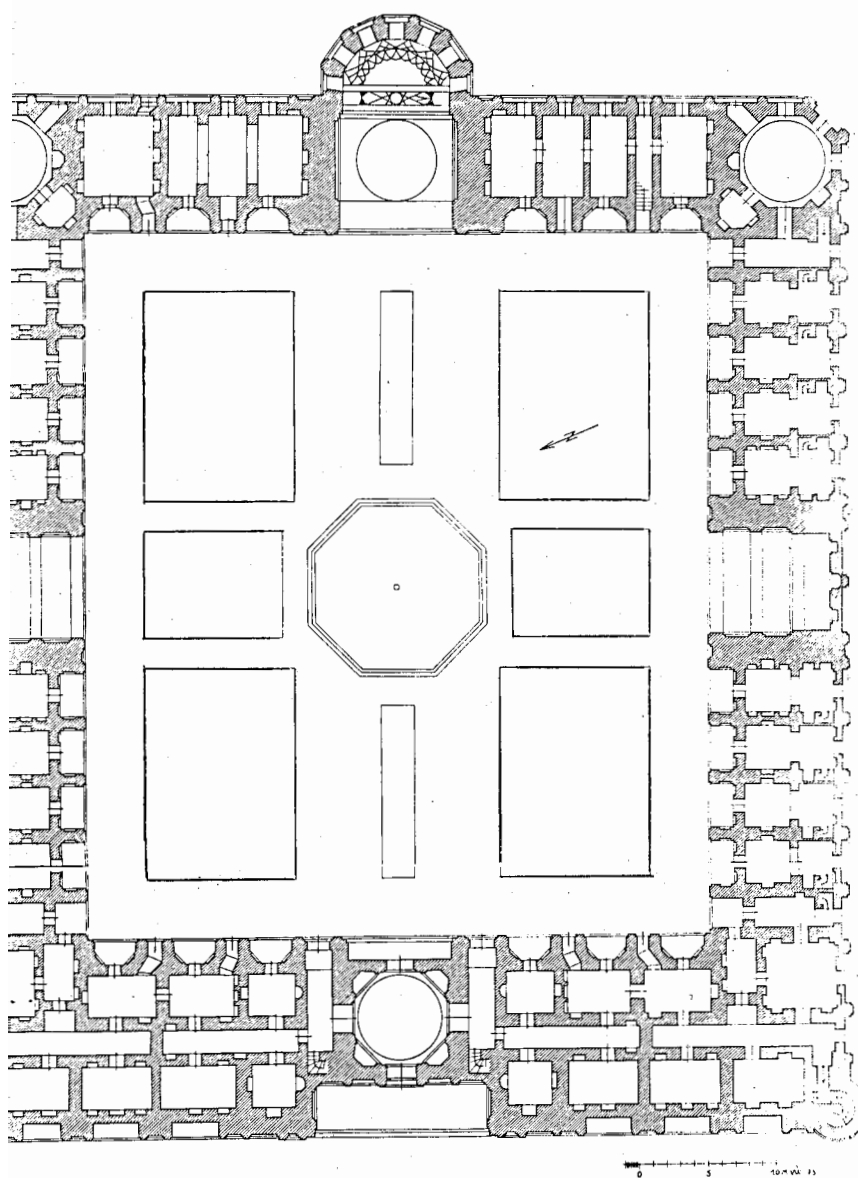
الله وردی خان بیگلربیگی و حکمران فارس که در سال ۱۰۰۴ از سوی شاه عباس به این سمت منصوب شده بود، بنای مدرسه خان را آغاز می نماید، اما پیش از اتمام بنای آن فوت می کند (۱۰۲۱)، سپس فرزند و جانشین او، امام قلی خان، بنای مدرسه را در سال ۱۰۲۴ به پایان می رساند و املاک بسیاری وقف آن می نماید. این مدرسه در میان باغی واقع بود و ملحقاتی منجمله باغچه و چاه آب داشته است.^{۸۸} ظاهراً معمار مدرسه خان در هنگام طرح بنا، تعداد حجره ها، مدرس ها، اطاقهای خادمان و غیره را با توجه به اعداد مقدس (۱۱۴، ۱۲، ۱۴، ۵) مشخص نموده است. پس از اتمام ساختمان مدرسه ملا صدرای شیرازی به سمت مدرس آن برگزیده می شود و یک ارسی هفت دهانه بزرگ بر فراز کریاس دالان به عنوان مدرس وی تعیین می شود.

این مدرسه یک مرتبه به وسیله تاجری مرمت می شود، مرتبه ای دیگر، حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک در حدود سال ۱۲۸۰ تعمیراتی در آن بعمل می آورد. با وجود این، در زمان فرصت الدوله شیرازی و هنگام تألیف آثار عجم ویرانی در ارکانش راه یافته بود.^{۸۹}

۸۷. حاج میرزا حسین فسایی. فارستانه ناصری. ص ۱۶۳.

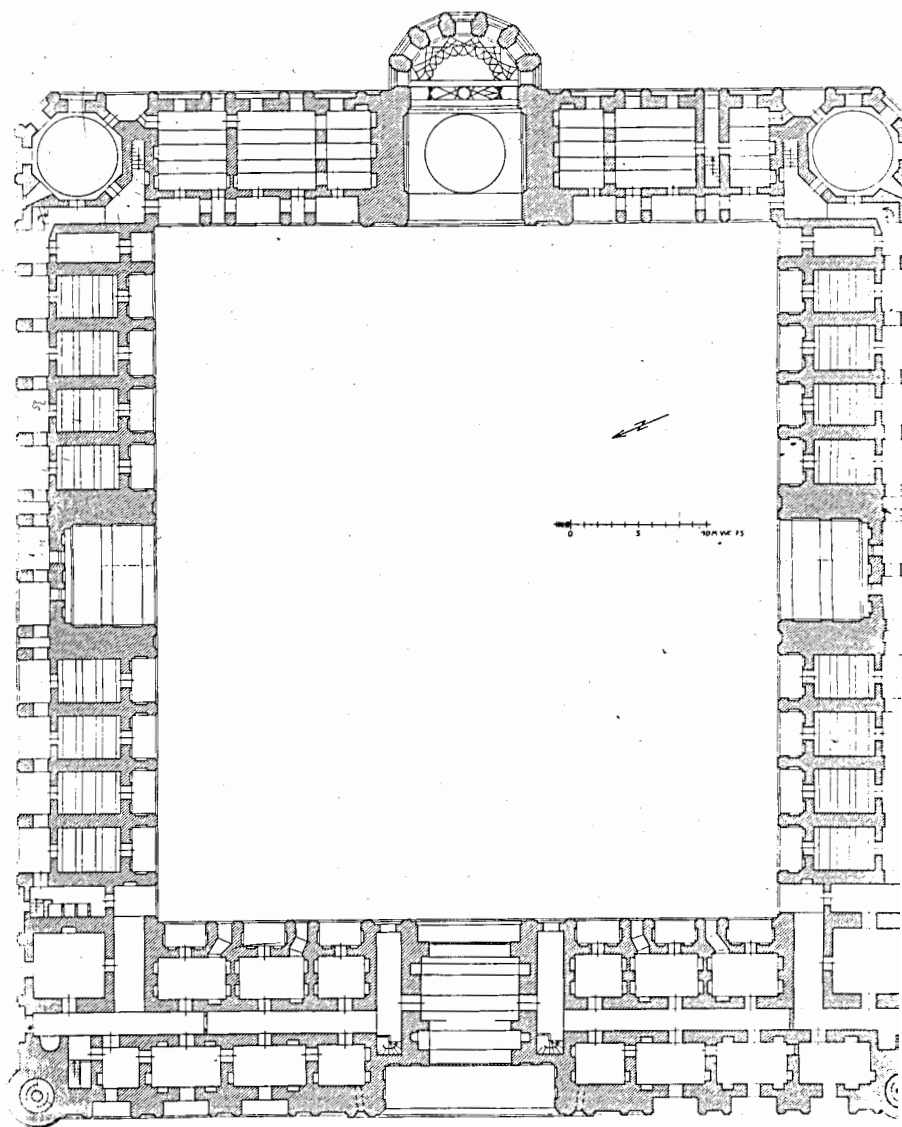
۸۸. دکتر بهمن کریمی. راهنمای آثار تاریخی شیرازی. تهران: ۱۳۴۴. ش. ص ۸۰.

۸۹. فرصت الدوله شیرازی. آثار عجم. ص ۴۹۵.



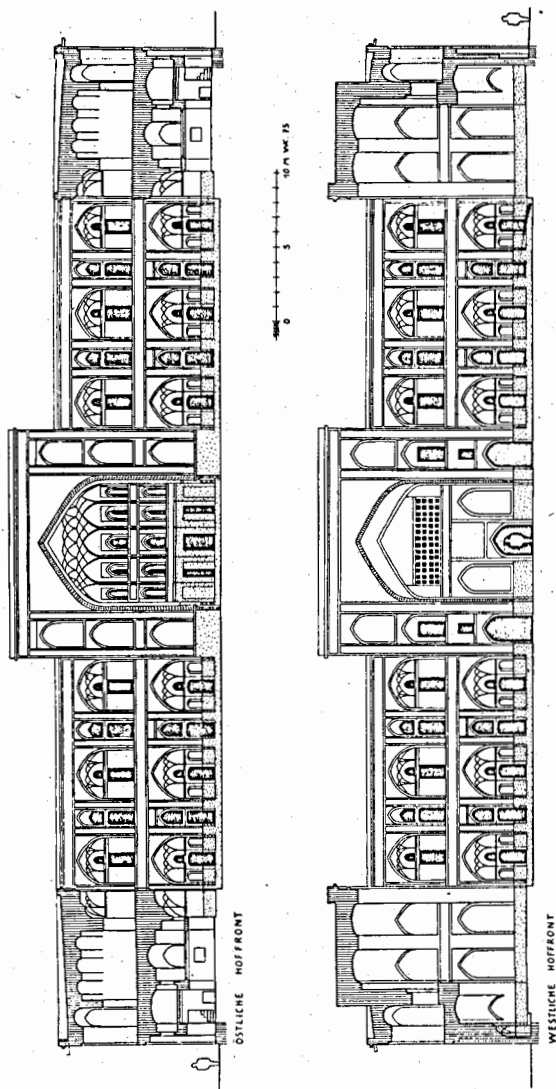
۵۳ — شیراز: مدرسه خان، نقشه طبقه همکف

from Archaeologische Mitteilungen aus Iran.



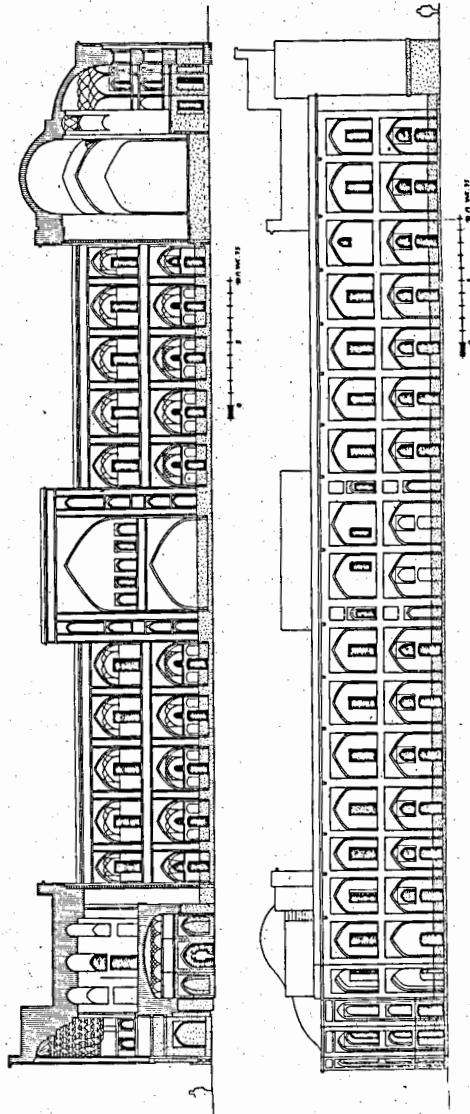
۵۴ — شیراز: مدرسه خان، نقشه طبقه اول

from Archaeologische Mitteilungen aus Iran.



۵۵ - شیراز: مدرسه خان، ۱: مقطع آ-ب، ۲: مقطع ب-ب

from Archaeologische Mitteilungen aus Iran.



۵۶ - شیراز: مدرسه خان، ۱: مقطع پ - پ، ۲: نمای شمالی
from Archaeologische Mitteilungen aus Iran.



۵۷ — شیراز: مدرسه خان



۵۸ — شیراز: مدرسه خان



۵۸ — شیراز: مدرسه خان

مدرسه میرزا لطفی

در تذکره میخانه در شرح احوال میرزا ابوالحسن فراهانی آمده که در اوان جوانی از فراهان برای تعلیم به دارالفضل شیراز می رود و به مدرسه میرزا لطفی که مدرس آن مولانا شیخ علی گیلانی بود، وارد می شود. ورود او به شیراز مصادف با زمان حکمرانی الله وردی خان (۱۰۰۴-۱۰۲۱) در فارس بود. صاحب تذکره میخانه درباره اخراج ابوالحسن فراهانی از مدرسه می گوید: «گویند شبی در عالم جوانی پنهانی استاد در مدرسه مذکور شراب ارغوانی با شاهی از شاهدان جسمانی کشید و به صحبتی که متعارفست، مشغول گشت، روز دیگر مدرس مزبور بر آن مقدمه اطلاع یافته کتک مستوفایی بروی زده از آن مکانش بیرون کرد».^{۹۰}

مدرسه هاشمیه

حاجی محمود تاجر شیرازی مدرسه هاشمیه را به مناسبت نام فرزند بزرگ خویش حاجی هاشم، هاشمیه نامید و آن را در سال ۱۰۳۹ در محله بالا گفت در نزدیک مدرسه و حسینیه حاجی قوام احداث نمود و املاک و آبادی های چندی بر آن وقف کرد که به مصرف طلاب برسد.^{۹۱}

مدرسه اسماعیلی

در وقفنامه میرمعین الدین محمد غیائی به وجود اوقافی برای مدرسه اسماعیلی اشاره شده است که گویا در سال ۱۰۵۸ بنا گردیده بود. در حال حاضر اثری از آن مدرسه باقی نمانده است.^{۹۲}

مدرسه حکیم

مدرسه حکیم واقع در محله بازار مرغ در وراء بقعه حضرت سید میرمحمد به وسیله میرزا نظام الدین دست غیب در سال ۱۰۷۰ بنا شد. به گفته

۹۰. ملا عبدالنسی فخرالزمانی قزوینی. تذکره میخانه، تصحیح احمد گلچین معانی. تهران: اقبال، ۱۳۴۰. ش. ص ۸۰۴.

۹۱. حاج میرزا حسین فسائی. فارستامه ناصری. ص ۱۶۳.

۹۲. صدرالدین محلاتی. دارالعلم شیراز. شیراز: کانون دانش پارس، ۱۳۳۳. ش. ص ۱۴۶.

فرصت الدوله، در سال هزار و هفتاد و دو حاجی شجاع الملک مهر علی خان نوری بعد از خرابی حاصل از زلزله، آن را مرمت کرد. مدرسه مذکور، مدرسه ای وسیع بوده و تدریس آن را میرزا آقای حکیم شیرازی برعهده داشت.^{۹۳}

مدرسه نظامیه

بنای این مدرسه میرزا نظام الملک دوم پسر میرزا حسین جابری انصاری وزیر فارس بود. مدرسه مزبور در اثر چند زلزله روبه ویرانی نهاد و نزدیک به سی سال مخروبه و جای خاکروبه ریزی اهل محل گردیده بود، تا آنکه در سال ۱۲۹۴ به سرمایه محمود خان مروذشتی تعمیر و آباد شد. این مدرسه با نام سید علاء الدین حسین هم مشهور بوده است.^{۹۴}

مدرسه امامیه

امام وردی بیگ (متوفی ۱۱۰۰) حاکم فارس که از سوی شاه سلیمان در سال ۱۰۷۲ به این منصب برگزیده شده بود، آثاری در شیراز از خود بجای گذاشت که از جمله مدرسه امامیه را می توان نام برد. وی این مدرسه را در سال ۱۰۹۴ در محله سنگ سیاه بنا نمود و موقوفاتی برای آن معین کرد. بازار آقا و کاروانسرای امامیه در محله بازار مرغ از موقوفات مدرسه بود. مدرسه امامیه به ویرانی گرایید و در حال حاضر اثری از آن باقی نمانده است.^{۹۵}

مدرسه صالحیه

مدرسه صالحیه مشهور به مدرسه دختر در محله بالا کفت نزدیک دروازه قصاب خانه، پیش از کریمخان زند ساخته شده بود، اما در زمان وی مدتی تبدیل به قورخانه می شود. در زمان فسایی مدرسه مبدل به ویرانه ای شده و محل نگهداری گاو و

۹۳. فرصت الدوله شیرازی. آثار عجم. ص ۴۹۴ و ۴۹۵.

۹۴. حاج میرزا حسین فسایی. فارسنامه ناصری. ص ۱۶۳.

۹۵. رحمت الله مهرآز. بزرگان شیراز. ص ۴۷۵.

گوسفند اهل محله گردیده بود.^{۹۶}

مدرسه مقیمیه

این مدرسه به همت حاجی مقیم نامی از طایفه آتشی ها در اواخر عهد صفویه در محله لب آب بنا گردید و در زمان مؤلف آثار عجم ویران شده بود.^{۹۷}

مدرسه حاجی میرزا قاسم خان

مدرسه فوق در محله سر باغ، در ابتدا مسجدی مشهور به مسجد حاجی حسین بوده است، سپس حاجی میرزا قاسم خان آن را وسعت می دهد و در سمت روبه قبله اش حجراتی تحتانی و فوقانی برای طلاب احداث می نماید.^{۹۸}

مدرسه بابله

این مدرسه که در ابتدا موسوم به مدرسه باهلیه بود، در محله سردزک جنب بقعه شاه منذر قرار داشت و در اوایل قرن چهاردهم هجری قمری دچار آسیب گردیده بود^{۹۹} و در عصر حاضر مبدل به دبیرستان احمدی شده است.^{۱۰۰}

مدرسه آقا باباخان

مدرسه آقاباباخان در محله درب شاهزاده در جنب مسجد وکیل از آثار مرحوم کریم خان زند است که پیش از اتمام آن دارفانی را بدرود گفت، سپس حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی بنای مدرسه را ادامه داد و آنگاه آقا باباخان بار فروش در سال هزار و دو یست و چهل و اند مدرسه را تمام کرد. فرصت الدوله در باره آن چنین می گوید:

«مدرسه بارونقی است، دورتا دوریست و دو حجره دارد و چهار گوشواره

۹۶. حاج میرزا حسین فسایی، فارستامه ناصری، ص ۱۶۳.

۹۷. فرصت الدوله، آثار عجم، ص ۴۹۷.

۹۸. همان، ص ۴۹۴.

۹۹. حاج میرزا حسین فسایی، فارستامه ناصری، ص ۱۶۳.

۱۰۰. شیراز، علی سامی، ص ۳۶۱.

ویک ارسی فوقانی بر سردر آن ساخته‌ند [و] حوض طولانی در وسطش قرار داده‌اند.^{۱۰۱}

بنای مدرسه دیگری را هم به کریم خان زند نسبت داده‌اند.^{۱۰۲}

مدرسه شفاعیه

در محل این مدرسه ابتدا بنای قورخانه ای قرار داشت که بعد از مدتی تبدیل به مدرسه می‌شود. گویا این تبدیل در دوره قاجاریه صورت می‌پذیرد.^{۱۰۳}

حاج میرزا حسین فسایی به نقل از کتاب طیف الخیال که در سال ۱۱۱۶ تألیف کرده است، از تعدادی مدارس شیراز به ترتیب زیر نام می‌برد. که برخی از آنها پیش از این معرفی شده‌اند: مدرسه امامیه، مدرسه تقویه، مدرسه خنجه، مدرسه دشتکیه، مدرسه زینبیه، مدرسه شریفیه، مدرسه صالحیه، مدرسه مومنیه، مدرسه محسنیه و مدرسه محمدیه.

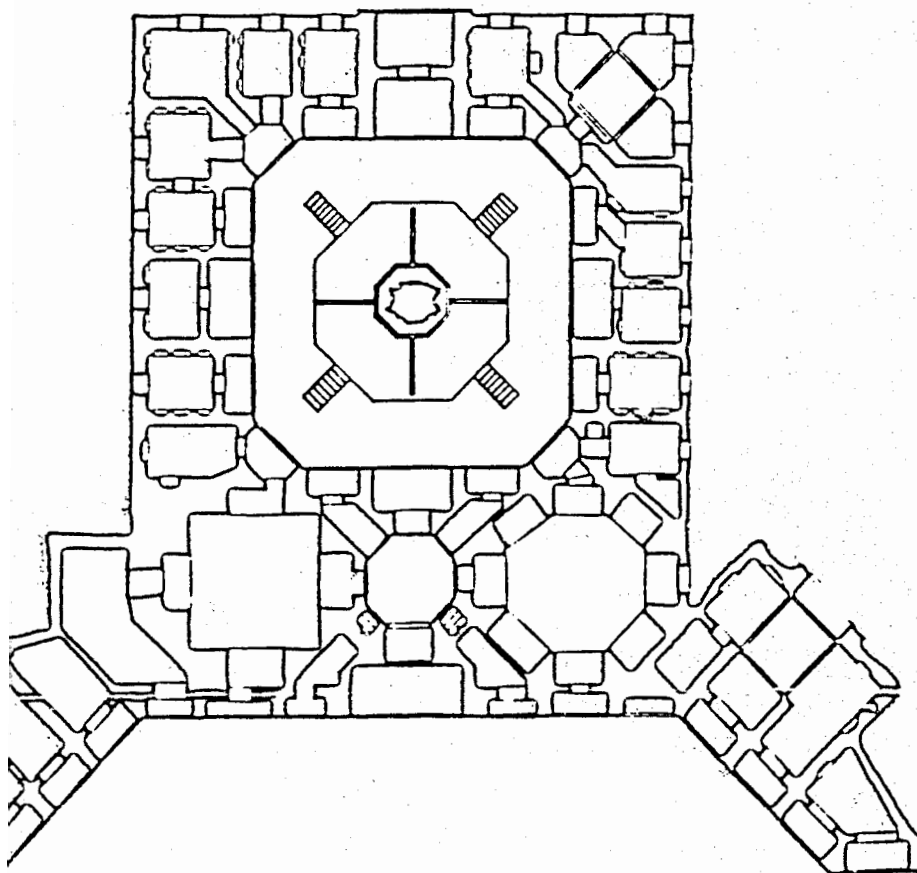
فردوس

مدرسه حبیبیه علیا و حبیبیه سفلی

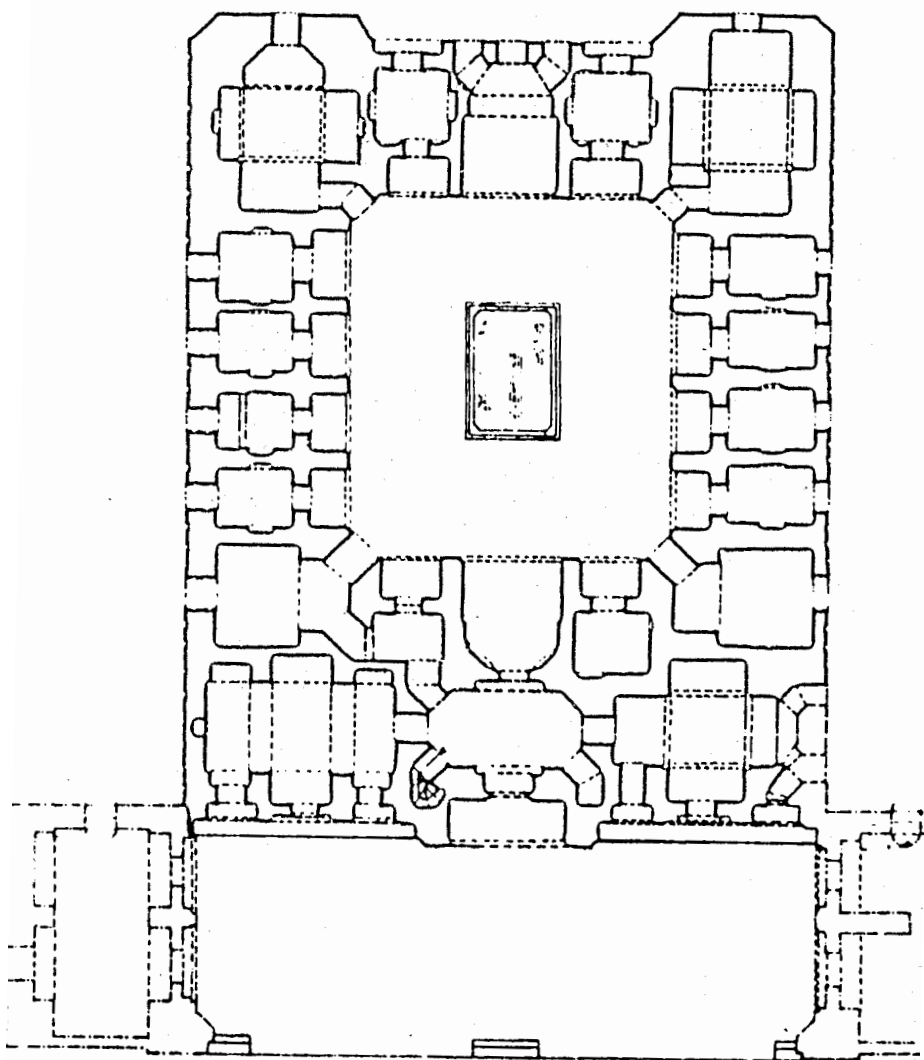
بنای دو مدرسه فوق را به حبیب‌الله امانی علاء‌الدین تونی نسبت داده‌اند و تاریخ احداث آنها مربوط به اوایل دوره صفوی دانسته شده است. این دو مدرسه از زلزله سال ۱۳۴۷ به شدت صدمه دیدند و به صورت مخروبه درآمدند.^{۱۰۴}

قزوین

۱۰۱. فرصت الدوله. آثار عجم. ص ۴۹۴.
۱۰۲. حامد الگار. نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت. ص ۴۶.
۱۰۳. کرامت‌الله افسر. بافت قدیم شیراز، ص ۲۷۶.
۱۰۴. علی اصغر مقری. بناهای تاریخی خراسان. مشهد: اداره کل فرهنگ خراسان. ۱۳۵۹ ه. ش. ص ۱۲۷.



۶۰ - فردوس: مدرسه علیا (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۶۱ — فردوس: مدرسه حبیبیه (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)

معرفی مدرسه های قزوین با استفاده از کتاب باب الجنة قزوین تألیف سید محمد علی گلریز صورت پذیرفته است.

مدرسه خلیفه سلطان

سید علاء الدین حسین (متوفی ۱۰۶۴) ملقب به خلیفه سلطان، داماد شاه عباس صفوی که در زمان شاه عباس دوم منصب صدارت داشت، این مدرسه را روبروی جامع کبیر قزوین تأسیس نمود. گویا شاردن در سفرنامه خود به این مدرسه اشاره کرده است. این مدرسه در حال حاضر وجود ندارد.

مدرسه پیغمبریه

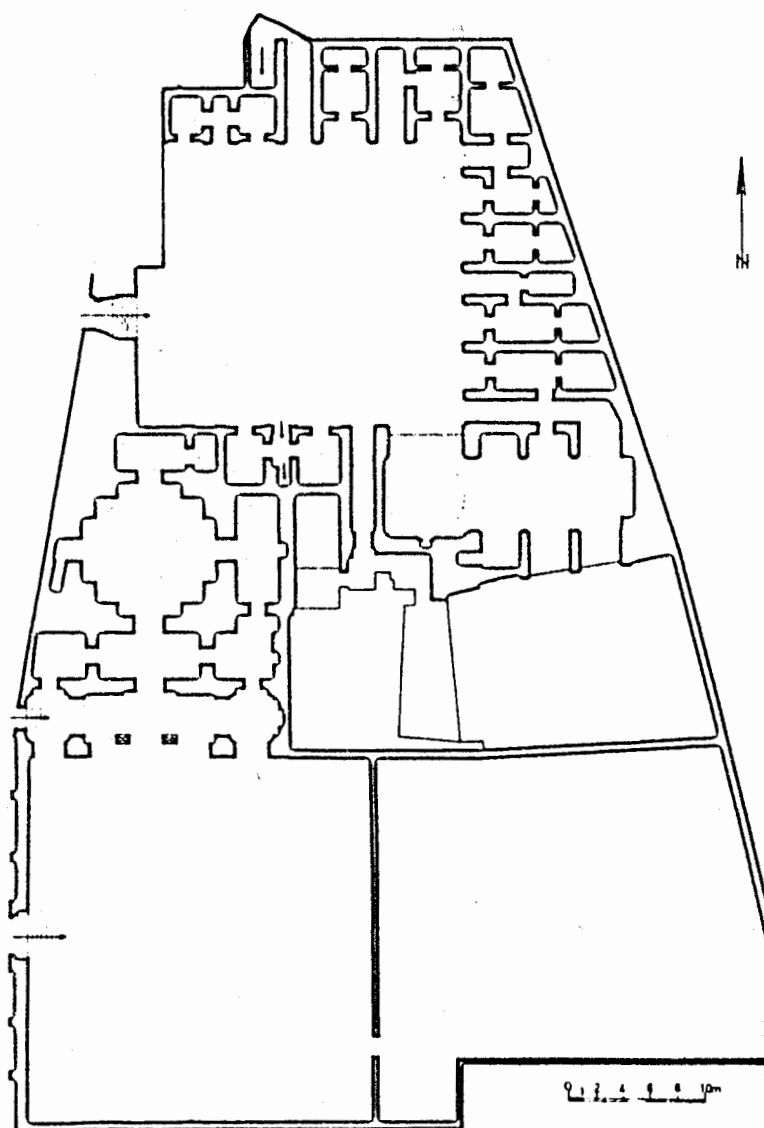
مدرسه پیغمبریه متصل به بقعه پیغمبریه است و نخستین بانی آن معلوم نیست احتمال داده شده است که شاه طهماسب صفوی یا یکی از رجال صفوی عصر وی بنیان گذار آن بوده است. براساس کتیبه سردر ورودی مدرسه ساروتقی (مقتول در ۱۰۵۵) وزیر شاه عباس دوم، در سال ۱۰۵۴ اقدام به اتمام بنای مدرسه می کند. در سال ۱۱۵۰ شخصی به نام مولا ویردی بیگ مدرسه نامبرده را تعمیر نموده و کتیبه منظومی به این مناسبت بالای ورودی کار گذاشته است.

مدرسه پنجه علی

این مدرسه در ضلع غربی خیابان پیغمبریه واقع است. نام بانی و تاریخ بنای آن معلوم نیست و احتمال دارد در زمان صفویه بنا شده باشد. مدت ها پیش، این مدرسه را خراب کردند و به جای آن دبستانی موسوم به محمد قزوینی احداث نمودند.

مدرسه مولا ویردی خان

مولا ویردی خان از خوانین طایفه ذوالقدر در زمان کریم خان زند می زیست. وی بنای مدرسه را در سال ۱۱۷۷ به اتمام می رساند ولی ساختمان آن به سبب سستی پس از مدتی آسیب می بیند، تا آنکه یکی از احفاد وی معروف به خان دوم بنای مدرسه را تجدید عمارت می کند و ساختمان دو طبقه آن را در سال ۱۲۵۰ به پایان می رساند. این مدرسه بیست و



۶۲- قزوین: مدرسه پیغمبریه (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)

هشت باب حجره و یک مدرس دارد.

مدرسه مسعودیه

بانی مدرسه مسعودیه، یکی از امزای ترکمانیه قزوین موسوم به آقاسی بوده است، و چون حاج میرزا آقاسی وزیر محمدشاه قاجار در این مدرسه تحصیل می کرده و در زمان صدارت خود تعمیراتی در آن کرده بود، به نام حاج میرزا آقاسی مشهور می شود. در سال ۱۳۲۱ ه. ق حاج میرزا مسعود شیخ الاسلام قزوینی به تجدید عمارت آن می پردازد و بخشهایی به آن می افزاید و مدرسه را دایر می نماید.

مدرسه سردار

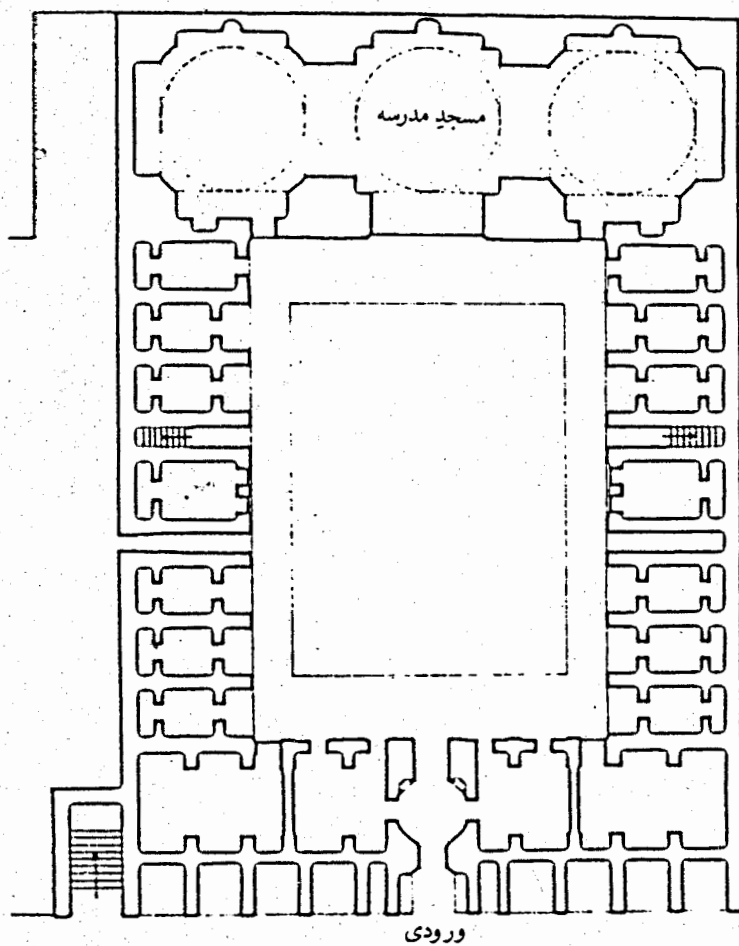
حسین خان و حسن خان سردار عمارت مدرسه را به عهد فتحعلی شاه در سال ۱۲۳۱ در محله دیمج روبروی آب انبار سردار به اتمام رساندند. این مدرسه در مجموع سی و دو حجره داشت که چهار حجره بزرگتر از سایر حجره ها و در حکم مدرس بوده است. در عهد قاجاریه همه ساله مراسم تعزیه در مدرسه بجا آورده می شد. این مدرسه تا سال ۱۲۹۰ شمسی از رونق بسزایی برخوردار بود، اما پس از این تاریخ بتدریج روبه ویرانی می رود، تا آنکه گویا در سال ۱۳۱۵ شمسی حتی یک طلبه هم نداشته است.

مدرسه حیدریه

مدرسه حیدریه واقع در گذر بلاغی در محله پنبه ریه به عهد قاجار در محل بنایی متعلق به قرن ششم هجری بنا گردید. در سال ۱۳۳۵ شمسی، بخشی از مدرسه تخریب می شود و بجای آن دبستانی ساخته می شود.

مدرسه صالحیه

حاج ملا صالح برغانی یکی از علمای قرن سیزدهم هجری این مدرسه را در محله قملاق تاسیس می نماید و برای استفاده از آب قنات خمارتاش حیاط مدرسه را گود می سازد. به قولی حجره های طبقه هم سطح حیاط به علت رطوبت از همان آغاز خالی می ماند. این مدرسه تا آغاز مشروطیت فعال بوده است و گفته اند که در زمان بانی حدود هفتصد طلبه دارا بود.



۶۳ - قزوین: مدرسه سردار (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



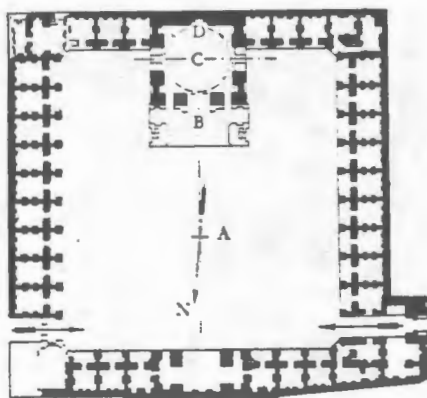
۶۴ — قزوین: مدرسه سردار، دید از داخل به ورودی



۶۵ — قزوین: مدرسه سردار، دید به مسجد مدرسه



۶۶ — قزوین: مدرسه سردار



۶۷ — قزوین: مدرسه حیدریه (از: هنر ایران)



۶۸ — قزوین: مدرسه حیدریه، بخش قدیمی در تصویر مشاهده می شود.



۶۹- قزوین: مدرسه صالحیه



۷۰- قزوین: مدرسه صالحیه



۷۱- قزوین: مدرسه صالحیه

در کتاب باب الجنه قزوین از مدارس دیگری همچون مدرسه شعبانکردی، مدرسه ابراهیمیه، مدرسه جدید، مدرسه حاج سید ابراهیم تنکابنی و مدرسه آقا، نام برده می شود، اما درباره تاریخ بنای آنها مطلبی آورده نشده است.

قم

مدرسه فیضیه

در کیفیت بنای این مدرسه آمده است که در سال ۱۰۵۳ مولانا فیض کاشانی درصدد تأسیس مدرسه ای در نزدیکی صحن عتیق برآمد و جمشیدخان متولی را تشویق کرد که از شاه عباس برای بنای آن یاری خواهد. آنگاه بعد از اندک زمانی مدرسه پیشین را تخریب نمودند و بجای آن مدرسه ای جدید احداث کردند. ۱۰۵ در سال ۱۲۲۲ به فرمان فتحعلی شاه قاجار مدرسه را تجدید عمارت کردند و آن را بزرگ نمودند. ۱۰۶ در باب وجه تسمیه این مدرسه گفته اند که به خاطر سکونت و تدریس مولی محسن فیض کاشانی بوده است.

مدرسه شادقلی

شادقلی خان حاکم قم در سال ۱۰۵۴ این مدرسه را عمارت نمود. ۱۰۷

مدرسه ساروتقی

اعتمادالدوله میرزا تقی خان معروف به ساروتقی صدراعظم شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۵ مدرسه مذکور را بنیان افکند و در جانب شرقی آن برکه آبی ساخت. ۱۰۸

مدرسه دارالشفاء

ممکن است بنای این مدرسه پیش از عهد قاجاریه عمارت شده باشد.

۱۰۵. فیض. گنجینه آثار قم. ج اول. ص ۴۱۸.

۱۰۶. کریمان و شهابلو. قم را بشناسید. ص ۷۹.

در عهد سلطنت فتحعلی شاه مدتی موسوم به نام وی بود. در سال ۱۳۰۷ شاهزاده کامران میرزای قاجار مدرسه را که خالی از طلبه شده بود، تعمیر نمود و آن را تبدیل به دارالشفا نمود. بعدها این مدرسه پس از مرمت، عملکرد اصلی خود را بازیافت.^{۱۰۹}

مدرسه مهدی قلی خان

یکی از رجال دوره صفویه به نام مهدی قلی خان این مدرسه را جنب گذر عبدالله خان، در سال ۱۱۲۳ عمارت کرد.^{۱۱۰} (مقبره وی در دالان مدرسه قرار دارد). این عمارت پس از مدتی ویرانی، مورد تعمیر قرار گرفت و طلبه نشین شد.

مدرسه جانی خان

این مدرسه در دوره صفویه به وسیله جهانگیرخان، مدرس مدرسه شاه اصفهان تعمیر شد و الحاقاتی به آن اضافه گردید. ساختمان مدرسه مرتبه ای دیگر در زمان فتحعلی شاه و سپس در عهد ناصرالدین شاه از سوی میرزا نصرالله خان مستوفی مرمت شد و به سبب تعمیرات مذکور مدتی به نام مدرسه ناصری هم خوانده می شد. ساختمان مدرسه در نیمه دوم قرن چهاردهم نیز مورد تعمیر قرار گرفت.^{۱۱۱} ناصرالشریعه در مختار البلاد بنای مدرسه را به جهانگیرخان نسبت داده است.^{۱۱۲}

مدرسه مومنیه

آغاز بنای این مدرسه را به میرمحمد مومن از ادبا و شعرای عهدشاه طهماسب صفوی نسبت داده اند. وی موفق به اتمام ساختمان مدرسه نشد، آنگاه محمد مومن شاملو از امرای شاه سلطان حسین در سال ۱۱۱۳ عمارت

۱۰۷ تا ۱۰۹. فیض. گنجینه آثار قم. ج اول. صص ۴۱۸ و ۴۸۵.

۱۱۰. عقیقی بخشایشی. یک صد سال مبارزه روحانیت مرفعی. تهران: دفتر نشر نوید اسلام،

۱۳۶۲ ه. ش. چهارم. ص ۸۰.

۱۱۱. فیض. گنجینه بار قم. ج دوم. ص ۴۸۴.

۱۱۲. ناصرالشریعه. مختار البلاد. تهران: اسلامیه، بی تا. ص ۱۷۱.

مدرسه را به اتمام می‌رساند. در دوره حمله افغانها مدرسه از رونق می‌افتد و مدتی به انبار علوفه و آذوقه تبدیل می‌گردد و به همین جهت معروف به تحویلخانه می‌شود. در اواخر قرن چهاردهم این مدرسه به همت یکی از علمای قم تجدید عمارت و آبادان می‌شود.^{۱۱۳}

مدرسه مادرشاه

مادر ناصرالدین شاه مدرسه‌ای کوچک در جنب بقعه مادرشاه احداث می‌نماید.^{۱۱۴}

کاشان

مدرسه و مسجد میان چال

تاریخ بنا و بانی مدرسه و مسجد میان چال واقع در چهارسوق بازار که دارای حوضخانه و سرداب بزرگی است، معلوم نیست و احتمال دارد از بناهای عهد صفویه باشد.^{۱۱۵}

مدرسه محمد صالح بیک

محمد صالح بیک مدرسه‌ای در دو طبقه مشتمل بر بیست باب حجره و سرداب بنا نمود و بازارچه‌ای واقع در جلوخان مدرسه وقف آن نمود. این مدرسه پس از زلزله ۱۱۹۲ مرمت و تجدید بنا شد. در اوایل مشروطه از رونق آن کاسته شد و پس از مدتی به سبب آنکه در مسیر خیابان نراقی قرار داشت، ویران گردید و بجای آن دبیرستان جدیدی ساخته شد.^{۱۱۶}

مدرسه سلطانی

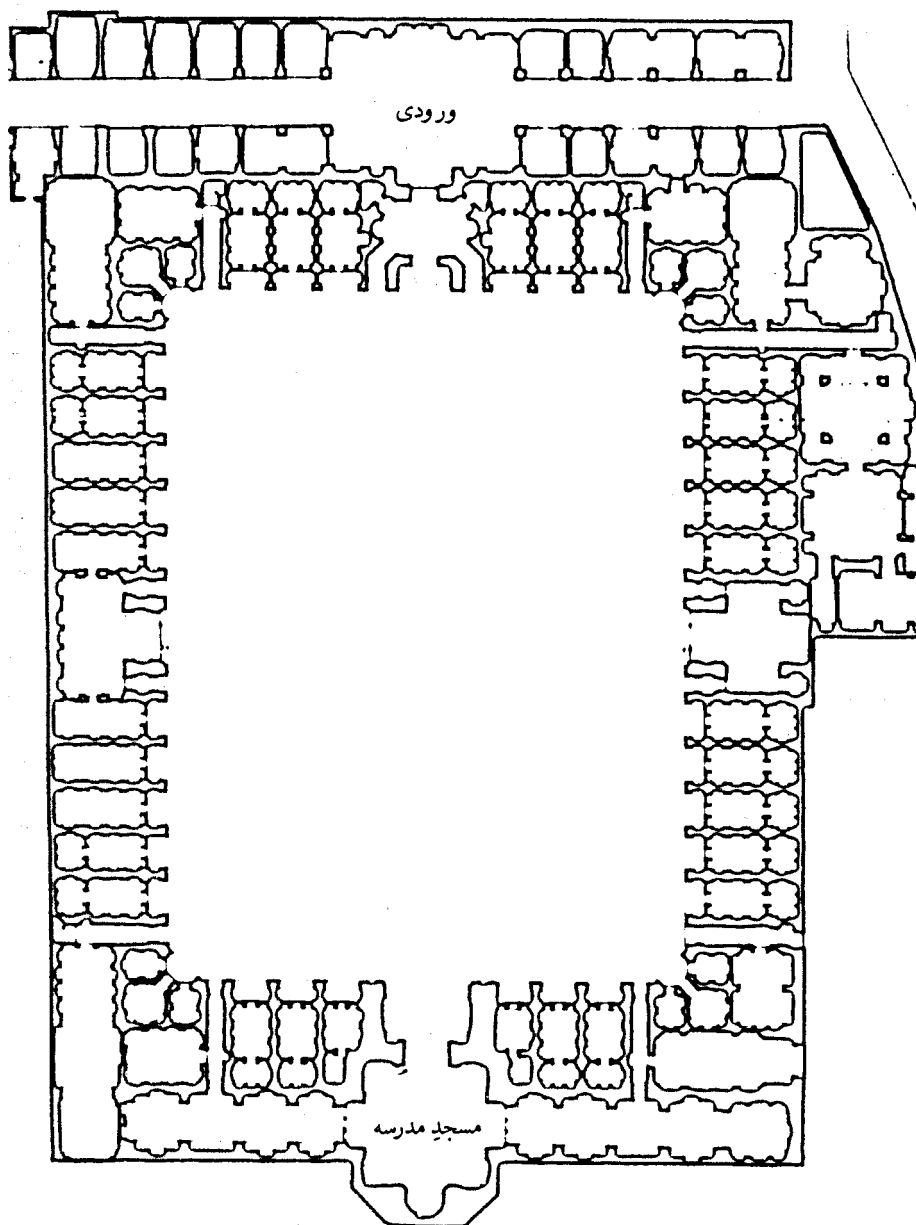
مدرسه سلطانی بزرگترین مدرسه کاشان و از آثار فتحعلی شاه قاجار

۱۱۳. فیض. گنجینه آثار قم. ج دوم. ص ۶۵۲.

۱۱۴. ناصرالشریعه. مختار البلاد. ص ۱۷۱.

۱۱۵. حسن نراقی. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز. ص ۲۴۲.

۱۱۶. همان، ص ۲۶۸.





۷۳ — کاشان: مدرسه سلطانی



۷۴ — کاشان: مسجد مدرسه سلطانی



۷۵ — کاشان: ورودی مدرسه سلطانی



۷۶ — کاشان: مدرسه سلطانی

(۱۲۱۲-۱۲۵۰) می باشد که ساختمان آن از سال ۱۲۲۱ تا ۱۲۲۹ با نظارت میرزا ابوالقاسم اصفهانی - حاکم کاشان از سوی محمدحسین خان صدراعظم - طول کشید. عبدالرحیم کلانتر ضرابی در باب عمارت مدرسه چنین گفته است: «الحق به این استحکام بنایی در کاشان دیده نشده و از شالیده تا نهایت علی التحقیق یک خشت خام و یک گل و خاک در آن بکار نرفته. در مقدمه آن مدرسه جلوخانی بزرگ و از دو طرف دوبازار عریض رفیع از یک طرف به وسط بازار و طرف دیگر به معبر عام می رسد. از آن جلوخانه وارد کرباسی رفیع [می شود] که مشتمل بر دو حجره برای دو نفر خادم [است] و مقابل درب کرباس تختگاهی دوروی یک روی به کرباس و یک روبه حیاط مدرسه بود و از دو طرف آن تختگاه وارد دالانی عریض و رفیع گشته و از دو جنب ایوان وسط داخل مدرسه می شود. اما وضع مدرسه مربع طولانی در حقیقت مثنی. در وسط فضای آن آب نمایی طولانی و وسط آن حوض مثنی بزرگ که به یک اطراف آب آب نما عرضاً و طولاً بیک ترازو گردش می کند و دو جنب آب نما هر طرفی سه باغچه بزرگ از اشجار سرو و بید و انجیر و متن آنها سبزیکاری و چهار زاویه آن چهار ایوان و در هر ایوانی سه حجره و پهلوی آن ایوانها از طرف طول دالانی به خلوتهای چارگانه که در هر یکی سه اطاق و سه سرداب مگر یکی از آنها که عوض سه سرداب آب انباری [دارد] که سی چهل پله می خورد و آبی در کمال سردی و گوارایی که در سال اهالی آن مدرسه و غیرها را کفایت می کند و بعد از آن شش ایوان و در هر ایوانی یک حجره منقح که از گچ و آجر ضربی سقف زده و در هر حجره صندوقخانه بزرگی با بخاری که اگر طلاب بخواهند طبخی ترتیب نمایند در همان بخاریها بسهولت ممکن است بی آنکه دود اهل آن حجره را آزار دهد...»^{۱۱۷}

مدرسه و مسجد حاجی محمد حسین

حاج محمد حسین ترک تبریزی در خلف مدرسه میان چال مدرسه ای

۱۱۷. عبدالرحیم کلانتر ضرابی. تاریخ کاشان، به کوشش ایرج افشار. تهران: فرهنگ ایران زمین.

با گنج و آجر و کاشی بنا نمود و موقوفاتی برای آن قرار داد. ضربانی به تاریخ بنای این مدرسه اشاره ای ننموده است.^{۱۱۸}

مدرسه و مسجد درب یلان

این مدرسه و مسجد به همت حاج میرمحمدعلی کاشانی در سال ۱۲۳۶ تاسیس شد. مدرسه در سمت جنوب مسجد واقع است و به وسیله یک راهرو به هم مربوط می شوند. در اطراف صحن مدرسه دوازده حجره قرار دارد.

مدرسه و مسجد آقا بزرگ

حاج محمدتقی خانبان این مدرسه — مسجد را برای درس و بحث حاج ملامهدی نراقی دوم ملقب به آقا بزرگ بنا نمود. طبقه هم کف باغچه ها که پائین تر از سطح زمین قرار دارد، اختصاص به مدرسه دارد. سرداب واقع در این طبقه که در ضلع شمالی حیاط است بادگیر مرتفع در تابستانها مورد استفاده قرار می گیرد. گنبد دوپوش آجری این بنا بر روی هشت جرز قطور قرار گرفته و وضع منحصر به فردی دارد. در بخشی از کتیبه سردر نام بانی چنین آمده است:

شد محمد تقیش بانی خیر عمره الله داره بجنان
بعد از آن زاهتمام فرزندش یافت اتمام کار این بنیان
تاریخ این کتیبه سال ۱۲۴۸ می باشد.^{۱۱۹}

کرمان

مدرسه خاندان قلی بیگ

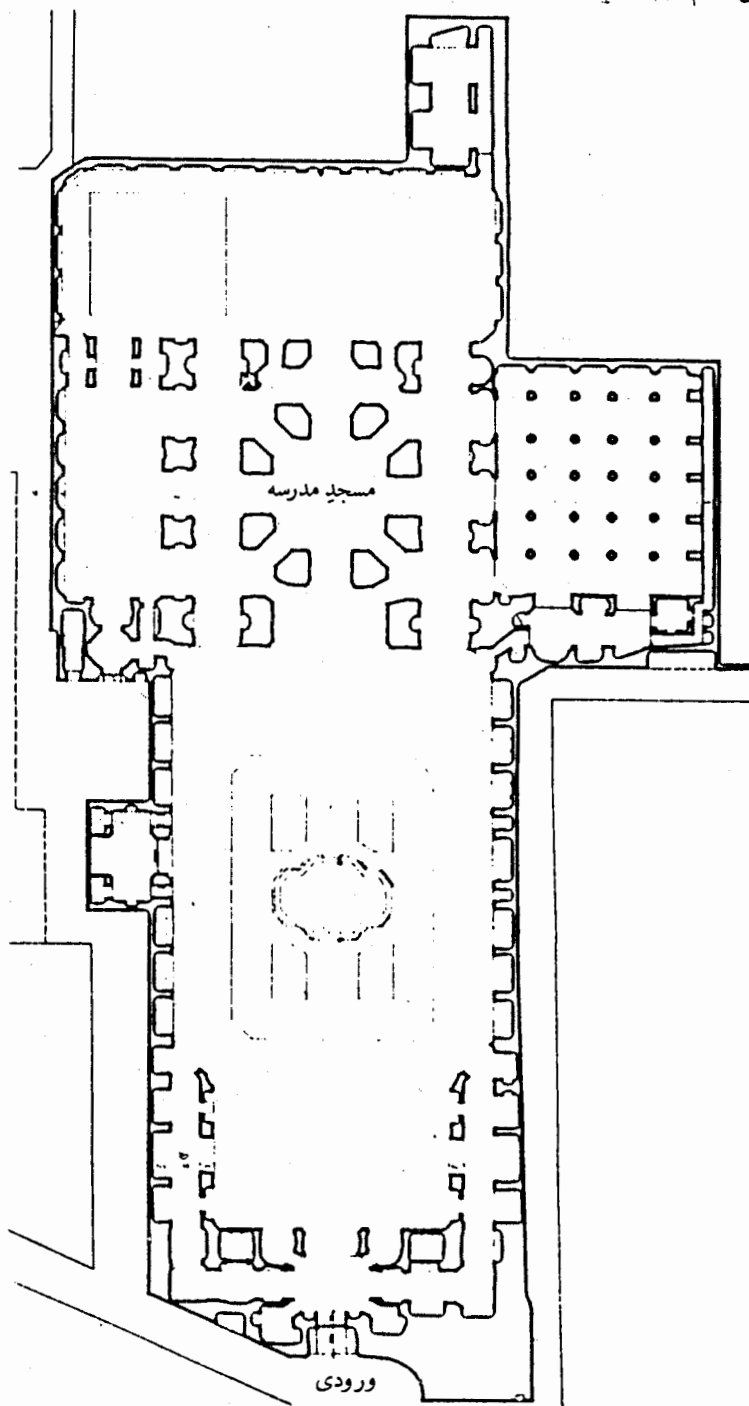
مدرسه خاندان قلی بیگ نایب الحکومه در زمان نادر در سال ۱۱۳۵ در جنب مسجد جامع احداث شد.

مدرسه ابراهیم خان ظهیرالدوله

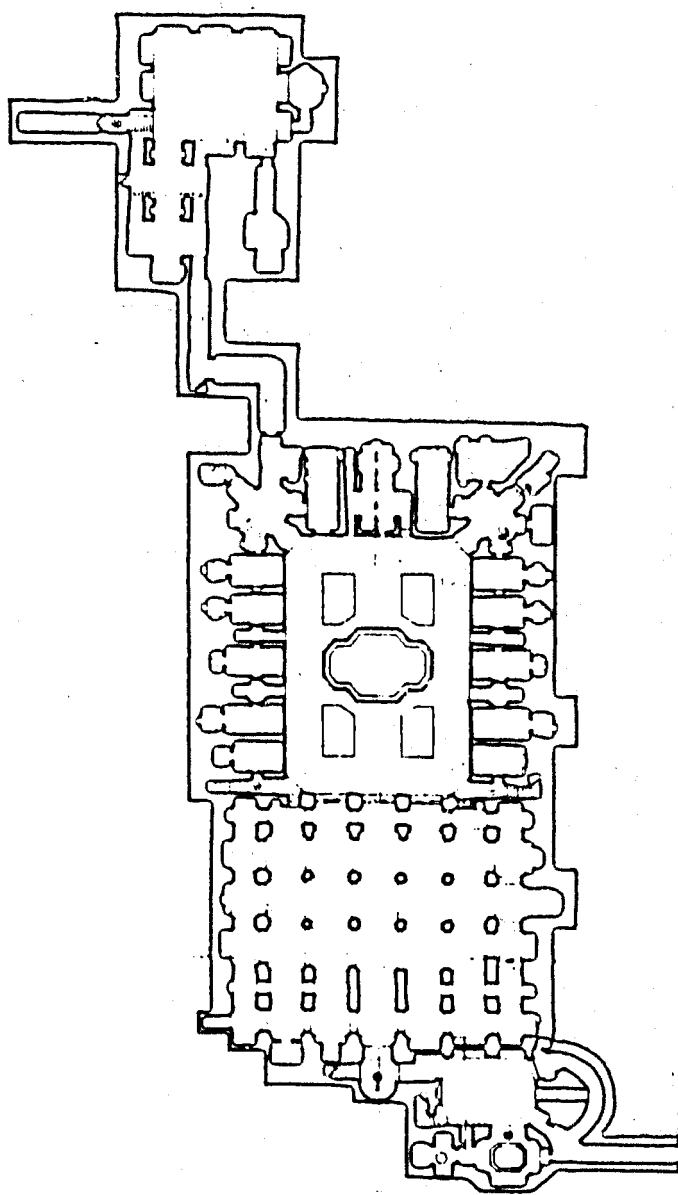
مدرسه مزبور در سال ۱۲۳۰ در جنب حمام و قیصریه ای که خود وی

۱۱۸. همان، ص ۴۲۵.

۱۱۹. حسن نراقی. آثار و ابنیه کاشان و نطنز. ص ۲۶۱.

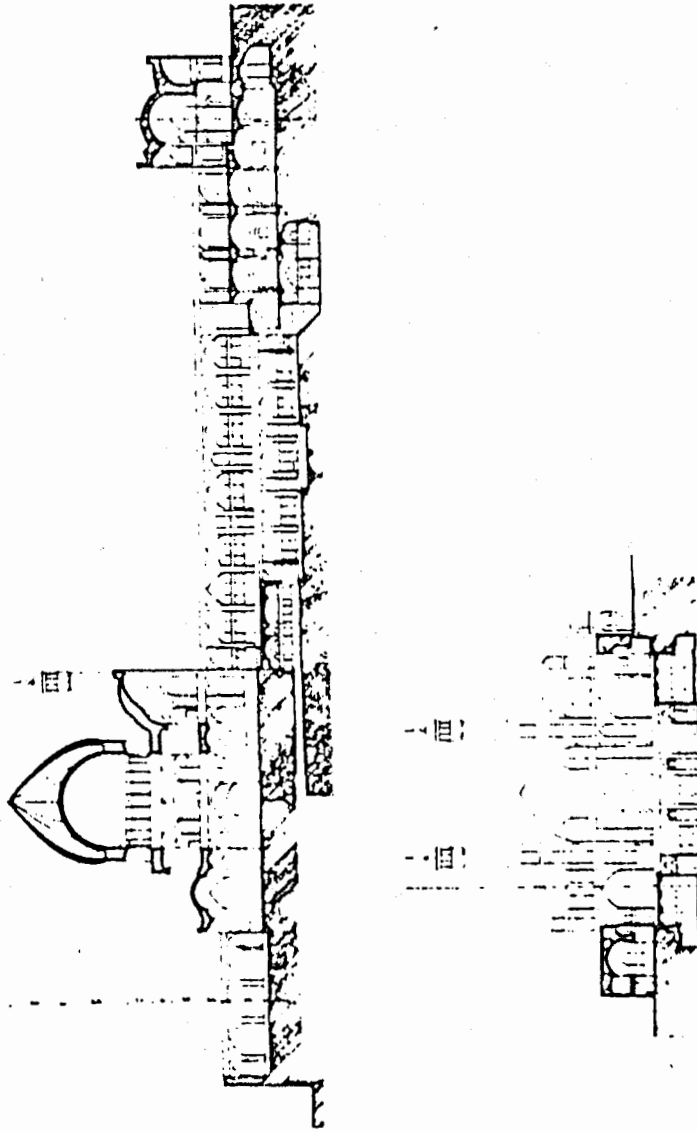


۷۷- کاشان: مسجد - مدرسه آقا بزرگ، نقشه طبقه همکف (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۷۸ - کاشان: مسجد - مدرسه آذریزگ، نقشه طبقه زیرزمین (از سازمان حفاظت آثار باستانی)

۷۹ — کاشان: مسجد — مدرسه آقا بزرگ، مقطع طولی





۸۰ — کاشان: مسجد — مدرسه آقابزرگ، ورودی مدرسه



۸۱ — کاشان: مسجد — مدرسه آقابزرگ، مسجد مدرسه



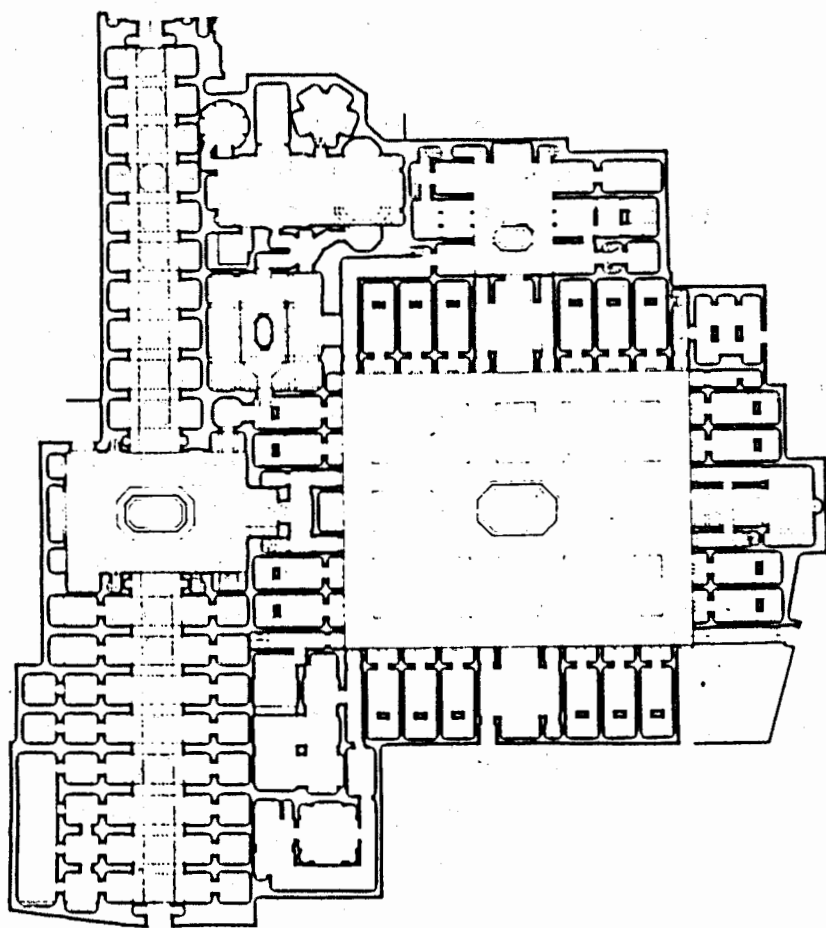
۸۷ — کاشان: مسجد — مدرسه آقا بزرگ



۸۳ — کاشان: مسجد — مدرسه آقابزرگ



۸۴ — کاشان: مسجد — مدرسه آقابزرگ، حجره های واقع در طبقه زیرین



۸۵ — کرمان: مدرسه ابراهیم خان (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)

احداث کرده بود، ساخته شد. این مدرسه در حوالی سالهای ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۵ آباد و بارونق بود و حاصل موقوفات آن بیش از سالی دو هزار تومان بود.
مدرسه معصومیه و مدرسه محمود.

احمد علی خان وزیری در «جغرافیای کرمان» از دو مدرسه دیگر به نام معصومیه و محمود نام می برد، اما درباره تاریخ بنای آنها اطلاعی ارائه نمی دهد. دو مدرسه مذکور در زمان تالیف کتاب یعنی در حدود ۱۲۹۱ معمول بود.

لاهیجان

مدرسه کیافردون

«حسن بیک منشی در شرح وقایع سال ۹۰۰ ه. ق می نویسد که کارگیا میرزا علی والی به شاه اسماعیل که از دست رستم بیک می گریخت، در محله میدان لاهیجان و روبروی مدرسه کیافردون خانه ای داد. از این مدرسه امروزی نیست».^{۱۲۰}

مدرسه متصل به مسجد جامع

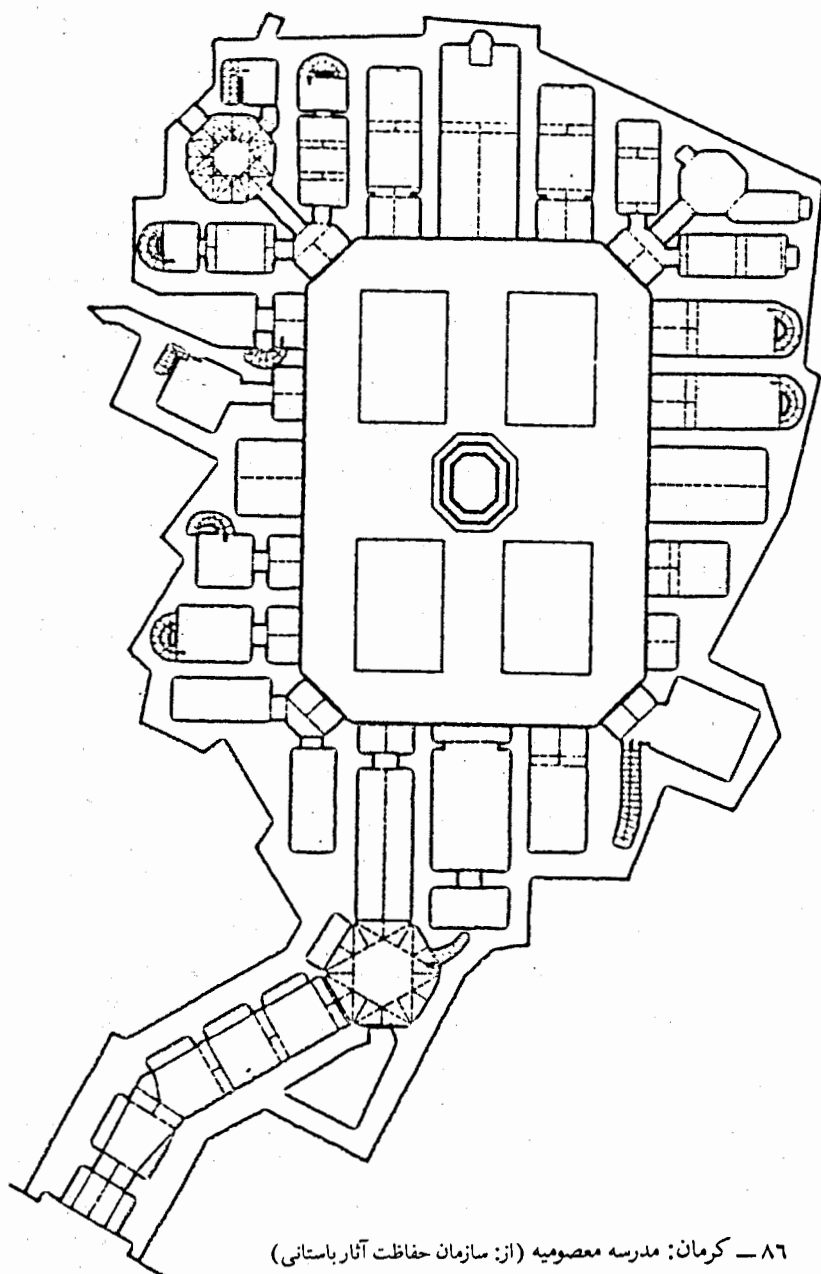
متصل به مسجد جامع شهر، مدرسه ای قدیمی که تا مدت ها پیش طلبه نشین بوده است، وجود داشت، در باب بانی و تاریخ احداث آن مطلبی مشاهده نشد.^{۱۲۱}

رابینو در سفرنامه مازندران و استرآباد از مدرسه های متعددی در شهرهای اشرف، بارفروش، ساری و استرآباد نام می برد، اما درباره تاریخ بنای هیچ کدام از آنها اطلاعی به دست نمی دهد.^{۱۲۲}

۱۲۰. دکتر منوچهر ستوده. از آستارا تا استرآباد. ج دوم. ص ۱۲۲.

۱۲۱. همان ص ۱۱۸.

۱۲۲. نگاه کنید به: رابینو. سفرنامه مازندران و استرآباد. صص ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۳۹، ۲۴۰.



۸۶ - کرمان: مدرسه معصومیه (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)

مشهد

مدرسه خیرات خان

مدرسه خیرات خان واقع در شمال حرم مطهر به وسیله خیرات خان در عهد شاه عباس دوم صفوی در سال ۱۰۵۷ ساخته شد.^{۱۲۳} این مدرسه به صورت دو ایوانی در دو طبقه بنا گردید.

مدرسه میرزا جعفر

میرزا جعفر بانی مدرسه، حدود بیست سال در هندوستان اقامت داشت و گویا به طور ناگهانی ثروتمند می شود و مقداری از دارایی خود را به مشهد می فرستد و در سال ۱۰۵۹ مدرسه ای در ضلع شمالی صحن عتیق عمارت می کند.^{۱۲۴} این مدرسه چهار ایوانی در دو طبقه با بیش از نود حجره بنا می گردد. ساختمان مدرسه در سال ۱۲۸۵ به همت حاج محمد ناصر خان ظهیرالدوله در هنگام حکمرانی وی در خراسان مرمت می شود.

مدرسه فاضل خان

بنابر آنچه در کتاب جغرافیای تاریخی خراسان آمده است، مدرسه فاضل خان در دوره شاه عباس دوم در مشهد بنا شده و موقوفات بسیاری برای آن در نظر گرفته شده بود.^{۱۲۵}

مدرسه صالحیه

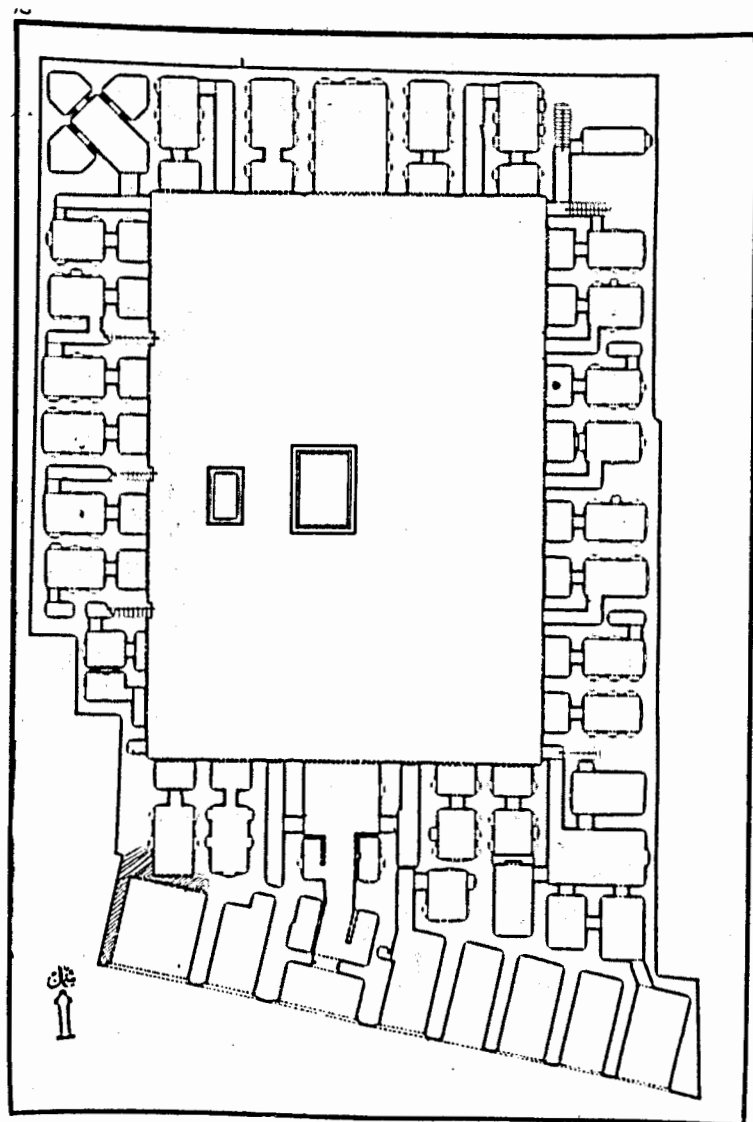
میرزا ابوصالح بن میرزا محمد حسن از اعیان و سادات مشهد مدرسه ای به نام صالحیه و مشهور به نواب در سال ۱۰۸۶ در عهد شاه عباس دوم بنا می کند.^{۱۲۶} این مدرسه در دو طبقه، دارای ۸۴ حجره برای سکونت طلاب

۱۲۳. صنع الدوله. مطلع الشمس. ج دوم. ص ۲۶۰.

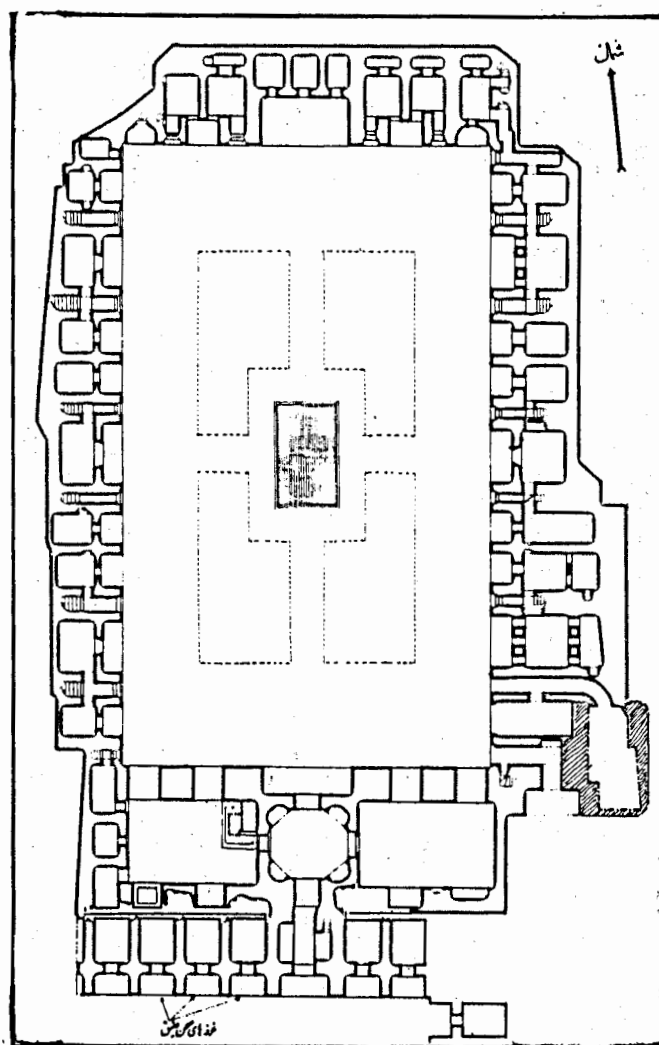
۱۲۴. همان. ص ۲۴۵.

۱۲۵. ابوالقاسم طاهری. جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان. ص ۱۸.

۱۲۶. صنع الدوله. مطلع الشمس. ج دوم. ص ۲۵۳.



۸۷ — مشهد: مدرسه خیراندخان (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۸۸ — مشهد: مدرسه میرزا جعفر (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)

است. ۱۲۷

مدرسه عباس قلی خان

بر اساس کتیبه ای که در پیشانی مدرسه تعبیه شده است، بانی مدرسه عباس قلی خان بیگلریگی کل خراسان در عهد شاه سلیمان صفوی بود که آن را در سال ۱۰۷۷ در دو طبقه و به صورت چهار ایوانی احداث نمود. این مدرسه دارای ۱۰۴ حجره طلبه نشین است و در دوره قاجاریک مرتبه کاشی های دو محراب آن به وسیله ساروج تعمیر شد. ۱۲۸

مدرسه ملا محمد باقر

مدرسه ملا محمد باقر مشهور به سمیعیه واقع در خیابان علیا گویا در سال ۱۰۸۳ به عهد شاه سلیمان، به همت فاضل سبزواری با سرمایه ملا محمد سمیع بنیان شد. فاضل سبزواری در آنجا به تدریس اشتغال داشت و موقوفات چندی از جمله کتب بسیاری بر آن وقف نمود. ۱۲۹

مدرسه پائین پا

مدرسه پائین پا یا سعدیه در سال ۱۰۸۷ در زمان شاه سلیمان صفوی تاسیس شد. نام بانی مدرسه بر پایه کتیبه کریاس مدرسه، سعدالدین بوده است.

در زمان شه فرشته سپاه شاه دین پرور سلیمان جاه
پادشاهی که در تصرف اوست هفت اقلیم تا به اوج سما
آصف روزگار سعدالدین که بود مهربان بخلق خدا
در سال ۱۲۸۹ تعمیراتی در مدرسه انجام شود. ۱۳۰

۱۲۷. علی اصغر مقری. بناهای تاریخی خراسان. ص ۴۲.

۱۲۸. صنع الدوله. مطلع الشمس. ج دوم. ص ۲۶۰.

۱۲۹. میرزا عبدالرحمن. تاریخ علمای خراسان. تصحیح محمد باقر ساعدی خراسانی. مشهد: دیانت،

۱۳۴۱ ه. ش. ص ۳۴.

۱۳۰. صنع الدوله. مطلع الشمس. ج دوم. ص ۲۵۹.

مدرسه بهزادیه

صنیع الدوله در مطلع الشمس از این مدرسه یاد می کند و اشاره می نماید که مدرسه مذکور واقع در خیابان علیا در زمان شاه سلیمان صفوی بنا گردید. ۱۳۱

مدرسه ملا تاجی

این مدرسه در زمان نادرشاه افشار موجود بوده است. در روزنامه سفر خراسان درباره این مدرسه چنین آمده است: «در آن مدرسه جز گلدسته طلای نادری آثاری باقی نیست. تعمیر این گلدسته را بعد از نادرشاه والده خاقان خلد آشیان کرده است». ۱۳۲

مدرسه نزدیک چهارباغ

مدرسه ای در نزدیک چهارباغ مشهد قرار داشت که در زمان نادرشاه آن را تبدیل به اصطبل کرده بودند ۱۳۳ و محمد کاظم امام در مشهد طوس گوید: «حالا به همان حال باقی است». ۱۳۴

مدرسه نواب اعتضادالدوله

این مدرسه به همت اعتضاد السلطنه سلیمان خان قاجار در عهد آقا محمدخان قاجار اتمام پذیرفت و مدتی پس از فوت بانی در اندک مدتی روبه ویرانی نهاد تا آنکه در سال ۱۲۵۷ نصرالله خان قاجار مدرسه مزبور را تعمیر نمود و موقوفاتی برای آن معین کرد. ۱۳۵

مدرسه علی نقر میرزا

در سفر اول ناصرالدین شاه به مشهد کتب وقفی کتابخانه آستان قدس رضوی به شاهزاده سیف الدوله سپرده می شود و محل کتابخانه را در مدرسه

۱۳۱. همان. ص ۲۵۲.

۱۳۲. علی نقی حکیم الممالک. روزنامه سفر خراسان. تهران: ایران زمین، ۲۵۳۶. ص ۱۸۴.

۱۳۳. ابوالقاسم طاهری. جغرافیای تاریخی خراسان. ص ۴۱.

۱۳۴. محمد کاظم امام. مشهد طوس. تهران: کتابخانه ملی، ۱۳۴۸ ه. ش. ص ۱۷۹.

۱۳۵. صنیع الدوله. مطلع الشمس. ج دوم. ص ۲۶۱.

علی نقی میرزا که بعدها دارالذکر خوانده می شود، قرار می دهند.^{۱۳۶}

مدرسه ایرناطاز، مدرسه بولهزر

در سفرنامه خراسان به دو مدرسه، یکی موسوم به ایرناطاز از بناهای میرزا شاه الدین و دیگر مدرسه بولهزر اشاره می شود. به گفته مؤلف سفرنامه، این دو مدرسه در سال هزار و نوزده بنا شدند.^{۱۳۷}

مدرسه حاجی حسین، مدرسه عبدالخان مدرسه حاجی رضوان^{۱۳۸}

محمد کاظم امام در کتاب مشهد طوس از این سه مدرسه نام می برد. وی درباره مدرسه عبدالخان که آن هنگام خالی از طلبه بود، می گوید که بانی آن تصمیم گرفته بود که برای سادگی هر چه بیشتر دسترسی به کتابها در حجره ها، طاقچه قرار ندهند بلکه کتابها روی زمین نهاده شود.^{۱۳۹}

نیشابور

مدرسه گلشن و مدرسه درب مسجد

نام این دو مدرسه در سفرنامه خراسان آمده است، اما در باره نام بانی و تاریخ بنای آنها مطلبی آورده نشده است.^{۱۴۰}

یزد

مدرسه مصلی (مدرسه اسحاقیه)

مدرسه مصلی یا مدرسه اسحاقیه واقع در مصلی جدید یزد از آثار

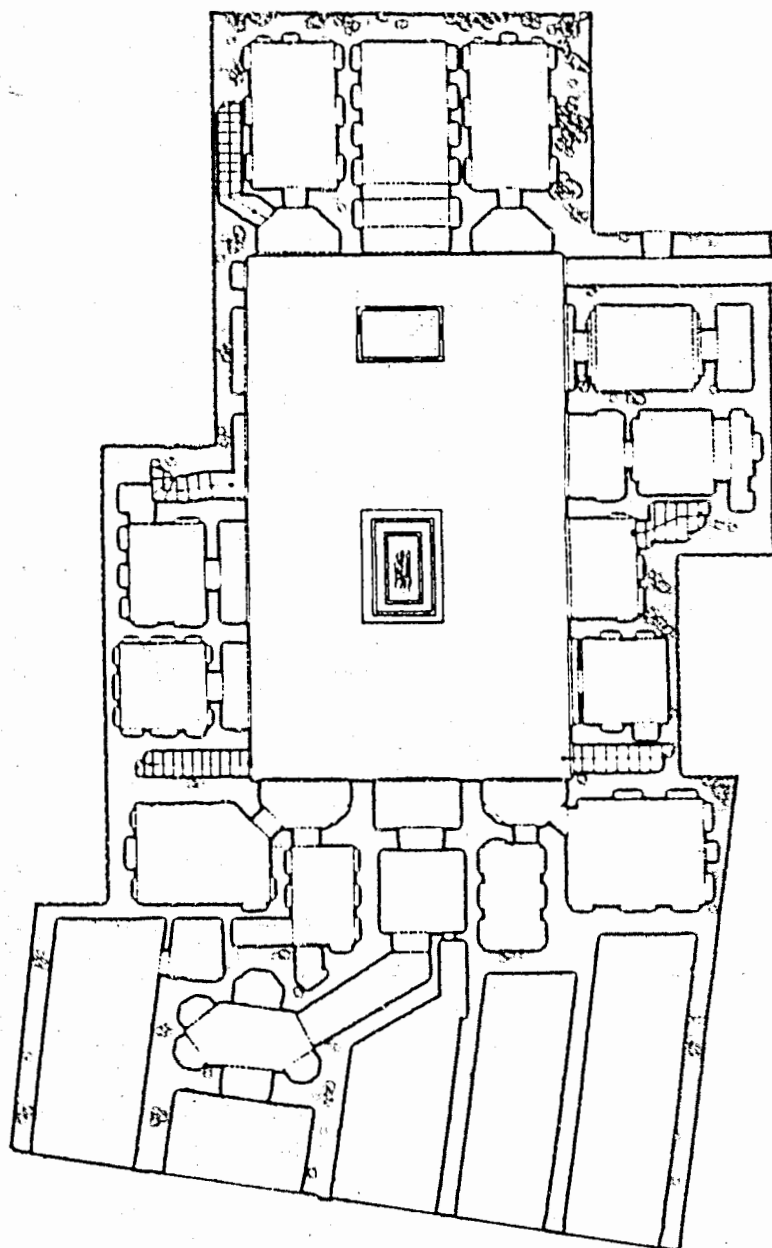
۱۳۶. عبدالحمید مولوی. آثار باستانی خراسان.

۱۳۷. سه سفرنامه هرات، مرو، مشهد. ص ۲۰۲.

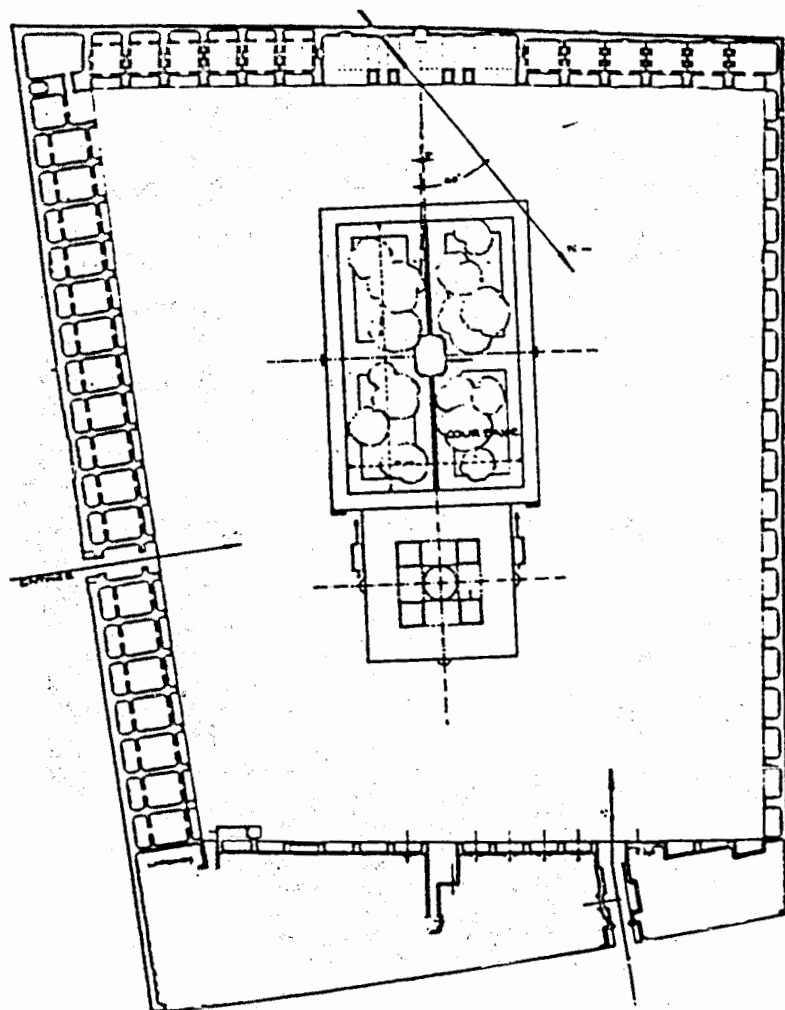
۱۳۸. در سفرنامه خراسان به مدرسه ای به نام حاج حسن (به جای حاج حسین) اشاره شده است. (ص ۲۰۲)

۱۳۹. سید محمد کاظم امام. مشهد طوس. صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

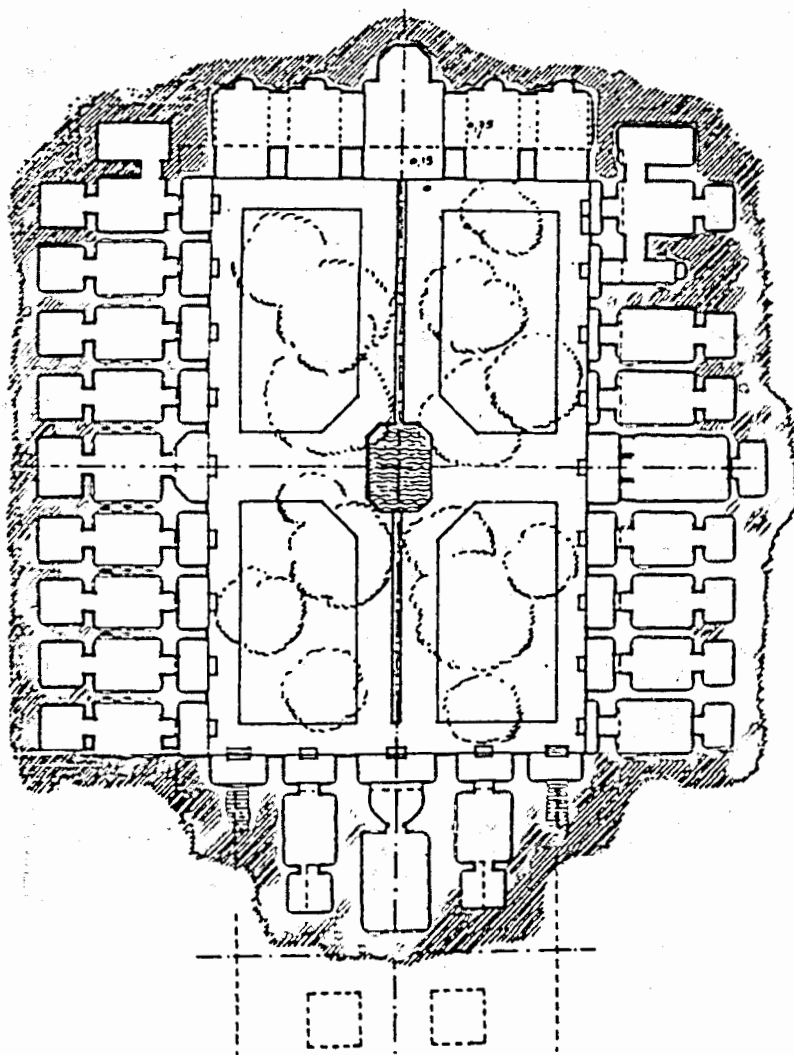
۱۴۰. سه سفرنامه هرات، مرو، مشهد. ص ۱۹۶.



۸۹- مشهد: مدرسه حسینیان (از: سازمان حفاظت آثار باستانی)



۹۰- یزد: مدرسه مصلی، نقشه طبقه همکف (از: یادگارهای یزد)



۹۱- یزد: مدرسه مصلی، نقشه طبقه زیرزمین (از: یادگارهای یزد)



۹۲ — یزد: مدرسه مصلی، دید به حجره‌های واقع در طبقه زیرزمین



۹۳ — یزد: مدرسه مصلی، راه پله منتهی به طبقه زیرزمین



۹۴ — یزد: مدرسه مصلی، بنای مصلی که گویا متعلق به یک چهارطاقی باستانی است، در طبقه همکف دیده می شود.



۹۵ — یزد: مدرسه مصلی، حجره های واقع در طبقه زیرزمین

اسحق بیک معاصر شاه عباس اول می باشد. این مدرسه در سال ۱۰۳۵ عمارت شد. مدرسه دو طبقه است و به علت دسترسی به آب قنات یک طبقه آن پائین تر از کف زمین و یک طبقه روی سطح زمین بنا گردیده است. چهار طاقی وسط مصلی که شباهت به چهارطاقیهای عصر ساسانیان دارد، در سال ۹۵۸ هجری تجدید عمارت شده و در سال ۱۰۳۵ تعمیر گردیده است. ۱۴۱ بخشی از مجموعه مصلی به وسیله جد اسحق بیک، پیش از آن عمارت شده بود. در کتیبه بالای سردر چوبی مصلی چنین آمده است:

دولت شاه عباس باد که در عهد او میکنده هاشد خراب، معبدها شدند
همت اسحق بیک سوی مصلی گذشت همچو حصار سپهر یافت ثبات و بقا

...

بود مصلی زاصل ساخته جداو گشت ز تعمیر وی شاد، روان نیا
نسخه تاریخ او خواست خرد از حسن گفت: با اسحق بیک یافت مصلی صفا

مدرسه شفیعیه

مدرسه شفیعیه به همت میرزا محمد شفیع وزیر که کرمانی و از دودمان گنجعلی خان بود، ۱۴۳ در سال ۱۱۰۲، در زمان شاه سلیمان صفوی، در ضلع غربی میدان خان تاسیس گردید. ۱۴۴

مدرسه روی میدان شاه

حاجی زینل خمسه ای این مدرسه را در میدان شاه، جنب مسجد شاه طهماسب در محل آبشخواری که مدت ها متروک بود، احداث کرد. ۱۴۵

مدرسه خان

مدرسه خان از آثار محمد تقی خان بن میرزا محمد باقر بافقی

۱۴۳. باستانی پاریزی. گنجعلی خان. ص ۳۷۰.

۱۴۴. عبدالحسین آیتی در کتاب تاریخ یزد (ص ۲۳۸) اتمام بنا را در سال ۱۰۰۲ آورده است.

۱۴۵. ایرج افشار. یادگارهای یزد. تهران: انجمن آثار ملی، ص ۵۸۳.

۱۴۱. محمد تقی مصطفوی. نگاهی به هنر معماری ایران. ص ۸۲.

۱۴۲. به نقل از: ایرج افشار. یادگارهای یزد. ج دوم. صص ۶۲۱ و ۶۲۲.



۹۶ — یزد: مدرسه شفیعیه



۹۷ — یزد: مدرسه شفیعیه



۹۸ — یزد: مدرسه خان، دیدار از داخل به ورودی از بازار



۹۹- یزد: مدرسه خان، حیاط میانی



۱۰۰- مدرسه خان



۱۰۱ — یزد: مدرسه خان



۱۰۲ — یزد: مدرسه خان



۱۰۳ — یزد: مدرسه خان، دید به داخل از ورودی سوی بازار



۱۰۴ — یزد: مدرسه خان، دید به داخل از ورودی سوی کوچه

(۱۱۲۹-۱۲۱۳) است که در سال ۱۱۶۱ به یزد وارد شد و از سوی شاهرخ افشار به حکومت یزد منصوب گردید. مدرسه خان مرکب از دو مدرسه مرتبط بهم است که مدرسه کوچکتر به وسیله محمدتقی خانیان به اتمام رسید اما وی پیش از اتمام مدرسه بزرگتر جهان را به درود گفت و فرزندش، علینقی خان آن را تکمیل نمود. مؤلف جامع جعفری در وصف مدرسه خان چنین گفته است: «و از جمله بناهای آن یک تاز مضمار مثویت گستری مدرسه‌ای است واقعه درس بازار معروف به تبریزان محاذی و متصل یکی از دو درب قیصریه مزبور که از انبیه آن سعادت دستور است، مبتنی بر دو طبقه علیا و سفلی که بر روی یکدیگر مشتملند بر بیست و هفت باب حجره که مسکن طلاب است و به علاوه حجرات بیست و هفتگانه بیست طلبه و سه مدرس دارد که مدرسان به موجب قرارداد وظیفه مستمره در وجه ایشان شرایط تدریس به عمل می‌آورند. دو باب از آن سه مدرس در دهلیز مدرسه محاذی یکدیگر وقوع یافته و یک باب دیگر مواجه درب مدرسه در طبقه مبتنی گردیده که به مخالفت ساکنین یک رو در رو دارد، رویی به مدرسه مزبور، و رویی به مدرس دیگر که علی نقی خان فرزند مهین آن امیر کامران بنا نموده‌اند و منضم به مدرس پدر بزرگوار فرموده‌اند و به یکدیگر راه به هم رسانیده‌اند، چنان که طلاب آن مدرسه را گزیری از عبور این مدرس نیست».^{۱۴۶}

مدرسه و مسجد ملا اسماعیل

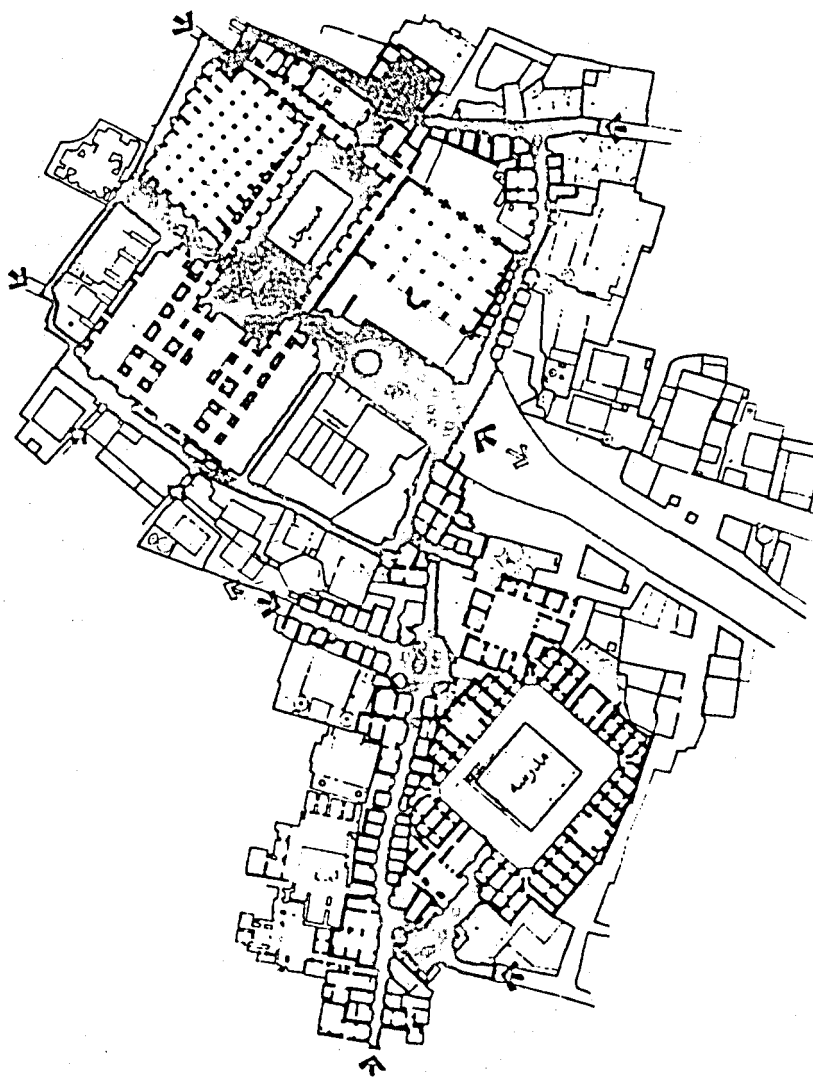
ملا اسماعیل بن عبدالملک عقدایی (۱۱۸-۱۲۳۰) از علمای یزد در قرن سیزدهم در سال ۱۲۲۲ مسجد و مدرسه‌ای در بازار جنوب میدان خان احداث کرد. وی مدرسه محسنیه مشهور به مدرسه قادریه را پس از ویرانی، در سال ۱۲۱۸ تعمیر نمود.^{۱۴۷}

مدرسه شاهزاده

مدرسه شاهزاده از بناهای شاهزاده محمد ولی میرزا است که عمارت

۱۴۶. طرب نایینی. جامع جعفری. به کوشش ایرج افشار. تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ه. ش. صص ۳۸۲ و ۳۸۳.

۱۴۷. ایرج افشار. یادگارهای یزد. ج دوم. ص ۱۹۷ و ۶۴۶.



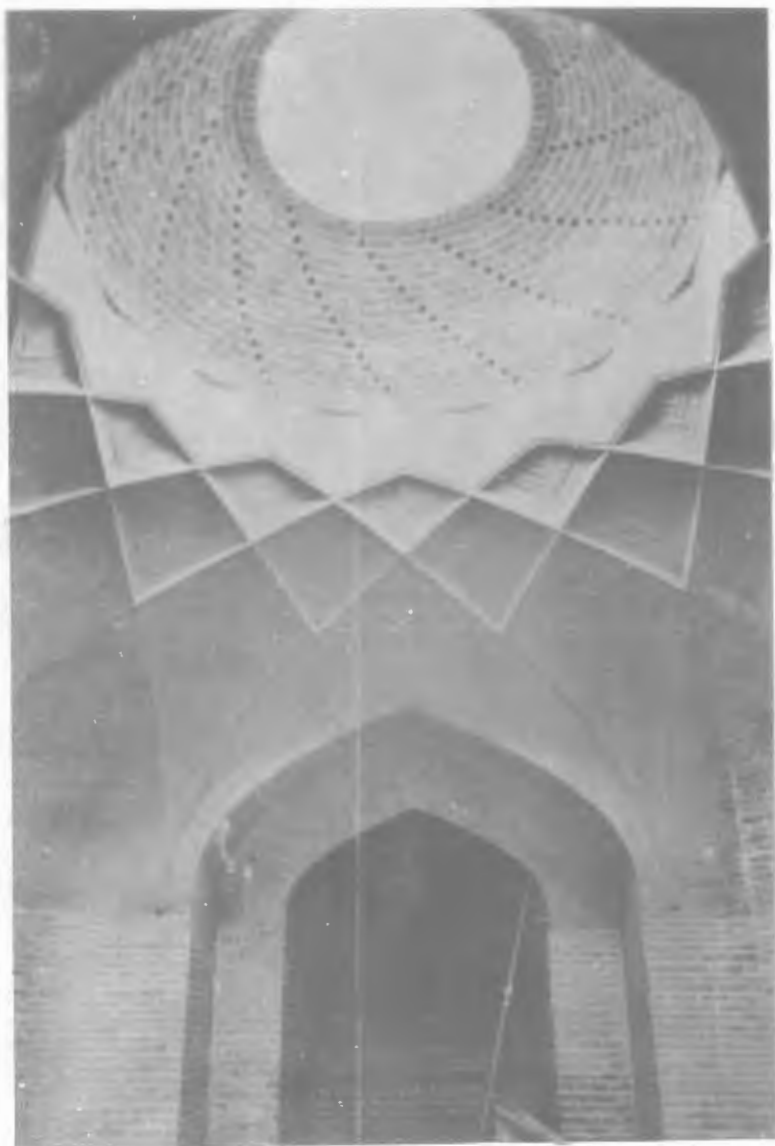
۱۰۵ — یزد: مدرسه شاهزاده (از: ساخت شهر و معماری در اقلیم گرم و خشک ایران)



۱۰۶ — یزد: مدرسه شاهزاده



۱۰۷ — یزد: مدرسه شاهزاده



۱۰۸ — یزد: مدرسه شاهزاده، بخشی از فضای زیرزمین مدرسه که در تابستان‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفته است.



۱۰۹ — یزد: مدرسه شاهزاده



۱۱۰ - یزد: مدرسه شاهزاده، در پشت مدرسه، گنبد و سردر مسجد جامع یزد دیده می‌شود.

آن واقع در چهارسوق قدیم بازار نو در حصار دارالعباره یزد به عهد فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۴۰ به اتمام رسید. این مدرسه ملحقاتی داشت که در وقف نامه مدرسه به آن اشاره شده است: «عمارات خلف مدرسه واقعه در ظهر زاویه مابین مغرب و شمال مختص مکتب خانه و سکنی صحاب و کاتب و مذهب و خوش نویسان و ابناء سیلی که در سلک سادات یا علما یا طلبه باشند، می باشد و تعیین کیف و کم آنها منوط به صلاح دید متولی می باشد».^{۱۴۸}

فصل هفتم

برخی از ویژگیهای اجتماعی، شهری و معماری مدارس

الف: تشکیلات و نحوه اداره مدارس

مجالس درس و مواد دروس

چنان معمول بود که شاگردان در هنگام درس به دور مدرس حلقه وار می نشستند و به او گوش فرا می دادند، به همین مناسبت، این گونه جلسات به حلقه موسوم شد؛ و به نام استاد، مثل حلقه ابواسحق شیرازی، و یا گاهی به نام موضوع درس، مثل حلقه فقه، حدیث و غیره، خوانده شد. پیامبر اکرم (ص) نیز در آغاز گسترش اسلام، در هنگام ارشاد و پاسخ به سؤالات مسلمین در مسجد می نشست و مسلمین دور ایشان حلقه می زدند. خطبا و وعاظ پس از ایشان، یا به همین شیوه عمل می کردند و یا بر روی دوزانو می نشستند و دستها را روی زانو قرار می دادند؛ آنها از چارزانو نشستن دوری می گزیدند، زیرا آن را رسم جباران می دانستند.^۱ — و در حالیکه مستمعان به دور آنها حلقه می زدند، به وعظ می پرداختند. حلقه های درس در مساجد و مدارس تشکیل می شد و گاه در یک مسجد چندین حلقه درس همزمان بر پا می گردید. اهمیت حلقه های درس بستگی به مدرس و موضوع درس داشت. این حلقه ها حتی پس از تشکیل مدارس در قرن چهارم، کماکان در مساجد بزرگ دایر می شد.

۱. بدیع الزمان. مدارس اسلامی. مجله تعلیم و تربیت. سال چهارم. ص ۴۲.

ما فروخی در کتاب «محاسن اصفهان» در وصف مسجد عتیق بزرگ آن شهر در نیمه دوم قرن پنجم، می گوید:

«در هر نمازی از نمازهای پنج گانه کمتر از پنج هزار مرد صف نبستی و هر ستونی ازو مستند شیخی بودی، مزین و آراسته و محلی و پیراسته بنظارت و اعظان و جریان مجازات صوفیان و بشارت اشارت عارفان و زینت ملازمت معتکفان و جماعتی از اهل اصفهان جهت استفاده ریاضت نفس برانوی ادب درآمده حلقه درس او در گوش هوش می کشیدندی».^۲

این حلقه ها گاهی اوقات وبه ویژه پس از احداث فضاهاى آموزشى، مانند: مدارس، خانقاه ها و رباط ها، مجلس نامیده می شد. حلقه ها و مجالس وعظ و حدیث در ابتدا بندرت دایمی و مستمر بود. حلقه های فقه، نخستین حلقه های دایمی و شلوغتر از سایر حلقه ها بود؛ زیرا آنها علمی را فرا می گرفتند که می توانستند به وسیله آن به مشاغل معتبری دست یابند. مجالس متعددی همانند مجلس تدریس، مناظره (بعد از زمان مأمون)، حدیث، مذاکره، ادب، شعرا و غیره وجود داشت که هر کدام اهداف خاصی را دنبال می کردند.^۳ سخنرانی های آموزشی تحت عنوان «محاضره» و سخنرانی های مذهبی برای عموم مردم تحت عنوان «خطبه» برگزار می شد.

یکی از معمول ترین شیوه های تدریس در آغاز قرون اسلامی، شیوه «املا» بود، به این ترتیب که معلم مطالب درس را برای شاگردان می خواند و آنها آن را می نوشتند و سپس توضیحات وی را در زیر یا حاشیه صفحات یادداشت می کردند. مجموعه مطالبی که به این ترتیب فراهم می شد، موسوم به «امالی» بود و امکان داشت که مدرس در پایان یک دوره درسی، امالی چند نفر را انتخاب و مطالعه کند نواقص و اشتباهات آن را برای اصلاح

۲. ما فروخی. محاسن اصفهان. ص ۶۲.

۳. نگاه کنید به:

مکتوب تذکر دهد. برخی از طلاب که مجموعه دقیقی از مطالب درس را تهیه کرده بودند، تقاضای اجازه نقل و تدریس مطالب درس را می نمودند و مدرس با امضاء کردن امالی، این اجازه را به آنها می داد. این جزوه‌ها را از نخستین آثار مسلمانان دانسته اند.

در قرن چهارم به تدریج معمول شد که عده‌ای از مدرسان متن درسی را که به وسیله یکی از طلاب خوانده می شد، توضیح دهند. شیوه تدریس همزمان با پیدایش و توسعه مدارس دچار تغییر و تحول شد، اما روش ساده تدریس با وجود تشکیلات جدید، همچنان در برخی از مدارس و مساجد تداوم یافت. ابن بطوطه که در قرن هشتم از مدرسه نظامیه و مستنصریه بغداد دیدن کرد، در مورد روش تدریس در مستنصریه می گوید که مدرس در هنگام تدریس در قبه چوبی کوچکی بر فراز کرسی می نشست و در دوسوی او دو نفر معید قرار می گرفتند که هر چه وی املا می نمود، آنها تکرار می کردند.^۴ در این مدارس، افرادی موسوم به نایب مدرس، در صورت غیبت مدرس، به جای او به تدریس می پرداختند.

از قرن چهارم به بعد، برخی از متون برای تدریس انتخاب می شد و از روی آن به تدریس می پرداختند، برای مثال، غزالی در احیاء علوم الدین، متون اصلی و مهم برخی از رشته‌ها همانند: حدیث، کلام و فقه را معرفی کرده است. وی درباره منابع فقه می گوید: «اقتصار در اوآن است که در مختصر» «مزی» است. و ما در خلاصه آن را مرتب کرده ایم. و اقتصاد سه چندان است، و آن مقداری است که در «وسیط» آورده ایم. و استقصاء آن است که در «بسیط» آورده ایم، و آنچه و رای آن است از تطویلات».^۵

به تدریج بر کتابهای اصلی افزوده گشت و در زمینه مطالب و اصول مقدماتی، کار به آنجا کشید که بیشتر وقت طلاب صرف فراگیری علوم می که

۴. ابن بطوطه، سفرنامه، ج اول، ص ۲۴۲.

۵. ابوحامد محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم.

تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ه. ش. ص ۱۲۶.

ابزار فراگیری مطالب اصلی بود، می شد.^۶ ابن خلدون علوم متعارف را به دو گونه تقسیم نموده است؛ نخست دانشهایی که مقصود بالذات هستند، مثل علوم شرعی، از قبیل: تفسیر، حدیث، فقه و علم کلام و نیز طبیعیات^۷ و الهیات از فلسفه و دیگر علومی که ابزار و وسیله یادگیری علوم مزبور، مثل زبان عربی و حساب و منطق می باشند. سپس وی از شیوه‌ای که در آن وقت زیادی صرف فراگیری علومی که ابزار و وسیله هستند، می شود، انتقاد می کند و اظهار می دارد که مدرسان باید تنها به اندازه کافی به علوم مقدماتی بپردازند و از تفصیل در آن خودداری کنند و بیشتر ایام تحصیل را صرف آموزش علوم اصلی و مهم نمایند.^۸

تدریس علوم عقلی در مدارس از قرن پنجم با روی کار آمدن حکومت غزنویان و سلجوقیان که متعصب و پیرو خلافت عباسی بودند، ممنوع شد و از آن هنگام در مجامع رسمی حمله به فلاسفه و بی دین دانستن آنها معمول شد و دشمنی با علوم عقلی و ریاضی به حدی رسید که حتی وزیر دانشمند و آگاهی مثل «صاحب بن عباد» هر کس که هندسه می دانست را احق می خواند،^۹ و همچنین شخص اندیشمندی چون ابن خلدون در کتاب «مقدمه»، فصلی در باب ابطال فلسفه و فساد کسانی که در آن ممارست می کنند، تدوین کرد.^{۱۰}

دشمنی با فلسفه و علوم عقلی در دوره صفویه به اوج خود رسید و نه تنها تدریس آن در مدارس ممنوع می شود، بلکه برخی از علما، تدریس و تعلیم آن را هم حرام دانستند. بعضی از بنیان گذاران مدارس، ممنوعیت تدریس و

۶. برای آگاهی از کتب درسی مدارس دینی به کتاب «تاریخ فرهنگ ایران» نوشته دکتر عیسی صدیق رجوع شود.

۷. برای آشنایی با دانشمندان علوم طبیعی، ریاضی و فلاسفه ایرانی به کتاب «علم و تمدن در اسلام» نوشته دکتر سید حسین نصر مراجعه شود.

۸. ابن خلدون، مقدمه، ج دوم، ص ۱۱۳۷.

۹. رحمت الله مهرآز. بزرگان شیراز، ص ۸۱.

۱۰. ابن خلدون، مقدمه، ج دوم، فصل بیست و پنج، صص ۱۰۸۷ تا ۱۰۹۸.

تعلیم این علوم را در وقفنامه‌ها ذکر می‌کردند، چنانکه در وقفنامه مدرسه مریم بیگم به این مطلب چنین اشاره شده است: «و باید که کتابهای علوم و همیه یعنی علوم مشکوک و شبهات که بعلوم عقلیه و حکمت مشهور و معروف است مثل شفا و اشارات و حکمت العین و شرح هدایت و امثال ذلک بشبهه دخول در مقدمات علوم دینی نخوانند و...»^{۱۱} در همین وقف‌نامه، علوم مجاز برای تدریس به فقه و حدیث و تفسیر و مقدمات آنها منحصر شده است.

تحصیل در حوزه‌های علمیه ایران در عهد معاصر به سه دوره مقدمات، سطح و خارج طبقه‌بندی شده است. طلاب در دوره مقدمات با مبادی صرف و نحو عربی و منطق آشنا می‌شوند. این دوره، در واقع مقدمه‌ای است برای آشنایی با علوم شرعی و گویا به طور معمول از چهار تا حدود هفت سال به طول می‌انجامد. در دوره سطح که دروس از روی کتاب و فصل به فصل تدریس می‌شود، به فقه و اصول فلسفه پرداخته می‌شود. دوره سطح از سه تا شش سال به طول می‌انجامد. در دوره خارج، مسایل مربوط به فقه و اصول به صورت گسترده و خارج از متن منابع، مورد بحث قرار می‌گیرد. هدف از این دوره ورود به مرحله اجتهاد است. طلابی که این دوره را با موفقیت به پایان رسانند و رساله‌ای در فقه و اصول تألیف کنند، در صورت تصدیق مدرس، موفق به دریافت اجازه اجتهاد می‌شوند و در این هنگام چنین کسی به درجه اجتهاد رسیده است.^{۱۲} تحصیل در مدارس مذهبی دارای زمان و مدت کاملاً مشخص و محدودی نبوده است و گاه معدود افراد علاقمند بوده‌اند که در مدت کوتاهی در اثر پشتکار و تلاش به درجه اجتهاد می‌رسیدند و نیز عده‌ای بوده‌اند که سالیان دراز وقت صرف تحصیل در دوره مقدمات می‌نمودند.^{۱۳} برخی از علما در باب چگونگی تشکیل جلسات درس و وظایف

۱۱. لطف الله هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۶۶۴.

۱۲. برای آگاهی از چگونگی تحصیل در حوزه‌های علمیه معاصر به جلد چهارم کتاب «یک صد سال مبارزه روحانیت مرقی» نوشته عقیقی بخشایشی و کتاب «پژوهشی در نظام طلبگی» اثر مهدی ضوابطی مراجعه شود.

۱۳. شاردن. سیاحتنامه. ترجمه محمد عاسی. ج پنج. ص ۴۳.

شاگردان و معلمان، مطالبی به رشته تحریر درآورده اند. شهید ثانی در «منیة المرید» به نکاتی مانند جهت جلوس معلم، رفتار معلم نسبت به شاگردان، خواندن قرآن پیش از شروع درس و دعا هنگام اتمام جلسه، رعایت ترتیب دروس، توجه به وضع شاگردان در هنگام تعیین وقت جلسات و نرم خویی و مدارا در وقت پاسخ به سؤالات شاگردان اشاره کرده است.^{۱۴}

مدرسان

یکی از ویژگیهای مهم اسلام، تاکید بر اهمیت علم و دانش در همه سطوح، بخصوص آموزش مسلمانان برای فراگیری قرآن و آگاهی به احکام و مسایل شرعی است و از همان آغاز گسترش اسلام، حلقه های آموزش قرآن و احکام در مساجد برگزار می شد و هر کس به اندازه استطاعت خود در آنها شرکت می کرد. تاکید بر عدم پیروی کورکورانه از کارها (ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا آیه ۳۶، سوره اسری) و مسئولیت فردی هر مسلمان در کردار و گفتار، (کل نفس بما کسبت رهینه آیه ۳۸، سوره مدثر) و برتر دانستن افراد عالم و خردمند نسبت به اشخاص نا آگاه و به طور کلی قرار دادن معیار آگاهی برای منزلت دینی و اجتماعی، (قل هل یتسوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون آیه ۹، سوره زمر) و بالا بردن پایگاه اجتماعی و دینی علما، (انما یخشی الله من عباده العلما آیه ۲۸، سوره فاطر)، منجر به تشکیل فضایی پویا شد که هر مسلمان خود را موظف می دانست در علل و فلسفه اعمال و احکام چون و چرا کند و بازار حلقه های بحث و گفتگو حول

۱۴. شهید ثانی. منیة المرید فی آداب مفید و المستفید. ترجمه دکتر سید محمد باقر جنتی. صص ۲۵۷ تا ۲۸۹.

موضوعات دینی و شرعی پر رونق باشد. طبیعی است که علما و فقها در چنان فضایی از ارزش و منزلت اجتماعی والایی برخوردار شدند. این وضع کمابیش تا پیش از دسیسه چینی معاویه و به قدرت رسیدن وی ادامه داشت، اما پس از آنکه معدودی از علما و بزرگان جامعه به هواداری از معاویه پرداختند و برای رسیدن به جاه و مقام، از سلطنت او حمایت کردند، وضع دگرگون شد و علما و فقیهان به دو گروه طبقه‌بندی شدند. گروهی برای اشغال مناصب دیوانی، وابستگی به حکومت را می‌پذیرفتند و به شرایط آن گردن می‌نهادند و گروه دیگر بدون وابستگی به دستگاه خلافت، در بار سلاطین و آستان بزرگان و اعیان، به تعلیم طلاب و ارشاد مردم می‌پرداختند. عده‌ای از این گروه حتی برای تامین مخارج خود به حرفه‌ای عادی اشتغال می‌ورزیدند و از مردم برای وعظ و تعلیم مبلغی دریافت نمی‌کردند. اینان از بیشترین احترام و منزلت اجتماعی در بین همه اقشار مردم برخوردار بودند.^{۱۵}

در حدیثی که به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده‌اند، آمده است: «دانشمندان فقیه تا هنگامیکه وارد دنیا نشده‌اند امین پیغمبرانند. عرض شد یا رسول الله! معنی ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی سلطان، پس چون چنین کنند نسبت بدینان از ایشان بر حذر باشید». ^{۱۶} حضرت علی (ع) نیز در حدیثی در مورد علمایی که به ضرر جامعه عمل می‌کردند، می‌فرماید: «دانشمند بی‌حیا و دریده، و نادان زاهدیما و مقدس مآب متظاهر، پشت مرا شکستند. نادان متظاهر به زهد و پارسانمایی، با مقدس مآبی خویش، مردم را فریب می‌دهد و عالم و دانشمند دریده و بی‌حیا با پرده‌داری و اعمال شرم‌آور خود، مردم را [از علم و دین] گریزان می‌سازند». ^{۱۷}

امام محمد غزالی هم در احیاء علوم الدین علما را به دو گروه

۱۵. البته جدال عوام با علمای یک مذهب، غیر از مذهب خودشان و نیز جدال آنان با اندیشمندان و فلاسفه، موضوع دیگری است که در مطلب مزبور مورد بحث قرار نگرفته است.

۱۶. ثقة الاسلام کلینی. اصول کافی، ترجمه حاج سید جواد مصطفوی. دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام. ج اول. کتاب فضل علم. ص ۵۸.

۱۷. شهید ثانی. منیة المرید. ص ۲۰۸.

طبقه‌بندی می‌کند. گروهی که علم را بدون طمع و چشمداشتی به مردم می‌رسانند و گروه دیگر در ازای کارشان بهایی می‌ستانند.^{۱۸} علمایی که در رابطه با دستگاه خلافت کار می‌کردند، در ازای مستمری، باید به مناسبت‌های معمول به سلام دارالخلافة می‌رفتند و در مناظراتی که گویا به طور عمده جنبه سیاسی داشت، شرکت می‌کردند.^{۱۹}

در کتابهایی که در مورد تعلیم و تربیت نوشته می‌شد، به معلمان و علما توصیه می‌کردند که برای اجتناب از خواری و خفت، برای تدریس به خانه شاگردان خود نروند، تا به عنوان معلم سرخانه از ارزش علما نگاهند.^{۲۰} البته در بین علمایی که تدریس در مدارس متعلق به سلاطین و درباریان را می‌پذیرفتند، کسانی هم بودند که با وجود پذیرش منصب مزبور و مزایای آن حاضر نمی‌شدند هر اقدامی را به نفع صاحب منصبان توجیه کنند و راه اعتدال را در میان می‌گرفتند، چنانکه ابواسحق شیرازی در مورد نظام الملک چنین کرد.^{۲۱}

در بیشتر موارد هنگامی که از یک عالم معروف برای تدریس در مدرسه دعوت به عمل می‌آمد، تولیت و سرپرستی اوقاف و اداره امور مدرسه را هم به او واگذار می‌کردند و در مورد افراد سرشناس در طی منشوری مکتوب وظایف و اختیارات او را توضیح می‌دادند. در زیر، دو مکتوب، یکی مربوط به دعوت از امام یحیی برای تدریس در نظامیه نیشابور که از سوی سلطان سنجر بن ملک‌شاه به انشاء منتخب‌الدین بدیع‌اتابک رئیس دیوان‌رسانل سنجر نوشته شده، و دیگری بخشی از فرمان تدریس مدرسه ارزجان به نام مولانا شمس‌الدین محمد قونیایی که از سوی خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر صادر شده است، آورده می‌شود.

۱۸. ابوحامد محمد غزالی. احیاء علوم الدین. ص ۱۸۳.

۱۹. نگاه کنید به: استاد جلال‌الدین همایی. غزالی نامه. تهران: فروغی، ۲۵۳۶. ص ۲۱۱.

۲۰. شهید ثانی. منیه‌المرید. ص ۲۰۵.

۲۱. نگاه کنید به: هندوشاه بن سنجر نخجوانی. تجارب السلف. ص ۲۷۷.

دیوان سلطان اعظم سنجر بن ملکشاه

من انشاء منتخب الدین الکاتب

بسبب تدریس مدرسه نظامیه نیشابور

مراتب طبقات جهانیان و درجات خلائق متفاوت است و معارج و مدارج هر کسی باندازه علم و عقل او مختلف چنانکه قرآن مجید «الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» مخبر است از این معنی و مشعر از اینحال «و رفعنا بعضکم فوق بعض درجات» و باتفاق ارباب حقایق و اصحاب عقول که اشرف خلائق ایند تعالی و انفس صنایع او اند فضل سبق در حلیات محاسن آداب و منقبت تقدم میان جماهیر اولوالالباب علماء دین و ائمه علم و شریعت را که ورثه انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین مسلم است و اعلام دولت اسلام به مآثر و مفاخر ایشان مظفر و منور و مشاهد و معاهد شریعت سید المرسلین و خاتم النبیین بمواعظ و زوایر ایشان منصور و معمور ماند و چون ایند سبحانه و تعالی بنده را سعادت ابدی کرامت خواهد کرد و در دنیا و عقبی رتبت و منزلت اخبار و ابرار ارزانی داشتن او را بر اعلاء معالم شریعت حریص گرداند و توفیق اصطناع ائمه اسلام و علماء دین دهد و چنانکه خواجه شهید نظام الملک را نعمده الله بغفرانه داد و در جوهر مطهر و سینه پاک او حرصی نهاد بر تقدیم آنچه از برکات آن ملک عالم در قبضه اقتدار او آمد و عالمیان غریق و رهین انعام و احسان او گشتند و مثنی و شاکر انصاف و عدل او شدند و رایات ملت اسلام از رأی صایب او نصرت یافت و آفتاب جاه و حشمت او بر کافه خلائق مشرق و مغرب تافت و تا منقرض کاینات و منقطع موجودات مبانی و معالی طاعات و عبادات و مساکن و مواطن علماء و عباد ائمه و زهاد و اخبار و اشراف آفاق برأ و بحرأ غوراً و نجداً از شواهد و براهین علو همت و عقیدت پاک بی شبهت او خواهد بود و بزبان حال در جهان ندا میدهد «هذا العلأ و ما عده سفال - هذا الجلال و ما سواه محال. بقی نظام الملک ما بقیة له - و نوالخلود حقیقة اطلال» هر چند ربع مسکون بآیین و آثار نظام الملک آراسته است و هیچ شهر از شهرهای اسلام از آن حلیت و زینت عاطل و خالی نمانده است و ما از آفریدگار عز اسمہ توفیق میخواستیم تا در مدت بقاء و نوبت ایالت خویش ترتیبی هر چه برونق و طراوت آن باز گردد میفرمائیم و او را بر

امهات مهمات جهان مقدم میداریم و بهر سعی که در این باب میسر گردد و بروان مقدس خواجه شهید نورالله مضجعه تقرب جوئیم و آن تقرب سبب مرضاة ایزد سبحانه و تعالی باشد و موجب فوز و نجات «یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سلیم». اما اهتمام نمودن بمصالح آنچه از باب خیرات مذکور و مشهودست در نیشابور که واسطه عقد ممالک است و قبضه دیار خراسان و عراق بر خویشتن معین تر شناسیم و همت بدان نگران و مایل تریاییم و علی الخصوص مدرسه نظامی که مهبط رحمت ایزدی و منشأ حقایق مسلمانی است و مستقر و متکاء فقهاء و علماء دین که مفاتیح انوار هدی و مصابیح انواع ورع و تقوی اند و همواره صدور و مقتدی و مدرس این مدرسه بزرگانی بوده اند نحاریر علماء آفاق من کل فج عمیق بجانب ایشان رحلت کرده اند و بخدمت ایشان رغبت داشته و از بحار علوم و انوار آداب ایشان اغتراف و اقتباس کرده و چون روزگار ما بجمال و کمال فضل و علم و عفت خواجه امام اجل محی الدین محمد بن یحیی متعنا الله بطول بقائه متجمل است و بر عالم علوم دینی خاطر خطیر او والی و جمله اکابر و فحول علماء فریقین حرس الله اقتدار هم او را مطوع و منقاد و از وی مستقبل و مقتبس و بر تعظیم و تقدیم جانب او متفق و منطبق و بر ثناء و اطراء او متابر و مواظبت و محیی الدین در عفاف و دیانت و سپردن مناهج حق بدرجه ای رسیده است که ارواح اولیاء و اتقیاء سلف رضوان الله علیهم اجمعین او را آفرین خوانند و معاصران او را بمکان او تهنیت گویند «وما کان الله لیعذبهم و انت فیهم» واجب دیدیم بلکه فرض عین دانستیم بعد از استخارت از حضرت عزت الهی و استطلاع رای اعلی خدایگانی اعظمی اعلاه الله مدرسه نظامی که مشهورترین مدارس جهان است و عزیزترین بقاء طلبه علم است به محی الدین سپردن و منصب تدریس که اشراف المناصب است بوی ارزانی داشتن و مصالح فقها و مدرسه و اوقاف و هر چه بدان مضاف است و منسوب در عهده علم و عفت و دین و دیانت او کردن تا چنانکه از سداد و حسن طریقت و سیرت و عقیدت و غزارت فضل و فطنت او معهود و مألوف است آن مهم بزرگ را بواجبی اعتناق کند و از خدای تعالی توفیق خواهد بر اقامت شرایط آن چنانکه حجت وقف بدان ناطق است و از سیر و سنن ائمه سلف صالح رضوان الله علیهم اجمعین بوی رسیده است و چون دانسته ایم که جانب محیی الدین بزرگوارتر از آنست که در ملابست

این خیر بزرگ بوصایتی محتاج باشد بساط اطنابی که در این باب معتاد گشته است طی کردیم تا آنچه رأی صائب او را از تمهید قواعد پسندیده افتد تقدیم کند و بر اظهار آثار خیر باقصی الامکان رسد و ما را از آن مهم دینی فارغ دل میدارد و ذکر جمیل هر روز منتشر میگردد تا متعلمان و مستفیدان از اقصای جهان برگشتی صادق بدان بقعه علم و خطه شرع می شتابند و روزگار محی الدین را مغتنم می شمردند و برکات افادت و استفادت علم بدولت قاهره میرسد و روان مقدس خواجه شهید نظام الملک را روح و راحت می افزاید انشاء الله تعالی.

سبیل مشاهیر و ائمه و اکابر علماء و افاضل و قضاة و اعیان و معتبران نیشابور ادام الله تأییدهم آنست که این تفویض و تقلید را باهتزاز و ارتیاح تلقی کنند و بشرائط اعزاز و رسم نثار و تهنیت قیام نمایند و در مساعدت و متابعت جانب محی الدین طریق اخلاص سپردند و از سرای ریاست و مجلس قضا حما هما الله هر چه بزیادت حرمت و تمهید اساس رتبت و منزلت محی الدین پیوندد تقدیم کنند و بر احترام علماء و فقهاء که بجانب محی الدین اتصال و اختلاط دارند متوفر باشند و ایشان را از اقربان و اکفا بمزید اعزاز و تبجیل ممیز گردانند و متصرفان اوقاف بر حسب اشارت و صوابدید محیی الدین روند و فراغ او جویند و در عمارت مدرسه و اصلاح آن کوشند و ایستادگی نمایند و در همه معانی از آنچه محی الدین اشارت کند و مصلحت بیند عدول ننمایند و متابع رأی و حکم او باشند».^{۲۲}

فرمان تدریس مولانا محمد رومی

حُکام و نواب و قضاة و سادات و علما و ائمه و مشایخ و جماهیر بلده ارزنجان حَمَاهُ الله عَنِ الْجَدَثَانِ! بدانند که چون تربیت علماء دین که امینان شرع سید المرسلین اند از لوازم دین داری و مراسم حق گزاری است، و تمشیت امور

۲۲. سید علی مؤید ثابتی. استاد و نامه های تاریخی. ص ۱۱۶ تا ۱۱۹.

ارباب هنر و فضایل که معادین جواهر فضل اند موجبات رستگاری، درین وقت مولانا شمس الدین محمد قونیایی که مدتی مدید است که در خلوت زهد و عفاف اعتکاف کرده است و سالها عمر عزیز در افتتای اقسام علوم دینی و عبادت خالق و استفادت خلایق صرف فرموده، و بافادت و ارشاد اهل صلاح و سداد گذرانیده و طلاب علم که از اطراف می رسند و از مواید فواید و فرایید قلابید معلومات ایشان محفوظ می گردند، و شرف استحقاق ایشان جهانیا را معلوم و عالمیا را مفهوم است، و از شرح و اطناب مستغنی، بنابراین تدریس مدرسه ارزجان که بمالی خاص خود انشا و احداث کرده ایم بذو تفویض فرمودیم و بعهده دیانت و امانت او گذاشتیم، و او را متولی آن بقعه گردانیدیم تا آنچه از کمالی کفایت او سزد بعمارت و زراعت رقابت و موقوفات آنجا قیام نماید، و بتدریس فقه و حدیث و تفسیر و اصولین و علم کلام و انواع علوم معقول مشغول گردد، همگنان می باید که او را مدرّس و متولی آن بقعه دانند، و موقوفات آنرا بدست گماشتگان مولانا گذرانند تا محصول آن را بر موجب شرط واقف بمصارف استحقاق و مصالح آن بقعه صرف کنند، و در توقیر و احترام و اعزاز و اکرام مولانا مشارالیه تقصیر جایز ندارند، و در امداد و اسعاده او اهما مال نوزند، جماعت طلبه علم و ساکنان مدرسه نیز می باید که از صواب دید ایشان تجاوز نکنند، تا مستحق مزید عاطفت گردند، مقرر کرده ایم که فرزند جلال مَتَعَنِي اللّٰهُ بِطَوْلِ حَيَاتِهِ بجناب مولوی هر سال استری مع سرج والفی^۱ دینار افچه ارزجانی، و صد خروار غله بالعراقی و یک دست جامه مع فروه سنجاب روی صوف مرتع بر سبیل ادرار بدهد، و بیست نفر طلبه که در آن مدرسه ساکن اند و جماعت مرتزقه هریک را هر سال جُبهه صوف و یک پوستین بره و دو خروار غله و صد دینار افچه خارج مرسوم مدرسه که مقرر کرده ایم بر سبیل ادرار مجری دارد، و در باب این ادرارات از دیوان اعلیٰ حکم نوشته ایم و بمهرامرای مغول و تاجیک و التون طمغآء بادشاهو آل طمغآء ما رسیده مُنَبِّی برانک هر سال بی تعلل و تهاون این ادرارات مذکور را از مال ارزجان مجری دارند و هر سال حکم میجدد نطلبند، و فرزندانی ایشان قَرْنًا بعد قَرْنٍ و جِبْلًا بعد جِبِلٍّ از آن مُمْتَع باشند، و هر کس که تغییر این کند در لعنت خالق و سُخْطِ خلایق باشد. فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ حُکَام و

نواب آن طرف، بتخصیص فرزند جلال، می باید که چون بر حکم مطلع شوند این ادارات که عارفه ابدی و صدقه سرمدی است برانقد (کذا) از وجوهات و اموال ارزنجان حواله فرمایند چنانچه برات راجع نگردد، و...»^{۲۳}

شاگردان

در نظام آموزشی قدیم تا قرن پنجم هجری ارزش علمی و کیفی هر حلقه یا مجلس درس تنها وابسته به مدرس آن بود و از آنجا که برخی از مدرسان در زمینه ای شهرت می یافتند؛ طلبه هایی که قصد داشتند موضوع یا رشته ای را به نحو احسن فراگیرند، می بایستی در صورت لزوم، مسافرت کنند و به شهری که عالمی مشهور در آن بود، بروند. از قرن سوم هجری که به تدریج برخی از شهرها به سبب تجمع علما و فضای علمی موجود در آنها، بلند آوازه شد، بر تعداد و حجم سفرهای تحصیلی افزوده گشت و چنان شد که سیر و سفر یکی از شرایط و مراحل ضروری تعلیمات عالی محسوب گردید.^{۲۴}

در قرن پنجم هجری و پس از آن با وجود تاسیس مدارس معتبری مانند نظامیه بغداد و نیشابور و مستنصریه، از اهمیت نقش مدرسان کاسته نشد و سیر و سیاحت مثل دوره پیش از لوازم تحصیلات، عالی بود. ابن خلدون در «مقدمه» به طلبه ها توصیه می کند که برای استفاده مستقیم از محضر مدرسان و مشایخ و آشنایی با روش و اصطلاحات هریک، به سفر بروند.^{۲۴}

در زمان خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، شش هزار طالب علم نقاط مختلف سرزمینهای اسلامی برای تحصیل به تبریز رفته بودند و همه آنها به علاوه هزار طالب علم دیگر و تعداد زیادی از وعاظ و حافظان قرآن از خواجه

۲۳. خواجه رشیدالدین فضل الله. مکاتبات رشیدی. صص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲۴. ابن خلدون. مقدمه. ج دوم. ص ۱۱۴۵.

رشیدالدین مستمری و مواجب دریافت می کردند و در مدارس خواجه و فرزندان او مشغول تحصیل بودند.^{۲۵}

در عصر حاضر نیز کمابیش اعتبار و منزلت هر طلبه بیشتر به موقعیت و پایگاه مدرس و یا مدرسین وی وابسته است.

عامل سیر و سفر را می توان یکی از عوامل بسیار مهم در شکل گیری فضای مدارس دانست، چنانکه از قرن چهارم به بعد بیشترین فضای هر مدرسه به مسکن طلاب اختصاص یافت.

تحصیل در عموم مدارس رایگان بود و در بیشتر موارد، علاوه بر سکنی دادن طلاب، مقداری مستمری نقدی یا جنسی هم به آنها داده می شد. مقدار مستمری در برخی از مدرسه ها بستگی به میزان تحصیلات افراد داشت و در ازای گذراندن هر دوره و یا اتمام هر کتاب، مقداری بر مستمری آنها افزوده می شد.^{۲۶} در معبودی از مدرسه های معتبر مثل مستنصریه، به علت تعداد زیاد داوطلبان و برای بالابردن کیفیت آموزش مدرسه، از شاگردان در هنگام ورود امتحان می گرفتند و سپس تعداد لازم را از بین آنها انتخاب می کردند.^{۲۷}

تعداد طلبه های هر مدرسه بنا به وسعت و امکانات آن از حدود بیست تا چند صد نفر بود. در مستنصریه دویست و شصت و چهار نفر به تحصیل اشتغال داشتند. در برخی از منابع تاریخی درباره تعداد شاگردان بعضی از مدارس مثل نظامیه بغداد اغراق کرده اند و عده ای از محققین هم بدون بررسی و نقد، اقدام به نقل مطالب مزبور کرده اند و آن را شاهی بر رونق مدارس دانسته اند؛ چنانکه تعداد شاگردان نظامیه بغداد را شش هزار نفر آورده اند،^{۲۸} که به هیچ وجه نمی تواند حقیقت داشته باشد و تعداد واقعی آنان را باید کمتر از یک دهم رقم مذکور دانست.

۲۵. خواجه رشیدالدین فضل الله. مکاتبات رشیدی. ص ۳۱۹.

۲۶. نگاه کنید به: افضل الدین ابوحامد کرمانی. تاریخ افضل. ص ۲۸.

۲۷. علی مظاهری. زندگی مسلمانان در قرون وسطی. ص ۱۹۲.

۲۸. محمدرضا فشاهی. مقدمه ای بر سیر تفکر در قرون وسطی. ص ۲۶۰.

درباره چگونگی انتخاب دروس و روش تحصیل، توصیه‌هایی در جهت راهنمایی شاگردان نوشته می‌شد. برای مثال، ابن خلدون به هریک از شاگردان سفارش کرده است که ابتدا منطق بخواند و سپس به فراگیری الفاظ و دلالت آنها برمعانی بپردازد و اگر نتوانست بر علوم مذکور مسلط شود، در آن مرحله توقف نکند، بلکه به تحصیل ادامه دهد تا اینکه در پی مدتی آموزش بتواند بر مشکلات غلبه نماید.^{۲۹} شهید ثانی در منیه‌المريد در باب آداب و وظایف شاگرد در فراگیری علم و رفتار او با مدرس و همدرسی‌هایش مطالب مفصلی از جمله: رعایت مدارج علوم از لحاظ اهمیت، ارج نهادن به مدرس و تجلیل از مقام، تواضع و فروتنی در برابر مدرس، تحمل جور و تندرویهای مدرس، عدم ایجاد مزاحمت برای اشتغالات مدرس، پیشدستی نکردن طلبه در پاسخ پرسشها در محضر مدرس، شهادت شاگرد در اعتراف به عدم درک مطلب علمی، حفظ حریم مدرس به هنگام جلوس و اقامه نماز، عدم مداخله در درس و سخن دیگران، رعایت نوبت در درس، کیفیت جلوس در محضر مدرس، رعایت موازین اخلاقی در نحوه مذاکرات درسی و بسیاری نکات دیگر، آورده است.^{۳۰} یکی از نکات جالب توجه، توصیه شهید ثانی به طلاب مبنی بر عدم ازدواج آنان است و این نکته گویای تجربه زندگی علمی و مشاهدات او در قرن دهم هجری می‌باشد. وی می‌گوید: «باید دانشجو تا آزمان که نیازمندیهای علمی و تحصیلات خویش را برآورده نساخته باشد از تأهل و تشکیل خانواده خودداری ورزد. زیرا تأهل و ازدواج، بیشترین عامل سرگرمی‌های غیرعلمی و بزرگترین مانع تحصیلی است. بلکه می‌توان آنرا علت تامه همه موانع تحصیلی تلقی کرد. یکی از بزرگان گفته است که علم و دانش را در قربانگاه ازدواج و تأهل سربريدند».^{۳۱}

تحصیل علوم به طور عمده در انحصار مردان بود، اما همواره در طول

۲۹. ابن خلدون. مقدمه. ج دوم. صص ۱۱۳۳ تا ۱۱۳۶.

۳۰. نگاه کنید به: شهید ثانی. منیه‌المريد. باب اول.

۳۱. همان. ص ۲۲۹.

تاریخ زنانی هم بوده اند که در زمینه علوم شرعی به مقامات عالی می رسیدند. گفته اند که «شیخه شهده» ملقب به «فخرالنساء» در مسجد جامع بغداد برای طلاب، علاوه بر علوم دینی، ادبیات و فنون بلاغی و شعر هم درس می داد.^{۳۲} نقش و پایگاه زنان در علوم ادبی بیش از علوم دینی بود، به ویژه در آن گروه از جوامع اسلامی که زمینه اجتماعی لازم برای پیشرفت آنان فراهم بود.^{۳۳} در آموزش بر تکرار مطلب و بحث روی دروس تکیه می شد و در حوزه های علمی به طور معمول به جای درس گفتن از اصطلاح مباحثه کردن استفاده می شده است. هر طلبه پس از آنکه یک یا چند درس را به اتمام می رسانید و به حد کمال می رسید، اجازه نامه ای برای تدریس یا روایت از مدرس خویش دریافت می کرد. مدرس در این اجازه نامه به نام مدرسان خود و گاه تألیفات آنها اشاره می نمود و درس و مطلب یا کتابی را که طلبه مزبور حق تدریس آن را می یافت، نام می برد. برای مثال ترجمه اجازه نامه قطب الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰)، صاحب شرح کلیات قانون ابن سینا و کتاب درة التاج و شرح مفتاح العلوم سکاکی، به خط خود را که در سال ۷۰۱ هجری به ابابکر محمد بن ابی بکر تبریزی داده است، از کتاب تاریخ فرهنگ ایران نقل می شود.

اجازه نامه قطب الدین شیرازی به ابابکر محمد بن ابی بکر

«پس از ستایش از نعمتهائی که خداوند در زمین و آسمان ارزانی داشته و درود بر محمد و خاندان او، چون ابابکر محمد بن محمد بن ابی بکر تبریزی افاده و استفاده نمود و شرح حکمت الاشراق و بیشتر شرح اشارات و قسمتی از کلیات قانون

۳۲. دکتر احمد شلیبی، تاریخ آموزش در اسلام، ص ۲۶۷.

۳۳. پروفیسور گولیک به زنانی اشاره می کند که در کلاسهای مردانه به تدریس ادبیات می پرداختند. نگاه کنید به: پروفیسور را بر گولیک، مدارس اسلامی، ترجمه حسن گریست، نشریه دانشکده

ادبیات تبریز، شماره ۱ و ۲، سال ۴، ص ۶۲.

را نزد من خواند و قسمتی از جامع الاصول فی احادیث الرسول را از من شنید، از من تقاضا بلکه بمن امر کرد، باو اجازه دهم روایت نمودن تمام مصنفاتم را در علوم عقلی و نقلی که روایت و اجازه برای آنها معمول است و همچنین مسموعات و کتبی را که خوانده‌ام و روایاتی که کرده‌ام و آنچه بمن اجازه داده شده و آنچه بطور مناوله بدست آورده‌ام از تفاسیر و احادیث و اخبار و آثار و اشعار و هر چه در سلک روایت درآید یا در قسم اجازه مندرج گردد بشرائط مقرر نزد اهل نقل بی آنکه تغییر و تحریف و تبدل و تصحیفی بکار برده باشم.

پس اجازه دادم — نه برای تشریف و افاده بلکه برای تشریف و استفاده — که همگی مصنفات مرا در معقول و منقول و هر چه را که از مسموعات کتبی که من خوانده‌ام فرا گرفته و بنظرش صحیح آید روایت کند.

از مسموعات کتاب شرح السنة است که من آنرا از ابی الحسین علی بن عبد الحمید قزوینی شنیدم زمانی که دیگری نزد او قرائت میکرد و او نیز آنرا سماعاً از ابی الکرم عبد الغفور بن بدل بن حمزة نوذری تبریزی روایت میکرد و او را از ابی منصور محمد بن اسعد حفده عطاری و او از حسین بن مسعود فراء مرورودی مؤلف کتاب.

و از کتابهایی که خوانده‌ام کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول است که من بر محمد بن اسحق بن محمد بن یوسف ملطی قونوی خواندم و او جمیع آنرا نزد یعقوب بن محمد بن الحسن الهمدانی موصلی شنیده و خوانده بود و او جمیع آنرا نزد مؤلف کتاب یعنی مبارک بن محمد بن عبد الکرم جزری موصلی معروف به ابن اثیر خوانده و شنیده بود.

پس اجازه دادم که کتب مذکور و غیر آنها را از من روایت کند و از جمله آنها این کتاب را که تصحیح کردم و بطریق مناوله باو دادم یعنی کتاب شرح المفتاح را از دقایق مکتونه و حقایق مخزونه آن استفاده کند زیرا کتاب را با من چنان مقابله نمود که کمتر از مباحثه نبود. مؤلف کتاب نیازمندترین خلق بخدا محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی در ذی الحجه ۷۰۱ این را بنوشت».^{۳۴}

نکته قابل اشاره اینست که نه تنها برخی از علما و فلاسفه ای که دوره های تحصیلی در مدرسه را طی می کردند، از نتیجه کار خود راضی نبودند، بلکه عده ای از آنها به روش اهل مدرسه و فضا و نظام حاکم بر آن انتقاد کرده اند. حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۸۹-۱۲۱۲ ه. ق) متخلص به «اسرار»، حاصل یک عمر تحصیل را خیلی پرتمر ندانسته است.^{۳۵} وی می گوید: «آنچه در مدرسه یک عمر بیندوختمی بیکی عشوہ ساقی همه بفروختمی»

روش اداره مدارس

هر مدرسه موقوفاتی داشت که بانی و مؤسس مدرسه آن را برای تأمین هزینه های مدرسه وقف می کرد. واقف در سندی موسوم به وقفنامه، املاک، دارایی و ابنیه موقوفه و چگونگی استفاده از آن، و روش اداره مدرسه و ملحقات آن را مشخص می کرد.

در تعریف وقف گفته اند که: «وقف عبارت است از اینکه عین ملک و مالی از طرف مالک آن حبس گردد بطریقی که هرگز فروخته و یا گروگذارده نشود و سود و بهره آن در راه خدا موافق نظر واقف بمصارف خیر برسد».^{۳۶} وقف را عقد لازم دانسته اند، یعنی آنکه به محض اینکه به نحو صحت وقوع یافت، دیگر نمی توان از آن رجوع کرد.^{۳۷} اگر مصارف موقوفه به گروه و افراد معین و مشخصی اختصاص نیافته باشد، آن را وقف عام می گویند، مثل وقف بر مساجد و مدارس و فقرا، و اگر مصرف وقف به

۳۵. برای آشنایی با نظرات چند تن از بزرگان و دانشمندان در این مورد، به مقاله «مدرسه در ادبیات فارسی»، نوشته دکتر سید محمد دامادی، در مجله هنر و مردم، ش ۱۱۱، مراجعه شود.

۳۶. دکتر علی اکبر شهابی. ایران شهر. اوقاف. ص ۱۲۶۶.

۳۷. مینودخت مصطفوی. وقف در ایران. تهران. بی نا، ۱۳۵۱ ه. ش. ص ۶۳.

عده‌ای مشخص مانند اولاد واقف اختصاص یابد، آن را وقف خاص می‌گویند. — گویا در مورد وقف بر اولاد بین همه فقها اتفاق نظر موجود نبوده است.^{۳۸} واقف در وقفنامه مشخصات متولی در هر زمان و ترتیب انتخاب او را ذکر می‌کند و متولی (متولی منصوص) بر اساس شرایط وقفنامه به اداره امور اوقاف می‌پردازد. اگر واقف در وقفنامه به عللی متولی را مشخص نکرده باشد و یا وقفنامه پس از سالیان دراز مفقود شده باشد و مشخصات و شرایط متولی معلوم نشود، تولیت آن با حاکم شرع است که وی یا خود به امور آن رسیدگی می‌کند، و یا یک متولی (متولی منصوب) انتخاب می‌نماید.^{۳۹} در بیشتر موارد، واقف شخصی موسوم به «ناظر» را هم تعیین می‌کند که بر کارهای متولی نظارت کند. اختیارات و مسئولیت ناظران بر اساس شرایط وقفنامه تعیین می‌شود. گاهی اوقات واقف پس از تعیین عده‌ای ناظر، به آنها اختیار داده است که در صورت مشاهده تخلفات متولی، در اثر مشورت یا قرعه، از بین خود یکی را برای تولیت امور مدرسه یا هر فضای دیگر انتخاب کنند؛ برای مثال در وقف‌نامه مدرسه ملا عبدالله قید شده است که نظارت بر متولی، بر عهده طلاب مدرسه باشد و اگر آنها خلافی از متولی مشاهده کردند، باید بین خود قرعه زنند و یکی را به این ترتیب به سمت متولی جدید برگزینند.^{۴۰}

تعیین مذهب اعتقادی و فقهی و مدرس و شرایط طلاب را هم در بیشتر وقفنامه‌ها ذکر می‌کردند و اگر واقف از قدرت سیاسی و اقتصادی زیادی برخوردار بود، حتی در زمان حیات خود ترتیبی اتخاذ می‌کرد که انتخاب شاگردان و بندرت حتی رشته تحصیلی آنها را نیز خود تعیین نماید. خواجه رشیدالدین فضل‌الله رشته تحصیلی عده‌ای از طلابی که در مدارس او و فرزندان او در تبریز تحصیل می‌کردند را به ترتیبی که اشاره نکرده است، تعیین کرد. او می‌گوید: «...وهم ما تعیین کردیم که هر چند طالبعلم پیش کدام

۳۸. لمتون. مالک و زارع در ایران. ص ۴۱۳.

۳۹. دکتر محمد خزائلی. احکام قرآن. تهران: جاویدان، ۱۳۶۰. ش. ص ۱۳۲.

۴۰. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۴۹۸.

مدرس تحصیل علم کند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی ازین طالب علمان معدوده مستعد کدام علم است از فروع و اصول، نقلی و عقلی، بخواندن آن علم امر فرمودیم، و گفتیم که هر روز این طلبه مجموع که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همه بمدارس ما و فرزندان ما متردد باشند». ^{۴۱} در برخی از وقفنامه‌ها مسئولیت تولیت و نظارت به مدرس مدرسه واگذار می‌شد. گاهی اوقات در مواردی که یکی از سلاطین مجموعه‌ای را وقف می‌کرد، تولیت آن را به پادشاهان پس از خود واگذار می‌نمود. رسیدگی به وضع طلاب و پرداخت مستمری به آنها و نظارت بر نحوه پیشرفت کارشان و مقررات مدرسه برعهده متولی یا مدرس گذاشته می‌شد و اگر طلبه‌ای خطای غیرقابل بخششی مرتکب می‌شد، از مدرسه اخراج می‌گردید. ^{۴۲}

به غیر از متولی، ناظر، مدرس و طلاب، مشخصات دیگر کارکنان مثل خادم، مؤذن، آبکش و غیره هم در برخی از وقفنامه‌ها مشخص می‌شد و برای هر یک حقوق و مستمری معینی در نظر می‌گرفتند؛ اما مهمترین نکته در مورد مصارف وقف، هزینه نگهداری و تعمیر مجموعه موقوفه بود، چنانکه از درآمد موقوفات، نخست مقداری که مربوط به حفاظت و نگهداری اصل وقف می‌شد را کنار می‌گذاشتند و سپس حقوق هر یک از افراد را بر حسب متن وقفنامه یا عرف جاری می‌پرداختند. برای نمونه، مصارف وقف مدرسه کاسه گران اصفهان از کتاب آثار ملی اصفهان نقل می‌شود:

مصارف وقف

« ۱ — مخارج تعمیر مدرسه و رقبات موقوفه برداشت گردد و سپس عشر بعنوان حق التولیه.

۲ — سالی پانزده تومان بکسی داده شود که هم بتدریس و هم بعنوان نظارت در مدرسه اشتغال داشته باشد.

۳ — بطلاب ساکن هر حجره از حجرات مدرسه روزی پنجاه (۵۰) دینار

۴۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله. مکاتبات رشیدی. ص ۳۱۹.

۴۲. ملا عبدالنسی قزوینی. تذکره میخانه. ص ۸۰۴.

داده شود.

۴ — بمؤذن روزی پنجاه (۵۰) دینار و فقط یکنفر مؤذن در مدرسه باشد.

۵ — دونفر خادم در مدرسه باشد که بهر کدام روزی شصت (۶۰) دینار

اجرت داده شود.

۶ — یکنفر برای چراغ روشن کردن و یکنفر آبکش بقرار روزی پنجاه (۵۰)

دینار اجرت داده شود.^{۴۳}

در برخی از وقفنامه‌ها شرایط چگونگی استفاده از حجره‌ها، مسجد مدرسه، بناهای وابسته به مدرسه و دیگر اجزاء و رقبات موقوفات ذکر شده است. حداکثر مدت اقامت طلاب در مدرسه نیز از نکاتی است که گاهی اوقات ذکر می‌شد. برای مثال در وقفنامه مدرسه مریم بیگم اصفهان، حداکثر مدت اقامت طلاب را در مدرسه تا پنج سال و در صورت وجود عذری موجه تا هفت سال آورده و اقامت بیش از آن را به هیچ دلیل و عذری روا نداشته و آن را غصب دانسته است.^{۴۴} این شرط و محدودیت را از این جهت می‌آوردند که مانع از آن شوند که احیاناً مقاصدی غیر از تحصیل علم، سبب اقامت افراد در مدرسه شود. ایام تعطیل سالانه مدرسه و حداقل روزها و شبهای اقامت طلاب در حجره‌های مدرسه نیز از مطالبی بود که در تعدادی از وقف‌نامه‌ها مشخص می‌شد.

از دوره صفویه به بعد رسم شد که در بعضی از مدارس در ایام دهه عاشورا مراسم عزاداری و روضه‌خوانی برگزار شود،^{۴۵} و از زمان قاجاریه هم مراسم تعزیه‌داری در برخی مدارس برگزار می‌شد. در اینصورت در متن وقف‌نامه‌ها توضیحات لازم آورده می‌شد.^{۴۶}

موضوع ویرانی و از کار افتادن بناهای وقفی از نکاتی بود که با

۴۳. رفیعی مهرآبادی. آثار ملی اصفهان. ص ۴۹۰.

۴۴. هنرفر. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. ص ۶۶۴.

۴۵. حاجی پیرزاده. سفرنامه پیرزاده، به کوشش فرمانفرمایان. تهران: بابک، ۱۳۶۰ ه. ش. ج اول.

ص ۷۳.

۴۶. نگاه کنید به: سید محمد علی گلریز. باب الجنة قزوین. ص ۵۸۰.

آوردن شرط تبدیل به احسن در وقف نامه ها مورد توجه قرار می گرفت، یعنی اینکه واقف اجازه می داد در صورتیکه به عللی غیرقابل رفع، بنای وقف شده به ویرانی افتاد، آن را تبدیل به احسن نمایند و اگر در وقف نامه ای این شرط آورده نمی شد، بازهم حاکم شرع و دیوان موقوفات از نظر شرعی می توانستند این کار را انجام دهند.

در تنظیم وقف نامه ها معمول بود که در پایان وقف نامه برای انداز متولیان و کسانی که قصد اهمال در اجرای وقفنامه را داشتند، آیه شریفه «فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یدلونّه» (آیه ۱۷۷، سوره بقره) را می نوشتند و لعنت نامه ای نیز در پی آن می آوردند.

رسیدگی به وضع اوقاف از وظایف دیوان اوقاف، قاضی القضاات و یا حکام بود. در زمان سامانیان دیوان جداگانه ای برای امور اوقاف وجود داشت که گویا بعدها منحل شد.^{۴۷} در ابتدای سلطه مغول، بسیاری از موقوفات به وسیله امرای مغول غصب شد.

حمد الله مستوفی می گوید که چهل پاره دیه از ولایت پشکل دره که وقف جامع قزوین بود، به زور به تصرف امرای مغول درآمد.^{۴۸} در دوره ایلخانان وضع بهبود یافت و املاک و اموال زیادی وقف بناهای مذهبی شد و دیوانی مخصوص اوقاف به وجود آمد که به امور موقوفات رسیدگی می کرد.^{۴۹} تشکیلات اوقاف در دوره جلایریان وابسته به دیوان قضا و ریاست آن به عهده قاضی القضاات بود، و در عمل نایب قاضی القضاات که منصب اداره اوقاف را هم برعهده داشت، به اداره امور اوقاف می پرداخت، و مراقبت از متولیان، ضبط مواضع اوقاف، عزل و نصب کارکنان، از جمله وظایف او بود.^{۵۰}

رسیدگی به موقوفات در دوره صفویه برعهده بالاترین مقام روحانی

۴۷. و. و. بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ه. ش.

۴۸. حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۷۳.

۴۹. بطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ج دوم، ص ۴۶۶.

۵۰. دکتر شیرین بیانی و تاریخ آل جلایر، ص ۲۸۳.

موسوم به «صدر» بود و دو نفر موسوم به مستوفی موقوفات و متصدی موقوفات، زیر نظر او به کار اشتغال داشتند. مستوفی موقوفات ریاست دفترخانه موقوفات را برعهده داشت. در آن دفترخانه، اطلاعات کاملی از املاک و بناهای موقوفه مثل مساحت، طرز کشت، نوع محصولات، پرداخت ها و غیره ثبت می شد. متصدی موقوفات هم با اجازه و نظارت صدر، اختیار و حساب درآمد موقوفات را در دست داشت.^{۵۱}

املاک و دارایی های اوقاف پردرآمد در بیشتر موارد مدتی پس از فوت واقف به تصرف سلاطین، حکام شهرها^{۵۲} و اشخاص صاحب قدرت درمی آمد و از عواید آن در جهت مصالح شخصی استفاده می کردند و بسیاری از مجموعه ها به علت عدم رسیدگی، پس از مدت کوتاهی به ویرانی می افتاد.^{۵۳} گاهی اوقات هم پادشاهان (مثل شاه سلیمان)^{۵۴} به بهانه ای دیوان اوقاف را تحت اختیار خود درمی آوردند تا از عواید آن استفاده کنند.

۵۱. انگلبرت کمپفر. سفرنامه. ص ۱۲۲.

۵۲. ره برن. نظام ایالات در دوره صفویه. ص ۱۰۸.

۵۳. محمد مفید مستوفی. جامع مفیدی. ج سوم. ص ۱۴۹.

۵۴. انگلبرت کمپفر. سفرنامه. ص ۱۲۴؛ محمد طاهر نصرآبادی. تذکره. ص ۴۵۷.

ب: جایگاه مدرسه در شهر

پیش از اسلام، مراکز آموزشی در مجاور کاخها و مراکز حکومتی و یا آتشکده‌ها و نقاطی دور از مراکز تجاری جای داشت.^۱ فراگیری دانش پزشکی و علوم مربوط به دبیری در انحصار شاهزادگان، درباریان و مغان بود و امکان آموزش علوم مزبور برای عامه مردم وجود نداشت.^۲ تحصیلات دینی هم در انحصار مغان و موبدان بود و تنها افراد برگزیده می‌توانستند مدارج عالی را طی کنند.

گسترش دستگاه دیوانی حکومت در دوره ساسانیان و افزایش قابل ملاحظه تعداد دبیران از ممنوعیت شرکت توده مردم در مراکز آموزش عالی و تحصیل علوم، چندان نکاست، و بندرت امکان داشت فردی بتواند از حدود و مرزهای نظام طبقاتی پای را فراتر نهد و به طبقه‌ای غیر از طبقه خویش ارتقاء یابد.

گویا در این دوره دبستانهایی در آتشکده‌های واقع در محله‌های شهر وجود داشت.^۳ از وضع طبقاتی ساکنان این محلات، و مطالب و موادی که در این دبستان‌ها به کودکان یاد می‌دادند، اطلاعی در دست نیست، اما می‌توان اظهار داشت که این دبستان‌ها در کهندژ و محلات متعلق به طبقات بالا واقع در شارسران قرار داشته، و در حومه^۴ شهر که محل زندگی عامه مردم بود،

۱. گزنفون. داستان تربیت کورس. ص ۹.

۲. نگاه کنید به: حسن پیرنیا. ایران باستان، کتاب سوم، داریوش بزرگ و خشایارشا. ص ۵۶۸.

۳. در شاهنامه فردوسی آمده است:

بهر برزنی بر دبستان بدی همان جای آتش پرستان بدی

۴. شهرهای ایران در پیش از اسلام دارای سه بخش عمده بودند. نخست کهندژ، که مراکز حکومتی، نظامی و قصر حاکم در آن جای داشت. کهندژ دارای برج و بارو و گاه خندقی مخصوص به خود بود و در نقطه‌ای مرتفع قرار داشت. دوم شارسران، که بخش اصلی شهر بود و محله‌های مسکونی و بازار در آن قرار داشت. این بخش نیز دارای برج و بارو، و دروازه‌های متعدد بود.

دبستانی وجود نداشت.

پس از اسلام، آموزش و پرورش از انحصار طبقات ممتاز خارج شد و امکان تحصیل علوم متوسطه و عالی کمابیش برای عده بیشتری فراهم گردید. علومی مانند پزشکی و نجوم کماکان در مراکزی مثل جندی شاپور متمرکز بود، اما علوم دینی در قرون اولیه در مساجد و منازل علما تدریس می شد. به تدریج همراه با گسترش و پیشرفت علوم دینی و طولانی شدن مدت تحصیل و لزوم اسکان طلاب، زمینه های پیدایش مدارس مهیا گردید. محل این مدارس بیشتر در پیرامون مساجد جامع، بازارها، محلات مسکونی و گاه میدان ها بود.

مسجد جامع و مدرسه

در آیین اسلام به فعالیتهای گروهی و اجتماعی در همه زمینه ها، از جمله در زمینه مراسم و تکالیف عبادی، اهمیت بسیار داده شده است. نماز جمعه یکی از مهمترین این عبادات است که عموم مسلمانان در قرون اولیه هجری خود را متعهد به شرکت در آن می دانستند. حفظ وحدت و یگانگی جامعه اسلامی و منزلت اجتماعی-سیاسی نماز جمعه و ملاحظات سیاسی ایجاب می کرد که در هر شهری تنها در یک مسجد، نماز جمعه خوانده شود، و در هیچ شهری اجازه اقامه نماز جمعه در دو مسجد داده نمی شد و در واقع هر شهر تنها دارای یک جامع بود. مسجد جامع و منبر از نظر حقوقی و سیاسی از ویژگیهای شهر محسوب می شد و احداث آن در روستاها ممنوع بود.

بخش سوم یعنی حومه شهر، محل اسکان زارعان و ساکنان روستاهای مجاور شهر بود. باغات و مزارع شهر در این بخش جای داشت. این بخش در دوره پس از اسلام به ربض موسوم گشت.

به تدریج با افزایش جمعیت برخی از شهرهای بزرگ، و عدم ظرفیت کافی مسجد جامع برای نمازگزاران، گویا مردم و برخی از مسئولان تقاضای تعیین دو یا چند جامع برای شهر کردند، ولی با مخالفت دستگاه خلافت مواجه شدند، اما دستگاه مزبور نتوانست مدت زیادی در برابر خواست مردم مقاومت کند و سرانجام شهرهای بزرگ از امتیاز داشتن چند جامع برخوردار شدند.

بغداد که به گفته مورخین با بیست و هفت هزار مسجد، محراب و اماکن مقدس (؟)، فقط دو جامع در دوسوی دجله داشت، در قرن دوازده میلادی صاحب یازده مسجد جامع شد.^۵ شهرهای کوچک نیز که پیشتر اجازه احداث جامع را نداشتند، از این امتیاز برخوردار گردیدند.

روستاها در چند قرن اول هجری از امتیاز تاسیس جامع محروم بودند. نرشخی در تاریخ بخارا می گوید که یکی از عمال ثروتمند و محتشم سلطان، مسجد جامعی با هزینه شخصی خود در روستایی احداث می کند و پس از اتمام ساختمان مسجد، یک نماز آدینه نیز در آن خوانده می شود، اما به محض اینکه علمای بلخ از این موضوع مطلع می شوند، با این کار مخالفت می کنند و اجازه اقامه نماز جمعه را در آن نمی دهند و مسجد را تعطیل می کنند تا آنکه پس از چند سال آن را ویران می سازند و مصالح آن را در ساختمان مدرسه ای در بلخ بکار می گیرند.^۶

ممنوعیت احداث مسجد جامع در روستاها در قرون بعد متزلزل می شود و بنابر مطالب کتاب فضائل بلخ که در قرن هفتم هجری نوشته شده است، تعدادی از روستاهای بزرگ صاحب جامع می شوند.

اهمیت کارکردهای اجتماعی و دینی مسجد جامع و ضرورت ارتباط و پیوند کالبدی آن از یک سو با بافت فضاهای مسکونی و از سوی دیگر با فضای تجاری- تولیدی، یعنی بازار که در ضمن مهمترین و پرتحرک ترین

۵. برای مطالعه بیشتر در مورد مساجد جامع و نظرفقههای مذاهب گوناگون در باره آن، نگاه کنید به:

Lapidus, Ira Marvin. Middle Eastern Cities. University of California Press. Berkeley, 1969.

۶. محمد بن جعفر نرشخی. تاریخ بخارا. ص ۱۲.

شاهراه ارتباطی شهرهای اسلامی محسوب می شد، ایجاب می کرد که جامع در قلب شهر و مرکز فیزیکی آن جای گیرد.^۷

پایگاه اجتماعی و دینی جامع، و تداوم سنت تدریس و تعلیم علوم دینی در آن، و در نتیجه جبهه مشترک کارکردی و فرهنگی آن با مدرسه، منجر به قرارگیری مدارس مذهبی — پس از کسب هویت لازم — در جوار مساجد جامع شد. برای مثال، چهار مدرسه در کنار مسجد جامع نیشابور که در میان بازار قرار داشت، ساخته شد. این موضوع تنها در مورد شهرهای بزرگ و در قرون اولیه هجری صادق نبود، بلکه در همه شهرها در صورت امکان، مدرسه در کنار جامع جای می گرفت، چنانکه مدرسه ای که در کنار مسجد جامع اردستان وجود دارد، گویا در قرن یازده هجری احداث شده است.^۸

واضح است که احداث مدرسه در کنار جامع، تنها در حالتی امکان داشت که فضای خالی و یا بنا و مجموعه ای قابل تخریب در کنار جامع وجود داشته باشد و یا اینکه هردو (جامع و مدرسه) در یک زمان تاسیس شوند؛ در غیر اینصورت مدرسه با مقداری فاصله، در حوالی جامع قرار می گرفت و به وسیله طرق ارتباطی، مخصوصاً از طریق بازار، با آن مربوط می شد.^۹

ویژگی مذهبی مدارس نه تنها موجب قرارگیری آنها در کنار مساجد شد، بلکه باعث گردید که مراکز مذهبی و آرامگاه بزرگان مذهبی که در ایران بعد از حمله مغول و بیش از همه، پس از دوره صفویه اهمیت یافته بود، همان

۷. در شهرهایی که چند مسجد جامع وجود داشت و یا اینکه ساخت کالبدی فضای ساخته شده شهر، احداث جامع در مرکز شهر را ممکن نمی ساخت. مسجد جامع بیشتر در حوالی یکی از دروازه های مهم شهر و در کنار بازار و یا در راستای آن قرار می گرفت، چنانکه دو مسجد جامع مرو در دروازه شهر ساخته شد و مسجد جامع نایین، به علت وجود نارنج (نارین) قلعه در مرکز شهر، در کناریکی از دروازه ها قرار گرفت. مسجد جامع ساوه نیز در کنار جاده احداث شده بود. (نگاه کنید به: ابن حوقل. صورة الارض. ص ۱۶۹؛ مقدسی. احسن التقاسیم. ج دوم. ص ۵۸۵).

۸. ابن بطوطه. سفرنامه. ج اول. ص ۴۴۲؛ ابوالقاسم رفیعی مهربادی. آتشکده اردستان. ص ۳۵.

۹. برای آگاهی از ویژگیهای کالبدی مساجد نگاه کنید به: دکتر محمد منصورفلامکی. باز زنده سازی بناها و شهرهای تاریخی تهران: دانشگاه تهران. ۲۵۳۶. صص ۵۷-۶۱.

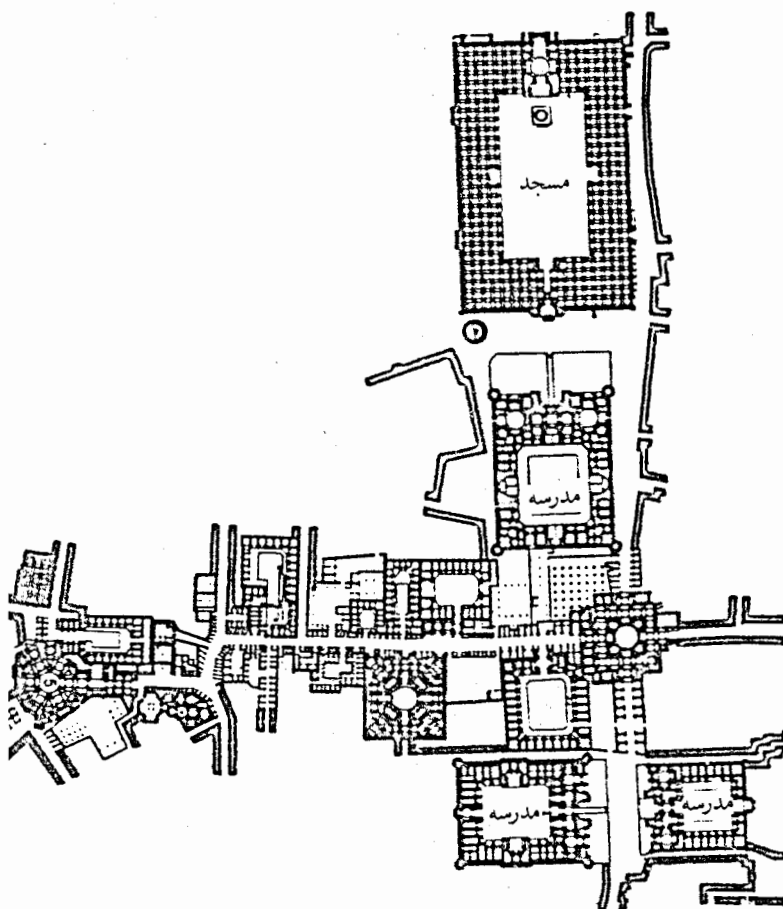
نقش مساجد در جذب فضای کالبدی مدارس را ایفا نماید. شهرهای قم، مشهد و نایین، نمونه بارز چنین خصوصیتی می باشند.

بازار و مدرسه

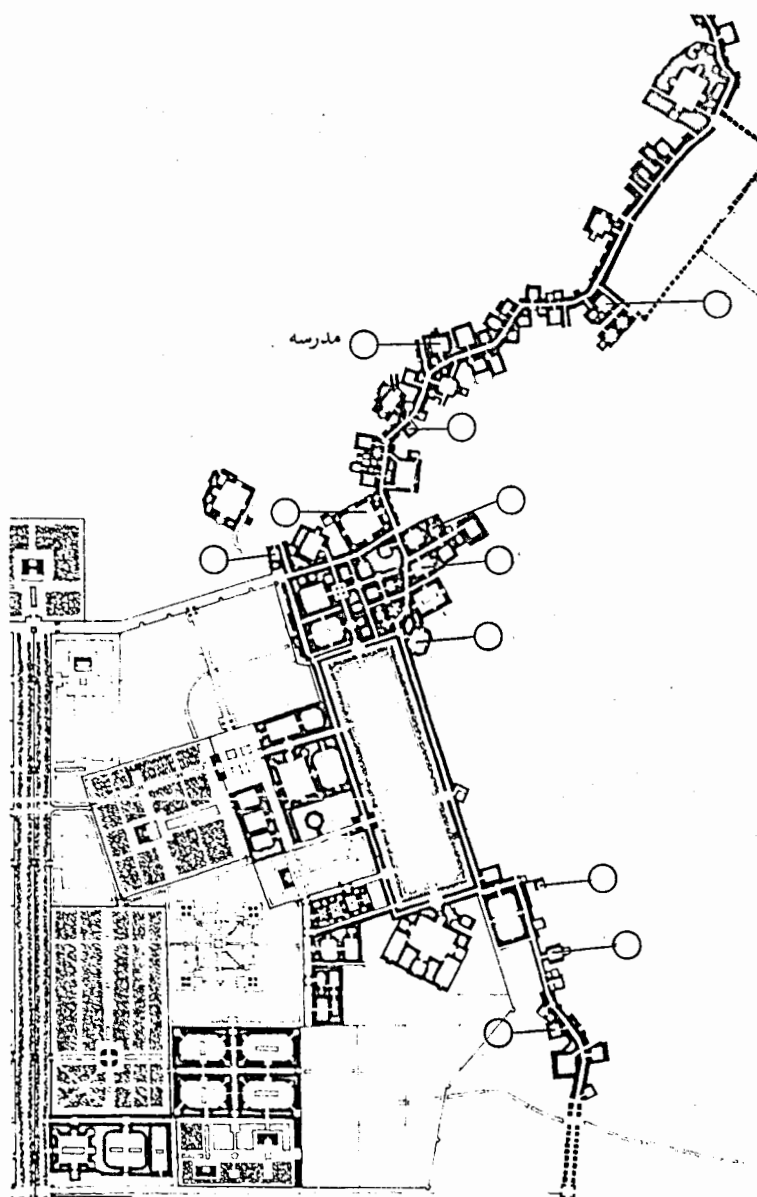
منزلت اجتماعی بازار در شهرهای ایران، مرهون اهمیت یافتن بازرگانی و تولیدات صنعتی (صنایع دستی) می باشد که پس از اسلام، از رونق شایان توبه ای برخوردار گردید.^{۱۰} رونق بازرگانی و مبادلات اقتصادی، تنها وابسته به تجارت بین المللی نبود، بلکه کارکردهای منطقه ای شهرهای ایران و ارتباط اقتصادی-اجتماعی شهر و ده، به بازرگانی و فضای کالبدی آن یعنی بازار، نقش خاصی در تاریخ این مرز و بوم بخشیده است.^{۱۱} موقعیت اجتماعی بازاریان و موقعیت کالبدی بازار در شهر و تجمع مراکز مذهبی،

۱۰. بازرگانی و سوداگری در ایران باستان از ارزش اجتماعی چندانی برخوردار نبود و اشراف و اعیان کشور، پرداختن به کارهای بازرگانی را در شأن خود نمی دانستند.

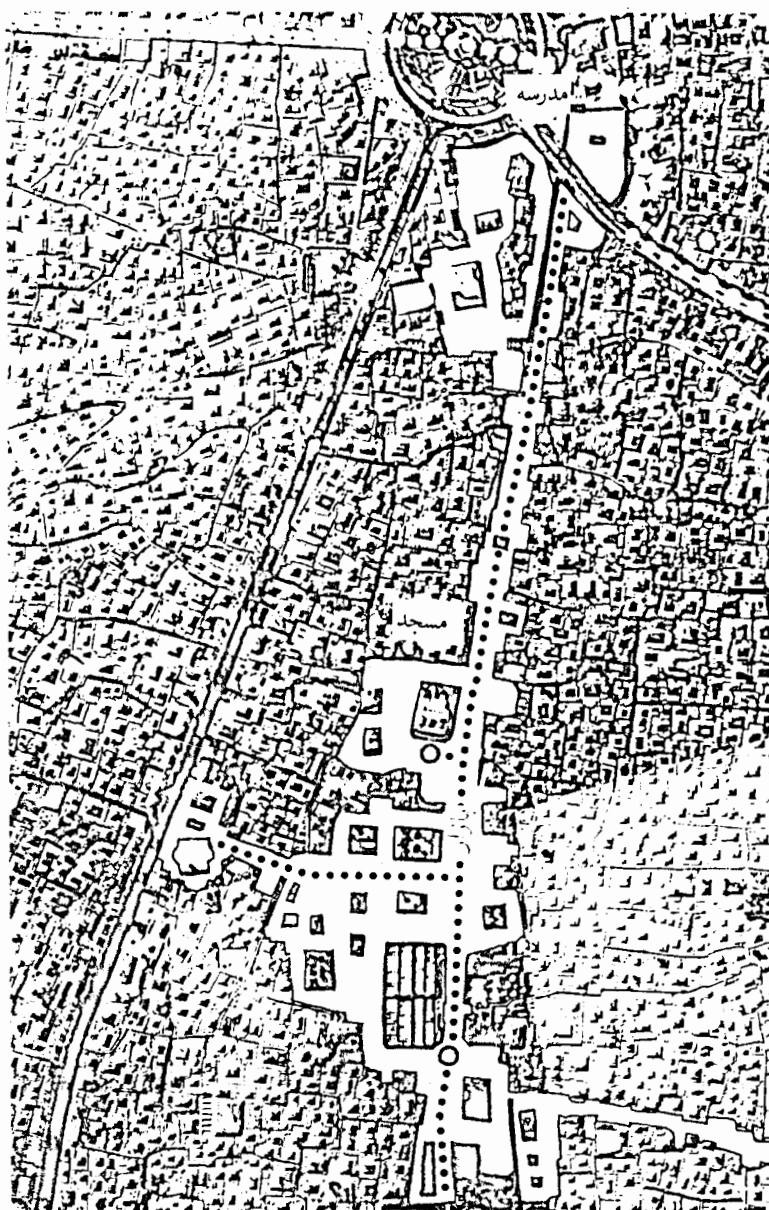
۱۱. «پل وارد انگلیش» همبستگی و ارتباط نظام یافته سکونت و اقتصاد در منطقه کرمان را مورد مطالعه و بررسی قرار داده است. وی ضمن تأکید بر پیوند و ارتباط متقابل اقتصاد شهری و روستایی در منطقه مزبور، نظریه و بینشی که شهرهای خاورمیانه را وابسته به بازرگانی بین المللی می داند را بی اعتبار می شمارد. وی می گوید: «از نظر یک اروپایی، تجارت بین المللی علت وجودی شهرهایی چون مشهد تهران، تبریز، اصفهان و کرمان بوده است. بردن نام آنها کاروانسراها، بازرگانی ابریشم و ادویه های شرقی را به یاد می آورد. اما این که هریک از این شهرها مرکز منطقه کشاورزی غنی بوده اند و اینکه بیشتر این شهرها در تولید محصولات خاصی چون قالی تخصص دارند، که برای به کار بردن مواد خام نواحی اطراف تولید می شود، به ندرت ذکر شده و، به بیان دیگر، وظایف منطقه ای شهرهای خاورمیانه فراموش شده است.» به نقل از: نامه علوم اجتماعی. دانشگاه تهران. دوره ۱، شماره ۲. سال ۱۳۴۷. ص ۲۲۰.



۱۱۱ - بخارا: بازار، مدارس مهمی که در جوار بازار و جامع احداث شده‌اند و گویای رابطه و پیوند کالبدی - کارکردی آنها می‌باشد، در نقشه مشخص شده است.



۱۱۲ — اصفهان: بازار، تعدادی از مدارس مهم شهر در طول بدنه بازار احداث شده‌اند.



۱۱۳ - کاشان: موقعیت قرارگیری ۱ - بازار، ۲ - مسجد ۳ - مدرسه (سلطانی)، در عکس هوایی فوق مشخص شده است.

فرهنگی، خدماتی و اداری در مسیر آن را باید از عوامل مهم نقش مزبور دانست.

فضای کالبدی بازار در بیشتر شهرها از دروازه‌ای که در انتهای مهمترین جاده بازرگانی و ارتباطی قرار داشت، شروع می‌شد و تا مرکز شهر امتداد می‌یافت.^{۱۲} در مرکز شهر معمولاً مسجد جامع و دارالحکومه واقع بود. در دوره‌هایی که کشور از رونق اقتصادی برخوردار می‌شد، بازار شهرستان در «سواد» هم گسترش می‌یافت،^{۱۳} یا اینکه علاوه بر شهرستان (شارستان)، در ربض هم بازار جداگانه‌ای شکل می‌گرفت. در برخی از این شهرها، بازار شهرستان و ربض، هر دو آباد بود،^{۱۴} و در بعضی دیگر به علت گسترش و توسعه ربض و افزایش اهمیت آن نسبت به شارستان، بازار ربض از بازار شارستان آبادتر بود.

بخشی از فضای کالبدی بازار که شامل کاروانسرا، خانبار، تیم و تیمچه‌ها می‌شد، به بازرگانی خارجی، و داخلی و هر رسته و محل به کالای خاصی اختصاص داشت و اعضای آن صنف در آن محل، اجناس خود را عرضه می‌کردند و آن بخش به نام همان صنف شهرت می‌یافت، مثل بازار کفاشان، مسگران، زرگران، صرافان و غیره.^{۱۵}

ناصر خسرو که در قرن پنجم هجری به اصفهان سفر می‌کند، شرح جالبی از بازار اصفهان ارائه می‌دهد. وی در وصف راههای وسیع و شبکه

۱۲. در بعضی از شهرها، بازار از دروازه‌ای تا دروازه دیگر امتداد می‌یافت، مانند زرنج که بازار آن طولی در حدود نیم فرسخ داشت و از دروازه فارس تا دروازه مینا به طور پیوسته احداث شده بود. (اصطخری، مسالك و ممالك، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰ ه. ش. ص ۱۹۳)

۱۳. روضات الجنات، ص ۷۸؛ نواحی حومه شهر و روستاهای نزدیک و مجاور شهر را «سواد» می‌گفتند؛ و نیز نگاه کنید به: حدود العالم، ص ۱۳۷.

۱۴. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۵۳.

۱۵. برای آگاهی از اجزای بازار به مقاله آقای مهندس محمد کریم پیرنیا درباره بازار، در مجله باستانشناسی و هنر ایران رجوع شود.

ارتباطی شهر توضیح می دهد که با کاروانی حامل یک هزار و سیصد خروار بار، از کوچه های شهر تا مقصد مورد نظر عبور می کند، بدون آنکه موضعی تنگ باشد. وی راسته ای را مشاهده می نماید که در آن دو یست صراف به کار اشتغال داشتند و کوچه ای را می بیند که پنجاه کاروانسرا در آن جای داشت.^{۱۶}

همه بخشهای فضای بازار به بازرگانی برون شهری اختصاص نداشت، بلکه بخشهایی از آن، به ویژه بخشهای مجاور مرکز شهر و مراکز محلات، در خدمت تامین نیازهای شهروندان بود.^{۱۷} به این ترتیب هر شهروندی در هفته یک یا چند مرتبه برای خرید مایحتاج زندگی، گذارش به بازار می افتاد.

سرپوشیده بودن تمام و یا اکثر طول بازار، و در نتیجه خنک بودن هوای آن در تابستان گرم، و قابل تحمل بودن آن در هوای سرد زمستان، عامل مهمی بود که هر شهروند را تشویق نماید که برای حرکت و جابجایی در شهر، حداکثر استفاده را از این راه بنماید. فضای کالبدی مناسب و تنوع مناظر و جنب و جوش و تحرک فضای بازار، آن را به صورت تنها شاهراه مهم و پرتحرک^{۱۸} شهرهای ایران درآورده بود که در ایام جشن و شادی، شاهد برگزاری مراسم مفصل و باشکوه بود.^{۱۹} همچنین اگر کسی خطای فاحشی مرتکب می شد، موی سرش را می تراشیدند و در بازاری می گرداندند.^{۲۰} در مواقعی هم که حکام و سلاطین می خواستند مردم را مرعوب کنند و قدرت خود را به نمایش بگذارند، جسد یا اجساد مخالفین و معاندین خود را پس از قتل

۱۶. ناصر خسرو. سفرنامه ناصر خسرو. ص ۱۷۷.

۱۷. نیازهای روزانه شهروندان به وسیله بازارهای کوچک محله ای تامین می شد.

۱۸. ابن بطوطه می گوید که روزی در بازار خوارزم با چنان ازدحام مواجه می شود که تصمیم می گیرد به جای سابق خود بازگردد، اما به علت ازدحام شدید، حتی موفق به بازگشت هم نمی شود و مدتی سرگردان در جای خود می ماند (ابن بطوطه. سفرنامه ابن بطوطه. ج اول. ص ۴۰۵).

۱۹. ابوالفضل بیهقی. تاریخ بیهقی. ص ۵۰.

۲۰. سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. تاریخ نامه هرات. ص ۴۴۲.

آنان، در بازار می گردانند.^{۲۱}

بنابراین منزلت اقتصادی-اجتماعی بازار و بازاریان، - که ناشی از زیربنای اقتصادی شهرهای بازرگانی-تولیدی بود. - امتیازات ارتباطی آن، و پیوند و ارتباط با مراکز اجتماعی و مذهبی بخصوص با جامع، موجب گردید که مدارس مذهبی حتی الامکان در بدنه بازار جایی به خود اختصاص دهند. موقعیت مکانی مدارس در بازار، بیش از هر چیز متمایل به مجاورت با جامع و مرکز شهر بود، اما رشد سازواره ای و گاه طراحی شده بازار و فضاهای ساخته شده و غیر قابل تخریب اجازه نمی داد که همه مدارس بتوانند در بهترین مکان و موقعیت استقرار یابند و به ناچار مدارس جدید در طول بدنه بازار و یا مجاور آن، احداث می شدند. بنابراین طبیعی است که مدارس تنها در یک فضا یا بخش خاصی از بازار نمی توانستند جای گیرند و در بخشهای گوناگون مثل بازار سراجان^{۲۲}، تیم کفشگران^{۲۳}، و بازار دلان^{۲۴} و غیره استقرار می یافتند.

محلات مسکونی و مدرسه

تجمع فضاهای مسکونی در واحدهایی متجانس موسوم به محله، بر پایه عواملی مانند همبستگی های مذهبی، صنفی، قومی، اجتماعی و اقتصادی موجب - نوعی مرز بندی کالبدی - اجتماعی در شهرها گردید. عوامل همبستگی ساکنان یک محله بسیار متنوع بود.^{۲۵} در شهرهای

۲۱. ابن اثیر. کامل. ج هفده. ص ۲۸۷.

۲۲. ناصر خسرو. سفرنامه ناصر خسرو. ص ۴.

۲۳. نرشخی. تاریخ بخارا. ص ۱۳۱.

۲۴. محمد مفید مستوفی بافقی. جامع مفیدی. ج اول. ص ۸۵.

۲۵. پیش از اسلام، نظام طبقاتی و مرز بندی های اقتصادی - اجتماعی، مهمترین عامل طبقه بندی محلات بود.

نوساز اسلامی مانند کوفه، مردم بر اساس وابستگی های قبیله ای و طایفه ای در محلات متمایز جای گرفتند.^{۲۶} عامل مذهب از قرن دوم هجری به بعد، یکی از عوامل مهم همبستگی و تمایز محلات از یکدیگر گردید. حنفیان، شافعیان، شیعیان و پیروان دیگر مذاهب، هریک در محله ای مخصوص به خود زندگی می کردند. در شهرهای بزرگ، یک یا چند محله اختصاص به مهاجرین جدید داشت و هرکوی و گذری از محله به اهالی مهاجریک شهر تعلق داشت. احمد بن ابی یعقوب در وصف محلات بغداد، به محله ای اشاره می کند که هرگذری از آن به مردم شهرهای مرو، ختل، بلخ و غیره اختصاص داشت.^{۲۷}

هر محله به نام صنف، مذهب و دیگر عوامل همبستگی ساکنان نامیده می شد، مثل محله رنگرزان، درودگران، علما، حنفیان، شافعیان و غیره. گاهی اوقات برخی از محلات به نام یکی از بزرگان و اعیان محله نامیده می شد، مثل ربع رشیدی، که شخص مذکور بانی محله و تاسیسات و بناهای عمومی آن بود. در بعضی از شهرها، محلات به نام دروازه ای که در آن محله واقع بود، معروف می شد، مثل محله باب عروه و محله باب عقیل در نیشابور.^{۲۸} اولیا چلبی در مورد تبریز می گوید که محله ها را به نام دروازه می خواندند و می گفتند دروازه پل باغ (محله پل باغ)، دروازه دمشقیه و غیره.^{۲۹}

هر محله دارای تاسیسات و تجهیزاتی از قبیل بازارچه، مسجد، آب انبار، میدانچه یا حسینیه و تکیه، و حمام بود و از نظر نیازهای روزانه و هفتگی، ساکنان هر محله کمابیش دارای نظامی تقریباً مستقل بودند. در محله هایی که به یک صنف خاص تعلق داشت، بازارچه یا بخشی هم برای کارگاه ها و یا عرضه کالاها وجود داشت.

۲۶. برای اطلاع از چگونگی وضع اجتماعی ساکنان محله های مسکونی کوفه، نگاه کنید به: دکتر سید حسن جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت الهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹ ه. ش. فصل پنجم، صص ۹۱-۱۱۵.

۲۷. احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ص ۲۰.

۲۸. ابو عبدالله نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص ۱۲۴.

۲۹. اولیا چلبی، سیاحتنامه، ص ۲۷۸.

وسعت و تجهیزات هر محله به خصوصیات عمده شهر^{۳۰}، وضع اقتصادی-اجتماعی ساکنان محله و گاهی اوقات بانی آن بستگی داشت. در نیشابور در قرن چهارم هجری، چهل و هفت محله وجود داشت که یک محله متوسط آن مثل محله جولاهکان بیش از سیصد کوچه داشت.^{۳۱} محله ربع رشیدی که به وسیله خواجه رشیدالدین فضل الله طیب در تبریز ساخته شد، شامل سی هزار خانه، هزار و پانصد دکان، بیست و چهار کاروانسرای رفیع، تعدادی حمام و کارخانه های شعربافی، کاغذسازی، رنگرزان و دارالضرب و غیره بود.^{۳۲}

شاردن در بخشی از سیاحتنامه خود، محله های اصفهان و ویژگی های آن را توضیح می دهد. از جمله می گوید که محله طوقچی هشتاد خانه، محله دردشت هشتاد و پنج خانه، محله فلفلچی صد و پنجاه خانه، محله خواجه هزار و صد خانه و محله عباس آباد بیش از دو هزار خانه دارد.^{۳۳} این ارقام با توجه با سایر مدارک و اسناد، نمایانگر آنست که نمی توان به درستی محدوده کمی یک محله مسکونی را تعیین کرد، اما طبیعی است که تجهیزات هر محله از یک سو مشروط به تعداد سکنه و محدوده محله، و از سوی دیگر وابسته به وضع اقتصادی-اجتماعی اهالی محله بود.

در بیشتر شهرها، اعیان و بزرگان شهر، در محله های متفاوت و مجاور بخشهای پر رونق بازار ساکن می شدند. گویا محله کرخ بغداد به علت آنکه مرکز فعالیتهای بازرگانی خارجی بود، مورد توجه بازرگانان^{۳۴} قرار داشت و

۳۰. ویژگیهای اقلیمی هر منطقه از عوامل مهم شکل دهنده به ساخت شهر و محلات مسکونی می باشد. برای آگاهی از چگونگی این تاثیر و به طور نمونه در مورد شهرهای واقع در نواحی گرم و خشک ایران، نگاه کنید به: محمود توسلی. ساخت شهر و معماری در اقلیم گرم و خشک ایران. تهران: پوند، ۱۳۶۰ ه. ش.

۳۱. ابو عبدالله نیشابوری. تاریخ نیشابور. ص ۱۲۲.

۳۲. خواجه رشیدالدین فضل الله. مکاتبات رشیدی. صص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۳۳. شاردن. سیاحتنامه (بخش اصفهان). صص ۱۷۵، ۱۹۶، ۱۹۷.

۳۴. صباح ابراهیم سعید الشیخلی. اصناف در عصر عباسی، ترجمه دکتر هادی عالم زاده. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ ه. ش. ص ۶۱.

آنها در آنجا اقامت داشتند. شاردن در وصف محله شمس آباد اصفهان می گوید که محله مزبور به دو بخش کهنه و نو تقسیم شده بود، در شمس آباد کهنه به علت دوری آن از مراکز بازرگانی و قصرهای سلطنتی هیچیک از اشراف و اعیان سکونت نداشتند.^{۳۵} البته علاوه بر نقاط نزدیک به فضاهای بازرگانی، در برخی از شهرها، نواحی حاشیه ای به علت همجواری با باغات و فضاهای سبز، مورد توجه اعیان و بزرگان واقع می شد.

با وجود تخصیص برخی از محلات به اعیان و اشراف، تمایز طبقاتی بین محله های مسکونی چنان نبود که همه محله های شهر براساس وضع اقتصادی ساکنان آن متمایز شده باشد، بلکه در بسیاری از محله های شهر، گروهی از اعیان و بزرگان در کنار طبقات و گروه های متوسط جامعه بسر می بردند، در این حالت، اعیان یک محله تحت تاثیر انگیزه های مذهبی و یا برای ریاکاری و انگیزه های دنیایی، اقدام به احداث بناهای عمومی مثل مسجد، مدرسه، حمام و حسینیه می کردند و آن را وقف می نمودند و موقوفاتی هم برای آن تعیین می کردند که مخارج نگهداری و هزینه های جاری آن تامین شود. در کتابهای متعددی از جمله تاریخ یزد نوشته جعفری، تاریخ یزد نوشته احمد کاتب، سیاحتنامه شاردن و غیره، می توان اشارات و گزارشات بسیاری راجع به احداث بناهای عمومی از سوی بزرگان و اعیان هر محله مشاهده نمود.

بنابراین احداث مدارس مذهبی در محلات مسکونی، از یک طرف احتمالاً به علت عدم فضای خالی در کنار جامع و بازار، و از طرف دیگر، و چه بسا در بیشتر موارد، به سبب افزایش منزلت اجتماعی محله صورت می پذیرفت. در دوره صفویه، در هر کدام از شهرهای اصفهان و تبریز در حدود پنجاه مدرسه وجود داشت که اکثر آنها در محلات مسکونی و به وسیله اعیان و بزرگان ساخته شد.

سرنوشت مدرسه ای که در یک محله مسکونی بنا می شد، تابع و

مشروط به وضع محله بود. در درگیریها و جنگهایی که بین ساکنان محلات یک شهر پدید می آمد^{۳۶}، هریک از طرفین درگیر، اقدام به ویران کردن مدرسه حریف مقابل می کردند. در فتنه ای که در سال ۴۸۸ در نیشابور اتفاق افتاد، حنفیان و شافعیان بر کرامیه پیروز شدند و مدارس آنها را ویران کردند^{۳۷}. در جنگ دیگری که در سال ۵۵۶ در همین شهر بین حنفیان و شافعیان روی داد، هشت مدرسه از حنفیان و هفده مدرسه از شافعیان ویران شد^{۳۸}.

مدارس بزرگ هر شهر به علت منزلت علمی همواره مورد توجه علما، بزرگان و سلاطین قرار می گرفتند و قرنهای به حیات خود ادامه می دادند، اما بسیاری از مدارس کوچک محله ای مدتی پس از فوت بانی از رونق می افتادند و حتی گاهی اوقات ساختمان مدرسه به علت فوت بانی ناتمام باقی می ماند^{۳۹} و هرگز به پایان نمی رسید. در بعضی موارد موقوفات مدارس کوچک پس از فوت بنیانگذار آن روبه ویرانی می رفت و موقوفات آن به وسیله متولی یا وارثان غصب و حیف و میل می شد^{۴۰} و پس از اندک مدتی، مدرسه به صورت ویرانه در می آمد، مثل مدرسه صالحیه (مشهور به مدرسه دختر) شیراز، که محل نگهداری گاو و گوسفند اهالی محله گردید^{۴۱}.

میدان و مدرسه

تاکنون بررسی و تحقیق ژرفی در مورد نقش کالبدی و کارکردی

۳۶. روابط محله ای به همان نسبت که موجب تقویت همستگی ساکنان یک محله می گردید، موجب ایجاد تعصباتی می شد که در موارد زیادی منجر به جنگ و درگیری بین اهالی دویا چند محله باهم می گردید.

۳۷. ابن اثیر. کامل. ج هفده. ص ۲۲۹.

۳۸. ابن اثیر. کامل. ج بیست و یک. ص ۹۹.

۳۹. احمدین حسین کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۱۴۹.

۴۰. همان، ص ۱۴۸.

۴۱. حاج میرزا حسین فسایی. فارسنامه ناصری. ص ۱۶۳.

میدان در شهرهای ایران انجام نشده است و اطلاعات موجود در باب این عنصر شهری به ویژه در مورد شهرهای پیش از دوره صفویه بسیار اندک است.

در برخی از منابع تاریخی به وجود میدان در شهرها، اشاره مختصری شده است. ابوعبدالله نیشابوری در کتاب تاریخ نیشابور، از چند میدان مانند میدان تلاجر، میدان هانی، میدان حسین بن معاذ بن مسلم در آن شهر (در قرن چهارم هجری) نام می برد. وی در مورد میدان تلاجر می گوید که قصر مرفوعی در صدر میدان قرار داشته که هارون الرشید در مدت اقامت خود در آن شهر، در آن قصر اقامت کرد^{۴۲}. ابن حوقل در صورة الارض می گوید که دارالاماره و زندان در میدان حسین (در نیشابور) قرار دارد^{۴۳}. در کتاب فضائل بلخ نیز به میدانی به نام گشتاسب در بلخ اشاره شده است^{۴۴}. میدانی در پای حصار هرات هم برای عیدگاه وجود داشته است^{۴۵}.

در دوره صفویه در شهرهای بزرگ، بخصوص مراکز مهم حکومتی و اداری مثل تبریز، قزوین و اصفهان، میدانهای بزرگی احداث می شود. میرزا حسینخان (معاصر دوره قاجاریه) چهار میدان (میدان کهنه، میدان میر، میدان چهارحوض، میدان نقش جهان) را در اصفهان ذکر می کند و می گوید که در دوره های قبل، تعداد میدانهای اصفهان بیشتر بوده است^{۴۶}. میدان نقش جهان در عهد مذکور بیشتر دارای کارکردی سیاسی-اجتماعی بود. در قزوین، درگاه دولتخانه و خلوتخانه و عمارات دیگر حکومتی و شهری در کنار میدان سعادت قرار داشت^{۴۷}. تاورنیه هم به بناهای باشکوه اطراف میدان بزرگ تبریز اشاره می نماید و می گوید که در میدان شهر، ماموران دولتی هر روز در هنگام طلوع

۴۲. ابوعبدالله نیشابوری. تاریخ نیشابور. ص ۱۴۴.

۴۳. ابن حوقل. صورة الارض. ص ۱۶۷.

۴۴. ابوبکر عبدالله بن عمر. فضائل بلخ. ص ۱۵.

۴۵. معین الدین محمد زمچی اسفزاری. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. ص ۴۳۷.

۴۶. میرزا حسینخان. جغرافیای اصفهان. ص ۱۷.

۴۷. اسکندر بیگ منشی. عالم آرای عباسی. نیمه دوم جلد دوم. ص ۱۱۱.

و غروب آفتاب به مدت نیم ساعت کوس و کرنا می نواختند^{۴۸}. از توصیف مورخان و سیاحان چنین برمی آید که کارکرد عمده میدان بیشتر جنبه سیاسی و اداری داشته تا مذهبی و مردمی، و اکثر نهادهای حکومتی و سیاسی در آن جای داشته است و فضای باز آن برای برگزاری مراسم رسمی و گاه اعیاد مذهبی^{۴۹}، و مجازات مخالفان و دشمنان و مجرمان^{۵۰}، مورد استفاده قرار می گرفته است. در دوره صفویه در میدان سعادت آباد قزوین چند نفر از دزدان و مجرمان را زنده بر سیخهای آهنین زده، آتش افروختند و کباب کردند^{۵۱}. در زمان ناصرالدین شاه نیز در حضور وی، قاتلین را در سبزه میدان تهران که در ضلع جنوبی ارگ قرار داشت، اعدام می کردند^{۵۲}.

علاوه بر کارکردهای مزبور، در برخی از میدانها، بازارهای موقت و حتی گاه دائم تشکیل می شد و فروشندگان اجناس خود را در فضای باز، زیر چادر در معرض فروش قرار می دادند. شاردن در سیاحتنامه خود از فروشندگانی که اجناس خود را در میدان نقش جهان اصفهان به معرض فروش می گذاشتند، یاد می کند و می گوید که در هنگام غروب آفتاب، بندبازان و خیمه شببازان و داستانسرایان در میدان مردم را مشغول می کردند. میدان توپخانه تهران در دوره قاجاریه، نیز کارکردهای مشابهی داشته است و محل لوطیان، چشم بندها و رقاصان دوره گرد بوده است^{۵۳} و مردم اوقات فراغت خود را در این میدان صرف می کردند. نقش اجتماعی میدان در شهرهای ایران چندان قابل مقایسه و مشابه با

۴۸. تاورنیه. سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، حواشی از دکتر حمید شیرانی. اصفهان: تأیید.

۱۳۳۶ ه. ش. ص ۶۷.

۴۹. نگاه کنید به: احمد بن حسین بن علی کاتب. تاریخ جدید یزد. ص ۲۷۵.

۵۰. یحیی بن عبداللطیف الحمینی القزوی. لب التواریخ. ص ۱۶۱.

۵۱. اسکندر بیگ منشی. عالم آرای عباسی. ص ۶۸۶.

۵۲. کنت دوگوینو. سه سال در ایران. ص ۵۵.

۵۳. ارنست اورسل. سفرنامه اورسل. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار، ۱۳۵۳ ه. ش. ص ۱۰۷.

نقش آن در شهرهای غربی نیست، زیرا حکومت‌های مستبد حاکم بر کشور، به شهروندان اجازه نمی‌دادند که در اداره شهر و کشور خود دخالت نمایند و هر نوع تجمع و فعالیتی در این رابطه را سرکوب می‌کردند. به همین جهت تقریباً هیچگاه — مگر در مواقع بحرانی — میدان در شهرهای ایران به عنوان فضایی شهری که محل تشکیل اجتماعات سیاسی مردم برای تعیین سرنوشت جامعه و اداره امور شهرشان باشد، کارکرد اساسی و ملموسی نداشته است، به همین دلیل در تاریخ شهرنشینی ایران، نقش اجتماعی میدان به پایه نقش و پایگاه اجتماعی جامع و بازار نرسید.

بناهای اطراف میدانها به طور عمده به وسیله سلاطین، امرا و اشخاص بانفوذ احداث می‌شد و به فضاهای حکومتی و تشریفاتی اختصاص داشت^{۵۴} در موارد متعددی در منابع تاریخی به احداث مدرسه از سوی اعیان و بزرگان در کنار میدان شهر اشاره شده است، چنانکه جوینی در تاریخ جهانگشا، به دو مدرسه خانی و سعیدیه در میدان بخارا اشاره می‌کند.^{۵۵} گویا چند مدرسه نیز در اطراف میدان «رجستان» در سمرقند، در دوره تیموریان بنا شده بود.^{۵۶} در میدانی که در وسط بازار کاشان بود، مدرسه‌ای در کنار مسجد و دارالشفای آنجا بنا می‌شود.^{۵۷} مدرسی که در میدانها احداث می‌شد، بیشتر به وسیله سلاطین، امرا و بزرگان ساخته می‌شد.

۵۴. اگر مسجد جامع یا بنای مذهبی دیگری هم در اطراف میدان از سوی دستگاه حکومتی ساخته می‌شد، بیشتر به منظور افزایش منزلت اجتماعی و حیثیت مذهبی نظام حاکم صورت می‌گرفت.

۵۵. جوینی. جهانگشای جوینی. ص ۷۶.

۵۶. پروفیسور ارنست کونل. هنر اسلامی، ترجمه مهندس هوشنگ طاهری. تهران: توس، ۱۳۵۵ ه. ش.

ص ۱۱۴.

۵۷. حسن نراقی. آثار و ابنیه تاریخی کاشان. ص ۲۳۴.

پایگاه اجتماعی مدرسان و اهمیت مدارس

دو ویژگی مهم اسلام، یعنی رسالت جهانی و جامعیت اجتماعی آن موجب پیدایش نوعی طبقه‌بندی اجتماعی گردید که برپایه آن، دو گروه گسترده اجتماعی موسوم به اهل شمشیر و اهل قلم مسئول تحقق آرمانهای اصولی اسلام شناخته شدند. پس از قرن دوم هجری و همزمان با توسعه سرزمینهای اسلامی، از یک سو افزایش و پیچیدگی مسایل اقتصادی، اجتماعی و حقوقی، و از سوی دیگر لزوم تعیین مبانی نظری اعتقادات و احکام مذهبی به علت نفوذ افکار فلسفی یونانی و غیره در جوامع اسلامی و ضرورت مقابله فرهنگی و نظری با اندیشه‌ها و مکاتب مذهبی و فکری غیرمسلمانان، به افزایش اعتبار پایگاه اجتماعی اهل قلم منجر شد.

در یک نوع طبقه‌بندی، افراد جامعه به چهار طبقه تقسیم می‌شدند که هرکدام جای خاصی در جامعه داشتند. این طبقات عبارت بودند از: نخست اهل قلم، که شامل دانشمندان، علما، فقها، قضات، پزشکان، ادبا، دیوانسالاران و کلیه کسانی که به نحوی در امور نظری و عملی فعالیت داشتند، می‌شد. طبقه دوم، اهل شمشیر یعنی غازیان و مجاهدان بودند. طبقه سوم، اهل فن و اهل معامله و بعضی دیگر از اقشار شهری مانند پیشه‌وران و عمال دیوانی را شامل می‌شد و سرانجام، زارعان در طبقه چهارم جای داشتند.^{۵۸} ابن خلدون در «مقدمه» درباره اهل شمشیر و اهل قلم، و تفاوت مراتب آنها در دستگاههای دولتی می‌گوید که قلم و شمشیر هر دو از ابزار و وسایل فرمانروایان و حکومتها است که در فرمانروایی از آن‌ها یاری می‌طلبند، به این ترتیب که در آغاز استقرار و تشکیل دولت و مادامیکه ارکان دولت استوار

۵۸. شمس الدین محمد بن محمود آملی. نفایس الفنون فی عرایس العیون. تهران: اسلامیه،

۱۳۷۹ ه. ق. ج دوم. صص ۴۳۲ و ۴۳۳.

نگشته، نیاز به اهل شمشیر بیشتر است؛ اما هنگامی که نظام سیاسی از ثبات و استحکام کافی برخوردار شد، احتیاج به اهل قلم بیشتر می شود و پایگاه اجتماعی آنان ترقی می کند.^{۵۹}

بر پایه طبقه بندی دیگری، افراد و اقشار جامعه به دو طبقه عوام و خواص تقسیم می شدند. اعضای دستگاه خلافت، سلاطین، امرا، حکام و اشراف از خواص محسوب می شدند، پیشه وران، صنعتگران و کشاورزان و اقشار فرو دست جامعه، طبقه عوام را تشکیل می دادند. اقشار بلند مرتبه اهل شمشیر و اهل قلم از خواص بودند و اقشار فرو دست آنها از عوام بشمار می رفتند.

در مفهوم اهل قلم، بیشتر یک طبقه اجتماعی-فرهنگی مورد نظر بود تا یک طبقه اقتصادی-اجتماعی که پایگاه هر طبقه بر حسب نقش آن در تولید و توزیع اجتماعی تعیین می شود، بنابراین اگر جامعه از موضع و یژگیهای اقتصادی هر طبقه مورد توجه قرار گیرد، آنگاه باید اظهار داشت که علما که جزء اهل قلم محسوب می شدند نه تنها تشکیل یک طبقه را نمی دادند، بلکه در طبقه خاصی نیز جای نمی گرفتند، و به صورت قشری گسترده و وسیع به شکل لایه های متفاوتی در روی طبقات می لغزیدند. به عبارت دیگر علما که قشر عظیمی از اهل قلم را تشکیل می دادند، خود به لایه های چندی طبقه بندی می شدند و در همان حال که برخی از لایه ها در کنار خواص یعنی دستگاه خلافت و حکومت های محلی قرار می گرفتند، لایه های دیگر آن در کنار توده های زحمتکش و فرو دست جامعه (عوام) جای می گرفتند و همراه آنان در مبارزات اجتماعی و سیاسی شرکت می کردند.

یکی از اصطلاحاتی که در برخی از جوامع اسلامی برای لایه ها و افراد ممتاز اقشار و طبقات جامعه بکار می رفت، کلمه «اعیان» به معنی بزرگان و خواص یک قشر یا صنف بود. «اعیان العلما» یعنی افراد و لایه هایی از قشر علما که به علت دارایی و مکنت و اعتبار اجتماعی، در طبقه خواص

جای می گرفتند^{۶۰}، همچنین «اعیان التجار» یعنی بازرگانانی که از خواص، و نسبت به سایر تجار از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردار بودند.^{۶۱}

وجود مذاهب فقهی و همبستگی های مذهبی عامل مؤثری در بوجود آمدن نوعی گروه بندی اجتماعی شد که خطوط و مرزهای طبقاتی جامعه را مخدوش می کرد، و در هنگام جدالهای مذهبی، پیروان یک مذهب، به طور موقت کمابیش بدون توجه به پایگاه طبقاتی هر قشر، به حمایت از یکدیگر بر می خاستند. این همبستگی ها، و حتی در مقابل عوامل خارجی، مانع از نفوذ اختلافات و امتیازات طبقاتی نبود^{۶۲}، حتی در بعضی از زمینه ها که به طور صریح در دین اسلام هیچگونه اختلافی بین افراد و اقشار گوناگون وجود ندارد نیز در عمل تمایزاتی بین طبقات و قشرهای جامعه یافت می شد، چنانکه گویا برخی اوقات حتی کیفیت عقد خواص با عوام متفاوت بوده است.^{۶۳}

۶۰. در تاریخ بیهق در وصف یکی از علمای بیهق چنین آمده است: «او سیدی متمتع و متجمل بوده است و با مروت تمام، و مسکن او دیه فریومد بوده است، و او را در آن حدود املاک بسیار بوده است.» (ابن فندق. تاریخ بیهق. ص ۱۸۶).

۶۱. برای آگاهی از وضع اجتماعی - اقتصادی علما، برای نمونه به یک بررسی انجام شده در مورد علمای نیشابور نگاه کنید به:

Richard W. Bullet. The Patrician of Nishapur. Harvard University Press. Cambridge, Massachusetts. 1972.

۶۲. علاوه بر اختلافات طبقاتی که گاهی اوقات به شورش طبقات فرودست منجر می شد، میان گروه های قومی و نژادی نیز درگیری هایی به وجود آمد، چنانکه بین ایرانیان و عربها در مناطق و شهرهای متعددی از جمله قم جدالهایی بروز می کرده است. برای نمونه نگاه کنید به: قمی، حسن بن محمد بن حسن. تاریخ قم، تصحیح و تحشیه جلال الدین طهرانی، تهران: توس، ۱۳۶۱. ش.

۶۳. در کتاب محبوب القلوب در باب ازدواج یک نجار چنین آمده است که: «... چون کلمات را شنید گفت ای قاضی این از این صیغه نیست که باهل حشم و دهقانها میخوانند من هزار و پانصد دینار بتو داده ام که مرا مثل اکابر عقدنمایی من طفل نیستم که بیاز پیچه از سر تو واشوم این صیغه تو از بیست دینار ارزش ندارد و یا باقی را پس بده یا آن صیغه آدمیان را بخوان قاضی گفت ای نجار تو مرد کاسی هستی چرا اینقدر داعیه داری ما همان صیغه را که بملا عبدالله کدخدای بازار خوانده ایم اکنون بجهت تو خواندیم و صیغه دیگر جهت اکابر و علما و حکام است میخوانی بما در درس بدهی.» (نقل از: برخوردار بن محمود ترکمان فراهی. محبوب القلوب. تهران: بارانی، بی تا. ص ۵۳۸).

مدرسان که بخشی از علما بودند، به علت اهمیت و منزلت علوم مذهبی، دارای پایگاه اجتماعی والایی بودند و نزد طبقات و اقشار جامعه محترم شمرده می شدند. زندگی اغلب مدرسان در حد متوسط بود، عده ای از آنها که به نحوی با دستگاه خلفا و سلاطین در ارتباط بودند، از رفاه و ثروت بسیار برخوردار بودند و در مقابل، گروه اندکی از آنان هم حاضر نبودند در ازای تدریس کوچکترین دستمزدی قبول نمایند و هم زمان با اشتغالات علمی، به فعالیتهای تولیدی و زراعی، و گاه پیشه وری می پرداختند.^{۶۴}

خلفا، سلاطین و امرا برای کسب حیثیت اجتماعی و مشروعیت دینی به علما احترام می گذاشتند و به آنها مستمری می پرداختند، و هنگامی که یکی از مشاهیر آنان فوت می کرد، مجلس ختمی از سوی خود برگزار می کردند، چنانکه وقتی در سال چهارصد هجری یکی از علما و مدرسین مشهور حنفی به نام بوصالح درگذشت، سلطان محمود غزنوی به وزیر خود، خواجه ابوالعباس اسفراینی چنین گفت: «در مدرسه ابن امام روماتم وی بدار که وی را فرزندی نیست که ماتم وی بدارد، و من روا داشتمی در دین و اعتقاد خویش که این حق بتن خویش گزاردمی اما مردمان ازین گویند و باشد که عیب کنند، و از تو محشم ترما را چاکر نیست، وزیر و خلیفه مایی.»^{۶۵}

مغولها هم به بخش عظیمی از علما احترام می گذاشتند و رعایت حال ایشان را می کردند. در دوزه صفویه بالا ترین مقام معنوی جامعه به آنها

۶۴. عده ای از علما از همان قرن اول هجری با دریافت مستمری در برابر آموزشهای دینی مخالف بودند و عده ای هم دریافت مستمری را فقط در حد رفع نیازهای اولیه قابل قبول می دانستند. سعدی در گلستان حکایتی به این مضمون آورده است: «یکی را از علمای راسخ پرسیدند: چگونگی در نان وقف؟ گفت: اگر نان از بهر جمعیت خاطر میستاند، حلالست و اگر جمع از بهر نان می نشیند، حرام.» (سعدی. گلستان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. تهران: صفعی شاه، بی تا. ص ۲۱۳).

طلاب نیز تقریباً وضع مشابهی داشتند، و به غیر از عده معدودی، عموم آنها زندگی سختی را به ویژه در دورانه های رکود می گذراندند، چنانکه زندگی آنها معروف بود. (برای نمونه نگاه کنید به: جعفر شهری. تهران قدیم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷. ش. ج اول. ص ۹۷).

۶۵. ابوالفضل بیهقی. تاریخ بیهقی. ص ۲۵۰. همچنین نگاه کنید به:

اختصاص داشت^{۶۶} و در دارالحکومه، نزدیکترین جا به سلطان مخصوص ملاباشی بود.^{۶۷} به غیر از سلاطین و پادشاهان، هریک از امرا و حکام نیز سعی می کردند خود را هوادار علما نشان دهند و حتی کسانی مانند ظل السلطان^{۶۸}، که حاکم جبار و خونریزی بود، به ملاقات مدرسان مشهور می رفتند و تظاهر به فروتنی و خشوع می کردند.

نزدیکی بعضی از علمای مذهبی با دستگاه حکومت موجب می شد که آنها کمابیش نقش وساطت بین عوام و خواص را بر عهده داشته باشند و در مواقع حساس سعی کنند از نفوذ خود در جهت شفاعت و وساطت استفاده نمایند^{۶۹}، هرچند که همیشه این کار با موفقیت قرین نمی شد^{۷۰}، زیرا احترام سلاطین به آنان، نه از روی اخلاص و صفا، بلکه از جهت کسب مشروعیت و ریاکاری بود.

ابن فندق در تاریخ بیهق حکایتی از ریاکاری سلطان محمود که تظاهر به دینداری و حمایت از علما می کرد، آورده است. وی می گوید هنگامی که یکی از علمای نیشابور به نام امام علی بن عبدالله نیشابوری معروف به ابن ابی الطیب را در سال چهارصد و چهارده هجری نزد سلطان محمود بردند، وی بدون اجازه سلطان می نشیند و حدیثی از پیامبر اکرم روایت می کند، سلطان محمود از بی اجازه نشستن و سخن گفتن او آشفته می شود و به غلام خود دستور می دهد که وی را تنبیه کند، غلام نیز آن چنان مشتی بر سر

۶۶. نگاه کنید به: سانسون، سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تقی تفضلی. تهران: بی نا، ۱۳۴۶ ه. ش. ص ۳۷.

۶۷. تذکره الملوك. ص ۲.

۶۸. باستانی پاریزی. حماسه کویر. ص ۱۱۳.

۶۹. بعضی از علمای معتبر علاوه بر آنکه نقش وساطت بین طبقات محروم و خواص را ایفا می کردند و گاهی اوقات شفاعت حال مردم را می نمودند، در برخی از موارد بین امرا و سلاطین هم وساطت می کردند و به طور موقت عهده دار مقام سفارت می شدند. (برای نمونه نگاه کنید به: ابن اثیر، کامل. ج هفده. ص ۱۰۳)

۷۰. کلا و یخو. سفرنامه کلا و یخو، ترجمه مسعود رجب نیا. صص ۲۷۷ و ۲۷۸.

وی می گوید که شنوایی او صدمه می بیند. سرانجام سلطان محمود پس از آگاه شدن از مقام علمی و مذهبی او، عذرخواهی می کند و برای دلجویی او، اموال زیادی می بخشد، اما شخص مزبور عذرخواهی و بخشش های سلطان را نمی پذیرد و می گوید: «روایت خبر از مصطفی علیه السلام و وعظ دادن خلق به اجازت ملوک تعلقی نداشت، و تو این سیاست نه بموضع فرمودی.»^{۷۱}

علمایی که با دستگاه های حکومتی در ارتباط بودند، در صورت متزلزل شدن ارکان حکومت و یا شکست نظامی آن از قدرت دیگری، دچار مخاطره می شدند و گاه به جان شان تعرض می کردند، چنانکه غزها در سال پانصد و چهل و هشت پس از آنکه نیشابور را به تصرف خود درآوردند، یکی از علمای آن شهر را به جرم هواخواهی از سلطان سنجر و صدور فتوای جنگ با ایشان، دستگیر کردند و در دهان وی آنقدر خاک ریختند تا درگذشت.^{۷۲}

سلاطین تنها به علما و مدرسانی که قدرت خود را از سوی آنان در خطر نمی دیدند، احترام می گذاشتند، اما از مصادره اموال و قتل علمایی که به هر علت مورد غضب آنها واقع می شدند، در صورت امکان، خودداری نمی کردند. در روضة الصفا در شرح زندگی شیخ الاسلام مولانا سیف الدین محمد که مدت سی سال در نواحی خراسان به کار درس و فتوی مشغول بود، چنین آمده است: «در ماه رمضان سنه ست و عشر و تسعمائه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمواخذه و مصادره آنجناب صدور یافت و هم در آن ایام بنا به تقدیر پادشاه قدیر گشته گشته بعالم آخرت شتافت.»^{۷۳}

اهمیت مدارس به عنوان مهمترین فضای آموزشی و موضوعات مذهبی، سبب احداث تعداد زیادی مدرسه به وسیله اعیان و اشراف و سران دیوانی به ویژه وزرا گردید و گاهی اوقات به همین جهت فضایی مملو از

۷۱. ابن فندق. تاریخ بیهق. ص ۱۸۶.

۷۲. سیدعلی مؤید ثابتی. اسناد و نامه های تاریخی. ص ۱۱۵.

۷۳. میرخواند. روضة الصفا. ج هفتم. ص ۲۸۲.

رقابت و برتری طلبی و تفاخر در بین آنان ایجاد می شد. ۷۴ معدودی از آنها پا را از احداث یک مدرسه فراتر گذاشته، اقدام به بنای مجموعه های عظیم آموزشی — مذهبی، شامل: مسجد، مدرسه، خانقاه و دارالشفای می کردند. خواجه رشیدالدین فضل الله که محله ای به نام ربع رشیدی مرکب از سی هزار خانه با تجهیزات شهری در تبریز بنا کرد، کوچی ای از آن را به علما اختصاص داد. همچنین هزار طالب علم را در محله ای موسوم به محله طلبه جای داد. ۷۵ در هنگام گشایش هر مدرسه رسم بود که میهمانی و جشنی بزرگ ترتیب می دادند و از همه اعیان و علمای شهر دعوت می کردند و طی مراسم باشکوهی که گاه پادشاهان و حکام هم در آن شرکت می کردند، مدرسه را افتتاح می نمودند و به طور معمول، اولین جلسه درس را هم در همین روز و در حضور بزرگان شروع می کردند. البته در این حالت جنبه تشریفاتی جلسه مزبور بر جنبه علمی آن افزون بود. ۷۶

منصب تولیت را در بیشتر مدارس به مهمترین مدرس مدرسه واگذار می کردند و وی در صورت تمایل و حفظ شرایط و برتری نسبت به هم ردیفان خود، تا آخر عمر در این مقام باقی می ماند و پس از مرگ وی، مدرس دیگری برای مدرسه تعیین می کردند. اگر مدرس متوفی دارای فرزند عالم و شایسته ای بود، در صورت تمکین وی نسبت به اولیای امور و قواعد مدرسه، او را به جای پدر می نشاندند. ۷۷

۷۴. نگاه کنید به: محمد مفید مستوفی بافتی. جامع مفیدی. ج سوم. صص ۵۴۳ و ۵۴۴.

۷۵. خواجه رشیدالدین فضل الله. مکاتبات رشیدی. ص ۳۱۹.

۷۶. برای نمونه نگاه کنید به: راوندی. راحة الصدور آية السرور. ص ۳۰۰.

۷۷. یکی از نامه های رشیدالدین و طواط (متوفی اواسط قرن ششم هجری) به تفویض تدریس و تولیت مدرسه ای در مرو به فرزند مدرسی که فوت کرده بود، مربوط می باشد، بخشی از فرمان مزبور چنین است: «... و پدر او از سالهای بسیار مدرس مدرسه مرو کی بخاندان ما منسوب است بوده است، و در موالات و متابعت ما آثار گزیده، و مساعی پسندیده نموده، و در آن مدرسه عمر در خیرات، و روزگار در طاعات گذاشته، و چون او بجوار رحمت ایزد، عزو جل، انتقال کرد، فلان، ادام الله فضله، از آن شجره، ثمره ای بایسته، و از آن بذر، پرسی شایسته است. و نیز پیش بارگاه ما آمد، و شرط دعاء و رسم ثناء نظماً و نثراً اقامت کرد، و رواعی دیر، و بدایع غرر

در مجموع با آنکه بیشتر مدرسان از نظر اقتصادی نسبت به سایر علما مانند فقها و قضاتی که در کارهای حکومتی اشتغال داشتند، در مرتبه پایین‌تری قرار داشتند و اصولاً حرفه تدریس فی نفسه درآمد سرشاری نداشت، اما کمابیش منزلت و حیثیت اجتماعی مدرسان معروف بیش از سایر علما بود، زیرا آنان بیشتر با کتاب و مباحث مذهبی و ادبی سروکار داشتند و از کارهای روزمره و کمابیش از فساد دستگاه‌های اداری دور بودند. عبید زاکانی (قرن هشتم هجری) که امرای ستم‌پیشه و سایر اقشار و گروه‌های جامعه و از جمله برخی از طلاب و روحیه و فساد حاکم بر مردم و زمان خود را بسیار صریح مورد انتقاد قرار داده است، داستانی حاکی از حیا و برخورد محجوبانه یک مدرس با طلبه‌ای کم استعداد را به رشته تحریر درآورده است.^{۷۸}

بین مدرسان و طلاب هر مدرسه و همچنین بین مدرسان و طلاب هر مذهب، نوعی همبستگی اجتماعی و حرفه‌ای وجود داشت که در مواقع لزوم به یاری یکدیگر و حتی گاهی اوقات به یاری اقشار و گروه‌های اجتماعی دیگر می‌شتافتند، ضمن آنکه در برخی از شهرها و بعضی از دوره‌ها، در بین آنها نوعی رقابت علمی و گاه خصوصت حرفه‌ای و گروهی هم وجود داشت که چنانکه قبلاً بیان شده، در بعضی مواقع منجر به درگیری و جدال می‌گردید. گفته‌اند که در دوره‌های متأخر عهد عباسیان، مدرسان سازمانهایی شبیه به اتحادیه داشته‌اند^{۷۹}، البته ارتباطات و پیوندهایی اجتماعی بین مدرسان

او در مجلس ما شرف قبول یافت، و از فیض انعام و صوب اکرام ما بهره‌ها گرفت. و مدرسه پذیری بذو ارزانی داشته گشت، و منصب تدریس و تذکیر در آن بقعه بذو تقریر فرموده شد. و این مثال اصدار افتاد... و اوقاف آن مدرسه در تصرف خویش گیرد، و در عمارت و زراعت بیفزاید، و دخل آن هر سال چنانکه شرط واقفست بمصاب استحقاق و مصارف استجاب رساند.» (نقل از: نامه‌های رشیدالدین و ملوای. دکتر قاسم توپسرکانی. تهران: دانشگاه تهران: ۱۳۳۸ ه. ش. ص ۴۱)

۷۸. عبید زاکانی. کلیات عبید زاکانی، تصحیح عباس اقبال. تهران: زوار، بی‌تا، ص ۳۱۹.

۷۹. صباح ابراهیم سعید الشیخی. اصناف در عصر عباسی. ص ۲۲.

وجود داشته است و به ویژه بعد از صفویه گونه‌ای تشکیلات و سلسله مراتب بین آنان به تدریج نضج می‌گیرد، اما نمی‌توان اظهار داشت که در ایران تا دوره قاجاریه، سازمانی که بتوان آن را از نظر روابط و ضوابط مانند اتحادیه‌ها و یا انجمن‌های صنفی دانست، پدید آمده باشد.

ج: فضای معماری مدارس

هرفضای نوین معماری — شهری در حالت طبیعی در پی نضج و تکوین کارکرد و نهادی و یژه از بطن جامعه و هویت یافتن و متمایز گشتن از کارکردهای مقدم و پیشین که هم سنخ آن می‌باشند، زاده می‌شود و شکل می‌گیرد. چنین فضایی ضمن آنکه مکانی محدود و موجودیت یافته و متعین را برای پاسخگویی به آن کارکرد و یژه پدید می‌آورد، به تدریج کارکردهایی ثانوی و فرعی را، چه در رابطه مستقیم با کارکرد نخستین و چه بدون ارتباط و تجانس تنگاتنگ و اصیل، در خود جای می‌دهد و نمودهای کالبدی آن را منعکس می‌نماید.

شکل کالبدی یک فضای معماری توسط عوامل متعددی قوام می‌گیرد و ضمن پدید آوردن فضایی و یژه، در رابطه با ساخت فیزیکی خود، با محیط پیرامون ارتباط برقرار می‌نماید و خود را در همان حال که از آن متمایز می‌سازد. به گونه‌ای با آن مرتبط می‌نماید. خصوصیات شکل مزبور تنها منوط به خواست خالق بنا نیست، همانگونه که کارکرد و یژه آن نیز تنها عامل مؤثر در شکل‌گیری آن محسوب نمی‌شود؛ بلکه عوامل اقلیمی و جغرافیایی، مصالح ساختمانی و فن ساختمان، سنت‌ها و عوامل فرهنگی و ادراکی نیز در تکوین

شکل کالبدی فضای معماری مؤثر هستند. نحوه دخالت و تأثیر هریک از عوامل مزبور در روند خلق اثر معماری همواره و همیشه همسان و به یک اندازه نیست، بلکه آن ظرف مکانی - زمانی خاص که یک اثر معماری در آن خلق می شود، مشروط کننده عوامل مزبور می باشد، به این ترتیب حتی چند عامل یکسان و همانند در دو مورد متمایز، لزوماً منجر به خلق شکل واحدی نمی شود، هر چند که ممکن است برخی از خصوصیات کلی فضاهای مذکور مشترک و قابل پیش بینی باشد.

عوامل جغرافیایی و اقلیمی

هر فضای معماری علاوه بر مسئولیت پاسخگویی به کارکردهای ویژه ای که بر عهده اش گذاشته شده است، - چه بسا پیش از آن - باید در بهترین شکل ممکن، توانایی حفاظت استفاده کنندگان را در برابر عوامل طبیعی داشته باشد و شرایط مساعدی برای زیست ساکنان فراهم آورد، بنابراین فضای مزبور نمی تواند نسبت به عوامل جغرافیایی، طبیعی و اقلیمی بی تفاوت باشد و در برابر عوامل آسیب رساننده، خود را مجهز ننماید و از عوامل مفید و ثمر بخش آن بهره نبرد.

برای نمونه، آب یکی از پدیده های مهمی است که نه تنها بر نحوه تجمع بناها، بلکه بر شکل فضای کالبدی هر بنا، اثر ملموس و تعیین کننده ای داشته است. در مناطق گرم و خشک که کمبود آب سبب فقدان فضاهای سبز طبیعی و چشم اندازهای زنده و خصوصیات مساعد برای زیست می شود، به ناچار عدم چنین فضایی توسط فضای سبز کوچکی که به طور مصنوعی احداث می شود، تا حدی جبران می گردد. در این حالت محدودیت امکانات و مسئله اختصاصی بودن فضای زیست، منجر به درون گرایی فضای معماری گردیده و باعث می شود که فضای مزبور پیرامون فضای سبز مصنوع شکل گیرد و ارتباط

خود با دنیای خارج را از طریق روزن‌ها، به درون محدود کند. هر روزن ضمن آنکه فضای معماری را با خارج پیوند می‌دهد، می‌تواند با مشبک شدن از نفوذ آفتاب گرم تابستان به درون بکاهد و با شیشه‌های رنگی و نقوش دلربا، به لطافت و شور فضای درون بیافزاید.

عموم مدرسی که در نواحی گرم و خشک احداث شده‌اند، از حیاطی مرکزی که شامل یک یا چند بناچه می‌باشد، برخوردارند. اما در نواحی شمالی کشور و مناطقی که طبیعت سبز در همه جا حضور دارد، ضرورتی اقلیمی و جغرافیایی باعث ایجاد حیاط مرکزی نمی‌شود همچنین در هنگامی که مدرسه‌ای همانند یک کوشک در میان باغی احداث گردد، آنگاه فضای دید روزن‌ها تنها به درون محدود نمی‌شود، بلکه به سوی بیرون و روبه باغ نیز گشوده می‌شود.

نحوه دسترسی به آب نیز در شکل‌گیری فضای کالبدی بنا دخالت می‌کند. تهیه آب از طریق چاه اغلب چندان محدودیتی برای انتخاب پائین‌ترین سطح فضا ایجاد نمی‌کند، در حالیکه تهیه آب از طریق قنات یا نهر، در تعیین ارتفاع سطح مزبور دخالت می‌نماید.

در اکثر موارد، فضاهای داخلی به طور مستقیم و بلافاصله با خارج ارتباط پیدا نمی‌کنند، بلکه فضایی رابط یعنی ایوان، میان آن دو واقع می‌شود. ایوان علاوه بر آنکه حرکت از داخل به خارج و برعکس از داخل را تسهیل و تنظیم می‌نماید، فضایی نیمه خصوصی نیز در جلوی حجره‌ها پدید می‌آورد که ضمن ایجاد جوّی مناسب برای نشستن در جوار فضای باز و استفاده از منظر داخلی، امکان تجمع چند نفر برای بحث و تبادل نظر و گفتگو را در فضایی نیمه خصوصی فراهم می‌آورد.

تأثیر عوامل جغرافیایی - طبیعی و اقلیمی در شکل کلی و یا برخی از عناصر فضای کالبدی بنا همواره مطلق، قاطع و همه جانبه نیست، بلکه عوامل دیگر ممکن است در برخی موارد از کاربرد راه‌حل‌هایی که برای تنظیم شرایط محیط زیست در رابطه با عوامل مزبور اتخاذ می‌شود، بکاهد، چنانکه در مورد مدارس، نیاز به حداکثر تعداد حجره ممکن در یک بنا، و به عبارتی حداکثر

استفاده از زمین منجر به آن شده بود که برای مثال برخلاف فضاهای مسکونی که برای حداکثر استفاده از نور جنوب در زمستان و پرهیز از گزند نور خورشید در تابستان، تدابیری اتخاذ کنند حجره‌ها را در چهار جبهه بنا قرار دهند و به این ترتیب جهت‌گیری حجره‌ها نسبت به عوامل و ویژگیهای مذکور بی تفاوت باشد.

مصالح و فن ساختمان

مصالح و فن ساختمان از عوامل بسیار مهم در شکل‌گیری فضای معماری بشمار می‌آید. عمده‌ترین ماده ساختمانی مورد استفاده در آثار باستانی و تاریخی کشورمان، خشت خام یا پخته (آجر) می‌باشد. یکی از نمونه‌های بسیار کهن و قابل ملاحظه، معبد چغازنبیل در شهر اونتاش هوبان (اونتاش گال) واقع در جنوب شرقی شهر باستانی شوش است که به وسیله خشت، و با روکشی از آجر، در حدود سال ۱۲۵۰ پیش از میلاد در دو مرحله به شکل زیگورات ساخته شده است.^۱ همچنین آثاریک کاخ هخامنشی در سیستان که از خشت خام و گل بسیار چسبنده‌ای ساخته شده بود، را یافته‌اند.^۲ خشت خام و پخته نه تنها به علت سهولت دسترسی، ارزان بودن، و سادگی کاربرد، بلکه به سبب آنکه عایق مناسبی در برابر گرما و سرما می‌باشد، همواره مورد توجه بوده است، چنانکه حتی در برخی از مناطق گرم و خشک که مصالح دیگری مانند سنگ هم وجود داشته، ترجیح می‌دادند از خشت و آجر استفاده کنند. در هنگام استفاده از خشت، برای افزایش مقاومت آن، مواد دیگری همچون کاه، پوست برنج، موی بز، خاکستر، الیاف خرما و

۱. رمان گیرشمن. پرستگاه چغازنبیل، ترجمه جمال‌الدین فروهری. سخن، نوروز ۱۳۳۹ ه.ش.

۲. دکتر عیسی بهنام. سیستان در دوران هخامنشی. هنر و مردم.

غیره به آن اضافه می کردند.

در بناهای عظیم، کمتر خشت و گل و بیشتر آجر و گچ بکار می بردند و گویا گاهی اوقات برای استحکام بنا، به طور متوسط درازای هر آجر، «یک زنبیل گچ»^۳ مصرف می کردند. در ساختمانهای آبی، ماسه آهک،^۴ چارو،^۵ گیر چارو،^۶ بکار می رفت. کاه گل و آهک آمیخته به موادی مانند کتیرا و زنگ سبزی خالص، در اندود دیوارها بکار برده می شد. پشت بامها را کاه گل می کردند و بعضی اوقات روی آن را آهک کوبیده می کشیدند و آنقدر مالش می دادند تا سخت شود.^۷

کعبود چوب در نواحی مرکزی و کویری کشور، و وجود حشرات موزی مثل مورخانه، کاربرد چوب را به حداقل ممکن کاهش می داد. علاوه بر آن، قدرت پوشش چوبهای بومی به طور معمول چندان زیاد، و برای پوشش دهانه های بزرگ مناسب نبود. به ناچار معماران ایرانی برای حل این موضوع، درگاه ها را به وسیله انواع قوسهای جناغی، کلیل و غیره به وسیله خشت خام و یا پخته، به صورت ضربی (زخم، پر)، رومی (هره) و چپله (تیغه ای، لاپوش)

۳. هندوشاه نخبجویی. تجارب السلف. ص ۲۷۱؛ اندازه آجرهایی که در قرون پیش در ساختمان بکار می رفت، بسیار بزرگتر از آجرهای فعلی بود.

۴. کشف آهک پزی را به ایرانیان نسبت داده اند و قدیمی ترین ملات آهکی در ایران پیدا شده است. (نگاه کنید به: مهندس احمد حامی. مصالح ساختمان. تهران: ۱۳۵۹ ه.ش. ص ۶۹)

۵. چارو، یا چاروک را ریشه فارسی واژه صاروج (ساروج) دانسته اند. (سید محمد علی امام شوشتری. بررسی نفوذ شیوه های معماری ایرانی در معماری اسلامی بر پایه نوشته های تاریخی. مجله باستانشناسی و هنر ایران. ش ۲، ۱۳۴۸ ه.ش. ص ۲۱)

۶. استاد ارجمند، آقای مهندس کریم پیرنیا ترکیب معمول «قبر چارو» را چنین دانسته است: شیرآهک، شیر سوخته انگور یا خرما، گل رس خالص معدنی آسیاب شده، گاورس شکرستگ، و گچ نیم پخته و نیم کوب.

۷. برای ساختن ساروج ترکیبات متعددی بکار می رفته است. در کتاب تاریخ فردوس آمده است که در بنای شادروان شوشتر، برای ساختن صاروج مورد نیاز از شیر گوسفند به جای آب استفاده می کردند. (علاء الملک حسینی شوشتری مرعشی. فردوس، مقدمه و تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱ ه.ش. ص ۱۳)

۷. تاورنیه. سفرنامه تاورنیه. صص ۳۷۵ و ۳۷۶.

می پوشانند، و برای سهولت کار از ملات گچ و خاک استفاده می کردند. نوع چفت و شیوه پوشش هر دهانه منوط به سلیقه معمار و سازنده ساختمان نبود، بلکه به اندازه دهانه و کیفیت مصالح مورد استفاده بستگی داشت. برای دهانه های بزرگ از چفت های جناغی تند، و برای دهانه های کوچک از کلیل و سایر قوسهای کم خیز و گند استفاده می کردند

چسبندگی و کیفیت مصالح نیز به معماران امکان می داد که خیز قوس را حتی الامکان کم کنند، به همین جهت کار برد نوعی قوس برای پوشش دهانه و درگاه ها در یک ناحیه، لزوماً استفاده از آن را برای دهانه هایی به همان اندازه در ناحیه ای دیگر تجویز نمی کرد. برای مثال گویا نوع قوسهایی که بعضی از معماران یزدی زمانی در کرمان بکار برده بودند، به علت آنکه چسبندگی خاک کرمان از یزد کمتر بوده است، پس از مدتی شکست برداشته و آسیب دیدند، در حالیکه نمونه هایی که در یزد و با خاک آنجا ساخته می شد، مدت بیشتری پایدار می ماند. معماران ضمن رعایت نکات ایستایی، نسبت به تزئین و زیبایی بنا بی توجه نبودند، و اگر قوس باربری به نظر آنان برای ایوانهای یک بنا به اندازه کافی از زیبایی و ملاحظت برخوردار نبود، با ساختن قوسی تزئینی و غیر باربر در جلوی قوس باربر، زمینه مساعدی برای تزئین بنا پدید می آوردند.

چند نوع پوشش (تیر پوش، طاق، گنبد، کار بندی) در معماری ایران وجود داشته است. در مناطق شمالی کشور و نقاطی که چوب به حد کافی در دسترس بود، از چوب برای پوشش استفاده می کردند، اما در بیشتر موارد و به ویژه در بناهای با شکوه، طاق و گنبد را بکار می گرفتند.

برای فضاهای طویل بیشتر طاق آهنگ را بکار می بردند. ارتفاع طاق آهنگ که به صورت نیم استوانه و بر روی دو دیوار باربر واقع در دو سوی دهانه تکیه داشت، به اندازه دهانه، جنس مصالح و وضع تکیه گاه ها بستگی داشت. هرچه دهانه بزرگتر می شد، ارتفاع طاق نیز به همان نسبت افزایش می یافت. در فضاهای مربع شکل یا نزدیک به مربع، و محدود، از طاق کلبه که در عمل مثل گنبد کوچک کار می کند و بر روی چهار طاق یا چهار دیوار بنا

می شود، و یا گونه دیگری از طاق، استفاده می کردند. در پوشش های طاق و تویزه ای (طاق و لنگه، طاق و باریکه)، نخست طاق را به وسیله تعدادی تویزه به چند بخش تقسیم می کردند و سپس فاصله بین تویزه ها را می پوشاندند.^۸

گنبد را برای پوشش فضاها ی بزرگ بکار می بردند. گنبدهایی که بر زمینه ای چهار گوش بنا می گردید را اختراع ایرانیان دانسته اند. معماران ایرانی برای تبدیل زمینه مربع شکل به زمینه ای دایره ای که گنبد را بر روی آن بنا کنند، از گوشواره یا ترنبه کمک می گرفتند و به توسط آن زمینه مربع را نخست به هشت و سپس شانزده وسی و دوضلعی تبدیل می نمودند و آنگاه گنبد را بر فراز آن می ساختند.^۹ ترنبه های زیر گنبد که به تدریج به عنصری تزیینی نیز تبدیل گشت، به صورت کانه پوش (پتکانه)، پتگین و فیلپوش (فیلگوش، گوش فیلی) و نیز به کمک تویزه های متقاطع ساخته می شد.

گنبدها را دو پوش می ساختند. پوش زیرین که بار بود، به صورت خاگی (تخم مرغی)، چيله، بستو و غیره ساخته می شد برای پوسته رویی به منظور محافظت پوسته داخلی از شکل شیدری، رک، ترکی و غیره استفاده می کردند. این پوسته ضمن آنکه کار حفاظت از پوسته زیرین در برابر عوامل طبیعی، و عایق سازی فضای درون را برعهده داشت و ناهمواریهای پشت پوسته داخلی را می پوشاند، گاه به وسیله تزیین شدن با نقوش آجری و یا با کاشیکاری، به شکوه و زیبایی بنا می افزود. پوسته های گنبد، به گونه پیوسته یا گسسته، به صورت گردچین، رگچین و یا ترکچین ساخته می شد. در حالت دوم پوسته رویی به توسط پره های خشخاش با پوسته زیرین مرتبط می گردید. اغلب گنبدها با آجر ساخته می شد، اما تعدادی از آنها و به خصوص گنبد

۸. برای آشنایی با شیوه ها و فنون معماری ایران به اثر ارزنده استاد محمد کریم پیرنیا در کتاب هنر و نیز به مقاله های ایشان از جمله: طاق و گنبد، مجله هنر و معماری. ش ۱۰ و ۱۱؛ ارمغانهای ایران به جهان معماری. هنر و مردم ش ۱۳۹ و ۱۴۲ مراجعه شود. همچنین نگاه کنید به:

Pope, Arthur Upham. A Survey of Persian Art.
Oxford. University Press. London. V.3.

۹. برای آگاهی از تاریخچه گوشوار نگاه کنید به: دکتر عباس زمانی. گوشوار و گوشواره تزیینی در آثار تاریخی اسلامی ایران. هنر و مردم. ش. ۱۰۶، ۱۳۵۰ ه.ش.

یخچالها به وسیله خشت بنا می گردید. بعضی از این گنبد‌های خشتی قرن‌ها برجای استوار می ماندند.

خصوصیات فنی و کاربردی هریک از عناصر ساختمانی در معماری ایران، مانع از پذیرش کاربرد تزئینی آنها نشده است و حتی گاهی اوقات برخی از عناصر یا شیوه‌های فنی مانند کاربندی،^{۱۰} برای مدتی در روند تکامل و شکل‌گیری خود، به طور عمده به یک شیوه برای تزئین بنا تبدیل شده‌اند. تزئینات بنا چه در نمای خارجی (با آجر و کاشی) و چه در نمای داخلی (با گچ و دیگر مصالح)، ضمن زیبا ساختن بنا، نقش محافظت از مصالح و عناصر را در برابر عوامل اقلیمی ایفا می نمود.

در طرح عموم مدارس همانند سایر بناهای عظیم، قرینه‌سازی چه در نقشه و چه در نما، رعایت می شد و معماران، هر فضا را از یک سوم مناسب با کار کردن آن و از سوی دیگر با توجه به نوع و کیفیت مصالح و شیوه‌های فنی معمول، طرح می کردند و به طور عموم برای دقت در طرح،^{۱۱} محاسبه و اجراء، نسبت‌های معینی بین طول و عرض و ارتفاع فضاها (هم در کل بنا و هم در هریک از فضاها) در نظر می گرفتند.

نقطه ضعف بناهای تاریخی ایران و از جمله مدارس، از یک طرف به عدم مقاومت کافی مصالح معمول در برابر عوامل طبیعی،^{۱۲} و از طرف دیگر

۱۰. کاربندی نوعی پوشش با تویزه‌های متقاطع است که فاصله آنها را به طرق گوناگون می پوشانند.

کاربندی که نخست بیشتر جنبه کاربردی و فنی داشته و در موارد زیادی به عنوان پوشش اصلی و باربر بکار گرفته می شده، در بسیاری از بناها و به ویژه از دوره صفویه به بعد بیشتر جنبه تزئینی به خود گرفته و گاه تنها کاربرد عمده آن در برخی از بناها، همین جنبه تزئینی و نمایشی آن بوده است. برای آشنایی با انواع کاربندی نگاه کنید به: مهندس زهره بزرگمهری، هندسه در معماری ایران. تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، ۱۳۶۰ ه.ش.

۱۱. برای بناهای معماری-شهری نخست طرحی آماده می کردند و آن را نزد صاحبکار می بردند و پس از تأیید وی آن را اجرا می کردند. گاهی اوقات نقشه مدرسه یا بنای دیگری را از شهری غیر از جایی که بنادر آن قرار بود ساخته شود، طرح می کردند و پس از تأیید، برای اجراء، ارسال می نمودند. (برای مثال نگاه کنید به: جعفری، تاریخ یزد، صص ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۸)

۱۲. در برخی موارد اتفاق می افتاد که بنایان به علت سودجویی، بدون اطلاع صاحبکار و با دریافت

عدم کارایی کافی سازه‌های مورد استفاده در برابر زلزله، مربوط می‌شود. دیوارهای خشت و گلی به علت شکنندگی زیاد، در برابر اولین ضربه‌های ناشی از زلزله آسیب می‌دید و یا فرومی‌ریخت. در بین طاقها، طاق آهنگ اگر هم جهت با مسیر زلزله ساخته می‌شد، در برابر ضربات آن مقاومت می‌کرد، اما اگر عمود بر جهت زلزله قرار می‌گرفت، فرومی‌ریخت. (البته خیز این نوع طاقها در مقاومت آن تأثیر دارد. همچنین اگر دو دیوار باربر طرفین را به وسیله کش‌های افقی به هم ببندند، مقاومت آنها افزایش می‌یابد). طاق کلبه به علت آنکه در عمل مثل یک گنبد کار می‌کرد، از مقاومت بسیار خوبی برخوردار بود و در برابر زلزله پایدار می‌ماند، مگر آنکه دیوارهای باربر آن فرومی‌افتاد.

پوشش گنبدی شکل به علت آنکه فشاری کار می‌کند و هر نیروی وارد بر نقطه‌ای از آن، در تمام پوسته منتشر می‌شود و با عکس‌العمل گسترده مواجه می‌گردد، و نیروهای جانبی را در امتداد بسته‌ای تحمل می‌نماید و به طور یکپارچه عکس‌العمل نشان می‌دهد، از بیشترین مقاومت در برابر زلزله برخوردار است.

در زلزله‌هایی که در دهه‌های اخیر در مناطق گوناگون کشور به وقوع پیوسته است، پوششهای گنبدی شکل همواره بیشترین مقاومت را نشان داده‌اند. در زلزله دشت بیاض و فردوس، گنبد امامزاده سلطان محمد کاخک که در روی تپه‌ای بنا شده، و با وجود آنکه شکافهای خطرناکی در دیوارهای

رشته از فروشدگان، مصالح نامرغوب در ساختمان بکار می‌بردند، و در نتیجه ساختمان پس از مدت کمتری نسبت به عمر طبیعی خود، دچار فرسایش می‌شد و آسیب می‌دید. (برای مثال نگاه کنید به: ابن‌الخوه. معالم القریة، ص ۲۳۰) گاهی اوقات نیز برخی از معماران و بنایان از سوی صاحبکار برای تسریع عملیات ساختمانی تحت فشار قرار می‌گرفتند و حاصل کارشان رضایت‌بخش نمی‌شد و گاه یک بنای نوساز، پس از مدت اندکی فرومی‌ریخت، مانند مسجد جامعی که خواجه تاج‌الدین علی‌شاه جیلانی در تبریز احداث کرد، و سقف آن اندکی پس از ساختمان به علت تعجیل در عمارت، فرود آمد. (نزهة القلوب، تصحیح گای لیسترانج، ص ۷۷). ابن‌فندق در تاریخ بیهق (تصحیح دکتر قاری، ص ۸۷) به فرار یک معمار به مدت یک سال، به علت عدم تعجیل در ادامه ساختمان مناره یک بنا اشاره می‌نماید. **

حمال زیر گنبد پدید آمده بود، تقریباً سالم باقی ماند، در حالیکه بقیه بخشهای ساختمان ویران شد.^{۱۳} در زلزله سال ۱۳۵۱ در منطقه قیرو کارزین در استان فارس هم پوشش‌های گنبدی شکل کمتر آسیب دید. در منطقه فوق حتی گنبدی که از سنگ لاشه و ملات گل آهک ساخته شده بود، خسارت چندانی ندیده بود.^{۱۴} در سایر موارد نیز پوششهای گنبدی شکل در عمل استقامت قابل ملاحظه‌ای از خود نشان داده‌اند.^{۱۵}

کارکردها و عناصر ویژه

هویت هر فضای معماری بیش از هر عامل، به وسیله کارکردهای ویژه آن، از سایر فضاها متمایز می‌شود و فضای کالبدی آن نیز به طور معمول با توجه به کارکردهای مزبور شکل می‌گیرد و هر کارکرد نوین، تنها پس از تکوین زمینه‌ها و ضرورت‌های اجتماعی و تاریخی، در حیات اجتماعی ظاهر می‌شود و همراه با تولد خویش، فضای خاص خود را به تدریج شکل می‌دهد. آموزش علوم مذهبی پس از آنکه در پی نیازها و ضرورت‌های اجتماعی و تاریخی به صورت یک تخصص نوین، ابعاد تازه‌ای به خود گرفت، دیگر نمی‌توانست برای همیشه در همان فضای نخستین یعنی مسجد، به حیات خود ادامه دهد، بنابراین فضایی ویژه نصیب گرفت و به مرور ایام هویت خاصی کسب نمود.

جدایی فضای آموزش علوم مذهبی از فضای ویژه عبادات و مراسم

۱۳. علی اکبر معین‌فر. رویداد دشت بیاض و فردوس. تهران: سازمان برنامه، ۱۳۴۸ ه.ش. ص ۴۸.

۱۴. ——. بررسی فنی مقدماتی زلزله ۲۱ فروردین ماه منطقه قیرو کارزین استان فارس. تهران: دفتر تحقیقات و استانداردهای فنی. نشریه شماره ۱۰۵، ۱۳۵۱ ه.ش.

۱۵. ——. زلزله و ساختمانهای مسکونی کوچک. تهران: دفتر فنی سازمان برنامه، نشریه شماره ۸.

۱۳۴۲ ه.ش.

مذهبی، به علت ماهیت مذهبی آن، هیچگاه مطلق و قطعی نبود، بلکه همواره و ویژگیهای مشترک بین دو فضای مزبور در موارد بسیاری در طول تاریخ تا قرن اخیر، تداخل و اشتراکی کارکردی و کالبدی بین فضای مدرسه و مسجد پدید آورده است.^{۱۶} این موضوع به گونه‌ای خاص منجر به پیدایش تعدادی مسجد-مدرسه شد که در اغلب آنها از طریق ایجاد اختلاف سطح و یا جدا کردن فضای مدرسه از مسجد، مانع تزاوج عملکردها می شدند.

اطاقهای موسوم به حجره که سهم قابل ملاحظه، و چه بسا عمده‌ترین نقش را در شکل‌گیری فضای مدارس-نسبت به سایر فضاها- برعهده داشت را می توان مهمترین واحد و یژه فضای معماری مدارس بشمار آورد. این حجره‌ها در یک یا دو طبقه برگرد فضای حیاط احداث می شد و دسترسی به آنها در همکف به طور مستقیم از حیاط صورت می پذیرفت. برای دسترسی به حجره‌های واقع در طبقه اول، نخست به وسیله راه‌پله‌ای که برای تعدادی از واحدهای مذکور مشترک بود، به راهرویی که در پشت یا جلوی حجره‌ها قرار داشت وارد، و سپس به حجره‌ها داخل می شدند. نور هر حجره از پنجره‌های درب ورودی و روزنهای واقع در بالا و گاه طرفین درب تامین می شد. هر حجره در ساده‌ترین شکل خود شامل تنها یک اتاق و یا یک اتاق و ایوانی در جلوی آن می شد. حجره‌های واقع در مدارس بزرگ علاوه بر اتاق اصلی و ایوان جلوی آن، داری پستو و یا نیم طبقه‌ای در انتهای حجره بودند.

هر مدرسه یک و یا چند «مدرس» در گنبد خانه یا ایوانها، و گاه در فضاهای طراحی شده در زوایای مدرسه داشت. اغلب مدارس ایران به مذهب واحدی اختصاص داشتند و در نتیجه از این لحاظ مسئله‌ای در مورد تعداد و

۱۶. حتی در دوره‌ای که فضای کالبدی مدارس شکل و هویت و یژه خود را یافته بود هم برخی از مساجدی که ساخته می شد، به طور رسمی در روزهای غیر از جمعه، به تدریس علوم مذهبی اختصاص می یافت. برای نمونه، خواجه رشیدالدین فضل الله در وقف‌نامه ربع رشیدی اشاره نموده است که دروسی مانند تفسیر و حدیث در تابستانها در مسجد تابستانی و زمستانها در بخش زمستانی مسجد واقع در ربع رشیدی برگزار شود. (رشیدالدین فضل الله، وقف‌نامه ربع رشیدی، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ ه.ش).



۱۱۴ و ۱۱۵ - داخل یکی از حجره‌های مدرسه شاهزاده (یزد) و پستوی آن.



آن.

نبردگیری حجره از طریق پنجره‌های درب و روزنه بالای درب؛ و نبردگیری پستو توسط روزن واقع در سقف تأمین شده است.



۱۱۶ — اصفهان: مدرسه جده کوچک

ورودی به حجره‌های طبقه اول مدارس یا از راهرویی که در جلوی حجره‌ها قرار دارد، صورت می‌پذیرد و یا از طریق راهروی واقع در پشت حجره‌ها، در حالت اول نور راهرو به طور مستقیم از فضای باز تامین می‌شود، و در حالت دوم، نور راهرو بیشتر توسط روزنهایی که در سقف یا دیوار جانبی تعبیه شده، تامین می‌گردد، و به ندرت اتفاق افتاده که مدرسه‌ای مثل جده کوچک راهرویی سر باز در پشت حجره‌ها داشته باشد.



۱۱۷ — اصفهان: مدرسه جده بزرگ



۱۱۸ — قزوین: مدرسه صالحیه

نحوه قرارگیری فضای «مدرس» روزنمی کرده است، اما در دیگر کشورهای مسلمان که بعضی از مدارس به چند مذهب فقهی تعلق داشت، هریک از ایوانها را به یکی از مذاهب اختصاص می دادند.

مسجد از عناصر مهم هر مدرسه محسوب می شد. در عموم مدارس، گنبدخانه یا ایوان سوی قبله به فضای مسجد تخصیص داده می شد. مساجد بسیاری از مدارس در اوقات نماز برای دیگران نیز قابل استفاده بود و تنها به طلاب اختصاص نداشت.

برای مدارس بزرگ، فضایی برای کتابخانه طراحی می شد، اما در مدارس کوچک از یکی از حجره ها یا فضای دیگری به عنوان کتابخانه استفاده می کردند. در دوره های متأخر، تعدادی طاقچه در هر حجره برای کتابها تعبیه می گردید.

در طرح برخی از مدارس بزرگ، حیاط های کوچکی در دو گوشه مدرسه برای سرویس های بهداشتی در نظر گرفته می شد. در سایر مدارس، گاه فضایی در اطراف ورودی، اما برکنار از آن، یا در گوشه ای دور از دید، طرح می گردید.

در حیاط مدرسه چند باغچه و حوض آبی برای تلطیف هوا و فضا، طراحی می شد و از آب حوض که به وسیله چاه، قنات یا نهیر می شد، برای وضو گرفتن استفاده می کردند.

علاوه بر عناصر و فضاهای مذکور که کمابیش در همه مدارس وجود داشته است، کارکردها و فضاهای الحاقی و فرعی دیگری هم در بعضی از مدارس وجود داشت، از جمله در تعدادی از مدارس، بخصوص در قرون شش تا ده هجری، گنبدخانه ای جهت آرامگاه بانی طرح می گردید.

در برخی از مدارس، اوقاتی از یک یا چند روز از ایام هفته را به وعظ و تذکیر مسلمانان اختصاص می دادند. از دوره صفویه به بعد، در اغلب مدارس در هنگام ایام عزاداری، مجلس سوگواری برگزار می شد. از عهد قاجاریه علاوه بر مجلس سوگواری، برگزاری مجلس تفریه هم در بعضی از مدارس متداول گردید، در این حالت، در وقف نامه مدرسه، مبلغی از درآمد

موقوفات مدرسه را به این کار اختصاص می دادند. علاوه بر ایام عزاداری و اعیاد مذهبی، گاهی اوقات در صورت فوت یکی از اعیان و بزرگان یک محله، مجلس ختمی در مدرسه برگزار می شد.

کارکردهای اخیر از عوامل مهم ایجاد ارتباط و پیوندهای اجتماعی بین ساکنان مدرسه و سایر اقشار جامعه بود. چنین ارتباطی منجر به تقویت همبستگی اجتماعی — مذهبی مردم می شد و به همان نسبت، سبب پیدایش نوعی سرنوشت مشترک بین اهالی محله و شهر با ساکنان مدرسه می گردید.

سنت ها و عوامل اجتماعی — فرهنگی

شکل کالبدی هر فضای معماری همانند هراثرنری دیگر، دارای دو جنبه شالوده ای و عینی، و ادراکی و ذهنی است. وجه شالوده ای و عینی شکل کالبدی هر فضا یا عنصر معماری گویای علل شالوده ای و عینی و نحوه تکوین و ترکیب اجزای شکل و عناصر آن می باشد. این وجه شکل را می توان بدون توجه به جنبه های اجتماعی و فرهنگی آن، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد، اما باید توجه داشت که همواره با تحلیل شالوده ای شکل کالبدی یک عنصر یا فضای معماری نمی توان یقین حاصل نمود که وجه وجودی آن به طور همه جانبه قابل درک خواهد بود، زیرا با وجود آنکه شکل بسیاری از عناصر و فضاهای معماری و شهری در آغاز و در لحظه پیدایش، بیشتر جنبه شالوده ای و عینی داشته و به تدریج از جنبه ای ادراکی و ذهنی خاص هم برخوردار شده است، اما با وجود این، شکل هایی هم از همان ابتدای تکوین، به طور عمده و چه بسا تنها در پی نیازی ذهنی و عاطفی قوام یافته و از همان آغاز دارای مفهومی نمادی بوده اند.

برای مثال، گنبد که در پی ضرورتی فنی — ساختمانی و برای پوشش

فضاهای بزرگ در چند قرن پیش از اسلام اختراع شد، پس از آنکه در بنای مساجد بکار رفت، ضمن کاربرد ساختمانی خود، به عنوان نشانه‌ای از فضای مزبور و موقعیت آن در شهر، کارکردی نمادی به خود گرفت، و رفته رفته گویای چنان مفهوم و محتوایی شد که امروزه در طراحی بیشتر مساجد به سبب همین وجه نمادی، و بدون ضرورتها و اجبارهای فنی، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مناره نیز که پیش از اسلام بیشتر به عنوان وسیله‌ای جهت تبادل اطلاعات از راه دور به توسط آتش، و نشانه بکار می‌رفت،^{۱۷} و پس از اسلام به منظور آگاه کردن مسلمانان از وقت نماز در کنار مساجد احداث می‌شد، از چنان مفهومی برخوردار گردید که امروزه به صورت‌های گوناگون در طرح بیشتر مساجد گنجانده می‌شود، در حالی که در عمل ضرورت و کاربرد پیشین و نخستین خود را از دست داده است. همچنین انواع چفت‌های جناغی که ابتدا در پی ضرورتی فنی و ساختمانی بوجود آمد و سپس کار بردی تزیینی نیز بخود گرفت، اکنون به وسیله عده‌ای به عنوان سمبل و نماد معماری اسلامی و ایرانی به کار می‌رود.

ذهن فعال انسان در پی کشف اسرار محیط پیرامون خود، نمی‌توانست بدون تاثیر از سازواره و جایگاه خویش در هستی، به شناخت پدیده‌ها نائل شود. هر انسان از همان اوان رشد خویش پی می‌برد که هرچه بزرگتر می‌شود و قامتش بالا می‌رود، بر قدرتش افزوده می‌گردد، به علاوه، وجود خورشید جهان افروز و حیات بخش در آسمان و بالای ما که با پرتوافکنی‌های خود، گرمی، روشنی و حیات را به ارمغان درمی‌آورد، و دور دست بودن آسمان، صداها و مناظر ناشی از رعد و برق و خورشید گرفتگی و غیره؛ موجب تقدس یافتن آنچه در بالا قرار داشت، یا تصور می‌شد قرار دارد، گردید. انسان از

۱۷. منظور آتشدانهایی که کاربرد مذهبی و آیینی داشت، نیست. مناره و گلسته به تدریج پس از قرن پنجم هجری، ضمن پذیرش کار بردی اجتماعی - فنی، برای ازدیاد شکوه و عظمت بنا مورد توجه قرار گرفت.

روی ترس و احترام، و با امید به جلب منفعت و دفع ضرر، نیروهای آسمانی را مورد توجه قرار داد.

انعکاس چنین ادراکی در انسان، او را متوجه ساخت که برای عظمت بخشیدن به فضای معماری باید تا حد امکان آن را مرتفع بنا نماید. بنابراین، آن تعداد از آثار معماری که نماینده قدرت دستگاه‌های حکومتی و بانیان قدرتمندشان بودند، برای شکوه بخشیدن به قدرت، توانایی و شکوه آنها، سربه فلک ساییدند.

بناهای معماری — شهری ایران که در قرون اولیه هجری با توجه به مقیاسهای انسانی شکل می گرفتند، به تدریج پس از نضج سلسله‌های ایرانی و به ویژه پس از دوره سلجوقیان و ایلخانان^{۱۸} همانند بناهای پیش از اسلام، در ابعاد و مقیاسی فوق انسانی بنا گردیدند. مساجد و مدارس نیز در روند شکل‌گیری خود در پی تحولات اجتماعی، به صورت چهار ایوانی درآمدند.^{۱۹}

طرح بناهای چهار ایوانی نمی‌توانسته بدون ارتباط با جهات اربعه مقدسی که به احتمال بسیار در اثر توجه به طلوع و غروب خورشید و در رابطه با بینش اساطیری و فضای مثالی شکل گرفت، باشد، همانگونه که تعدادی از شهرهای پیش از اسلام و همچنین بعد از اسلام در ایران، دارای چهار دروازه به سوی جهات اربعه (شرق، غرب، شمال، جنوب) بودند.

روحیه محافظه‌کار و سنت‌گرا و طالب نظم و شکوهی استوار، — نظامی که به وسیله فضای متقارن ناشی از طرح چهار ایوانی مساجد و مدارس که تصور می‌شد حد اعلای مراحل تکامل خود را طی کرده بود. — آنچنان طرح مذکور را در قرون بعد مورد استقبال قرار داد که گویی از آسمان نازل شده بود. طرح مزبور به غیر از مساجد و مدارس، در کاروانسراها هم مورد

۱۸. نگاه کنید به: ویلبر، دونالد. معماری اسلامی ایران (دوره ایلخانان). ترجمه دکتر عبدالله فریاری.

تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ ه.ش.

۱۹. احداث کاخ اشکانی آشور به صورت چهار ایوان، شاهدی گویا از وجود چنین طرحی در پیش از اسلام و آشنایی معماران ایرانی با چنین طرحی در پیش از اسلام می‌باشد.

استفاده قرار گرفت. عمومیت این طرح چنان بود که حتی بعضی از کاروانسراها مثل کاروانسرای ده بید و کاروانسرای امین آباد که دارای نقشه ای هشت ضلعی بودند نیز از چهار ایوان برخوردار شدند که یک ایوان آن به ورودی اختصاص داشت.^{۲۰}

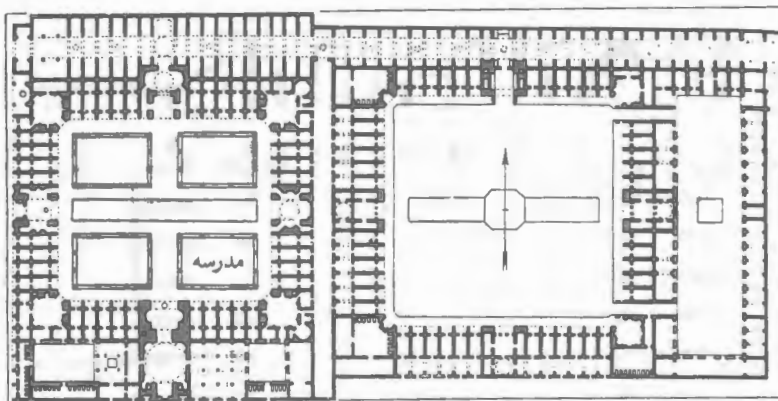
نکته قابل تذکر، وجود شباهت زیاد بین نقشه مدارس و کاروانسراهای چهار ایوانی، به ویژه کاروانسراهای درون شهری می باشد. عنصر اصلی کاروانسراها مانند مدارس، حجره های آن بود که برای اقامت موقت یا دائم تجار و دیگران مورد بهره برداری قرار می گرفت. شباهت بین دو فضای مزبور گاهی بسیار زیاد است، چنانکه برای مثال در مورد مدرسه یا کاروانسرا بودن یکی از بناهای میدان گنجعلیخان کرمان اتفاق نظر وجود ندارد.

تاریخ احداث بناهای چهار ایوانی پس از اسلام به درستی روشن نیست. گویا کاخی متعلق به زمان سلطان محمود غزنوی (۳۸۸-۴۱۱ هـ) در «لشگری بازار» افغانستان که به وسیله دانیل اشلومبرگر کشف گردیده، دارای حیاط مرکزی و چهار ایوان بوده است. مرحوم آندره گدار پس از بررسی روی آثار اندک برجای مانده از مدرسه نظامیه خوارگرد خراسان (متعلق به حدود ۴۸۰ هـ) و کشف برآمدگیهایی در اطراف حیاط آن، به این نتیجه رسید که بنای مزبور قدیمی ترین مدرسه بزرگ چهار ایوانی در ایران بوده است. وی اظهار داشته که این مدرسه الگویی برای چهار ایوانی شدن مسجد جامع اصفهان و پس از آن مسجد جامع زواره، و سپس مسجد جامع اردستان در قرن ششم هجری گردید.^{۲۱}

۲۰. در عموم مدارس یک ایوان به ورودی، و ایوان روبه قبله که بیشتر متصل به گنبدخانه یا شبستانی بزرگ بود، به مسجد اختصاص می یافت و از دو ایوان دیگر بیشتر به عنوان مدرس استفاده می شد.

۲۱. آندره گدار هنر ایران، ترجمه دکتر بهروز حبیبی، تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۸ هـ.ش. صص ۴۱۵ و ۴۱۶؛ همچنین نگاه کنید به:

Godard, André. Khorasan. in Athar-e-Iran. 1949



۱۱۹ - اصفهان: مجموعه مادرشاه (سلطان حسین)

نقشه مدرسه و کاروانسرای فوق بسیار به هم شبیه هستند و تنها عناصر مهمی که فضای کالبدی مدارس و کاروانسراها را از هم متمایز می نماید، وجود مسجد در مدرسه ها، و نیز وجود محلی برای حیوانات در برخی از کاروانسراها می باشد.



۱۲۰ - مدرسه خرگرد، برجهای واقع در گوشه های بنا، نمای خارجی آن را بسیار شبیه نمای کاروانسراهای برون شهری کرده است.
from Persian Architecture.

مدارک موجود درباره چگونگی نضج و شیوع فضاهای چهار ایوانی پس از اسلام هنوز کافی نیست، چنانکه برای مثال آقای مهندس باقر آیت الله زاده شیرازی پس از بررسی های انجام شده بر روی مسجد جامع اردستان، به این نتیجه رسیده است که چهار ایوانی شدن مسجد جامع اردستان در زمانی بسیار دیرتر از آنچه آندره گدار اظهار داشته، صورت پذیرفته است.^{۲۲}

اغلب مدارس همانند بیشتر فضاهای معماری - شهری ایران به سبب خصوصیات اقلیمی، اجتماعی، فاقد نمای خارجی خارجی بسیار متمایزی نسبت به محیط پیرامون خود بوده اند و به طور عمده به وسیله یک ورودی مرتفع و مزین موقعیت خود را نسبت به فضاهای پیرامون متمایز می کردند، اما فضای داخلی آنها به صور گوناگون و بیشتر به توسط کاشی هایی با نقشهای هندسی، گیاهی، و در برخی مواضع با خطاطی، به صورت معرق، معقلی و یا خشتی (هفت رنگ) و غیره، همچنین با استفاده از کار بندی، مقرنس و گچکاری، تزیین می شد.

توجه به نقوش هندسی، گیاهی و هنر خطاطی و کاربرد آنها در تزیین بنا، بدون تاثیر از اندیشه و جهان بینی مذهبی که نقاشی جانداران را مکروه می دانست، نبود، چنانکه عنایت به رنگ آبی و فیروزه ای، به ویژه در نواحی مرکزی و کویری، بدون ارتباط با انگیزه ها و اثرات روانی و ادراکی زیبایی شناسانه آنها، نبود.

بیان عوامل مزبور به عنوان عوامل موثر در شکل گیری فضای کالبدی مدارس به معنی انکار نقش خلاقیت معمار و طراح هر بنانه می باشد، زیرا با وجود آنکه عوامل فوق هر یک به نحوی در شکل گیری فضای کالبدی موثر بوده اند، اما مانع ابداع و خلاقیت هنرمندانه معمار در درون چهارچوبهای

۲۲. مهندس باقر آیت الله زاده شیرازی: مسجد جامع اردستان، در مجله اثر، تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی. ش اول، ۱۳۵۸ هـ.ش، ص ۱۳.



۱۲۲ - قزوین: ورودی مدرسه سردار، ارتفاع زیاد سرد، فضای ورودی را در پوسته خارجی بنا مشخص کرده است.



۱۲۳ - اصفهان: ورودی مدرسه چهارباغ



۱۲۴ — اصفهان: ورودی اصلی مسجد — مدرسه سید



۱۲۵ — اصفهان: ورودی فرعی مسجد — مدرسه سید، فضای ورودی توسط عقب نشیبن، از محیط پیرامون متمایز شده است.



۱۲۶ — یزد: دید به درب ورودی مدرسه خان، از داخل بازار

غالب، نبوده‌اند و طرح هریک از مدارس بزرگ، ضمن تبعیت از قواعد و روالهای عام، دارای خصوصیات و جنبه‌هایی خاص و منحصر به فرد می‌باشد که به نحوی گویا، ردپای ذهن خلاق هنرمندان سازنده بنا را آشکار می‌سازد.

ضمیمه‌ها

ضمیمه ۱

وقفنامه مدرسه ملا عبدالله در اصفهان

«بسم الله الرحمن الرحيم وقف شرعی نمود توفیق آثاری حاج الحرمین میرزا محمد سه باب دکان در جنب یکدیگر با دو بالاخانه محدود بدکان تنباکو فروشی و بشارع و بخانه آقا صالح و بدکان نجاری و بدکان نخود بریزی و عطاری از دو طرف بشارع و بکوره آجر برزی و بملک واقف و نصف خان و نصف دکان متصل بخان مزبور از طرفین بشارع و تیمچه علی اکبر و بکوره آجر برزی مستغلات مزبوره واقع در بازار غاز بر سقاخانه متصله بمدرسه ملا عبدالله که کرایه موقوفات مزبوره را حاجی مزکور که تاحین حیاته تولیت با اوست صرف اخراجات سقاخانه و تعمیر آن و مستغلات مزبوره بعد از وضع سدس که بحق التولیه شرط شده میبوده باشد و بعد از واقف تولیت با اصل اولاد او و بطناً بعد بطن و نظارت با طلبه مدرسه مزبوره خواهد بود که اگر متولیات در باب دایر نمودن آن و تعمیر و آبادی موقوفات و سنگی از حوضها و چاه منهدم شود اهماال نمایند ناظران متوجه شوند و از مضمون و قیودی که شده درنگذرند و اگر اولاد واقف بر طرف شوند تولیت با متولی مدرسه مزبوره خواهد بود و اگر متولی در باب جاری و معمور داشتن سقاخانه و مستغلات اهماال نمایند ناظران اسامی خود را نوشته قرعه زنند باسم هر که برآید او را متولی دانند و باین دستور نیز عمل مینموده باشند و از پانزدهم قوس تا پانزدهم حوت آب نکشند و منافع این سه ماه را متولی جهت تعمیر مستغلات ضبط مینموده باشد و اگر سقاخانه بسبب حوادث خراب شود و بهیچوجه جاری نتوان نود منافع را به پنج نفر طالب علم مستحق میداده باشند و تغییر دهنده بلعنت خدا و نفرین ائمه هدی صلوات الله علیهم گرفتار شود امید است که واقف و راقم را بدعا یاد کنند ۱۰۸۸»^۵

۵. رفیعی مهربآبادی. آثار ملی اصفهان، ص ۴۹۹.

ضمیمه ۲

وقفنامه مدرسه صالحیه در استرآباد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواقف على السرائر والمطلع على الضمائر والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اشرف القبائل والعشائر بعد الحمد والصلوة براقدان موافق توفیق که استقرای امور توفیقه کرده اند مخفی نخواهد بود که بمضمون صدق مشحون کل شیء هالک الا وجه ازلت وابدیت مختص جناب احدیت و دوام و استمرار مخصوص حضرت کردگار و ماسوای ذات مقدس تمامی در معرض فنا و زوال و محل هلاکت و وبالند و بنی نوع آدم که اشرف طوایف عالم و منشاء خطاب و عتاب مورد ثواب و عقابند بمصداق موتوا قبل ان تموتوا لازمست که پیش از آنکه جام ناگوار مرگ را نوش نمایند در سرزمین زندگانی در نشاندن درخت نیکوکاری و در زراعتگاه دنیا که مزرعه آخرت است در افشاندن تخم رستگاری ساعی بوده که از ثمر آن در یوم لاینتفع مال و لابنون محظوظ گردند مصداق این مقال شامل حال فرخنده فال عالی حضرت رفیع منزلت متعالی مرتبت نجابت منقبت سر حلقه اهل سداد و سر دسته ارباب رشاد زین الحاج والعمار حاجی محمد صالح استرآبادی زید توفیقاته گردیده که بجهت نشر شریعت غراومه بیضا از مال و رجال خود مدرسه در بلدة المؤمنین استرآباد فیض آباد جنات بنیاد بحلیه آبادی برآورده و وقف مؤید شرعی و حبس مخلف اسلامی نموده واقف موفق دامت توفیقاته مدرسه مزبوره را بر طلبه علوم دینیه اثنی عشریه که در آنجا منزل نموده بتحصول علوم دینیه و معارف یقینیه اشتغال نمایند و تخلیه ید نموده بتصرف موقوف علیهم مفوض نموده و شروط شایع ضمن العقد آنستکه مشغول باشند طلاب مدرسه مزبوره بقرائت کتب مدونه بلغت عرب یعنی ملایی مکتبی خارج از موقوف علیهم است و اطفال فارسی خوان هم در مدرسه مزبوره منزل نداشته باشند مگر اولاد و احفاد عالی حضرت رفیع منزلت پسندیده فطرت کهنه الحاج حاجی محمد جعفر همشیره زاده واقف که ایشان مرخصند در تعلیم قرآن و کتب مدونه بلغت عرب و غیر عرب و یک تجربه از حجرات را اطفال و احفاد حاجی مزبور بجهت تعلیم کتب فارس منزل نمایند و

مرخص میباشند و شرط دیگر آنستکه معطل نکنند حجرات را طلاب ازید غیر شهر محرم الحرام و شهر صیام و اینکه منزل ندهند خارج را در شب از جهت بیتوته مگر مهمان متعلقین بطلاب تا سه شب و همچنین از شروط شائعه آنست که نگذارند در حجرات زغال و هیزم و چراغ نفت در حجرات روشن نکنند و هیمة نسوزانند و میخ در درو دیوار حجرات نزنند و اهل حرفه از قبیل کفن نویس و صحاف و کاتب در مدرسه منزل نکنند مگر کاتبی که عرفاً در زمره طلبه بوده باشد و مشغول باشند احدی از ایشان و غیره بموافقت و قرارداد منزل معین را واقف موفق مدرسه از برای مدرس هرگاه بوده باشد مدرس... و زیاده از سه نفر در حجرات منزل نکنند مگر بمصلحت متولی و کسانی که مفسد و مخرب مدرسه باشند اخراج نمایند و مرخصند جمیع شیعه اثنی عشریه نماز در آن مکان را و نشستن بجهت تعزیه حضرت سید الشهدا و سایر شهدای دیگر من صار شهیداً فی نصرته و شرب و تطهیر از آب آن نمایند و خارج مدرسه آنرا بیرون نبرند مگر به ندرت و تولیت مدرسه را واقف معظم الیه مادام الحیات بنفس نفیس خود قرار داده و بعد بعالی حضرت پسندیده فطرت نجابت منقبت کشف الحاج والعمار حاجی محمد جعفر و بعد بعالی حضرت رفیع منزلت آقا محمد حسین ولد مشارالیه و بعد باصلح وارشد اولاد ذکور او و بعد از انقراض اولاد ذکور آقا محمد حسین اولاد ذکور اناث آقا محمد حسین کذلک و بعد از انقراض اولاد ذکور اناث آقا محمد حسین مفوض نمود تولیت را به اولاد ذکور خیرالحاج حاج محمد جعفر کذلک و بعد از انقراض اولاد ذکور حاجی محمد جعفر اولاد ذکور اناث حاجی محمد جعفر و بعد انقراضهم العیاذ بالله تولیت به اعلم و اتقی اهل مدرسه بوده باشد و صیغه وقف علی نهج المرقوم كما ورد فی الشریعة المقدسه من الواقف الموفق دام توفیقاته بالعریة و الفارسیه جازی گردید و عمل بوقفیت مدرسه نمود و بعد ذلک موفق بتوفیقات حضرت باری گردید واقف معظم الیه بضمون اینکه

برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست
و بمصداق حدیث صحیح نبوی صلی الله علیه و آله اذامات ابن آدم انقطع
علیه الا عن ثلاث ولد صالح یدعوله و علم ینتفع به و صدقه جاریه عمل بهترین صدقه
جاریه وقف املاک است بر طلبه علوم دینی که ایشان مروج شریعت غرای

مصطفویه اند در حال حیات وصحت نفس وثبات عقل وقف مؤبد شرعی و حبس مخلد اسلامی نمود محضاً لله و خالصاً لوجه الله همگی و تمامی نیم دانگ از کل شش دانگ از قریه کرد چمن مشهور بمیان دره واقعه در بلوک سدن رستاق من اعمال دارالمؤمنین استرآباد که از غایت شهر و تفرد اسم مستغنی از تعریف و توصیف است با جمیع متعلقات از حسن آباد و کلا موومنضات آن از حقایقه رودخانه و اراضی عامره و غامره و آوشت و شیوارات و تلال و جبال و ملیارستان و توتستان عن آنچه ملکیت را سزد و شاید و انتفاع در آن متصور شود من القلیل والکثیر مما ذکر ام لم یذکر و سمی ام لم یسم بر مدرسه مزبوره که از بناهای معمار همت واقف معظم الیه میباشد و همچنین واقف دام توفیقانه وقف مؤبد و حبس مخلد نموده یازده باب دکا کین واقعه در بازار کهنه که از جمله دکا کین مزبوره دو باب عصارى و صابون پزی است که محدود بحدود اربعه ظهر و سه باب دکا کین واقعات در بازار نو بلدة المؤمنین استرآباد که محدود است بحدود اربعه ظهر برابر مدرسه مزبوره بشروط سالفه که بعد از اخراجات ملکى اولاً تعمیر و مرمت مدرسه مزبوره نموده مداخل آنرا متولی علی رأیه و علی تفاوت مراتب فهم الطلاب میانه موقوف علیهم تقسیم نماید و از مداخل موقوفه چراغی در سر ضروری روشن نماید و تولیت اعیان موقوفه بنهجی است که فوق قلمی شد و حق التولیه مادام الحیوة ثلث آن تعلق بواقف مشارالیه دارد و بعد از وفات واقف سدس مداخل اعیان موقوفه تعلق بمتولی داشته و سبع مداخل موقوفه متعلق بمدرس مزبوره باشد و بعد از انهدام مدرسه مزبوره اعیان موقوفه وقف است بر تعزیه جناب سید الشهداء علیه السلام و یکعدد غلیان نقره با سرش وقف نموده بر مدرس مدرسه مزبوره که مدرس و طلابی که در پیش مدرس درس میخوانند بکشند اعیان موقوفه را واقف معظم الیه دام توفیقانه از ید تصرف خود تخلیه نمود و بتصرف موقوف علیهم داده بطریق مرقوم متولی مسطور مداخل اعیان موقوفه را فیما بین موقوف علیهم تقسیم نمود و صیغه وقف کما هو فی قانون الشریعة المقدسه من الواقف الموفق دام توفیقانه بالعربیه و الفارسیه جاری گردید فمن بدله بعد ما سمعه فانما ائتمه علی الذین یدلونہ وقفاً صحیحاً شرعاً اسلامياً تغیر دهنده بسخط الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی گرفتار گردد».

«وکان ذلک فی ثامن عشر شهر ذیحجه الحرام من شهود سنة اثنی

وثلاثین ومائتان بعد الالف من الهجرة النبوية المصطفوية هزار و
 دوست و سی و دو ۱۲۳۲».^۶

ضمیمه ۳

وقفنامه مدرسه شاهزاده در یزد

وقفنامه مدرسه شاهزاده در صفحات ۶۰۷ تا ۶۱۸ کتاب جامع جعفری
 تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی آورده شده است. آقای ایرج افشار
 متن وقفنامه مزبور را از روی طومار وقفنامه نقل کرده است که نسبت به
 مندرجات آن در جامع جعفری اضافاتی دارد. متنی که در زیر نقل می شود از
 کتاب یادگارهای یزد (ج دوم) تألیف آقای ایرج افشار انتخاب شده است.

متن وقفنامه مدرسه شاهزاده

«جناب قدس بحق واقف السرایر مطلق را ستایش رواست که هستی
 بی زوال را وقف مخلد و حبس مؤبد ذات اقدس خویش خواست و در مدرسه
 امکان طالبان قبول فیض را که معبر از آن مواد قابلۀ ممکنات و اعیان ثابتۀ ماهیات
 است از جواهر مجرده و نفوس مفارقه و مسموکات فلکیه و طبایع عنصریه و ذواب
 ارواح نباتیه و حیوانیه و انسانیه هریک را به حسب استعداد و قابلیت در غرفات
 عالیۀ افاضۀ وجود و حجرات سافله تنزل اشراق انوار هستی و بود متمکن ساخته
 رایت تقدیم و تأخیرشان بر یکدیگر افراخت و چون وصول به اعلی مدارج کمال و
 بلوغ به اقصی معارج اکمال که موقوف علیه مزید استعداد و غایت قابلیت است به
 انضمام سلوک مراحل کمال جهد و مشقت در طریق بندگی و اطاعت جزء اخیر
 علت تامۀ تدریس بود لاجرم آن را که به صفات مذکوره متصف می نمود به منصب

۶. به نقل از: از آسار تا استار باد. به کوشش مسیح ذبیحی و دکتر منوچهر ستوده. ج هفت. صص

جلیل مدرست آن مدرسه منصوب فرمود، وهو معلم علوم علمه شدید القوی و مدرس دروس و ما ینتطق عن الهوی و صاحب وحی ان هو الا وحی یوحی و ما صدق علیه سبحانه الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مؤذن بدیع الاذان ربنا اننا سمعنا منادياً ینادی للایمان کہ خادم آستان جلالش جبرئیل است، شمع فروزان شبستان ایقان کہ گمگشتان وادی ضلالت را به فروغ انوار هدایت به سر منزل نجات دلیل، نبی الوری، محمد المصطفی صلی الله علیه وآله اجمعین سیما باب مدینة العلم متولی وصایتہ علی بن ابی طالب امیر المؤمنین واقف اسرار الهیہ و من وقف علیه منافع مزارع تسلیمات غیر متناهیة آنکہ منصب تولیت حفظ آیینش حسب الاستحقاق به داور جهانداری موکول است کہ متولی معدلش منافع مزارع سرور و نشاط و محصول قراء حبور و انبساط را کہ حسب القرار واقف عهد فیروزی مهدش مخلصد قلوب کافئ عباد و حبس مؤند دلہای جمهور اهل بلادست به مصارف موقوف علیہم می رساند، لاجرم ہریک از محصلین دعای اُبود دولت ابدآیتش در مقام تحصیل آن بہ طریق اجتہاد می پیمایند و ہریک از طالبان خلود سلطنت جاوید مدتش نفسی در طلب مطلوب نمی آیند، یعنی دارای ملک آرای کشورگشا و خاقان ملک ستان معدلت پیرابانی مبانی مروت و انصاف، ماحی آثار جور و اعتساف، السلطان الاعظم، الخاقان الاعدل الاکرم، ملک ملوک العالم، سلطان سلاطین التبرک والدیلم، السلطان بن السلطان بن السلطان والخابان بن الخاقان بن الخاقان، ابوالنصر والاقتدار السلطان فتحعلی شاه قاجار لازال سکان صوامع الملوکات قاریجارہ.

وقف دانسی از چہ براوقاف شد حکم خلود

خنجر بدخواہ اورا وقف خنجر داشتند!

وبعد چون ہمایون فال عهد فیروزی مہد آن داور داد گستر بی ہمال تمامت سکان عرص عالم را بہ زیر سایہ بال معدلت مال جا داده بہ نوعی کہ دست قضا نام و نشان فتنہ را در طاقچہ نسیان نہادہ و معمار مہارت آثار اوان فیروزی بنیانش نظراتفات بہ تعمیر ویرانہ های رباع عالم گماشتہ بہ نحوی کہ جغد ویرانہ نشین بکلی بی خان و مان گشتہ، لاجرم ہریک از جانبازان راہ و مقتفیان آثار فیروزی ہمراہش از دراری آسمان خلافت و جمهور متقلدان قلادہ چاکری و

اطاعت سالک محجة بنای آثار خیر گردیده اند که فواید حسنات آن به روزگار فرخنده آتارش عاید شود و بنای دولتش مصون از انهدام ماند. بناء علیه حسب الحکم مطاع بانی مبانی خیرات، مؤسس قواعد میرات آنکه اصل ثابت شجرة خلافت را فرعی است از غایت رفعت سر به آسمان برآورده و بنای محکم سلطنت را سقفی است بر همه فضای آن احاطه کرده، گوهر عمان خلافت بی زوال اختر آسمان سلطنت ابد اتصال، فجر صباح نصرت ضوء مصباح معدلت، نواب مستطاب کامیاب اشرف والا پادشاهزاده آزاده عديم الاكفاء محمد ولی میرزا لازال بناء الخیرات مبتیاً باهتماماته واحراز المثوبات مقروناً بنیاته، مهندسان مهارت شعار به طرح افکنی مدرسه مبنیه به بازار نوبه مقام سر چهارسوق قدیم اندرون حصار دارالعباده یزد فرمان بردار آمدند. و چون درین اوان میمنت انجام سمت اتمام یافت بجهت دوام بناء و استدامت بقای آن مزارع و بساتین و مستغلات و دکا کین چند وقف مؤبد شرعی و حبس مخلص ملی فرمودند که بنحومرقوم به مصارف موقوف علیهم مفصله از متولی و مدرس و طلبه علوم و مؤذن و امام و روضه خوان و خادم و روشنائی و تعمیر و غیره می رسیده باشد که قدر وظیفه هریک سمت تشخیص خواهد یافت و ازین قرار شرایط حسب القرار نواب مستطاب واقف مقرر گردید که باید از جزئی از جزئیات آنها تخلف و تجاوز و عدول ورزیده نشود.

شروط تمامی اجزاء مدرسه و مایتعلق بها

تمامی مدرسه و توابع آن وقف خاص فرقه محقه اثنی عشریه است و صوفی و متجاهر به فسق و کسی که در فروع مذهب بنای عمل بر مأخذ شرعی به زعم خود نگذاشته باشد و حال آنکه بالغ باشد خارج است و باید کافر و صوفی و مجنون داخل نشود و باید که بطلان بیهوده گرد و آنها که مشارالیه به تهمت و نسبت عمل شیعی باشند که مجاورت آنها عار ارباب مروت باشد یا به فتنه انگیزی یا به شرارت و مردم ستیزی موسوم باشند در آن ساکن نشوند و آمد و شد بسیار هم ننمایند و باید که آنجا را محل کسب معاش و صنعت و حرفه ن سازند، الا کتابت و مشق خط و عبادت استیجاری و معلمی اطفال به نوعی که مخل تحصیل مجاورین نباشد و حجره موقوفه بر طلبه مکتب خانه نگردد و باید که صباغان و قصاران و امثال آنها نهر

مدرسه را کارفرمای خود نمایند و باید که آنجا را مکان حفظ مال التجاره و امثال آن قرار ندهند و باید که در آنجا اشتغال به نوعی از علم که رجحان شرعی نداشته باشد نمایند و باید که زیلوها را بدون ضرورت محافظت از مدرسه بیرون نبرند و چنانچه مصلحت باشد نقل زیلواز مکانی به مکان دیگر از همان مدرسه مانع ندارد و تغییر وضع و عمارت آن به وجه احسن ممنوع نخواهد بود و باید غیر معمم صاحب حجره نباشد.

شروط مسجد و امام و مایتعلق بذلک

در مسجد مدرسه مباحثه و مرافعه و مکالمه و تلاوت و تدریسی که محل به نماز جماعت یومیه باشد نمایند و چون وقت فریضه داخل شود اگر امام مرضی راتب حاضر باشد امامت می نماید و قسمت اوقات ثلثه یومیه بر سه راتب مانع ندارد و جایزست که راتب من جمله از باب مساکن مدرسه باشد و حق راتب مادام الحیوة باقی است مگر آنکه شرعاً ممنوع از امامت شود یا قطع علاقه از امامت آنجا نماید یا زیاده از قدر معتاد غالب ائمه مساجد تعطیل بدون استنابه نماید یا نایب او چنین تعطیلی کند یا استنابه او بدون عذر عقلی و شرعی و عرفی باشد یا در روز یازدهم از تعطیلی که به علت عذر بیماری نموده تعیین نایب مرضی نموده باشد یا آنکه بیماری او متجاوز از شش ماه هلالی و مانع حضور و امامت او شده باشد یا سفر به بلاد دیگر نموده باشد به جهت غیر حج و عمره و زیارت مشاهد مشرفه یا این اسفار سعادت مدار بدون استنابت نموده باشد یا درین اسفار قصد مکئی زاید قدر معتاد در غالب امثال این اسفار داشته باشد یا سفر حج و عمره اش تجاوز از دو سال هلالی نموده باشد یا سفر زیارتش متجاوز از شش ماه باشد یا سفر به بعضی از قرای دارالعباده نموده باشد زیاده از ده روز بدون استنابت و یا زیاده از چهل روز یا استنابت و حق نیابت باقی است تا وقتی که منوب عنه حاضر گردیده قیام به شغل خود نماید یا آنکه یکی از مسقطات مفصله سابق درباره او اتفاق افتد و اگر امام غایب بعد از سقوط حق حاضر شود قبل از تعلق حق غیر باز احق از غیرست و تسلسل در نیابت مانع ندارد در همه مراتب نیابت بقاء و سقوط حق بهمین نهج است و باید همه روزه بعد از فراغ از جماعت در یکی از سه وقت در همان محل جماعت امام یا غیر امام قدری از مسائل عبادات را به فتوای مجتهد حی مادام که میسر باشد

و مستمعی بوده باشد مذکور نماید و گاهی از مسائل قراءت هم بوجه نافع مذکور گردد.

و نیز از جمله شرائط سرکار شوکت مدار واقف ادام الله تعالی ایام خیراته آن است که هر ساله در دهه عاشورا و پنج روز آخر ماه صفر و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم ماه رمضان همه روزه بعد از فراغ از جماعت در یکی از سه وقت جماعت یک مجلس تعزیه داری شود و باید هر ساله بعد از فراغ از جماعت در صبح یا عصر در روز نوروز و عید غدیر حدیث غدیر خم و قدری از مناقب و معجزات جناب ولایت مآب و در روز عید بابا شجاع الدین قدری از طعن و مثالب معاندین اگر منافی تقیه نباید مذکور گردد، خواه ذاکر امام باشد یا غیر. چنانچه به علت حرارت هوا انعقاد جماعت بر بام مسجد مذکور یا در حوض خانه شود مانعی ندارد و حق امام راتب ساقط نمی گردد و سایر امور مقرر نیز در محل انعقاد جماعت به عمل می آید و باید سن امام راتب و نایب او و لوبه و سایط از سی سال هلالی متجاوز باشد و همچنین مدرس و نایب او و لوبه و سایط از سی کمتر نباشد و درباره طالب علم صاحب حجره و نایب او بلوغ شرعی کافی است و در سن خادم و نایب او تجاوز از بیست سال شرط است.

شرایط خاص مدرس و مدرس مدرسه مبارکه

مدرس قبلی مختص مدرس اعظم است که مرجع طبقه علیای طلاب می تواند بود و دو مدرس شرقی و غربی مختص دو مدرس دیگر که شایسته تعلیم اوساط بوده باشند و محل کتب موقوفه مدرسه حجرات محقره خوف آن دو مدرس می باشد و یکی از طلاب مدرسه که صاحب دیانت و محل اعتماد بوده باشد و متولی صلاح بداند متوجه حفظ کتب موقوفه شود و هر قدری که متولی صلاح داند به ازای این خدمت به او برساند و باید که کتب موقوفه را از مدرسه بیرون نبرند، و تصرف غیر متولی شرعی در مدرس مدرسین و حجرات طلبه مادام که حق ایشان باقی است بدون اذن ایشان جایز نیست به هیچ نحو از انحاء مگر از بابت تعمیر و اصلاح آنها به اذن متولی و باید که مدرس اعظم در فصل تابستان و در اواخر بهار و اوایل خریف اگر خواسته باشد در مسجد مدرسه تدریس خود را به عمل آورد و باید

مدرس ظاهرالعدالة باشد و عدالت واقعیه شرط نیست و باید همه روزه حسب المقدور در مدرس خود یا مکانی دیگر از مدرسه که مناسب فصل و کیفیت هوا باشد دو درس به اهتمام بگویند و بدون عذر عقلی یا شرعی یا عرفی تعطیل ننمایند الا در هفته دوروز و عید نوروز ده روز و سایر اعیاد سه روز و دهه عاشورا و پنج روز آخر ماه صفر و سه روز مذکور از ماه رمضان والا در بقیه ماه رمضان که هر روز یک درس کافی است و مرض و سفر و باران و برف و شغل اتفاقی که لابد منه معیشت یا قانون معاشرت باشد و امثال اینها از فتنه و آشوب و قتال همه عذرست و پیوسته حق مدرس در مدرسش باقی است مادام که شرایط تدریس آن در او باقی باشد مگر آنکه خود قطع علاقه نماید یا نظر به یکی از مسقطات مفصله در شرایط و احکام امام از برای او اتفاق افتد و بقای حق نایب مدرس هم به نهج بقای حق نایب امام است و نظیر احکام امام و نایب او از رهگذر بقا و سقوط و عود حق و تسلسل نایب و مایتنوع علی ذلک جاری در باره مدرس است و شرط نیست که نایب به حسب فضیلت علمی شایسته اصالت در تدریس باشد. بلکه قدرت او بر تعلیم طبقه سفلی کافی است مگر آنکه استنابت افضل از او مدرس را میسر گردد و مضربه حال او نباشد.

شرایط خاص حجرات و طلاب

تمامی حجرات اصل مدرسه سوای یک حجره و افقه در راهرو مابین مغرب و شمال که مختص خادم است جهت مسکن طلبه علوم مقرر می باشد و باید که صاحب حجره حسب المقدور همه روزه به قید یک ثلث روز لا اقل در مدرسه مشغول به علم باشد و باید که طلبه مدرسه در هفته سه شب لا اقل در مدرسه بیتوته به عمل آورد، و باید در نزد یکی از مدرسین مدرسه درس مقرری داشته باشد، و باید همه روز حسب المقدور لا اقل درس به اهتمام بخواند الا در ایام و احوال مفصله در باب تدریس موافق تفصیل آنجا. و باید به عربیت مربوط باشد، و باید مظنه ترقی با امداد اهل ترقی به مباحثه یا تعلیم در امر بوده باشد و احکام استنابت و بقاء و سقوط و عود حق صاحب حجره و احکام نایب او از شرح مسطور در باره مدرس مفهوم است و فرقی ندارد الا اینکه نایب صاحب حجره شرط است که موصوف به صفات معتبره در مطلق صاحب حجره و مشغول به مثل شغل مقرر او بوده باشد. و اگر صاحب حجره معتاد به ایدای مجاور و معاشر باشد حقش از حجره ساقط است

خواه ایدای دستی یا زبانی، ورد و قبول و ادخال و اخراج طلبه و سکنه حجرات بالتمام مفوض به رای متولی است و اگر یکی از طلاب به اعتبار پاره ای شروط و مصلحتها محل تردید بوده باشد متولی با مدرس اعظم مشورت نماید هر آنچه رای ایشان بر آن متفق شد معمول دارد و تشریک ابتدائی یا غیر ابتدائی میان دو نفر در یک حجره جایزست و مفوض به رای متولی است.

شرایط خادم

شرط خادم آن است که توانا و دانا به مراسم خدمت مدرسه و اهل مدرسه و از رهگذر محافظت اموال نیز مناسب حال بوده باشد و در مخالطت او توهم ضرر و فساد نبوده باشد و معتاد به سؤال نباشد و می باید که یکی از دو خادم لا اقل هر گاه متولی صلاح در تعدد ایشان دادند لیلاً و نهاراً ساکن مدرسه باشد و بدون عذر مسموع هر دو بیرون نروند و اگر خروج ایشان از مدرسه به علت عذر مسموعی موجب تعطیل خدمات شود یا در مدرسه مریض و عاجز از خدمت گردد نایی به اذن متولی تعیین نماید که به صفات مزبوره موصوف باشد، و بر خادم لازم است که اهتمام تمام به محافظت مدرسه و اموال آنجا و مراقبت احوال سکنه و مترو دین سیما اطفال مکتبی داشته چنانچه برخلاف قاعده شرعی یا عرفیه مطلع گردد رفع نماید و اگر عمده باشد متولی را مطلع سازد سیما از رهگذر تعطیل حجره و درس و بی اهمتامی طلبه در تحصیل و هر کس را که حسب الشروط ممنوع از دخول یا کثرت تردد یا سکنی مدرسه است به وجه احسن ممنوع سازد و نهایت سعی در تنظیف مدرسه و نظم باغچه نماید و هر شب حسب المقدور قندیلهای کرباس و مسجد و حوضخانه را در هر یک یک قندیل و دو چراغ در مستراح اول مغرب روشن نماید چنانکه تا سه ساعت و نیم تقریباً روشن باشد و باز آنها را نیم ساعت قبل از طلوع صبح تقریباً روشن نماید چنانکه تا وقت روشنی هوا روشن باشد و در حین انعقاد جماعت عشائین و صبح دو چراغ در مسجد اضافه نماید و بعد از تفرق صفوف جماعت بردارد و هر روزه صبح جلوخان و کرباس و دهلیز را آب بپاشد و ظرف سقاخانه مدرسه را مملو از آب آب انبار یا آبی دیگر که صلاحیت آشامیدن داشته باشد و گوارا باشد نماید و خدمات سکنه را بنفسه یا بغیره کما ینبغی متوجه شود از مقوله آب و آتش و رجوعات سوفیه و نحو اینها، هر گاه مزاحم خدمات اصطل مذروره نبوده

باشد و در صورت مزاحمت با آن خدمت اصل مدرسه مقدم است و خادم را حق تغییری نیست و اختیار تغییر مستمراً با متولی باشد.

شرایط بقعه الخیر خارج مدرسه

عمارات خلف مدرسه واقعه در ظهر زاویه مابین مغرب و شمال مختص مکتب خانه و سکنی صحاف و کاتب و مذهب و خوش نویسان و ابناء سبیلی که در سلک سادات یا علما یا طلبه باشند می باشد و تعیین کم و کیف آنها منوط به صلاح دید متولی می باشد.

تعیین متولی اول

حسب القرار سرکار شوکتمدار نواب مستطاب واقف امر تولیت به جناب فضایل و کمالات انتساب، عزت و محمّدت اکتساب، مفاخر و معالی ایاب، نتیجه الصدور العظام عمدة الفضلاء الفخام میرزا محمد خلف الصّدق جناب مستطاب فضایل و فواضل انتساب حقایق و دقائق اکتساب شرایع و معالم نصاب صدر الصدور العظام و بدر سماء الفخامة والصدارة والاحتشام مفخر الفضلاء الفخام میرزا محمد جعفر صدر ممالک محروسه پادشاهی صانت ایام صدارته عن التناهی مفوض است و بعد به اکبر اولاد ذکور ایشان از مهد علیاء سرکار علیّه متعالیه بضعه مرضیه نواب مستطاب واقف که در حباله نکاح مشارالیه است و با قطع نسل یا توطن مشارالیه در شهری دیگر توایست. به اعلم و افهم و افقه دارالعباده یزد که صاحب حکم شرعی بوده باشد می باشد.

شرط متولی آن است که مؤمن و خیر باشد و از ملاحظه معاشرات و معاملاتش مظنه حسن تولیت در او بوده باشد و در اثنای تولیت مظنه مذکوره از او مرتفع نگردیده باشد اعم از آنکه عادل شرعی باشد یا نه.

متممات شروط مدرسه مبارکه

در هر امری از امور متعلقه به مدرسه و اجزای آن که در خصوص آن قیدی در ضمن وقف آن نشده یا عبارت وقفنامه چه در خصوص آن مجمل باشد متولی باید شق اصلح بزعم خود را معمول دارد و اگر در ترجیح متحیر باشد یا شقوق را متساوی داند مخیر است و اگر افهام معتبره مختلف در معنی عبارتی باشد فهم اکثر

معتبرست و با تساوی فهم متولی و با تحیر تخیست و اگر در فتوی شرعی مابین مجتهدین اختلاف شود رای مجتهد بلد مقدم است و اگر مدرس مجتهد جامع الشرایط باشد رای او بر سایر مقدم است و اگر ترجیح به دو طریق مذکور ممکن نشود متولی در حضور مدرسین رجوع به قرعه در ترجیح فتاوی نماید و اگر در اجتهاد یکی از مدعیان اجتهاد بلد با مدرسه اختلافی واقع شود فیما بین معتبرین از اهل خبره قول او ساقط است و رجوع به مجتهد مسلم خارج مدرسه یا خارج بلد می شود و اگر مسلم الاجتهادی نباشد رجوع به قرعه مزبوره نمایند مگر آنکه مسلم الاقیهتی موجود باشد که درین صورت رای او مقدم است و اگر ضرورتی داعی بر مخالفت شرطی از شروط مسطوره گردد به صلاح دید اهالی شرع بلد و عدول اهل تمیز و بصیرت مخالفت جایز است بقدر رفع ضرورت و تمیز موضوع ضرورت نیز با اهالی شرع و عدول مذکورین می باشد و در هر حال هر کس فی الجمله دخیل در امر وقف مزبور می گردد می باید همه همت و اهتمام او مقصور بر آبادی و رونق و انتظام آن بوده باشد.

و باید که متولی هر ساله دو طعرا سواد کامل این وقفنامهچه را انتساخ نموده به سجلات و خواتم بعضی از معارف علما و عدول بلد رسانیده در روز عید غدیر در مسجد مدرسه بعد از فراغ از جماعت و ذکر حدیث مقرر قبل از تفرق جمعیت آن سواد را در حضور حاضرین به یکی از معارف مذکورین بسپارد. فمن بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الذین یبدلونه.

و مدرسه مزبوره را با شرایط مرقومه وقف طلبه فرموده به تصرف وقف دادند و صیغه وقف بالعربیه و الفارسیه اجرا یافت. بحریراً شوال ۱۲۴۱ هـ.^۷

فهرست تصاویر

- ۱ — اصفهان: نقشه مدرسه امامیه صفحه: ۱۷۸
- ۲ — اصفهان: نمای مدرسه امامیه ۱۷۸
- ۳ — اصفهان: نقشه مدرسه درب کوشک ۱۸۲
- ۴ — آثار کشف شده از مدرسه نظامیه خرگرد ۱۸۵
- ۵ — بغداد: نقشه مدرسه مستنصریه ۱۸۵
- ۶ — خراسان: نقشه مدرسه غیاثیه خرگرد ۱۹۰
- ۷ و ۸ — قزوین: تصاویری از مدرسه التفاتیه ۲۰۲
- ۹ و ۱۰ — مشهد: نقشه های طبقه شمکن و طبقه اول مدرسه بالاسر ۲۰۶
- ۱۱ — مشهد: نقشه مدرسه پریزاد ۲۰۷
- ۱۲ و ۱۳ — مشهد: نقشه های طبقه همکف و طبقه اول مدرسه دودر ۲۰۸
- ۱۴ — یزد: نقشه مدرسه ضیائیه ۲۲۲
- ۱۵ — اصفهان: نقشه مدرسه عربان ۲۷۱
- ۱۶ و ۱۷ — اصفهان: تصاویری از مدرسه ملا عبدالله ۲۷۲
- ۱۸ — نقشه مدرسه جده بزرگ ۲۷۵
- ۱۹ و ۲۰ — اصفهان: تصاویری از مدرسه جده بزرگ ۲۷۶
- ۲۱ و ۲۲ — اصفهان: تصاویری از مدرسه جده کوچک ۲۷۷
- ۲۳ — اصفهان: نقشه مدرسه کاسه گران ۲۸۰
- ۲۴ — اصفهان: تصویری از مدرسه جلالیه ۲۸۴
- ۲۵ — اصفهان: تصویری از مدرسه کاسه گران ۲۸۴

- ۲۸۵ — اصفهان: نقشه مدرسه نوریه
- ۲۸۷ — اصفهان: نقشه مدرسه سلطان حسین
- ۲۸۸ — ۲۹۱ — اصفهان: تصاویری از مدرسه سلطان حسین (چهارباغ)
- ۲۹۳ — اصفهان: نقشه مدرسه نیم آور
- ۲۹۴ و ۳۵ — اصفهان: تصاویری از مدرسه نیم آور
- ۲۹۶ و ۳۷ — اصفهان: تصاویری از مدرسه میرزا مهدی
- ۲۹۷ — اصفهان: نقشه مدرسه صدر بازار
- ۲۹۸ — ۳۰۰ — اصفهان: تصاویری از مدرسه صدر بازار
- ۳۰۲ و ۴۶ — اصفهان: تصاویری از مدرسه صدر خواجه
- ۳۰۳ — ۳۰۵ — اصفهان: تصاویری از مسجد — مدرسه سید
- ۳۱۶ — ۳۱۷ — شیراز: نقشه های طبقه همکف و طبقه اول مدرسه خان
- ۳۱۸ — ۳۱۹ — شیراز: نماها و مقطع هایی از مدرسه خان
- ۳۲۰ — ۳۲۱ — شیراز: تصاویری از مدرسه خان
- ۳۲۶ — ۶۰ — فردوس: نقشه مدرسه علیا
- ۳۲۷ — ۶۱ — فردوس: نقشه مدرسه حبیبیه
- ۳۲۹ — ۶۲ — قزوین: نقشه مدرسه پیغمبریه
- ۲۳۱ — ۶۳ — قزوین: نقشه مدرسه سردار
- ۳۳۲ — ۳۳۳ — ۶۴ تا ۶۶ — قزوین: تصاویری از مدرسه سردار
- ۳۳۴ — ۶۷ — قزوین: نقشه مدرسه حیدریه
- ۳۳۴ — ۶۸ — قزوین: تصویری از بخش قدیمی مدرسه حیدریه
- ۳۳۵ — ۳۳۶ — ۶۹ تا ۷۱ — قزوین: تصاویری از مدرسه صالحیه
- ۳۴۰ — ۷۲ — کاشان: نقشه مدرسه سلطانی
- ۳۴۱ — ۳۴۲ — ۷۳ تا ۷۶ — کاشان: تصاویری از مدرسه سلطانی
- ۳۴۵ — ۳۴۶ — ۷۷ و ۷۸ — کاشان: نقشه طبقه همکف و طبقه زیرزمین مدرسه آقابزرگ
- ۳۴۷ — ۷۹ — کاشان: مقطع مدرسه آقابزرگ
- ۳۴۸ — ۳۵۰ — ۸۰ تا ۸۴ — کاشان: تصاویری از مدرسه آقابزرگ
- ۳۵۱ — ۸۵ — کرمان: نقشه مدرسه ابراهیم خان
- ۳۵۳ — ۸۶ — کرمان: نقشه مدرسه معصومیه
- ۳۵۵ — ۸۷ — مشهد: نقشه مدرسه خیراتخان
- ۳۵۶ — ۸۸ — مشهد: نقشه مدرسه میرزا جعفر

- ۸۹ — مشهد: نقشه مدرسه حسنخان
 ۳۶۰
 ۹۰ و ۹۱ — یزد: نقشه طبقه همکف وزیرزمین مدرسه مصلی
 ۳۶۱
 ۹۲ تا ۹۵ — یزد: تصاویری از مدرسه مصلی
 ۳۶۳ — ۳۶۴
 ۹۶ و ۹۷ — یزد: تصاویری از مدرسه شفیعیه
 ۳۶۶
 ۹۸ تا ۱۰۴ — یزد: تصاویری از مدرسه خان
 ۳۶۷ — ۳۷۱
 ۱۰۵ — یزد: نقشه مدرسه شاهزاده
 ۳۷۳
 ۱۰۶ تا ۱۱۰ — یزد: تصاویری از مدرسه شاهزاده
 ۳۷۴ — ۳۷۷
 ۱۱۱ — بخارا: موقعیت مدارس در بازار
 ۴۰۷
 ۱۱۲ — اصفهان: موقعیت مدارس در بازار
 ۴۰۸
 ۱۱۳ — کاشان: موقعیت قرارگیری بازار، مسجد و مدرسه در شهر
 ۴۰۹
 ۱۱۴ و ۱۱۵ — یزد: تصاویری از داخل یکی از حجره‌های مدرسه شاهزاده
 ۴۳۹
 ۱۱۶ تا ۱۸۸ — تصاویری از راهروی مدرسه جده کوچک، جده بزرگ، صالحیه ۴۴۱ — ۴۴۰
 ۱۱۹ — اصفهان و خرگرد خواب: نقشه‌ای از مجموعه مادرشاه و تصویری از مدرسه
 خرگرد
 ۴۴۷
 ۱۲۰ — کرمان: نقشه مدرسه و مجموعه گنجعلیخان
 ۴۴۸
 ۱۲۱ — اصفهان: ورودی مدرسه چهارباغ
 ۴۵۰
 ۱۲۲ — قزوین: ورودی مدرسه سردار
 ۴۵۰
 ۱۲۳ و ۱۲۴ — اصفهان: تصاویری از ورودی‌های اصلی و فرع مسجد — مدرسه سید
 ۴۵۱
 ۱۲۵ — یزد: تصویری از بازار خان و ورودی مدرسه خان
 ۴۵۲

فهرست منابع

۱. آدمیت، فریدون. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. تهران: پیام، ۲۵۳۵.
۲. آربری، ا. ج. شیراز، ترجمه منوچهر کاشف. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ ه.ش.
۳. آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود. نفایس الفنون فی عرایس العیون. تهران: اسلامیة، ۱۳۷۹ ه.ق.
۴. آیت‌الله زاده شیرازی، باقر. مسجد جامع اردستان، در مجله اثر. تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، ش اول، ۱۳۵۸ ه.ش.
۵. آیتی، عبدالحسین، تاریخ یزد. یزد: ۱۳۱۷ ه.ش.
۶. ابن اثیر. کائنات: ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت. تهران: علمی، بی تا.
۷. ابن اخوه. معالم القریه، ترجمه جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ه.ش.
۸. ابن اسحاق. سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تصحیح دکتر اصغر مهدوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰ ه.ش.
۹. ابن بطوطه. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی موحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ دوم، ۱۳۵۹ ه.ش.
۱۰. ابن حوقل. صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ ه.ش.

۱۱. ابن خلدون. مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ه.ش.
۱۲. ابن طقطقی. تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ه.ش.
۱۳. ابن عربشاه. زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمه محمد علی نجاتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹ ه.ش.
۱۴. ابن فقیه. مختصرالبدان، ترجمه مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ه.ش.
۱۵. ابن قفطی. تاریخ الحکما، ترجمه درقرون یازده هجری، به کوشش بهمن دارایی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ه.ش.
۱۶. ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. ترجمه م. رضا تجدد. تهران: چاپ دوم، ۱۳۶۰ ه.ش.
۱۷. ابن هشام. سیرة النبویه، ترجمه سید هاشم رسولی. تهران: اسلامیة.
۱۸. ابوبکر عبدالله بن عمر. فضائل بلخ، ترجمه عبدالله محمد بن محمد، تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ه.ش.
۱۹. ابودلف. سفرنامه ابودلف، تحقیق از ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: ۱۳۴۲ ه.ش.
۲۰. احمد بن ابی یعقوب. البلدان، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.
۲۱. استرآبادی، میرزا مهدی خان. دره نادره، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱ ه.ش.
۲۲. اسفزاری، معین الدین محمد زمچی. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح و حواشی محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ه.ش.
۲۳. اشپولر، برتولد. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه دکتر جواد فلاطوری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ ه.ش.

۲۴. _____ تاریخ مغول در ایران، ترجمه دکتر محمود میرآفتاب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱ ه.ش.
۲۵. اشرف، احمد. موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران. تهران: رمینه، ۱۳۵۹ ه.ش.
۲۶. اصطخری. مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰ ه.ش.
۲۷. اعتماد السلطنه، محمد حسن. مرآت البلدان ناصری. تهران: ۱۲۹۷-۱۲۹۴ ه.ق.
۲۸. _____ المآثر والآثار. تهران: ۱۳۰۷ ه.ق.
۲۹. افسر، کرامت الله، تاریخ بافت قدیم شیراز. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ه.ش.
۳۰. افشار، ایرج. یادگارهای یزد. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ ه.ش.
۳۱. افلاطون. دوره آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷ ه.ش.
۳۲. اقبال آشتیانی، عباس. خاندان نوبختی. تهران: طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ه.ش.
۳۳. _____ مجموعه مقالات، با مقدمه و تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام، ۱۳۵۰ ه.ش.
۳۴. الاصفهانی، محمد مهدی بن رضا. نصف جهان فی تعریف اصفهان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، تهران: امیرکبیر و تأیید (اصفهان)، ۱۳۴۰ ه.ش.
۳۵. الشیخی، صباح ابراهیم سعید. اصناف در عصر عباسی، ترجمه دکتر هادی عالم زاده. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ ه.ش.
۳۶. الشیبی، کامل مصطفی. تشیع و تصوف در ایران، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹ ه.ش.
۳۷. الفاخوری، حنا؛ و خلیل الجرجی. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی،

- ترجمه عبدالمحمد آیتی تهران: زمان، ۱۳۵۸ ه.ش.
۳۸. الگار، حامد. نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. تهران: توس، ۲۵۳۶.
۳۹. امام، سید محمد کاظم. مشهد طوس. تهران: کتابخانه ملی ملک، ۱۳۴۸ ه.ش.
۴۰. امستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۰ ه.ش.
۴۱. امین، حسین، مداری که در عصر سلاجقه در عراق تاسیس شد، ترجمه وحیدنیا. مجله وحید، شماره ۳. سال ۶.
۴۲. ————. کتابخانه‌های بغداد، ترجمه وحیدنیا. مجله وحید، شماره ۸، سال ۳.
۴۳. امین، احمد. پرتواسلام، ترجمه خلیل خلیلی. تهران: وزارت معارف، ۱۳۱۶ ه.ش.
۴۴. انگلیش، پل وارد. ترجمه احمد اشرف. نامه علوم اجتماعی. تهران: دانشکده علوم اجتماعی، دوره ۱، شماره ۲، ۱۳۴۷ ه.ش.
۴۵. اورسل، ارنست. سفرنامه اورسل، ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار، ۱۳۵۳ ه.ش.
۴۶. اولیاء الله آملی. تاریخ رویان، تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ه.ش.
۴۷. اولیا چلبی. سفرنامه. ترجمه و تلخیص حاج حسین نخجوانی. تبریز، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۳، ۱۳۳۸ ه.ش.
۴۸. اولیری، دیسی. انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام. تهران: جاویدان، ۲۵۳۵.
۴۹. ایمانیه، مجتبی. تاریخ فرهنگ اصفهان. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۵۰. بارتولد. ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ه.ش.

۵۱. _____ تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه سردادور. تهران: توس، ۱۳۵۸ ه.ش.
۵۲. بارکهاوزن، یواخیم، امپراطوری زرد چنگیزخان و فرزندانش، ترجمه اردشیر نیکپور. تهران: زوار، ۱۳۴۶ ه.ش.
۵۳. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. سیاست و اقتصاد عصر صفوی. تهران: صفیعلیشاه، ۱۳۴۸ ه.ش.
۵۴. _____ گنجعلیخان. تهران: اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش.
۵۵. باسورث، کلیفورد ادموند. تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶.
۵۶. باوزانی، الساندرو. ایرانیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: روزبهان، ۱۳۵۹ ه.ش.
۵۷. بخشایشی، عقیقی، یکصد سال مبارزه روحانیت مرفعی. تهران: دفتر نشر نوید اسلام. ۱۳۶۱ ه.ش.
۵۸. بدیع الزمان. مدارس اسلامی. مجله تعلیم و تربیت. سال چهارم.
۵۹. برار، ویکتور. انقلابات ایران، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۵.
۶۰. براون، ادوارد. تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی. تهران: ۱۳۱۶ ه.ش.
۶۱. برن، رهبر. نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷.
۶۲. بزرگمهری، زهره. هندسه در معماری ایران. تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، ۱۳۶۰ ه.ش.
۶۳. بلاشر، رژی. در آستانه قرآن، ترجمه دکتر محمود رامیار. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹ ه.ش.
۶۴. بلعمی. گزیده تاریخ بلعمی، به کوشش بدیع الله دبیری نژاد. اصفهان: ثقفی، ۱۳۴۹ ه.ش.

۶۵. بنداری اصفهانی. زبدة النصرة و نخبة العصر، ترجمه محمد حسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۶.
۶۶. بنونیست، امیل. دین ایرانی برپایه متنهاى کهن یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی. تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰ ه.ش.
۶۷. بهار، مهدی. میراث خواراستمار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲ ه.ش.
۶۸. بهنام، عیسی. سیستان در دوره هخامنشی. هنر و مردم.
۶۹. بیانی، شیرین. تاریخ آل جلایر. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ه.ش.
۷۰. بیژن، اسدالله. سیر تمدن و تربیت در ایران باستان. تهران: ابن سینا، ۱۳۵۰ ه.ش.
۷۱. بیهقی، ابوالحسن. تاریخ بیهق، به سعی احمد بهمنیار. تهران: فروغی.
۷۲. پطروشفسکی و دیگران. تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام، ۱۳۵۴ ه.ش.
۷۳. پطروشفسکی. اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام، چاپ سوم، ۱۳۵۳ ه.ش.
۷۴. —————. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز. تهران: نیل، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ه.ش.
۷۵. پورداود. فرهنگ ایران باستان. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۵.
۷۶. پیرزاده. سفرنامه، به کوشش فرمانفرمائیان. تهران: بابک، ۱۳۶۰ ه.ش.
۷۷. پیرنیا، محمد کریم. طاق و گنبد، هنر و معماری، شماره ۱۰ و ۱۱، ۱۳۵۰ ه.ش.
۷۸. —————. ارمغانهای ایران به جهان معماری، هنر و مردم، ش ۱۳۹، ۱۳۵۳ ه.ش.
۷۹. —————. ارمغانهای ایران به جهان معماری، هنر و مردم. ش

۱۴۲، ۱۳۵۳ هـ.ش.

۸۰. —————. بازار. باستانشناسی و هنر ایران، ش ۳، ۱۳۴۸

هـ.ش.

۸۱. و کرامت الله افسر. راه و رباط. تهران: سازمان ملی حفاظت آثار

باستانی، ۱۳۵۰ هـ.ش.

۸۲. پیرنیا، حسن. اشکانیان. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۴ هـ.ش.

۸۳. —————. ایران باستان، کتاب ششم؛ کتاب سوم. تهران: ابن

سینا، ۱۳۴۴ هـ.ش.

۸۴. —————. عباس اقبال آشتیانی. دوره تاریخ ایران. تهران:

خیام.

۸۵. تاج بخش، احمد. ایران در زمان صفویه. تبریز: چهر، ۱۳۴۰

هـ.ش.

۸۶. تاریخ شاهی. مؤلف ناشناخته ای در قرن هفتم، به اهتمام و

تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.

۸۷. تاورنیه، ژان باتیست. سفرنامه تاورنیه، ترجمه، ابوتراب نوری،

حواشی از دکتر حمید شیرانی. اصفهان: تایید، ۱۳۳۶ هـ.ش.

۸۸. تحویلدار، میرزا حسینخان بن محمد ابراهیم. جغرافیای اصفهان،

به کوشش دکتر منوچهر ستوده. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ هـ.ش.

۸۹. تذکره الملوک. مجهول المؤلف، به کوشش مینورسکی.

۹۰. ترکمان، اسکندر بیک. عالم آرای عباسی. تهران.

۹۱. ترکمان فراهی، برخوردار بن محمود. محبوب القلوب. تهران:

بارانی.

۹۲. تقی زاده، سید حسن. از پرویز تا چنگیز. تهران: فروغی، ۱۳۴۹

هـ.ش.

۹۳. تورات.

۹۴. توسلی، محمود. ساخت شهر و معماری در اقلیم گرم و خشک

ایران. تهران: پیوند، چاپ چهارم، ۱۳۶۰ هـ.ش.

۹۵. تویسرکانی، قاسم. نامه‌های رشیدالدین وطواط. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ه.ش.
۹۶. ثابریان. اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳ ه.ش.
۹۷. جابری انصاری. تاریخ اصفهان وری. به اهتمام حسین عمادزاده، ۱۳۲۲ ه.ش.
۹۸. جرفادقانی. ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام دکتر جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷.
۹۹. جعفری، جعفر بن محمد بن حسن، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۴۳ ه.ش.
۱۰۰. جعفری، علی اکبر. پیام زرتشت. تهران: فروهر، ۱۳۵۳ ه.ش.
۱۰۱. جعفری، سید حسین، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه دکتر سید تقی آیت اللهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰ ه.ش.
۱۰۲. جکسن، ویلیامز. ایران در گذشته و حال، ترجمه امیری و بدره‌ای. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷ ه.ش.
۱۰۳. حافظ، ابوالحسن. منتخب من السیاق (تاریخ نیشابور). تهران: جامعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم. ۱۳۶۲ ه.ش.
۱۰۴. حامی، احمد. مصالح ساختمان. تهران: چاپ سوم، ۱۳۵۹ ه.ش.
۱۰۵. حتی، فیلیپ. تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تبریز: کتابفروشی حاج محمد باقر کتابچی.
۱۰۶. حدود العالم. مجهول المؤلف، به کوشش دکتر منوچهر ستوده. تهران: طهوری، ۱۳۶۲ ه.ش.
۱۰۷. حسینی قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. لب التواریخ، تصحیح سید جلال طهرانی. تهران، مؤسسه خاور، ۱۳۱۴ ه.ش.
۱۰۸. حکمت، علیرضا. آموزش و پرورش در ایران باستان. تهران: مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی‌های علمی و آموزشی. ۱۳۵۰ ه.ش.

۱۰۹. حکیم الممالک، علی نقی. روزنامه سفر خراسان. تهران: ایران زمین، ۲۵۳۶.

۱۱۰. حکیمی، محمد رضا. دانش مسلمین. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷ ه.ش.

۱۱۱. خرده اوستا. تفسیر و تالیف پور داود. بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی.

۱۱۳. خلیفه نیشابوری. (احمد بن محمد بن الحسن بن احمد). تاریخ نیشابور، به سعی دکتر بهمن کریمی. تهران: ابن سینا، ۱۳۳۹ ه.ش.

۱۱۴. خنجی، فضل الله بن روزبهان. مهمان نامه بخارا، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱ ه.ش.

۱۱۵. خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب. مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ه.ش.

۱۱۶. خواند میر. حبیب السیر، تهران: خیام، ۱۳۳۳ ه.ش.

۱۱۷. _____ . فصلی از خلاصه الاخبار، تصحیح و تحشیه سرورگویا.

۱۱۸. دبیری نژاد. کتب پهلوی در سه قرن اول هجری. هنر و مردم. ش ۱۸۳، سال ۱۶.

۱۱۹. دروویل، گاسپار، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محیی. تهران: گوتنبرگ، ۱۳۴۸ ه.ش.

۱۲۰. دلاواله، پیتر، سفرنامه دلاواله، ترجمه دکتر شعاع الدین شفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ ه.ش.

۱۲۱. دوکلستر. تاریخ نادرشاه، ترجمه دکتر محمد باقر امیرخانی.

۱۲۲. دوگوبینو. سه سال در ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری. تهران: فرخی.

۱۲۳. دیاکونوف. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام، ۲۵۳۷.

۱۲۴. _____ . اشکانیان، ترجمه کریم کشتاورز، تهران:

پیام، ۱۳۵۱ ه.ش.

۱۲۵. دیباج، اسماعیل. راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی و غربی. تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۴۳ ه.ش.
۱۲۶. دینشاه ایرانی. اخلاق ایران باستان. تهران: فروهر، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۲۷. دیولافوا. سفرنامه ایران و کلد، ترجمه فره‌وشی. تهران: خیام، ۱۳۳۲ ه.ش.
۱۲۸. ذبیحی، مسیح و منوچهر ستوده. از آستارا تا استارباد. ج هفت. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ ه.ش.
۱۲۹. رابینو. سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳ ه.ش.
۱۳۰. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. راحة الصدور و آية السرور. بسعی و تصحیح محمد اقبال. تهران: علمی.
۱۳۱. رشیدالدین فضل الله. جامع التواریخ، تحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: فروغی، ۱۳۳۸ ه.ش.
۱۳۲. ———. بخشی از جامع التواریخ، به اهتمام محمدتقی دانش پروه و مدرسی زنجانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.
۱۳۳. ———. مکاتبات رشیدی، به سعی محمد شفیع. لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۴۵ م.
۱۳۴. ———. تاریخ مبارک غازانی، تصحیح کارل یان انگلستان: مطبع ستفن اوستین، ۱۹۴۰ م.
۱۳۵. ———. جامع التواریخ، به اهتمام ادگار بلوشه. لیدن هلند: مطبع بریل، ۱۹۱۱ م.
۱۳۶. ———. وقفنامه ربع رشیدی. به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ ه.ش.
۱۳۷. رضی، هاشم. دین قدیم ایران. تهران: آسیا، ۱۳۴۳ ه.ش.
۱۳۸. رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم. آثار ملی اصفهان، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ه.ش.

۱۳۹. _____ . آتشکده اردستان. تهران: ۱۳۳۶.
۱۴۰. روملو، حسن. احسن التواریخ، سعی و اهتمام چارلسن نارمن سیدن. کلکته: مطبعه بیتست مشن. پریس، ۱۹۳۱ م.
۱۴۱. ریچاردز، فرد. سفرنامه فرد ریچاردز، ترجمه مهین دخت صبا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳ ه.ش.
۱۴۲. زاکانی، عبید. کلیات زاکانی، تصحیح عباس اقبال. تهران: زوار.
۱۴۳. زرکوب شیرازی. شیرازنامه، به کوشش دکتر اسماعیل واعظ جوادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ه.ش.
۱۴۴. زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت. تهران: دنیا، چاپ دوم، ۱۳۵۲ ه.ش.
۱۴۵. زمانی، عباس، گوشوار و گوشوارترینی در آثار تاریخی اسلامی ایران. هنر و مردم، شماره ۱۰۶، ۱۳۵۰ ه.ش.
۱۴۶. زیدان، جرجی. تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶.
۱۴۷. سامی، علی. شیراز. شیراز: کانون دانش پارس، ۱۳۳۷ ه.ش.
۱۴۸. ساندرز. تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۴۹. سانسون، سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تقی تفضلی. تهران: ۱۳۴۶ ه.ش.
۱۵۰. ستوده، منوچهر. از آستارا تا استارباد. تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ه.ش.
۱۵۱. سعدی. گلستان، به کوشش دکتر خلیل رهبر. تهران: صفیعلیشاه.
۱۵۲. سلطانزاده، حسین. روند شکل گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران. تهران: آگاه، ۱۳۶۲ ه.ش.
۱۵۳. _____ . انسان، تولید و مالکیت. تهران: ۱۳۵۸ ه.ش.

۱۵۱. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری. تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹ ه.ش.
۱۵۲. سمر، آ. دیون. تمدن ایرانی، ترجمه دکتر عیسی بهنام. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ ه.ش.
۱۵۳. سمرقندی، مولانا کمال الدین عبدالرزاق. مطلع السعدین و مجمع البحرين، تصحیح محمد شفیع. لاهور: ۱۹۳۶ م.
۱۵۴. سه سفرنامه هرات، مرو، مشهد. به اهتمام قدرت الله روشنی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ه.ش.
۱۵۵. شاردن، ژان. سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵-۱۳۴۵ ه.ش.
۱۵۶. شاردن، ژان. سفرنامه شاردن، ترجمه حسین عریفی (بخش اصفهان). تهران: چاپ دوم، نگاه، ۱۳۶۲ ه.ش.
۱۵۷. شامی، نظام الدین. ظفرنامه. به سعی و تصحیح فلکس ناور. پراگ مؤسسه شرقیه. چکسلواکی. مطبعه امریکایی بیروت. ۱۹۳۷ م.
۱۵۸. شرف الدین علی یزدی. ظفرنامه، تصحیح و اهتمام محمد عباسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶ ه.ش.
۱۵۹. شرلی. سفرنامه برادران شرلی، ترجمه آوانس. تهران: منوچهری، چاپ دوم، ۱۳۵۷ ه.ش.
۱۶۰. شلبی، احمد. تاریخ آموزش و پرورش در اسلام، ترجمه محمد حسین ساکت. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۶۱. شوشتری مرعشی، علاء الملک حسینی. فردوس، مقدمه و تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ ه.ش.
۱۶۲. شهابلو و کریمان. قم را بشناسید. ۱۳۲۸ ه.ش.
۱۶۳. شهابی، محمود. ادوار فقه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ ه.ش.

۱۶۴. _____ . تقریرات اصول. تهران: خیام، ۱۳۵۸ ه. ش.
۱۶۵. شهابی، علی اکبر. اوقاف، ایران‌شهر. کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۴۲ ه. ش.
۱۶۶. شهرستانی، ملل ونحل، حواشی از سید محمد رضا جلالی نایینی. تهران: ۱۳۵۸ ه. ش.
۱۶۷. شهری، جعفر. تهران قدیم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷ ه. ش.
۱۶۸. شه مردان، رشید. پرستشگاه زرتشتیان. بمبئی، سازمان جوانان زرتشتی، ۱۳۳۶ یزدگردی.
۱۶۹. شهید ثانی. منیه المرید فی آداب مفید و المستفید، ترجمه دکتر سید محمد باقر حجتی. تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹ ه. ش.
۱۷۰. شیرازی، فضل الله بن عبدالله. وصاف الحضرة، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی. بمبئی: ۱۲۶۹ ه. ق.
۱۷۱. صدیق، عیسی. تاریخ فرهنگ ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ ه. ش.
۱۷۲. _____ . تربیت و تعلیم در ایران هخامنشی. کنگره تاریخ و فرهنگ ایران. تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳ ه. ش.
۱۷۳. صفا، ذبیح الله. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶.
۱۷۴. _____ . آموزشگاه‌های ایران اسلامی. آموزش و پرورش. ش ۶ و ۵، سال ۱۱.
۱۷۵. _____ . تاریخ ادبیات ایران. تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱ ه. ش.
۱۷۶. _____ . تاریخ ادبیات ایران. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان. ۱۳۶۲ ه. ش.
۱۷۷. _____ . دانش‌های یونانی در شاهنشاهی ساسانی. تهران: ۱۳۳۰ ه. ش.
۱۷۸. _____ . مدرسه. در ایران‌شهر. کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۴۲ ه. ش.

۱۷۹. خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶.
۱۸۰. ضوابطی، مهدی. پژوهشی در نظام طلبگی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ ه.ش.
۱۸۱. طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری، ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ه.ش.
۱۸۲. طاهری، ابوالقاسم. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس. تهران: جیبی، ۱۳۴۹ ه.ش.
۱۸۳. ———. جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردی. شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
۱۸۴. طهماسب (شاه طهماسب). تذکره شاه طهماسب، به سعی و اهتمام عبدالشکور. برلین: ۱۳۴۳.
۱۸۵. عالم آرای صفوی. مجهول المؤلف، به کوشش یدالله شکری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ه.ش.
۱۸۶. عبدالرحمن، میرزا. تاریخ علمای خراسان، تصحیح محمد باقر ساعدی خراسانی. مشهد: دیانت، ۱۳۴۱ ه.ش.
۱۸۷. عزتی، ابوالفضل. پیدایش و گسترش و ادوار حقوق اسلامی. تهران: اسلامی، ۲۵۳۶.
۱۸۸. ———. آموزش و پرورش اسلامی. تهران: بعثت، ۱۳۵۷ ه.
۱۸۹. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین. تذکرة الاعلیا، تصحیح دکتر محمد استعلامی. تهران: زوار، ۲۵۳۵.
۱۹۰. علی، سید امیر. تاریخ عرب و اسلام، ترجمه محمد تقی فخرداعی گیلانی. تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۲۰ ه.ش.
۱۹۱. عوفی، سدیدالدین محمد. جوامع الحکایات و لوامع الروایات. مقابله و تصحیح دکتر امیربانو مصفا: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۹ ه.ش.
۱۹۲. غزالی، ابوحامد محمد. احیاء علوم الدین. ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱

ه.ش.

۱۹۳. فخرالزمانی قزوینی، ملاعبدالنسی. تذکره میخانه. تصحیح احمد گلچین معانی. تهران: اقبال، ۱۳۴۰ ه.ش.

۱۹۴. فرامرزی، احمد. مدرسه مستنصریه. مجله ارمغان. ج هفت، ش

۲ و ۳.

۱۹۵. فرای، ریچارد. بخارا، ترجمه محمود محمودی. تهران: ۱۳۴۸

ه.ش.

۱۹۶. _____ عصرزین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا.

تهران: سرش، ۱۳۵۸ ه.ش.

۱۹۷. _____ میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا.

تهران: بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۴۴ ه.ش.

۱۹۸. فردوسی. شاهنامه. تهران: کلاله خاور، چاپ دوم، ۱۳۵۴

ه.ش.

۱۹۹. فروزانفر، بدیع الزمان. مدارس اسلامی. مجله تعلیم و تربیت،

سال چهارم.

۲۰۰. فسایی، حاج میرزا حسین. فارسنامه ناصری. تهران: ۱۳۱۳

ه.ق.

۲۰۱. فشاهی، محمد رضا، مقدمه ای بر سیر تفکر در قرون وسطی.

تهران: گوتنبرگ. ۱۳۵۴ ه.ش.

۲۰۲. فقیهی، علی اصغر. شاهنشاهی عضدالدوله. تهران: اسماعیلیان،

۱۳۴۷ ه.ش.

۲۰۳. فلاندن، اوژن. سفرنامه فلاندن، ترجمه حسین نورصادقی.

تهران: اشراقی، ۱۳۵۶ ه.ش.

۲۰۴. نصرالله. زندگانی شاه عباس اول. تهران: دانشگاه

تهران، ۱۳۳۲ ه.ش.

۲۰۵. قزوینی، زکریا بن محمد. آثارالبلاد و اخبارالعباد. تصحیح

فردیناند، ۱۹۶۷ م.

۲۰۶. قزوینی رازی، عبدالجلیل ابن الحسن بن ابی الفضل. النقض، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین حسینی ارموی، تهران: ۱۳۷۱ هـ.ق.
۲۰۷. قمی، قاضی احمد. خلاصة التواریخ، تصحیح دکتر احسان اشراقی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ هـ.ش.
۲۰۸. قمی، حسن بن محمد بن حسن. تاریخ قم، تصحیح و تحشیه جلال الدین طهرانی، تهران: توس، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۲۰۹. فلامکی، محمد منصور. باززنده سازی بناها و شهرهای تاریخی. تهران: دانشگاه تهران. ۲۵۳۶.
۲۱۰. فیض. گنجینه آثار قم. قم. (ج ۱ و ۲) ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ هـ.ش.
۲۱۱. کاتب، احمد بن حسین بن علی. تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۲۵۳۷.
۲۱۲. کاتبی، سیدی علی. مرآت الممالک، ترجمه محمود تفضلی و علی گنجه لی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.
۲۱۳. کارری. سفرنامه کارری، ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر استان آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸ هـ.ش.
۲۱۴. کاشانی، ابوالقاسم. زبدة التواریخ. تصحیح محمد تقی دانش پژوه. تبریز: انتشارات ادبیات، ۱۳۴۳ هـ.ش.
۲۱۵. کالج، مالکوم. پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: سحر، ۲۵۳۷.
۲۱۶. کرمانی، افضل الدین ابوحامد کرمانی. تاریخ افضل، به کوشش دکتر مهدی بیانی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۶ هـ.ش.
۲۱۷. کریستنسن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۵ هـ.ش.
۲۱۸. کریمان، حسین. ری باستان. تهران: دانشگاه ملی ایران، چاپ دوم، ۱۳۵۴ هـ.ش.
۲۱۹. کلانترضرابی، عبدالرحیم. تاریخ کاشان، به کوشش ایرج

- افشار. تهران: فرهنگ ایران زمین، ۲۵۳۶.
۲۲۰. کللی، هشام. الاضنام. ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی. تهران: ۱۳۴۸ ه.ش.
۲۲۱. کلینی، ثقة الاسلام. اصول کافی، ترجمه حاج سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام. ج اول.
۲۲۲. کمپفر، انگلبرت. سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاوس جهانداری. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰ ه.ش.
۲۲۳. کنتارینی، آمبروسیو. سفرنامه کنتارینی، ترجمه قدرت الله روشنی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹ ه.ش.
۲۲۴. کولائینا، لودمیلا. استیلای امپریالیسم در ایران، ترجمه سیروس ایزدی. تهران: علم، ۱۳۵۹ ه.ش.
۲۲۵. کونل، ارنست. هنر اسلامی، ترجمه مهندس هوشنگ ظاهری. تهران: توس، ۱۳۵۵ ه.ش.
۲۲۶. گائاهانها. گزارش پور داود. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ ه.ش.
۲۲۷. گارده، لویی. اسلام، دین وامت. ترجمه مهندس رضا مشایخی، تهران: شرکت انتشار، ۱۳۵۲ ه.ش.
۲۲۸. گدار، آندره. هنر ایران، ترجمه دکتر بهروز حبیبی. تهران: دانشگاه ملی ایران، چاپ دوم، ۱۳۵۸ ه.ش.
۲۲۹. گرانتوسکی و دیگران. تاریخ ایران. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: پوشش، ۱۳۵۹ ه.ش.
۲۳۰. گزنفون. داستان تربیت کورس (سیروس نامه). ترجمه ضیاءالدین. تهران: مطبعة برادران باقرزاده. ۱۳۳۳ ه.ق.
۲۳۱. گلریز، محمد علی. مینودر (باب الجنة قزوین). تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ه.ش.
۲۳۲. گولیک. مدارس اسلامی، ترجمه حسن گریست، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۱ و ۲، سال ۴.

۲۳۳. گیب، هامیلتون الکساندر راسکین. درآمدی بر ادبیات عرب، ترجمه یعقوب. آژند. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه.ش.
۲۳۴. گیرشمن، رمان. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۵.
۲۳۵. ————. پرستشگاه چغازنبیل، ترجمه جمال الدین فروهری. سخن. نوروز ۱۳۳۹ ه.ش.
۲۳۶. گیورگیو، کونستان ویرژیل. محمد پیغمبری که باید از نو شناخت، ترجمه ذبیح الله منصوری. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶.
۲۳۷. لاکهارت، لارنس. انقراض سلسله صفویه، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ه.ش.
۲۳۸. لمب، هارلد. چنگیزخان، ترجمه رشید یاسمی. تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش.
۲۳۹. لمتون، ا.ک.س، مالک وزارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ه.ش.
۲۴۰. لوبون، گوستاو. تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم حسینی. تهران: اسلامیه، ۱۳۵۴ ه.ش.
۲۴۱. مارکو پولو. سفرنامه مارکو پولو. ترجمه حبیب الله صحیحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ ه.ش.
۲۴۲. مارگولیوژ. مقام ایران در تاریخ اسلام، ترجمه رشید یاسمی. تهران: مجمع ناشر کتاب، ۱۳۲۱ ه.ش.
۲۴۳. مافروخی. محاسن اصفهان، ترجمه حسین بن محمد بن ابی الرضا آوی، به اهتمام عباس اقبال، تهران: ۱۳۲۸ ه.ش.
۲۴۴. متز، آدام. تمدن اسلامی در قرون چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه.ش.
۲۴۵. مجیر شیبانی، نظام الدین. تشکیل شاهنشاهی صفویه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ه.ش.
۲۴۶. محلاتی، صدرالدین. دارالعلم شیراز. شیراز: کانون دانش

- پارس، ۱۳۳۳ ه.ش.
۲۴۷. محمد بن منور ابی سعد. اسرار التوحید، به اهتمام دکتر ذبیح الله صفا. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸ ه.ش.
۲۴۸. محمدی، محمد. فرهنگ ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
۲۴۹. مخلصی، محمد علی. آثار تاریخی سمنان.
۲۵۰. مستوفی، حمدالله. نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: طهوری، ۱۳۳۶ ه.ش.
۲۵۱. تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹ ه.ش.
۲۵۲. مستوفی بافتی، محمد. جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار. تهران: اسدی، ۱۳۴۲ ه.ش.
۲۵۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.
۲۵۴. مشکوتی، نصرت الله. فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران. تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، ۱۳۴۹ ه.ش.
۲۵۵. مشکور، محمد جواد. تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ ه.ش.
۲۵۶. ————. ایران در عهد باستان. تهران: اشرفی، ۲۵۳۷.
۲۵۷. ————. تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم هجری. تهران: اشراقی، ۲۵۳۵.
۲۵۸. ————. پارتیها. تهران: دانشسرای عالی، ۱۳۵۰ ه.ش.
۲۵۹. مصطفوی، محمد تقی. اقلیم پارس. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳ ه.ش.
۲۶۰. ————. نگاهی به هنر معماری ایران. تهران: شرکت سهامی سیمان تهران و شمال، ۱۳۴۶ ه.ش.
۲۶۱. مصطفوی، مینودخت. وقف در ایران، تهران: ۱۳۵۱ ه.ش.
۲۶۲. معروف، ناجی. علما النظامیات و مدارس المشرق الاسلامی.

- بغداد، دانشگاه بغداد، ۱۹۷۳ م.
۲۶۳. معصوم، میرزا محمد. تاریخ سلاطین صفویه، به اهتمام دکتر سید امیر حسن عابدی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ه.ش.
۲۶۴. معیرالممالک، دوستعلی. یادداشت‌هایی بر زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ ه.ش.
۲۶۵. معین‌فر، علی اکبر. رویداد دشت بیاض و فردوس. تهران: سازمان برنامه، ۱۳۴۸ ه.ش.
۲۶۶. ———. بررسی فنی مقدماتی زلزله ۲۱ فروردینماه ۱۳۵۱ منطقه قیر و کارزین. استان فارس. تهران: دفتر تحقیقات و استانداردهای فنی، نشریه شماره ۱۰، ۱۳۵۱ ه.ش.
۲۶۷. زلزله وساختمانهای مسکونی کوچک. تهران: دفتر فنی سازمان برنامه نشریه شماره ۸، ۱۳۴۲ ه.ش.
۲۶۸. مقدسی، مطهر بن طاهر. آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیع کدکنی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ه.ش.
۲۶۹. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم. ترجمه دکتر علی نقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱ ه.ش.
۲۷۰. مقری، علی اصغر. بناهای تاریخی خراسان. مشهد: اداره کل فرهنگ خراسان، ۱۳۵۹ ه.ش.
۲۷۱. ممتحن، حسینعلی. سرگذشت جندی شاپور. اهواز: دانشگاه جندی شاپور، ۱۳۴۸ ه.ش.
۲۷۲. منشی، محمد علی. سفرنامه رکن الدوله، به کوشش محمد گلین. تهران: سحر، ۲۵۳۶.
۲۷۳. منشی کرمانی، ناصرالدین. سمط‌العلی للحضرة العلیا، تصحیح عباس اقبال. طهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۸ ه.ش.
۲۷۴. مولوی، عبدالحمید. آثار باستانی خراسان. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ ه.ش.
۲۷۵. ———. مسجد شاه. هنر و مردم. ش ۷۴ و ۷۵.

۴۹۰ _____ تاریخ مدارس ایران

۲۷۶. مهراز، رحمت الله. بزرگان شیراز. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ه.ش.

۲۷۷. میرخواند. (محمد بن خاوند شاه). روضه اصفا. تهران، مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۹ ه.ش.

۲۷۸. مینورسکی. تاریخ تبریز، ترجمه و تحشیه عبدالعلی کارنگ. تبریز: کتابفروشی تهران، ۱۳۳۷ ه.ش.

۲۷۹. _____ تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی. تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۱۳ ه.ش.

۲۸۰. _____ و دیران. وحدت و تنوع در تمدن اسلامی. ترجمه عباس آریان پور. تبریز: معرفت، ۱۳۴۲ ه.ش.

۲۸۱. نادر میرزا. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، نگارش لسان الملک. تهران: اقبال.

۲۸۲. نادری، بقراط. تاریخچه طبس، هنر و مردم، ش ۱۸۶.
۲۸۳. ناس، جان. تاریخ ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: پیروز، ۳۴۵ ه.ش.

۲۸۴. ناصر الشریعه. مختار البلاد. تهران: اسلامیه.
۲۸۵. ناصر خسرو. سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر نادر وزین پور. تهران: جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۵۸ ه.ش.
۲۸۶. نامه تنسر. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴ ه.ش.

۲۸۷. نامی، میرزا محمد صادق. تاریخ گیتی گشا، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال، ۱۳۱۷ ه.ش.

۲۸۸. نجم آبادی، محمود، تاریخ طب در ایران. تهران: بی نا، ۱۳۴۱ ه.ش.

۲۸۹. نخجوانی، هندوشاه بن سنجر. تجارب السلف. تصحیح عباس اقبال. تهران: طهوری، ۱۳۴۴ ه.ش.

۲۹۰. نراقی، حسن. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز. تهران:

- انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ه.ش.
۲۹۱. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. تاریخ بخارا. ترجمه القباوی، تلخیص محمد بن زفر. تصحیح مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ه.ش.
۲۹۲. نصرآبادی، میرزا طاهر. تذکره نصرآبادی، تصحیح و مقابله وحید دستگردی. تهران: فروغی، ۱۳۵۲ ه.ش.
۲۹۳. نظامی عروضی سمرقندی. چهارمقاله، به سعی و اهتمام محمد قزوینی و به کوشش دکتر محمد معین، تهران: زوار، ۱۳۳۳ ه.ش.
۲۹۴. نعمان، شبلی. آموزش قدیم در کشورهای اسلامی. ترجمه فخرداعی. آموزش و پرورش، سال نهم. ش ۳.
۲۹۵. نفیسی، سعید. تاریخ تمدن ایران ساسانی. تهران: دانشگاه تهران: ۱۳۳۱ ه.ش.
۲۹۶. ———. مدرسه نظامیه بغداد. مهر، ش ۲، سال ۲.
۲۹۷. نوایی، عبدالحسین. اسناد و مکاتبات تاریخی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ه.ش.
۲۹۸. نوری، یحیی. جاهلیت و اسلام. تهران: مجمع مطالعات و تحقیقات اسلامی. ۱۳۵۷ ه.ش.
۲۹۹. نیرنوری، حمید. سهم ایران در تمدن جهان. تهران: شرکت ملی نفت ایران.
۳۰۰. نیکزاد امیر حسینی، کریم. تاریخچه ابنیه تاریخی اصفهان. اصفهان: ۱۳۳۵ ه.ش.
۳۰۱. وثاقی، صدر. سید جمال الدین حسینی. تهران: پیام، ۲۵۳۵.
۳۰۲. وزیری، احمد علی خان. جغرافیای کرمان. به کوشش باستانی باریزی. تهران: ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۳ ه.ش.
۳۰۳. وندیداد. ترجمه سید محمد علی حسنی.
۳۰۴. ویلبر، دونالد. معماری اسلامی ایران (دوره ایلخانان). ترجمه دکتر عبدالله فریار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ ه.ش.

۳۰۵. هدایتی، هادی. تاریخ زندیه در ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ ه.ش.
۳۰۶. هرودت. تاریخ هرودت، ترجمه و توضیح دکتر هادی هدایتی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ ه.ش.
۳۰۷. هروی، سیف بن محمد. تاریخ نامه هرات. تصحیح صدیقی، به سعی خان بهادر. کلکته، مطبعه بیتست مشن، ۱۹۴۳ م.
۳۰۸. همایونفرخ، رکن الدین. سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خطر در جهان. تهران.
۳۰۹. _____ . تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران. هنر و مردم. ش ۸۶.
۳۱۰. همایی، جلال الدین. غزالی نامه. تهران: فروغی، چاپ دوم، ۲۵۳۶.
۳۱۱. هنرفر، لطف الله. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. اصفهان: ثقی، ۱۳۴۴ ه.ش.
۳۱۲. هنوی، جونس. زندگی نادرشاه. ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶ ه.ش.
۳۱۳. هوگ. هنر معماری در سرزمینهای اسلامی. ترجمه پرویز ورجاوند. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ه.ش.
۳۱۴. یشت ها. گزارش پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره وشی. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.

منابع خارجی

1. Bullet, Richard. The Patrician of Nishapur. Harvard University Press. Cambridge, Massachusetts. 1972.
2. Godard, Andre. Khorasan in Athar-e-Iran. Paris, 1949.
3. Hitti, Philip. Capital Cities of Arab Islam. University of Minnesota Press. Minneapolis. 1973.
4. Hourani, A.H; Stern, S.M. The Islamic City. University of Pennsylvania Press. 1970
5. Lapidus, Ira Marvin. Middle Eastern Cities. University of California Press. Berkeley, 1969.
6. Lapidus, Ira Marvin. Muslim cities in the Later Middle Ages. Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts. 1967.
7. Munir-ud-Din, Ahmed. Muslim Education and the Scholar's Social Status up to the 5th Century. Zurich, Verlag. 1968.
8. Pope, Arthur Upham. A Survey of Persian Art. Oxford University Press. London. V.3.

فهرست واژه‌های معماری و شهرسازی

چارو: ۴۳۲	ارسی: ۳۱۵
چیپله: ۴۳۲	ارگ: ۴۱۸، ۲۴۳
چيله: ۴۳۴	اشترخان: ۲۲۵
حوضخانه: ۳۳۹	بارو: ۲۴۳
حیاض: ۲۲۳، ۲۱۶	برج: ۲۴۳
خانبار: ۴۱۰	بستو: ۴۳۴
خشتی: ۴۴۹	پایاب: ۲۲۰
خاگی: ۴۳۴	پتکانه: ۴۳۴
خلوات: ۲۱۶	پتگین: ۴۳۴
دهلیز: ۴۶۴، ۲۲۱	پر: ۴۳۲
راسته: ۴۱۰	ترک چین: ۴۳۴
ربض: ۴۱۰، ۴۰۳، ۱۴۱	ترکی: ۴۳۴
رستاق: ۴۵۷	ترنبه: ۴۳۴
رک: ۴۳۴	تویزه: ۴۳۲
رگ چین: ۴۳۴	تیغه ای: ۴۳۲
روزن: ۴۳۰	جناغی: ۴۳۲
رومی: ۴۳۲	جلوخان: ۴۶۴، ۳۴۳، ۳۳۹

قلعه: ۲۴۳	زخم: ۴۳۲
قیر چارو: ۴۳۲	ساباط: ۲۱۸
کار بندی: ۴۳۳، ۴۳۵	ساروج: ۳۵۷
کانه پوش: ۴۳۴	سرداب: ۳۳۹
کریاس: ۲۷۰، ۳۱۵، ۳۴۳، ۳۵۷، ۴۶۴	سواد: ۴۱۰
کلیل: ۴۳۲	شارستان: ۴۰۲
کهندژ: ۴۰۲	شاه نشین: ۲۲۱
گرد چین: ۴۳۴	شبهستان: ۲۷۰
گنبد خانه: ۲۲۳، ۴۴۲	شپدری: ۴۳۴
گوش فیل: ۴۳۴	شهرستان: ۴۱۰
گوشواره: ۴۳۴	صفه: ۲۷۰
لاپوش: ۴۳۲	ضربی: ۴۳۲
مسلخ: ۲۱۶، ۲۲۳	طاق آهنگ: ۴۳۶
مصنعه: ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶	طاق کلبه: ۴۳۳
معقلی: ۴۴۹	طاق و باریکه: ۴۳۲
مقرنس: ۴۴۹	طاق و لنگه: ۴۳۴
معرق: ۴۴۹	طنبی: ۲۲۳، ۲۲۴
نارین: ۴۰۵	فیلپوش: ۴۳۴
هره: ۴۳۲	فیلگوش: ۴۳۴
هفت زنگ: ۴۴۹	قلتین: ۲۲۳

فهرست مدارس

آ

مدرسه ابراهیمیه: ۳۳۷	مدرسه آصفیه: ۳۱۱
مدرسه ابن ابرادی: ۱۳۲	مدرسه آقا بابا خان: ۳۲۴
مدرسه ابن الجوزی: ۱۳۱	مدرسه آقا بزرگ: ۳۳۷، ۳۳۴
مدرسه ابن حبان: ۱۰۰	مدرسه آقا جماله: ۲۷۳
مدرسه ابن حیدره السویخی: ۱۳۷	مدرسه آقا رضا: ۳۱۱
مدرسه ابن فورک: ۱۰۵	مدرسه آقا شیر علی: ۲۷۳
مدرسه ابن هبیره: ۱۳۰	مدرسه آقا کافور: ۲۶۹
مدرسه ابوالحسن صندلی: ۱۴۵	مدرسه آقا کمال خازن: ۲۸۲
مدرسه ابوحنیفه: ۱۲۹	مدرسه آقا محسن: ۲۶۶
مدرسه ابوعلی ابوالحسن علوی: ۱۴۵	مدرسه آقا محمود: ۳۱۰
مدرسه ابوعلی حسینی: ۱۰۴	مدرسه آقا نورجولا: ۲۷۳
مدرسه ابوالمعالی الکشانی: ۱۴۰	مدرسه آل سمعانی: ۱۴۳
مدرسه ابوالوفا رازی: ۱۳۵	
مدرسه ابی بکر الارسانندی: ۱۴۳	
مدرسه ابی سعد زاهد: ۱۰۷	۱
مدرسه ابوعلی دقاق: ۱۴۵	مدرسه ابراهیم خان ظهیرالدوله: ۳۴۴

- مدرسه ابونجیب: ۱۳۱
مدرسه ابی نصر: ۱۴۳
مدرسه اتابک: ۱۵۰
مدرسه اتابکیه: ۱۴۲، ۱۹۶
مدرسه اثیرالملک: ۱۳۹
مدرسه مزار احمد بن موسی: ۱۹۸
مدرسه احمد ثعالبی: ۱۴۴
مدرسه احمدک: ۱۴۲
مدرسه اخلاصیه: ۲۱۱
مدرسه ادس: ۳۰
مدرسه ارزنجان: ۱۹۱، ۳۸۶، ۳۹۰
مدرسه ارسلان بن طغرل: ۱۴۸
مدرسه ارسلان خان: ۹۹
مدرسه ارسلانشاه: ۱۴۱
مدرسه استاد ابوالحسن کمبج: ۱۳۹
مدرسه استرآبادی: ۱۰۶
مدرسه اسحاقیه: ۳۵۹
مدرسه اسفراینی: ۱۰۶
مدرسه اسفندیاریک: ۲۶۶
مدرسه اسکندریه: ۳۱
مدرسه اسلامی: ۲۱۳
مدرسه اسماعیلی: ۳۲۱
مدرسه اسماعیلیه: ۲۸۶
مدرسه اصیلیه: ۲۲۵
مدرسه اصیلیه دهوک: ۲۲۰
مدرسه افندی: ۲۹۵
مدرسه التفاتی: ۲۰۱
مدرسه السره مرد: ۱۳۶
مدرسه الفرج خویی: ۱۲۷
مدرسه المجیر بغدادی: ۱۳۸
مدرسه مشهد امام رضا: ۲۰۴
مدرسه امامزاده زید: ۳۰۸
مدرسه امام شرف الدین: ۱۹۳
مدرسه مقبره امام قطب: ۱۹۸
مدرسه امامیه: ۱۷۷، ۳۲۵
مدرسه امیر اسفهلار: ۱۴۶
مدرسه امیر سعادت: ۱۳۱
مدرسه امیر سیدی: ۲۰۹
مدرسه امیر غیاث بخشی: ۲۱۴
مدرسه امیر فرمان: ۲۱۴
مدرسه امیر محمود: ۲۱۴
مدرسه امینی: ۱۹۶
مدرسه انطاکیه: ۳۱
مدرسه اوزون حسن: ۱۸۰
مدرسه اهرستان: ۲۲۴
مدرسه ایرناطاز: ۳۵۹
مدرسه ایلچی: ۲۷۹
ب
مدرسه بابا حسن: ۲۹۵
مدرسه بابا قاسم: ۱۷۷
مدرسه بابل: ۳۲۴
مدرسه بازار سراجان: ۱۰۶
مدرسه باغ سهیل: ۲۷۳
مدرسه حاج باقر مه آبادی: ۲۷۸
مدرسه باقریه: ۱۸۱
مدرسه بالاسر: ۲۰۵
مدرسه باهلیه: ۳۲۴

مدرسه باوردیه: ۲۲۵

مدرسه بدیعیه: ۲۱۲

مدرسه بزابه: ۱۳۸

مدرسه بستی: ۱۰۵

مدرسه بسحاقیه: ۲۲۱

مدرسه بشیریه: ۱۸۶

مدرسه بقعه بی بی دختران: ۱۹۹

مدرسه بنجیر خوزی: ۱۹۷

مدرسه بولهرز: ۲۵۹

مدرسه بهاییه: ۱۳۱

مدرسه بهزادیه: ۳۵۸

مدرسه بهقی: ۱۴۵

مدرسه تقویه: ۳۲۵

مدرسه تمیمییه: ۱۴۳

ث

مدرسه ثقیه: ۱۳۱

ج

مدرسه جاجرمی: ۱۴۵

مدرسه متصل به جامع قدیم: ۱۸۸

مدرسه جامی: ۲۱۳

مدرسه جانی خان: ۳۳۸

مدرسه جده بزرگ: ۲۷۸، ۲۷۴

مدرسه جده کوچک: ۲۷۸، ۲۷۴

مدرسه جدید: ۳۳۷

مدرسه جدید خوارزم: ۱۸۹

مدرسه جعفریه: ۲۷۴

مدرسه جلال الدین منکبرنی: ۱۲۹

مدرسه جلالیه: ۲۸۳

مدرسه جمالیه: ۲۱۳

مدرسه جندی شاپور: ۴۰۳، ۳۲

مدرسه جوار مسجد رجا: ۱۴۷

مدرسه جویی: ۱۸۹

پ

مدرسه پاقلعه: ۳۰۱

مدرسه پامناز: ۳۱۰

مدرسه پائین پا: ۳۵۷

مدرسه پریخان خانم: ۲۶۷، ۲۶۶

مدرسه پریراد: ۲۰۵

مدرسه پنجه علی: ۳۲۸

مدرسه پیش برد: ۲۱۱

مدرسه پیغمبریه: ۳۲۸

ت

مدرسه تاجی: ۱۹۵

مدرسه تاجیه: ۱۲۰، ۱۲۹

مدرسه تشیه: ۱۳۰

مدرسه ترکان خاتون: ۱۴۲

مدرسه ترکها: ۱۸۱

چ

مدرسه چال: ۳۰۸

مدرسه چال حصار: ۳۰۹

مدرسه چهار باغ: ۲۵۷

مدرسه چهارمنار: ۲۱۲

ح

- مدرسه حاج حاجیه: ۱۴۹
 مدرسه حاج رجب علی:
 مدرسه حاج سید ابراهیم تنکابنی: ۳۳۷
 مدرسه حاج صفر علی: ۳۰۷
 مدرسه حاج علی اصغر: ۳۰۷
 مدرسه حاجی حسن: ۳۱۳
 مدرسه حاجی حسین: ۳۵۹
 مدرسه حاجی قوام: ۳۲۲
 مدرسه حاجی محمد حسین: ۳۴۳
 مدرسه حاجی موسی آقا: ۳۱۲
 مدرسه حاجی میرزا قاسم خان: ۳۲۴
 مدرسه حافظیه: ۲۲۴
 مدرسه حبیبیه سفلی: ۳۲۵
 مدرسه حداد سنین: ۱۴۴
 مدرسه حسن کیا: ۲۰۰
 مدرسه حسین بیهقی: ۱۴۷
 مدرسه حسینیّه: ۳۱۴
 مدرسه حکیم: ۳۲۲، ۳۱۰، ۲۹۵
 مدرسه حکیم هاشم: ۳۰۹
 مدرسه حمزه بن علی: ۱۳۰
 مدرسه حیدریه: ۳۳۰
- مدرسه خان: ۳۱۵، ۳۶۵
 مدرسه خان شیراز: ۲۳۶
 مدرسه خان کاشان: ۲۰۳
 مدرسه خاندان قلی بیگ: ۳۴۴
 مدرسه خانزاده: ۲۲۳
 مدرسه خانقاه ریان: ۱۳۳
 مدرسه خانم: ۱۹۲، ۳۰۹
 مدرسه خانی: ۱۸۳، ۴۱۹
 مدرسه خانیّه: ۱۹۲
 مدرسه خسرویه: ۲۶۵
 مدرسه خلیفه سلطان: ۳۲۸
 مدرسه خنجیه: ۳۲۵
 مدرسه خواجه آفرین: ۲۱۴
 مدرسه خواجه ابوالقاسم: ۱۰۵
 مدرسه خواجه ابوالمعالی: ۲۲۳
 مدرسه خواجه اسماعیل حصار: ۲۱۴
 مدرسه خواجه امام ابواسماعیل حمدانی:
 ۱۳۸
 مدرسه خواجه امام رشید رازی:
 مدرسه خواجه امیرک: ۱۰۳
 مدرسه خواجه شرف مرادی: ۱۳۵
 مدرسه خواجه شهاب الدین قاسم طراز: ۲۲۳
 مدرسه خواجه عبدالجبار: ۱۳۴
 مدرسه خواجه عماد الدین: ۲۰۳
 مدرسه خواجه قاسم فرنخودی: ۲۱۴
 مدرسه کمال الدین: ۲۱۳
 مدرسه خواجه محبت: ۲۸۱
 مدرسه خواجه محرم: ۲۷۴
 مدرسه خواجه معین الدین: ۱۴۱، ۲۰۱
- خ
- مدرسه خاتون مهد عراق: ۱۴۶
 مدرسه خاتونیه: ۱۴۴ - ۲۲۴
 مدرسه خازنیه: ۱۴۳
 مدرسه خاقانیه: ۱۴۳
 مدرسه خالديه: ۱۸۷

- مدرسه ذوالفقار: ۲۶۶
- مدرسه خواجه ملک زرگر: ۲۱۴
- مدرسه خواجه ملک مستوفی: ۲۶۸، ۱۸۱
- مدرسه خوارزمشاه: ۱۳۸
- مدرسه خیرات خان: ۳۵۴
- مدرسه رشیدی: ۱۷۷
- مدرسه رشیدیه: ۲۱۷
- مدرسه رضائیه: ۲۱۷
- مدرسه رضاقلی خان: ۳۱۰
- مدرسه رضویه: ۲۰۱
- مدرسه رضی الدین: ۱۱۹
- مدرسه رفیعی: ۱۹۶
- مدرسه رکنیه: ۲۱۸، ۲۱۶
- مدرسه رمجاریه: ۱۴۷
- مدرسه رویانی: ۱۲۷
- مدرسه روی میدان شاه: ۳۶۵
- مدرسه دارالبطیخ: ۲۷۴
- مدرسه دارالشفاء: ۱۶۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۰۹
- مدرسه دارالصفاء: ۱۹۹
- مدرسه دارالفتون: ۲۴۹، ۲۶۳، ۳۱۱
- مدرسه دارجوزجانیه: ۱۳۷
- مدرسه داعی صغیر: ۹۸
- مدرسه دختر: ۳۲۳، ۴۱۶
- مدرسه دده خاتون: ۲۶۹
- مدرسه دربستیان: ۱۰۲
- مدرسه درب شاهزاده: ۳۲۴
- مدرسه درب کوشک: ۱۸۱
- مدرسه درب ماهان: ۱۴۱
- مدرسه درب مسجد: ۳۵۹
- مدرسه درب یلان: ۳۴۴
- مدرسه در دشت: ۱۷۹
- مدرسه دروازه عراق: ۱۴۶
- مدرسه دشتکیه: ۳۲۵
- مدرسه دودر: ۲۰۵
- مدرسه دو منار: ۱۴۹، ۲۰۰
- مدرسه دو منار علاءالدوله: ۱۵۰
- مدرسه زاهد خاتون: ۱۹۵
- مدرسه زندان شریعت: ۱۵۰
- مدرسه زیادی: ۱۳۷
- مدرسه زین الاسلام: ۱۰۷
- مدرسه زینب بیگم: ۲۶۷
- مدرسه زینبیه: ۳۲۵
- مدرسه سادات طویل: ۱۹۷
- مدرسه ساروتقی: ۲۶۸، ۳۳۷
- مدرسه سالم نیشابوری: ۱۴۵
- مدرسه سبزبرامان: ۲۱۵

- مدرسه سید علاء الدین حسین: ۳۲۳
 مدرسه سید غیاث الدین حمد باغبان: ۲۱۴
 مدرسه سیده بنفشه: ۱۳۱
 مدرسه سینب الدین: ۲۱۳
 مدرسه سیواسی: ۲۰۴
 مدرسه سیوری: ۱۴۴
- مدرسه مشهد متی فاطمه (ع): ۱۳۹
 مدرسه سراجان: ۱۰۷
 مدرسه متصل به سراج: ۱۸۸
 مدرسه سر برزه: ۱۴۸
 مدرسه سردار: ۳۳۰
 مدرسه سردیه: ۱۴۶
 مدرسه سر مزار سادات: ۲۱۵
 مدرسه سعد صلت: ۱۳۹
 مدرسه سعدیه: ۴۵۷، ۴۱۹
 مدرسه سعیدیه: ۱۰۴
 مدرسه سلطان آغا: ۲۱۴
 مدرسه سلطان اویس: ۱۸۷
 مدرسه متصل به آرامگاه سلطان بخت آقا: ۱۷۹
 مدرسه سلطان طغرل: ۱۴۸
 مدرسه سلطان قطب الدین: ۲۱۵
 مدرسه سلطان محمد: ۱۳۴
 مدرسه سلطان محمد سلجوقی: ۱۲۸
 مدرسه سلطانی: ۳۳۹
 و خانقاه سلطانی: ۲۱۲، ۱۹۱
 مدرسه سلطانی چهارباغ: ۲۸۶
 مدرسه سلطانی: ۱۴۶
 مدرسه سلیمانی: ۲۶۷
 مدرسه سمیری: ۱۲۹
 مدرسه مسجد سید: ۳۰۱
 مدرسه سید امام زین الدین امیر شرف: ۱۳۹
 مدرسه سید تاج الدین محمد کیکی: ۱۳۳
 مدرسه سید زاهد ابوالفتح: ۱۳۳
 مدرسه سید سعید عزالدین مرتضی: ۱۳۹
- مدرسه شادقلی: ۳۳۷
 مدرسه شاه ارمن: ۱۳۲
 مدرسه شاهرخ میرزا: ۲۱۰
 مدرسه شاهزاده: ۴۵۸، ۳۷۲، ۲۹۵
 مدرسه شاهی: ۱۹۷
 مدرسه شحامی: ۱۴۴
 مدرسه شرفیه: ۲۲۶، ۱۴۷، ۱۴۰
 مدرسه شریفی: ۱۹۴
 مدرسه شریفیه: ۳۲۵
 مدرسه شعبانکروی: ۳۳۷
 مدرسه شفائیه: ۲۶۵، ۲۶۴
 مدرسه شفاعیه: ۳۲۵
 مدرسه شفیعیه: ۳۶۵، ۲۸۱، ۲۷۰
 مدرسه شفیعیه اصفهان: ۹۹
 مدرسه شمس آباد: ۲۹۲
 مدرسه شمس الاسلام حسکابابویه: ۱۳۳
 مدرسه شمس الدین سیمانی: ۱۹۸
 مدرسه شمس الدین مرتضی: ۱۳۹
 مدرسه شمسیه: ۲۷۹، ۲۱۷
 مدرسه شوری: ۱۷۹
 مدرسه شهابی: ۲۰۴

مدرسه شهشهان: ۱۷۹ مدرسه طالبیه: ۳۰۶

مدرسه شیخ حیدر مکی: ۱۳۵ مدرسه طیبه خالصیه: ۲۷۸

مدرسه شیخ عبدالقادر گیلانی: ۱۳۱

مدرسه شیخ علی خان زنگنه: ۲۸۱

مدرسه شیخ لطف الله: ۱۸۱، ۲۶۸

ع

مدرسه عباسقلی خان: ۳۵۷

مدرسه عباسی: ۲۶۷

مدرسه عبدالجلیل رازی: ۱۳۵

مدرسه عبدالقادریه: ۲۲۰

مدرسه عبدل خان: ۳۵۹

مدرسه عربان: ۱۸۱، ۲۷۰

مدرسه عرب شاهی: ۱۲۷

مدرسه عزالدین لنگر: ۱۵۰

مدرسه صالحیه: ۲۶۵، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۰، مدرسه عزالملکی: ۱۲۷

مدرسه عزیرالدین: ۳۰ مدرسه صدر: ۳۱۰، ۴۱۶

مدرسه عزیزی: ۱۴۰ مدرسه صدرالدین علی: ۱۸۰

مدرسه عزیزیه: ۱۴۰ مدرسه صدر بازار: ۲۹۵

مدرسه عصمتیه: ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۰۳ مدرسه صدر جهان: ۱۸۳

مدرسه عضدیه: ۱۹۷ مدرسه صدر خواجو: ۳۰۱

مدرسه عطا خان: ۱۴۹ مدرسه صدویه: ۱۱۹، ۱۸۶، ۳۱۴

مدرسه علایی: ۹۹ مدرسه صفویه: ۲۱۶

مدرسه علیشیرنوائی: ۲۱۴ مدرسه صفوی: ۲۷۴

مدرسه عل نقی میرزا: ۳۵۸ مدرسه صفویه: ۱۴۰، ۳۰۷

مدرسه عمادالدین: ۱۴۲

مدرسه عمادالدین مسعود: ۲۲۶

مدرسه عمادیه: ۱۴۶، ۱۹۳

مدرسه عمید: ۱۹۷

مدرسه عمیدیه: ۱۴۳

مدرسه عیاضی: ۱۳۷

ص

مدرسه صابونی: ۹۶، ۱۰۷

مدرسه صادق خان: ۳۱۴

مدرسه صادقیه: ۳۰۶

مدرسه صاعدی: ۱۰۷

مدرسه صاعدیه: ۲۲۱

ض

مدرسه ضیائیه سر پلوک: ۲۲۴

مدرسه ضیائیه شهرستان: ۲۲۰

ط

غ

- مدرسه غازان خان: ۱۸۷
مدرسه غزالی: ۱۳۸
مدرسه غیاثیه: ۱۸۹، ۲۱۰
مدرسه غیاثیه چهارمنار: ۲۲۰
مدرسه غیاثیه سرریگ: ۲۱۷
مدرسه غیاثیه مشهور به گنبد شیخ کبیر: ۲۲۱

ک

- مدرسه کاسه گران: ۲۷۹، ۳۹۸
مدرسه کلباسی: ۳۰۱
مدرسه کمالیه: ۱۳۰، ۲۱۶
مدرسه کوچه حسینیان: ۲۱۷
مدرسه کوکلناش: ۲۱۳
مدرسه کولارتکین: ۹۹
مدرسه کوی زنبیل بافان: ۱۰۵
مدرسه کوی یسار: ۹۶، ۱۰۴، ۱۳۶
مدرسه کوی فیروزه: ۱۳۴
مدرسه کیاشجاع: ۱۴۹
مدرسه کیا فریدون: ۳۵۲
مدرسه کیانرسو: ۱۴۹
مدرسه کیکاوس: ۱۵۰

ف

- مدرسه فارجک: ۹۹
مدرسه فاضل خان: ۳۵۴
مدرسه فاطمیه: ۲۶۹
مدرسه فتح علی بیگ: ۳۱۲
مدرسه فخرالدین ابوبکر: ۱۹۶
مدرسه فخرجلاد: ۱۴۹
مدرسه فخریه: ۱۰۱، ۱۲۸، ۳۱۰
مدرسه فرخ خان: ۳۱۱
مدرسه فزاری: ۱۹۳، ۱۹۴
مدرسه فصیحیه: ۲۱۲، ۳۱۳
مدرسه و خانقاه فیروزشاه: ۲۱۳
مدرسه فیضیه: ۲۴۷، ۳۳۷

گی

- مدرسه گچ کنان: ۲۷۳
مدرسه گلشن: ۳۵۹
مدرسه گلگوز: ۲۷۴
مدرسه گنبد سبز: ۱۸۸
مدرسه گوهرشاد: ۲۱۰، ۲۱۱

ق

- مدرسه قادریه: ۳۷۲
مدرسه قاسمیه هاشمیه: ۲۸۶
مدرسه قاضی: ۱۴۲
مدرسه قراجه: ۱۹۴
مدرسه قشم بن العباس: ۱۳۷

مدرسه مریم بیگم: ۲۸۳، ۳۸۳، ۳۹۹
 مدرسه مستنصریه: ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۸۴
 ۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۹
 مدرسه مستوفی: ۳۱۳
 مدرسه متصل به مسجد جامع: ۳۵۲
 مدرسه مسجد شاه: ۳۱۴
 مدرسه مسعودیه: ۱۸۳، ۱۹۹، ۳۱۴
 مدرسه مشاطر رازی: ۱۳۵
 مدرسه مشطی: ۱۴۴
 مدرسه مصلی: ۳۵۹
 مدرسه مطلب خان: ۳۱۲
 مدرسه مظفریه: ۲۰۹
 مدرسه معزالدین کوفی: ۲۱۵
 مدرسه معصومیه: ۳۵۲
 مدرسه معین: ۲۲۶
 مدرسه مغیثیه: ۱۳۱
 مدرسه مفیدیه: ۲۶۵
 مدرسه مقتدایه: ۱۸۳
 مدرسه مقربیه: ۱۹۶
 مدرسه مقصود عصار: ۲۷۳
 مدرسه مقیمیه: ۳۲۴
 مدرسه و مسجد ملا اسماعیل: ۳۷۲
 مدرسه ملاتاجی: ۳۵۸
 مدرسه ملا محمد باقر: ۳۵۷
 مدرسه ملا عبدالله: ۲۷۰، ۳۹۷، ۴۵۴
 مدرسه ملک‌شاه: ۱۲۸
 مدرسه ملک محمد بن ارسلان‌شاه: ۱۴۱
 مدرسه ملکه خاتون: ۱۲۸
 مدرسه ملکه کبری: ۱۸۹

ل

مدرسه لالا: ۱۹۴

م

مدرسه مادر سلطان ارسلان: ۱۴۸
 مدرسه مادر شاه: ۳۳۹
 مدرسه مأمون: ۸۱، ۱۰۳
 مدرسه مبارکه: ۲۸۲
 مدرسه مجد رومی: ۱۸۷
 مدرسه مجدیة: ۱۹۸
 مدرسه مجدیة کاشانی: ۱۴۰
 مدرسه حبیه: ۳۱۵
 مدرسه محرمیه: ۲۸۲
 مدرسه محسنیه: ۳۱۰، ۳۷۲
 مدرسه محله درزان مهران: ۱۳۴
 مدرسه محله سابقا باد: ۱۴۸
 مدرسه و مزار محله طفلکان: ۲۱۴
 مدرسه محمد بن منصور: ۱۴۵
 مدرسه محمد صالح بیک: ۳۳۹
 مدرسه محمدیه: ۳۰۹، ۳۲۵
 مدرسه محمود: ۳۵۲
 مدرسه محمود شاهیه: ۲۱۶
 مدرسه محبیه: ۲۰۴
 مدرسه مربعه الکرمانیه: ۱۴۵
 مدرسه مرتضویه: ۲۸۲
 مدرسه مرتضی کبیر شرف‌الدین: ۱۴۰
 مدرسه مرجانیه: ۱۸۶
 مدرسه مروی: ۳۱۰

- مدرسه متشکلی: ۱۴۵
مدرسه منصوریه: ۱۹۹
مدرسه منکوبرس: ۱۹۶، ۱۹۴
مدرسه منیعی: ۱۴۴
مدرسه منیعی مخزومی: ۱۴۳
مدرسه موقیه: ۱۳۱
مدرسه مولانا محی الدین: ۲۰۰
مدرسه مولا ویردی خان: ۳۲۸
مدرسه مومنیه: ۳۲۵، ۳۳۸
مدرسه مهدعلیا ملکت آغا: ۲۱۵
مدرسه مهدی قلی خان: ۳۳۸، ۳۱۴
مدرسه میان بازار: ۱۰۱
مدرسه میان چال: ۳۳۹
مدرسه میرزا الف بیک: ۱۹۱
مدرسه میرزا تقی: ۲۷۸
مدرسه میرزا جعفر: ۳۵۴
مدرسه میرزا حسین: ۲۷۹
مدرسه میرزا خان: ۲۶۸
مدرسه میرزا صالح: ۳۱۰
مدرسه میرزا علی اکبر: ۳۰۷
مدرسه میرزا علی اکبر خان: ۳۱۵
مدرسه میرزا مهدی: ۲۹۵
مدرسه میرآخوریه: ۲۱۸
- مدرسه نجیبه: ۱۹۸
مدرسه نزدیک چهارباغ مشهد: ۳۵۸
مدرسه نزدیک مسجد جامع کبیر: ۱۳۹
مدرسه نزدیک مسجد علی شاه: ۱۸۷
مدرسه نصریه: ۲۲۳
مدرسه نصریه: ۱۸۸
مدرسه نصیبین: ۳۰، ۳۲، ۳۳
مدرسه نصیری: ۱۹۷
مدرسه نظام الملک مسعود: ۱۳۲
مدرسه نظامی: ۳۸۸
مدرسه نظامیه اصفهان: ۱۱۹
مدرسه نظامیه بغداد: ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۲
مدرسه نظامیه خوارگرد: ۴۴۶
مدرسه نظامیه نیشابور: ۱۲۲، ۳۸۶، ۳۸۷
۳۹۱
مدرسه نواب: ۳۵۴
مدرسه نواب اعتضاد الدوله: ۳۵۸
مدرسه نوریه: ۲۸۳
مدرسه نیشابوری: ۱۰۵
مدرسه نیم آورد: ۲۸۲
- و
- مدرسه والده ملک آرا: ۲۶۵
مدرسه وردانروز: ۱۵۰
مدرسه وزیر: ۲۷۳
- ه
- ن
- مدرسه ناصر کبیر: ۹۸
مدرسه ناصری: ۲۶۷، ۳۳۸
مدرسه نجفقلی بیک: ۲۸۳

مدرسه هاشمیه: ۳۲۲

مدرسه هلافیجان: ۲۱۵

ی

مدرسه یوسف چهره: ۲۲۵

فهرست اعلام

آبه: ۱۲۷	آ	ابیورد: ۱۰۸
آذرباد مارا سپند: ۳۸		احمد بن حنبل: ۶۰
آذربایجان: ۱۲۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۴۱		اردبیل: ۲۲۷، ۲۲۸
۱۸۸، ۲۳۴، ۲۴۰		اردشیر اول: ۲۵، ۲۹
آسیای صغیر: ۲۴		اردوان: ۲۰، ۲۴
آقامحمدخان: ۲۵۹، ۲۹۵، ۳۴۵، ۳۵۸		ارزنجان: ۱۷۷
آمل: ۷۷، ۹۸، ۱۱۹		ارسطو: ۳۱
آنشان: ۱۳		ارشک: ۲۰
		ارم: ۱۳۶
	ا	ارمنستان: ۲۲، ۱۰۹، ۲۴۴
ابابکر محمد بن ابی بکر: ۳۹۴		ارومیه: ۲۴۶
ابن خلدون: ۳۸۲، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۲۰		استرآباد: ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۴۶، ۲۶۵، ۴۵۵
ابن فندق: ۴۲۴		۴۵۷
ابواسحق شیرازی: ۱۱۷، ۳۸۶		استرابو: ۹، ۲۶
ابوحنیفه: ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۸۶، ۲۴۱		اسکندریه: ۲۰
ابوعلی سینا: ۸۵، ۸۹، ۹۹		اشتهارد: ۳۶

اصفهان: ۷۸، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۹۹، ۱۰۹، بازار زرکشان: ۳۱۲	
۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۶۸، بازار سراجان: ۱۰۶، ۴۱۲	
۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، بازار سلطان ابراهیم: ۱۵۰	
۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۸، بازار صادقیه: ۳۰۷	
۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۸۰، ۴۱۰، بازار عربان: ۲۸۳	
۴۱۷، ۴۵۴، بازار کاشان: ۴۱۹	
افلاطون: ۱۶، ۳۱، بازار کاغذیان: ۲۱۷	
اکباتان: ۱۳، بازار گیوه دوزان: ۱۹۵	
اکبر شاه تیموری: ۲۴۱، باغ سعادت: ۲۳۸	
الب ارسلان: ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، بخارا: ۷۲، ۸۰، ۹۹، ۱۵۳، ۱۸۳	
الجاتیو: ۱۶۳، ۱۴۴، ۱۷۴، ۱۷۵، برامکه: ۶۷، ۶۸	
امام شافعی: ۶۰، بردسیر: ۱۲۳	
امامقلی خان: ۳۱۵، برزویه: ۳۲	
امام وردی بیگ: ۳۲۳، بزرگمهر: ۲۸	
امیر کبیر: ۲۶۳، ۳۱۱، بست: ۱۰۰	
انطاکیه: ۳۰، ۳۱، بسطام: ۲۸۳	
انگلیس: ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۰، بصره: ۱۱۹، ۲۴۴	
انوشیروان: ۲۵، ۲۸، ۳۱، بغداد: ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۸، ۸۲	
اورامان: ۲۱، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۷	
اهواز: ۲۴، ۲۸، ۱۷۰، ۲۴۱	
ایتالیا: ۲۵۶، بقراط: ۳۱	
ایختویگو: ۱۳، بقعه شاه منذر: ۳۲۴	
ایذه: ۱۸۳، ۲۱۵، بلاش: ۲۲	
	بلاش گرد: ۲۲
ب	بلخ: ۸۶، ۹۴، ۱۵۴، ۴۱۳
بابک: ۲۳، بلوچستان: ۴۰، ۱۲۳، ۱۴۱، ۲۶۰	
بابل: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۴۴، بندر غزه: ۴۴	
بازار چه عباس آباد: ۲۶۸، بوذرجمهر: ۴۳	
بازار دلالان: ۲۵۰، ۴۱۲، بوشهر: ۲۴۴	

ربیع رشیدی: ۱۶۳	۲۴۳، ۲۴۰
رشت: ۲۳۱، ۳۱۲	خرگرد خواف: ۱۸۹
روم: ۲۴۱	خسرو اول: ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲
رویان: ۷۶	خشایارشا: ۱۴
رها: ۳۲	خلاط: ۱۳۲
ری: ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴	خلیج فارس: ۲۳۴
۱۳۵	خواجه رشید الدین فضل الله: ۱۶۳، ۱۶۴
	۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۱۷، ۲۲۷
ز .	۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۷، ۴۱۴، ۴۲۶
زابلستان: ۴۰	
زاینده رود: ۲۷۰	د
زرتشت: ۳۴، ۳۵	داراب: ۱۳
زرنج: ۹۵	دارالسنه: ۱۰۳
زنجان: ۷۱، ۱۷۴	دارالندوه: ۵۰
س	داریوش: ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹
سائیس: ۱۹	دانیال: ۱۲
ساری: ۱۳۶	درگاه دولتخانه: ۲۳۶
سبزوار: ۱۰۱، ۱۳۶، ۳۱۳	دروازه اصطخر: ۱۹۴
سبزه میدان: ۴۱۸	دروازه پل باغ: ۴۱۳
سرخس: ۱۰۸، ۱۳۶	دروازه دمشقیه: ۴۱۳
سعدی: ۲۵۸	دروازه قصاب خانه: ۳۲۳
سلطان حسین: ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷	دشت بیاض: ۴۳۶
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۵	دمشق: ۴۴
سلطان حسین بایقرا: ۱۷۲، ۲۱۲	دموسدس: ۱۹
سلطان سنجر: ۳۸۶، ۳۸۷	دیاکونوف: ۱۱
سلطان محمد خدا بنده: ۲۳۱، ۲۳۲	دیوکس: ۱۰
سلطان محمود: ۷۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹	
۹۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۴۲۴، ۴۲۵	ر
۴۴۶	رامهرمز: ۹۳

- سلطان مسعود: ۱۰۸، ۱۰۹
سلطانیه: ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۹۱
سلوکیه: ۲۲
سمرقند: ۷۸، ۷۹، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۶۹، شیخ صفی الدین: ۲۲۷
۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۱۱، ۴۱۹ شیخ لطف الله: ۲۶۸
سمنان: ۱۹۳، ۲۴۷، ۳۱۴ شیخ علی عبدالعال: ۲۳۰
سوفرا: ۲۸ شیراز: ۲۲، ۸۴، ۱۳۸، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۵،
سوریه: ۴۴ ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۳۵،
سیرجان: ۱۲۳ ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۶۲، ۳۱۴، ۴۱۶
سیستان: ۷۹، ۹۰، ۱۶۹، ۴۳۱
شافعی: ۱۸۶
شام: ۳۱ صاحب بن عباد: ۳۸۲
شاه اسماعیل: ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۵۳، صد دروازه: ۲۰
۲۵۴
شاهپور: ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۴۱ ض
شاهرخ: ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۵۹ ضحاک بن مزاحم: ۵۶
شاه سلیمان: ۲۰۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵
ط ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۴۰۱
شاه صفی: ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۸۳ طابران: ۱۰۲
شاه طهماسب: ۲۶۶ طاهر: ۷۵
شاه عباس: ۱۸۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، طیس: ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۲۹
۲۴۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۳۲۸ طبرستان: ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۱۰۹
شاه عباس دوم: ۲۷۸، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۵۴ ۱۱۹
شروانشاه: ۲۲۸ طغرل: ۱۱۹
شمس المعالی قابوس بن وشمگیر: ۷۸ طوس: ۱۲۵، ۱۳۸
شلم نصر: ۹ طهماسب: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۰
شوش: ۲۲، ۳۰
شوشتر: ۳۰، ۱۹۳
شومر: ۱۴ عزیزالدین کاشی: ۱۴۰ ع

کرمستان: ۲۴۲	عطا ملک جوینی: ۱۵۹، ۱۵۴
کرمان: ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۶	علاء الدوله عطا خان: ۱۴۹
۱۶۷، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۴۵، ۳۴۴	علاء الدین کاکویه: ۹۹
کرمانشاه: ۲۸۱	علاء الدین محمد: ۱۲۵
کریم خان: ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵	علیشاه: ۱۶۵
۲۵۸، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸	علیشیر نوایی: ۱۷۲
کمبوجیه: ۱۴	
کوروش: ۱۳، ۱۴	غ
کوفه: ۶۰، ۶۶، ۱۳	غیاث الدین جمشید کاشانی: ۱۷۲، ۱۹۳
کوی اصفهانیان: ۱۳۴	غیاث الدین محمد: ۱۶۵
کوی طلبه: ۱۶۳	ق
کوی علما: ۱۶۳	قارون: ۲۳
کوی فیروزه: ۱۳۴	قاضی احمد قمی: ۲۳۱
گ	قزوین: ۷۱، ۷۹، ۱۳۸، ۱۵۹، ۲۰۰، ۲۰۱
گرگان: ۲۰، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۰۹، ۲۴۴	۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۸۳، ۳۲۵
گرگانج: ۱۰۳، ۱۲۵	قطب الدین شیرازی: ۳۹۴
گزنه: ۱۷	قلعه مرو شاهجان: ۲۵۲
گشتاسب: ۳۵	قم: ۱۳۹، ۲۰۱، ۲۴۷، ۲۹۵
گودرز: ۲۳	ک
گیلان: ۷۱، ۷۶	کاپادوسیه: ۳۶
ل	کاروانسرای امین آباد: ۴۴۶
لاهیجان: ۳۵۲	کاروانسرای ده بید: ۴۴۶
م	کاروانسرای فواحش: ۲۷۴
مازندران: ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۴۵	کاروانسرای مقصود عطار: ۲۳۶
مامون: ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۵	کاشان: ۱۴۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۳۵، ۲۳۶
ماوراء النهر: ۱۶۸، ۱۷۳	۲۹۵، ۳۳۹، ۳۳۴
	کتر یاس: ۹، ۱۹
	کرج: ۸۱

- متوکل: ۷۱
- محلہ احمدآباد: ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳
- محلہ اسفریس: ۱۰۶
- محلہ باب عقیل: ۴۱۳
- محلہ بالا کفت: ۳۲۲
- محلہ پاقلعہ اصفهان: ۳۰۱
- محلہ جلباره: ۱۲۸
- محلہ چرخاب: ۲۶۸
- محلہ چهارسو نقاشی: ۲۶۷
- محلہ خواجو: ۱۸۰
- محلہ درب اصطخر: ۱۹۶
- محلہ درب کوشک: ۱۸۱
- محلہ دردمشت: ۹۹
- محلہ دشتک: ۱۹۹
- محلہ ربع رشیدی: ۳۹۸، ۴۱۳
- محلہ رمجار: ۱۴۷
- محلہ سر باغ: ۳۲۴
- محلہ سردزک: ۳۲۴
- محلہ شادراه: ۱۰۶
- محلہ شمس آباد: ۴۱۵
- محلہ عباس آباد: ۲۳۶
- محلہ عتابین: ۱۳۰
- محلہ کران: ۱۲۸
- محلہ کرخ بغداد: ۴۱۴
- محلہ کلاه دوزان: ۱۳۳
- محلہ گلاباد: ۱۸۳
- محلہ مستهلک: ۲۸۲
- محلہ میدان: ۳۵۲
- محلہ نوکوی: ۱۰۶
- محلہ نیم آورد: ۲۶۶، ۲۹۲
- محلہ یزدآباد: ۲۷۴
- محمد شاه: ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۳
- مداین: ۷۸
- مراغه: ۱۴۲، ۱۵۹، ۲۰۴
- مرغیان: ۲۰
- مرو: ۲۲، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۰۴
- ۲۳۳، ۲۴۴، ۴۱۳
- مرو الرود: ۱۴۴
- مسجد ایلچی: ۲۷۹
- مسجد جامع اردستان: ۴۰۵، ۴۴۶، ۴۴۹
- مسجد جامع بغداد: ۳۹۴
- مسجد جامع دامغان: ۳۱۲
- مسجد جامع زواره: ۴۴۶
- مسجد جامع قزوین: ۳۲۸، ۴۰۰
- مسجد جامع کوفه: ۶۵
- مسجد جامع نیسابور: ۲۰۹
- مسجد حاجی حسین: ۳۲۴
- مسجد خازن الملک: ۳۰۸
- مسجد رحیم خان: ۲۶۷
- مسجد شاه: ۲۶۷
- مسمودی: ۶۴، ۶۷
- مشهد: ۲۰۴، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۷، ۳۵۴
- ۳۵۸
- مصر: ۱۹، ۲۴، ۴۴
- معبد آناهیتا: ۲۳
- معصم: ۷۰
- معزالدوله: ۷۲، ۸۳، ۱۰۱
- ملاصدرا: ۳۱۵

- ملکشاه: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱ ۳۵۸، ۲۷۳
 ناصرالدین شاه: ۲۴۹، ۲۶۲، ۳۳۸، ۴۱۸ ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۸
 منصور: ۶۶، ۶۷ ناصر کبیر: ۷۶، ۹۸
 موصل: ۱۱۹ نصیبین: ۳۱
 مونیخ: ۲۵۰ نظام الملک: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴،
 مولانا شمس الدین محمد قونیایی: ۳۸۶ ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸،
 مولانا محمد رومی: ۳۸۹ ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۳۸۸
 مولی محسن فیض کاشانی: ۳۳۷ نیشابور: ۱۲، ۲۰، ۷۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۳،
 مهرداد: ۲۰، ۲۱ ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۱۹
 میبد: ۱۶۷، ۲۰۹ ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۰۹
 میدان بخارا: ۴۱۹ ۲۳۳، ۳۵۹، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۲۵
 میدان تلاجر: ۴۱۷
 میدان توپخانه: ۱۸ و
 میدان چهارحوض: ۴۱۷ والریانوس: ۳۰
 میدان حسین بن معاذ: ۴۱۷ ورامین: ۱۴۷
 میدان خان: ۳۷۲ ولگا: ۱۲۳
 میدان رجستان: ۴۱۹
 میدان سعادت آباد: ۴۱۸ ه
 میدان کهنه: ۲۷۹، ۴۱۷ هارون الرشید: ۶۷، ۶۸، ۷۳
 میدان گشتاسب: ۴۱۷ هرات: ۹۴، ۱۱۹، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۵
 میدان گنجعلیخان: ۴۴۶ ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۳
 میدان میر: ۴۱۷ هراکلیه: ۲۰
 میدان نقش جهان: ۲۳۶، ۲۸۱، ۴۱۷، ۴۱۸ هرمزد: ۲۸
 میدان هانی: ۴۱۷ هرودوت: ۹، ۱۰
 میرزا تقی خان امیر کبیر: ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰ هلاقیان: ۲۱۵
 میرزا حسین خان سپهسالار: ۲۴۹، ۲۵۰ هلند: ۲۵۶
 ن ن
 ناپلئون بناپارت: ۲۴۵ همدان: ۸۵، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵
 نادر شاه: ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۵۹ هندو (هندوستان): ۴۰، ۴۵، ۹۴، ۱۶۳،
 ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۹۴، ۲۱۵

۴۵۸، ۲۵۶، ۲۲۹، ۲۲۴

۲۷۹، ۲۴۱، ۱۸۹

یزدگرد: ۴۱

هوخشتر: ۱۰

یعقوب لیث: ۷۵

یمن: ۴۴

ی

یزد: ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۵، یونان: ۱۲، ۱۹

۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳

